

کُردها و

قدرتهای منطقه ای و فرا منطقه ای

علیرضا شیخ عطار

بسم الله الرحمن الرحیم

کــردهــا
و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

جلد اول "عراق"

علیرضا شیخ عطار

شیخ عطار، علیرضا، ۱۳۳۱ -
کردها و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای / علیرضا شیخ عطار.ـ تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک، معاونت سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، ۱۳۸۲ -
۳ج.
ISBN 964-06-2706-2 (ج.۱)

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابخانه.
مندرجات: ج. ۱. عراق .ـ ج. ۲. ایران .ـ ج. ۳. ترکیه .ـ
۱.کردان. ۲.کردان ـ ـ خاورمیانه ـ ـ فعالیت‌های سیاسی ـ ـ قرن ۲۰م. ۳.کردان ـ ـ خاورمیانه ـ ـ وضع سیاسی و اجتماعی ـ ـ قرن ۲۰م. ۴.کردستان ـ ـ تاریخ ـ ـ جنبش‌ها و قیام‌ها . الف.مجمع تشخیص مصلحت نظام. مرکز تحقیقات استراتژیک. معاونت سیاست خارجی و روابط بین‌الملل. ب.عنوان.

۹ش۴ک/DS۵۹ ۹۵۶/۰۰۴۹۱۵۹۷

کتابخانه ملی ایران م۸۱-۴۹۹۷۳

کردها و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای
(جلد اول: عراق)
علیرضا شیخ عطار

ویراستار: مریم روشن

طرح جلد: احمد جعفری / **حروفچینی:** مهناز رجبی

لیتوگرافی: گرافیک گلمهر

چاپ و صحافی: مرکز اسناد انقلاب اسلامی

چاپ اول: خرداد ۱۳۸۲ / ۲۰۰۰ نسخه

بها: ۲۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

فصل چهارم

فصل پنجم

فصل ششم

فصل هفتم

فصل هشتم

فصل نهم

ضمائم

پیش گفتار

اجماع نظر تحلیلگران سیاسی حرفه‌ای این است که خاورمیانه طی قرن بیستم و در آغاز قرن بیست و یکم مهمترین کانون‌های بحران در سیاست بین‌الملل بوده است. اگر چه دو جنگ جهانی و حوادث مهم دیگری نظیر انقلاب بلشویکی و صف‌بندی اولیه جنگ سرد، در اروپا رخ داد و مبارزات ضد استعماری در آسیا و افریقا نیز، سبب شد که این دو قاره تا مدتها مرکز حوادث مهمی به شمار آیند. با این حال این حوادث خاورمیانه مانند فلسطین، خلیج فارس، عراق، ایران و مناطق کردنشین ایران و ترکیه و عراق بود که مستمرترین و تاثیرگذارترین بحرانها را در عرصه جهانی ایجاد کرد.

وقوع انقلاب اسلامی در ایران موجب تحولات اساسی اندیشه‌ای و جریانات فکری در جوامع اسلامی در اواخر قرن بیستم شد، به طوری که استراتژیستهای غربی و بخصوص امریکایی، به باز تعریف مفاهیم اسلام سیاسی و جهان اسلام پرداختند. یکی از اولین دستاوردهای این باز تعریف، این بود که تحلیل‌گران جهانی، نه تنها توجه بیشتری را به خاورمیانه معطوف نمودند، بلکه کشورهای بیشتری را در شکل‌گیری حوادث خاورمیانه مؤثر دانستند و در راه‌حلهای پیشنهادی خود برای خاورمیانه گسترهٔ جغرافیایی و هویتی بیش از فلسطین و اعراب را مدنظر قرار دادند.

در همین راستا بحث تغییر نقشه خاورمیانه و تشکیل دولت‌های جدید، بر اثر تقسیم کشورهای بزرگ و چند قومی و چند مذهبی، در خاورمیانه مطرح شده است. مرزهای کنونی جغرافیایی خاورمیانه، پس از جنگ جهانی اول و بر اساس منافع فاتحان اروپایی این جنگ، یعنی انگلیس و فرانسه شکل گرفت. اما در شرایط امروز این ترکیب جغرافیائی مطابق منافع تنها ابرقدرت باقیمانده جهانی یعنی امریکا و اصلی‌ترین متحد آن یعنی اسرائیل نمی‌باشد. لذا یکی از راه‌حلهای قابل بررسی امریکا برای تأمین منافع خود و امنیت اسرائیل، ترسیم مرزهای جدید براساس تقسیم برخی از کشورهای مؤثر در خاورمیانه به کشورهای کوچکتر می‌باشد. نتیجه این نظریه کنترل هر چه بیشتر بحران‌های این منطقه می‌باشد که تأمین‌کننده اصلی انرژی کشورهای صنعتی هستند. در ذهن استراتژیستهای امریکا جزء جدایی‌ناپذیر این طرح تفاوتهایی قومی و مذهبی در این کشورهاست.

این بحث در ماه‌های اخیر و در پی بالا رفتن احتمال حمله امریکا به عراق، تشدید شد و سبب اصلی آن افشاء گزارش پژوهشی سیاسی مؤسسه رَند[۱] وابسته به دولت امریکا، در مورد خطر عربستان برای منافع امریکا بود. در همین رابطه اعلام موضع یکی از نمایندگان مجلس عوام انگلیس به نام جری گالوی[۲] در مورد تجزیه عربستان، سودان و عراق و مقاله تحقیقاتی آقای حسن کانی محقق مرکز بررسی‌های استراتژیک ترکیه نیز قابل اشاره هستند.

از ابتدای قرن بیستم قضیه کردها، در ارتباط با طرح تجزیه عثمانی و شکل‌گیری خاورمیانه جدید، بیش از پیش مورد توجه واقع شد. کردها به عنوان بزرگترین قوم بی‌سرزمین که میان کشورهای شرق و شمال خاورمیانه پراکنده‌اند، و اصلی‌ترین آرزوی ایشان تشکیل دولت مستقل کرد است، یکی از تأثیرگذارترین متغیرها در شکل‌گیری مرزهای فعلی خاورمیانه خواهند بود و امروز نیز که سخن از تغییر حوزه و مرزهای درونی و بیرونی خاورمیانه به میان آمده، موضوع ایشان اهمیت روزافزونی یافته است.

اما باید گفت که در میان حوادث و بحرانهای متنوع خاورمیانه، موضوع کردستان بیش از همه مورد غفلت محققان و علاقه‌مندان به پی‌گیری مسائل سیاسی بوده و در مقایسه با سایر موضوعات خاورمیان همچون فلسطین یا خلیج‌فارس، کمترین ادبیات سیاسی و تحلیلی دربارهٔ این موضوع برای استفادهٔ عموم منتشر شده است.

این در حالی است که بحرانی که از جنگ جهانی اول تاکنون که بین کردها و دولتهای مهم خاورمیانه برای تحقق کردها و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بروز نموده است، از جمله قدیمی‌ترین و پیچیده‌ترین معضلات خاورمیانه به شمار می‌آید و همواره به عنوان ابزار مؤثر در عرصهٔ رقابتهای سیاسی بین کشورهای منطقه و نیز در دست قدرتهای جهانی و فرامنطقه‌ای به کار رفته است.متاسفانه این کم توجهی محققان خارجی، در میان محققان ایرانی به بی توجهی مبدل شده است و نوشته‌های ایرانیان در این رابطه ناچیز است .

برای بحران کردستان، که اوج آن در محدودهٔ حاکمیت سه کشور عراق، ترکیه و ایران دیده می‌شود، می‌توان ویژگی هایی را به شرح ذیل برشمرد:

۱ـ موضوع کردستان یکی از قدیمی‌ترین بحرانهای خاورمیانه است و حتی قبل از علنی‌شدن بحران فلسطین در صحنهٔ سیاسی خاورمیانه، ظهور و بروز داشته است و تا به امروز نیز استمرار دارد.

---

1. Rand Co وابسته به نیروی هوائی امریکا
2. Jerry Galloway

۲ـ این موضوع یکی از تأثیرگذارترین موضوعات در شکل‌گیری مرزهای درونی و بیرونی خاورمیانه بوده است.

۳ـ در موضوع کردها و کردستان، قدرتهای بیرون از منطقه و نیروهای بیگانه بیشترین و مستقیم‌ترین دخالتها را داشته‌اند و برای نهادینه‌کردن گسترش سلطهٔ خود در این حساسترین منطقهٔ جهان، بیشترین استفادهٔ ابزاری را از این موضوع به عمل آورده‌اند.

۴ـ قضیهٔ کردستان از پایان جنگ جهانی اول تا به امروز برای سه کشور بسیار مهم خاورمیانه یعنی ترکیه، عراق و ایران و به میزان بسیار کمتری برای سوریه، نقطهٔ آسیب‌پذیر و پاشنهٔ آشیل محسوب شده است. این کشورها در تعاملات بین یکدیگر یا در تعامل با قدرتهای فرامنطقه‌ای به دلیل این موضوع در بسیاری موارد ناچار به امتیازدهی گردیده‌اند.

۵ـ بحران کردستان نه تنها در خاورمیانه، بلکه در مقیاس جهانی از پرتلفات‌ترین بحرانها بوده است و در طول یک قرن، میلیونها نفر کرد و غیرکرد جان خود را بر سر آن نهاده‌اند، که صدها هزار نفر از آنها طی بیست سال گذشته کشته شده‌اند. چندین برابر این تعداد نیز، بی‌خانمان و هزاران روستا در اثر آن ویران گردیده که مقدار خرابی در کردستان عراق معادل $\frac{۳}{۴}$ کل روستاهای آن بوده است. بخش اعظم بودجهٔ نظامی و امنیتی این کشورها صرف این بحران شده و خسارات مستقیم دولت و مردم در این رابطه به ده‌ها میلیارد دلار می‌رسد.

۶ـ ایجاد حکومت کردی با طرح عنوان بزرگترین ملت بی‌سرزمین برای کردها؛ در غرب، به خصوص اروپا، توجه و حمایت بسیار زیاد احساسی و عاطفی مجامع روشن‌فکری را به خود جلب نموده است. به طوری که می‌توان گفت، هیچ‌یک از مظالمی که نسبت به دیگر اقوام این منطقه به خصوص فلسطینی‌ها صورت گرفته است، به این اندازه نتوانسته است احساسات جوامع بین المللی را برانگیزاند.

۷ـ با وجود آن که انواع و اقسام ایدئولوژیهای مطرح در عرصهٔ سیاسی از افراطی‌ترین نظریات مارکسیستی تا اسلام سیاسی، در محافل سیاسی کرد مطرح بوده‌اند و گروه‌ها و چهره‌های مختلفی از کردها تحت این نامها شناخته شده و در راه این ایدئولوژی‌ها خود را وارد فعالیتهای گوناگونی از تبلیغات و بحثهای ایدئولوژیک تا مبارزه مسلحانه نموده‌اند؛ با این حال هیچ جهت‌گیری خاص ایدئولوژیکی را نمی‌توان برای حرکتهای کردی قائل شد. زیرا گروه‌های کرد، در هنگام تصمیم‌گیری‌های سیاسی، کمترین نقش را به اصول و مبانی فکری بخشیده‌اند و منافع آنی سیاسی و نزدیک‌شدن به قدرت را به ایدئولوژیها ترجیح داده‌اند.

به همین علت تاریخ مبارزات کردی از اول قرن بیستم تاکنون مملو از دگرگونی مواضع متعدد

ایدئولوژیکی و تغییر متحدین یا حامیان با تنوع وسیعی از ایدئولوژیها و خطوط سیاسی می‌باشد. حرکت پاندولی بین اردوگاه های قدرتهای حاکم در جهان،از دوران جنگ اول جهانی به هنگام جنگ سرد، نشانی از این امر است. حتی امروز نیز جهت‌گرفتن متفاوت کردها بین تنها ابرقدرت باقی مانده از جنگ سرد و مخالفین منطقه‌ای امریکا کاملاً مشهود و بارز است.

۸ـ تلفات کردها از درگیری‌های داخلی کمتر از کشته‌ها و آوارگان آنهاز جنگ با حکومت‌های طرف مقابل ایشان نبوده است. این حکومت‌ها نیز در سرکوب‌ساختن کردهای مخالف خود، از خود کردها بیش از نیروهای نظامی استفاده کرده‌اند. یکی از محققین و مترجمین کرد کشورمان، آقای ابراهیم یونسی،که خود سابقهٔ فعالیت در گروه‌های مارکسیستی داشته و اوایل انقلاب نیز مدت کوتاهی استاندار کردستان بوده است، در مقدمهٔ ترجمهٔ اثر "درک کینان" به نام ***کردها و کردستان*** می‌گوید: «از خراسانی پرسیدند مغول‌ها چه کردند، گفت کشتند و سوختند و رفتند. از من اگر بپرسی کردها چه کردند، می‌گویم شوریدند، جنگیدند، به هم خیانت کردند، شکست خوردند و کشتار شدند».

۹ـ در میان حرکتهای سیاسی جهان کمتر حرکتی به اندازهٔ حرکتهای کردی، خود را وابسته و متکی به بیگانه نموده است و کمتر حرکتی نیز به اندازهٔ آنها دچار عهدشکنی هم‌پیمانان بیگانه شده است. اما فراوانی این پیمان‌شکنی‌ها موجب عبرت رهبران و مردم نشده و حتی در زمان کوتاهی پس از هر عهدشکنی،باز هم گروه‌های سیاسی کرد به بیگانه روی کرده‌اند.

۱۰ـ به استثنای نوشته‌های بسیار معدودی که مهمترین آنها اشعار احمدخانی شاعر کرد قرن هفدهم است،در آثار مکتوب باقی مانده از کردها،تا اواخر قرن نوزدهم، نشانه‌ای دیده نشده است که چیزی به نام هویت کردی، برای مردم کرد به صورت دغدغه یا موضوع جدی نمایان باشد. گرچه تاریخ این مردم به‌بیش از دو هزار سال پیش بازمی‌گردد، اما ملی‌گرایی، آنگونه که در فصول این کتاب مشاهده خواهید کرد پدیده‌ای نوظهور در میان ایشان است که از حدود یک قرن پیش با تحریک اروپائیان در میان آنهابروز نموده است. معمولاً خودآگاهی ملی در میان اقوام، بیشتر براساس احساس یکپارچگی در برخورداری از اجداد، سرزمین، زبان، تاریخ مشترک و سرانجام حس همبستگی و اشتراک در سرنوشت شکل می‌گیرد. اما در رابطه با کردها، همهٔ اشتراکات یاد شده عمدتاً توسط محققین و شرق‌شناسان اروپایی با اهداف سیاسی و تا حدی از روی عجله کشف و تدوین شده است. به همین دلیل تئوری اشتراک تاریخ ، زبان ، فرهنگ و سرزمین، با واقعیت روی صحنهٔ منطقه متفاوت بود. تفاوت زبانی و گویشی بین گروه‌های مختلف کرد، که گاهی تا حد عدم فهم زبان یکدیگر پیش می‌رود، اختلاف‌نظر در مورد اجداد کردها،که تفاوت آن

از مادها تا اجداد اعراب و اقوام قبل از آریایی می‌باشد، نامعین‌بودن سرزمینهای کرد، که تفاوت مساحت ادعایی تا دو برابر را شامل می‌شود، نمونه‌هایی از این تفاوتها در تئوری و عمل می‌باشد.

۱۱- همان گونه که آرزوی ایجاد یک وطن کردی با عجله در میان ملت کرد القا شد، پیش‌نیاز ضروری این آرزو، که همان احساس تاریخی و فرهنگی مشترک است،نیز با دستپاچگی و بعضاً متفاوت از واقعیتها ایجاد گردید. این شیوه‌ها موجب حساس‌شدن کشورها و ملتهایی گردید که کردها در میان ایشان در طول قرنها زندگی کرده و احساس جدایی جدی از ایشان نداشتند. این حساسیت منفی موجب بروز عکس‌العملهایی از دولتهای ایران، ترکیه و عراق شد تا در مقابل خواستهٔ کردها ایستادگی کنند. کار تا بدانجا پیش رفت که امروز دیگر سیاستمداران کرد، سخن از وطن کردی به میان نمی‌آورند و بزرگترین آمال ایشان کسب خودمختاری شده است.

چنانچه گفتیم، ادبیات منتشره در مورد مسألهٔ کردستان، به خصوص در ابعاد سیاسی آن، در مقایسه با دیگر مسائل خاورمیانه زیاد نیست و بیشتر آنچه هم که انتشاریافته، در خارج از منطقه و توسط غربیان بوده است. اما در کشورهایی که با بحران کردها درگیرند، به دلایل مختلف، کمتر تحقیقات ارزشمندی در این زمینه منتشر شده است. از میان این دلایل، از همه مهمتر ارتباط این بحران با امنیت ملی و حاکم‌بودن سانسور و نظارت شدید بر این‌گونه آثار است. در این زمینه آثار تهیه شده توسط خود کردها حتی کمتر است؛ زیرا در گروه‌های سیاسی کرد، نیروهای بااستعداد نظامی و سیاسی بیش از عناصر فکری و تحصیل کرده رشد یافته‌اند.

در عراق حاکمیت حزب بعث، گسترده‌ترین و طولانی‌ترین درگیری‌ها و همچنین مذاکرات سیاسی،بین دولت و کردها، طی ۴۵ سال گذشته وجود داشته است. اما همان‌گونه که در همهٔ مسائل سیاسی انتشار نوشته‌های تحلیلی عالمانه و بی‌طرفانه قدغن است و هیچ اثری (حتی غیرسیاسی) بدون گنجاندن ایدئولوژی حزب بعث در دسترس مردم قرار نمی‌گیرد، بـه طریق اولی در مورد این بحران اصلی امنیتی و سیاسی نیز امکان ایجاد آثار مفید وجود ندارد. در سوریه نیز کمابیش اوضاع به همین منوال است.

در ترکیه که تا همین اواخر در مکتوبات رسمی دولت، اعتراف به وجود هویت کردی ممنوع و مستوجب مجازات بود؛ مسلماً امکان کار تحلیلی دقیق روی مسائل کردستان وجود نداشت. البته طی ده‌سال اخیر، با اوج‌گرفتن بحران و با توجه به فشارهای محافل غربی تغییراتی در سیاست‌های این کشور،در زمینهٔ کارهای تحقیقی (در مورد کردستان) حاصل شد و مقالات کتبی در این زمینه منتشر گردید که بعضی از آنها نیز با همکاری محققین یا مؤسسات تحقیقی و

تحلیلگر اروپایی و امریکایی بود.

در ایران قبل از انقلاب نیز مسألهٔ کردستان یک تابوی امنیتی بود؛ زیرا نخستین حکومت کردی تحت عنوان "جمهوری مهاباد" در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی (۲۵-۱۳۲۴ ش) شکل گرفته بود. در سال‌های آخر دههٔ ۱۳۴۰ ش. نیز درگیری‌های "ملا آواره و سلیمان معینی" با ارتش شاه ایران موجب شده بود تا این منطقه برای حکومت شاه به عنوان منطقه‌ای بحرانی و با وضعیت پیچیدهٔ امنیتی تلقی گردد.این امر موجب شده بود حتی رفت و آمد به برخی از نقاط کردنشین ایرانی با محدودیت روبرو باشد، تا چه رسد به انتشار نوشته‌های تحلیلی و سیاسی در مورد آن. البته در آن دوران، نشر این‌گونه نوشته‌ها در مورد سایر مسائل سیاسی نیز به طور کامل با محدودیت روبرو بود. گرچه چاپ آثار فرهنگی و تاریخی در مورد کردستان، به خصوص با تأکید بر ریشهٔ آریایی و ایرانی فرهنگ کردها، تا حدی مجاز بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، کردستان به عنوان یکی از نخستین و در عین حال دشوارترین بحرانهای امنیتی برای جمهوری اسلامی بروز نمود و موجبات نگرانی فراوانی را فراهم ساخت. این بحران همراه با جنگ تحمیلی ایران و عراق شدت یافت و در واقع به عنوان بخشی از این جنگ مطرح شد. اینجانب نزدیک به شش سال، یعنی از ابتدای سال ۱۳۵۹ ش. تا پایان ۱۳۶۴ ش. به عنوان معاون استاندار و استاندار در دو استان کردستان و آذربایجان‌غربی به طور مستقیم، درگیر مسائل کردی بودم. این ارتباط نه تنها با کردهای ایرانی، بلکه با گروه‌های کرد عراقی و حتی ترکیه برقرار بود؛ زیرا بحران کردستان ایران با کردهای عراق و ترکیه نیز مرتبط بود.

در این ایام جنگ تحمیلی ایران و عراق شرایطی محدودکننده‌ای را بـه‌جامهٔ تحقیقات و انتشارات تحمیل ساخته بود که امکان نشر وسیع مطالب مرتبط با امنیت کشور ایجاب نمی‌کرد. اما در مقایسه با دورهٔ قبل از انقلاب، فعالیتهای گسترده‌تری در میان گروه‌های تحقیقاتی و تحلیلگر، که در ارتباط با مراکز ذی‌ربط تصمیم‌گیری بودند، در مورد بحران کردستان به وجود آمد. یکی از نخستین مراکز از این دست،مرکز تحقیقات استانداری آذربایجان غربی بود، که از سال ۱۳۶۲ ش با مسؤولیت مرحوم سیدصادق موسوی عادل تشکیل شد. در این مرکز علاوه بر تحلیل‌های دست‌اندرکاران مسألهٔ کردستان، آثاری از گذشتگان،که به زبانهای کردی یا غربی منتشر شده بود، به زبان فارسی برگردانده شد و در تیراژ محدود، برای افرادی خاص انتشار یافت. این مرکز از سال ۱۳۶۵ ش. به استانداری کردستان منتقل شد و به مدت دو سال نیز در آن استانداری به فعالیت ادامه داد. مدت کوتاهی پس از پایان‌یافتن جنگ تحمیلی و علی‌رغم سکون حرکت کردی پس از جنایت شیمیایی صدام در حلبچه، با آغاز جنگ خلیج‌فارس و حملهٔ امریکا

و متحدان برای آزادسازی کویت از دست نیروهای صدام، مسألهٔ کردستان اهمیت تازه‌ای یافت. بار دیگر از کردهای عراق به عنوان اهرم فشار توسط یک نیروی خارجی برعلیه یک دولت منطقه‌ای استفاده شد و این بار امریکا قصد کرد برای تحت فشار قرار دادن صدام، و البته نه به منظور ساقط کردن او، کارگردانی صحنهٔ رویارویی کردها و حکومت بغداد را به عهده گیرد.

تشدید بی‌سابقهٔ درگیری ترکیه با کردهای پ.ک.ک. در دههٔ ۹۰ میلادی و همزمان با آن ماجراهای بین امریکا و عراق، ابعاد تازه‌ای به بحران کردها در خاورمیانه بخشید. البته در این دهه بحران کردستان ایران به شدت فروکش کرده بود و ایران کمترین مشکلات را در مناطق کردنشین خود داشت. به دلیل ابعاد جدید اهمیت مسأله کردها در این دهه به میزان کتابها و مقالات منتشره در زمینهٔ اکراد و بحران کردستان در سطح جهانی افزوده شد. این امر در سطح منطقه علاوه بر کشورهای عربی، در دو کشور ترکیه و ایران نیز با دلایل متفاوتی تجلّی داشت.

این تحول در مورد نشر کتب و مقالات مربوط به کردها در ایران به سه دلیل ایجاد شد. دلیل اول پایان جنگ تحمیلی و آغاز دوران بازسازی و حاکم‌شدن فضای جدید فرهنگی بود که دغدغه‌های امنیتی در آن کمتر دیده می‌شد. دلیل دوم نیز کنترل دولت بر مسائل کردستان، و جایگزین‌شدن راه‌حلهای سیاسی و فرهنگی به جای راه‌حلهای نظامی و سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی ایران نسبت به مسائل کردستان بود. اما دلیل سوم اهمیت‌یافتن روزافزون مسألهٔ کردها در مسائل سیاسی منطقهٔ خاورمیانهٔ شرقی بود. تأثیرپذیری روزافزون اوضاع ترکیه و عراق از مسائل کردها؛ گره‌خوردن‌بیش از پیش امنیت منطقه و نحوهٔ دخالتهای بیگانگان در این منطقه با قضیهٔ کردهای عراق و ترکیه و آثار آن بر امنیت ایران سبب شد تا در این کشور ابعاد جدیدتری از مسائل کردی مورد توجه قرار گیرد و تحلیلگران بیشتری وارد این عرصه شوند.

به دنبال وقایع یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، امریکا به طرزی غیرطبیعی و دور از انتظار عراق را هدف عملیات به اصطلاح ضدتروریستی خود قرار داد و به همین دلیل مسألهٔ کردهای عراق بار دیگر از ابعاد جدیدتری در سیاست‌های خاورمیانه مطرح شد. در این زمان گرچه مقاله‌هایی در نشریات عمومی و تخصصی سیاسی در مورد کردها به چاپ رسید، اما تا جایی که اینجانب اطلاع دارم، کتاب خاصی در این زمینه منتشر نشده است. کتاب حاضر نخستین مجلد از دورهٔ سه‌جلدی دربارهٔ کردهای منطقه و کشورهای عراق ، ترکیه و ایران است. در این نوشته و مجلدات دیگر آن، تمرکز اصلی روی ایدهٔ تشکیل دولت کردی در میان کردها، به ویژه در سه کشور عراق، ترکیه و ایران است. اما با توجه به مسائل ایجاد شده برای عراق پس از جریان یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و سناریوی محتمل حملهٔ امریکا به عراق، نخستین جلد این دوره در مورد کردهای عراق

ارائه می‌گردد.

عراق طی دو دهۀ گذشته یکی از مراکز اصلی رخدادهای سیاسی و نظامی در خاورمیانه بوده است. موضوعاتی از قبیل جنگ تحمیلی برعلیه جمهوری اسلامی ایران، حمله به کویت، سرکوب وحشیانۀ مردم، قیام کرد در برهه‌های مختلف، و سرانجام حملۀ امریکا به عراق پس از تصرف کویت توسط این کشور، نمونه‌ای از مهمترین وقایع خاورمیانه و جهان است که در خود عراق یا با دخالت این کشور روی داده است.

به وجود آمدن منطقۀ امن و پرواز ممنوع در فاصلۀ مدارهای ۳۳ و ۳۶ درجه در عراق، خروج رژیم عراق از بخشی از مناطق کردنشین این محدوده و مساعدت امریکا و سازمانهای بین‌المللی به گروه‌های سیاسی کرد عراقی برای ایجاد حاکمیت در بخشی از این مناطق و برقراری رابطۀ مستقیم جامعۀ بین‌الملل با کردهای حاکم در این منطقه، سبب شد تا کردها و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای چند گام به واقعیت نزدیک شود. گرچه رقابت کهنه و غیرقابل علاج گروه‌های کرد عراقی و تأثیرپذیری منافع ملی و امنیتی کشورهای منطقه از تحولات مناطق کردنشین عراق و دخالتهای مستقیم قدرتهای فرامنطقه‌ای،به خصوص امریکا و انگلیس و مطامع رژیم غاصب اسرائیل نسبت به این منطقه، همگی در دهۀ نو میلادی و آغاز قرن بیست و یکم عوامل پدیدآورندۀ بحران جدی در این گوشه از جهان بوده‌اند.

به دنبال واقعه یازده سپتامبر ۲۰۰۱، سیاست‌های جدید امریکا در مورد خاورمیانه شکل گرفت که آغاز آن با مداخلات یک‌جانبه و قلدرمآبانۀ امریکا در عراق طراحی شده است. نقش کردها در خاورمیانه و عراق، با توجه به این سیاست‌ها نیازمند بازنگری و بازتعریف است. این نقش از دو جهت در آیندۀ خاورمیانه بسیار مؤثر است.

اولاً دادن شکل فدرال به سرزمین چندقومی عراق که در پی شکل‌گیری سناریوی حمله امریکا به عراق مطرح شد، می‌تواند مقدمه‌ای بر سناریوی تغییر مرزها در خاورمیانه محسوب شود. تحلیلگران امریکایی در مقالات و سخنرانی‌های متعددی، از ضرورت تغییر مرزها و کوچک‌کردن کشورهای بزرگ خاورمیانه سخن به میان آورده‌اند. همان‌گونه که در نخستین دوران پس از پایان جنگ اول جهانی، فاتحین جنگ چنین نقشی را برای کردها تعریف کردند. در آن زمان در چیدمان جدید کشورهای نوظهور خاورمیانه، قرار بود کردها نقش اهرم تعادل و فشار را بر کشورهای غربی و ترکیه و ایران ایفا نمایند. امروز نیز چنین نقشی برای کردها به شدت مورد توجه استراتژیست‌های غربی واقع شده است.

ثانیاً طراحی استراتژیست‌های امریکا برای آن گروه از کشورهای مسلمان خاورمیانه، که از

نظر امریکایی‌ها به علت آموزه‌های اسلامی مردم آن دچار نفرت فزاینده نسبت به امریکا هستند، اینست که تحت عنوان برقراری دموکراسی، سیستم‌های حکومتی موجود در آنها را صرف‌نظر از رابطهٔ دوستانه یا غیردوستانه با امریکا، با حکومت‌هایی که اعتقاد جدی‌تری به گسترش آموزه‌های غربی در قبال آموزه‌های اسلامی داشته باشند جایگزین سازند. امریکا در رسمی ترین سطوح،این موضوع را اعلام کرده است. تشکیل یک دولت کردی براساس آموزه‌های سیاسی غرب و با انتخاباتی تحت نظارت این کشورها، می‌تواند نمونهٔ قابل عرضه و دفاعی باشد.

گروههای سیاسی کرد عراقی امیدوارند که با بازتعریف نقش کردها در سیاست جدید خاورمیانه‌ئی امریکا که به دنبال وقایع ۱۱ سپتامبر و طرح اشغال عراق بدست امریکا شکل گرفت، تحولی در وضعیت سیاسی کردها رخ دهد. آنها بر این باورند که اهداف امریکا بسیار بزرگتر از سرنگونی صدام بوده و این هدف در حد تغییرات بنیادین اوضاع سیاسی خاورمیانه است. آنها گمان می‌کنند ایجاد الگوی حکومتی مطلوب امریکا در عراق سبب دادن نقش کلیدی به کردها در تحولات خاورمیانه خواهد شد.

طرح مذکور نتیجهٔ وقایع مربوط به حمله امریکا به عراق نیست، بلکه از اواسط دههٔ نود میلادی، که انتخابات پارلمان و حکومت کردی در شمال عراق عملی شد، چنین طراحی مدنظر امریکایی‌ها بود. البته شکست همزیستی بین گروه‌های رقیب کرد عراقی به‌خصوص حزب دموکرات کردستان عراق و اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق، عملی‌شدن این پروژه را به تعویق انداخت. ولی هدف اصلی در ذهن تحلیلگران و طراحان غربی همواره زنده بود. یکی از دلایل تلاش جدی امریکا در دوران ریاست‌جمهوری کلینتون و وزارت‌خارجهٔ خانم آلبرایت برای آشتی بین دو گروه فوق همین است.

"فرد هالیدی" تحلیلگر و خاورمیانه‌شناس معروف انگلیسی طی سخنرانی خود در ماه مارس سال ۲۰۰۰ درکنفرانس کرد و کشورهای خاورمیانهٔ لندن اظهار کرد: «امروز کردهای شمال عراق در حریم کردستان دارای یک چارچوب سیاسی آزاد هستند و می‌خواهند در چارچوب عراق از یک سیستم دموکراسی فدرال برخوردار باشند و تا به امروز خواستار جدایی از عراق نبوده‌اند. هم‌اکنون نیز بین دو گروه اصلی کردستان عراق، صلح و کار مشترک وجود دارد که خود سبب فراهم‌کردن زمینهٔ لازم برای دموکراسی می‌شود. مسألهٔ کردها با دموکراتیزه‌شدن کشورهای خاورمیانه مرتبط است که کردها در این کشورها تقسیم شده‌اند».

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که در سناریوی پس از یازده سپتامبر، آرمان و رؤیای دولت کردی قرار است در ابعاد وسیع‌تری در صحنهٔ خاورمیانه مورد استفادهٔ امریکا و متحدانش قرار

گیرد. اما این که به دلیل این ابعاد گسترده و طراحی دقیق‌تر امریکا برخلاف هشتاد سال گذشته این بار رؤیایی که تاکنون به صورتی سرابی فریب‌انگیز جامعهٔ کرد خاورمیانه را به خود مشغول کرده است، به حقیقت خواهد پیوست یا به سرنوشت وعده‌های فاتحین جنگ اول جهانی دچار خواهد شد، هنوز قابل پاسخ‌دادن نیست.

گرچه استقراء تجربیات یک قرن اخیر کردها و شبیه‌بودن اوضاع فرهنگی کردها با گذشته و انگیزه‌های قدرتهای فرامنطقه‌ای با انگیزه‌های استعمارگران گذشته و شباهت تعارض منافع کشورهای منطقه‌ای با گذشته، این نتیجه را القا می‌کند که این بار نیز رؤیای تشکیل دولت کردی سرابی بیش نیست. در این مجلد تمرکز اصلی بر روی بررسی ایدهٔ تشکیل دولت کردی در عراق است، که پس از جنگ جهانی اول، به عنوان اصلی‌ترین آرمان حرکتهای کردی در سه کشور ایران، ترکیه و عراق قرار گرفته است. گر چه هرنوع تحلیل سیاسی بدون بررسی تاریخی و فرهنگی ناقص است، لکن در این کتاب تنها در فصول اول و دوم و به اندازهٔ حداقل لازم، از بررسی تاریخی بسنده شده است، که می‌تواند سبب تبیین راحت‌تر و روشن‌تر تحلیل سیاسی باشد. خوانندهٔ محترم در صورت علاقه به آشنایی عمیق‌تر با تاریخ و فرهنگ کردها، می‌تواند به کتب ارزنده‌ای که در این زمینه‌ها به زبانهای فارسی، عربی و انگلیسی نگاشته شده مراجعه کند که عنوان برخی از این کتب در فهرست منابع انتهای هر یک از فصلها آمده است.

در ادامه، گذری سریع بر سوابق تاریخی و فرهنگی کردها و در فصول سوم و چهارم، به نحوهٔ شکل‌گیری ناسیونالیسم کردی پرداخته‌ایم. از قرن نوزدهم تحت‌تأثیر نفوذ فرهنگ اروپایی و به منظور تقابل و تضعیف امپراتوری عثمانی مفهوم ملی‌گرایی به کردها معرفی شد و اروپاییان تلاش‌های بسیاری در تقویت این حرکتها به عمل آوردند. در این فصول حوادث جنگ جهانی اول را بررسی کرده‌ایم، که منجر به تجزیه و فروپاشی عثمانی شده و تأثیرات آن بر کردها و شکل‌گیری عراق شد و از وعدهٔ تحقق‌نیافتهٔ فاتحین جنگ جهانی اول برای تشکیل دولت کردی و تجزیهٔ کردها، بین دو کشور ترکیه و عراق سخن گفته‌ایم. این وقایع در حقیقت ریشه‌های شکل‌گیری بحران کردستان در قرن بیستم و عصر حاضر بوده‌اند.

اینجانب بدلیل مسؤولیتهای سیاسی، خاطرات و اطلاعاتی را در مورد موضوع کتاب داشته و آنها را درج نموده‌ام که معمولاً در کتابها و آثار منتشرهٔ عمومی وجود ندارند. به همین دلیل در کنار برخی از اطلاعات برگرفته از منابع موجود در کتابخانه‌ها، تعداد زیادی از مطالب بر اساس اطلاعات شخصی و بدون ذکر مرجع آمده است که نباید آن را حمل بر غیرتحقیقی بودن کتاب دانست. این روش بیش از همه، در فصول پنجم و ششم که اختصاص به تاریخ شکل‌گیری و رشد

و مبارزات گروه‌های کرد عراقی خصوصاً بارزانی و طالبانی، تا قبل از جنگ خلیج‌فارس و تا پایان دههٔ هشتاد میلادی دارد، به کار رفته است. یکی از منابع مورد استفاده برای تدوین این فصلها، آثار منتشرهٔ دفتر تحقیقات استانداری آذربایجان غربی است، که البته این آثار به علت انتشار محدود، وارد بازار کتاب نشدند.

در دو فصل آخر یعنی فصول هشتم و نهم که بیشترین حجم کتاب را در بر می‌گیرد، به حوادث دوران جنگ خلیج‌فارس و دههٔ نود و حوادث پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۲ و اوضاع قبل و پس از حمله امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ پرداخته شده که در واقع پیام اصلی کتاب، تحلیل همین وقایع و پیش‌بینی نسبی روند وقایع کردستان عراق و تأثیرات آن بر منطقه می‌باشد. مطالب این فصول اکثراً از روی اخبار جمع‌آوری شده از نشریات و بولتنها و صفحه‌خانه‌های اینترنت و گزارش‌های مبادی رسمی ذی‌ربط می‌باشد که در مرکز تحقیقات استراتژیک وجود داشته است. در پایان کتاب سعی شده است به این پرسش پاسخ داده شود که آیا به راستی رویکرد جدید امریکا به قضیهٔ کردها پس از اشغال عراق، می‌تواند رؤیای دیرینه این قوم، یعنی تشکیل دولت کردی را تحقق بخشد؟

در پایان بر خود ضروری می‌دانم که از حمایتهای جناب آقای محمود واعظی معاون محترم روابط خارجی مرکز که مشوق اینجانب در تدوین کتاب حاضر بودند، از سرکار خانم رجبی که در تایپ مطالب کتاب، زحمات زیادی متقبل شدند، از آقای پورحسنی بخاطر امور اجرایی، از جناب آقای شبیری مدیر کل محترم روابط عمومی مرکز و از سرکار خانم روشن بخاطر ویراستاری مشارالیها سپاسگزاری نمایم.

ع. شیخ عطار

فصل اول

آشنایی با کردها



برای آشنایی باکردها باید به سه عنصر مهم هویتی که همواره مورد تأکید رهبران سیاسی کرد و پیروان ایشان بوده است اشاره نماییم. این عناصر عبارتند از: منشأ نژادی، محل نشو و نما و زندگی و زبان تکلم اکراد.

کرد کیست؟

در پاسخ به این سؤال نخست باید در پی منشأ نژاد کردها باشیم، تا بتوانیم نحوهٔ شکل‌گیری هویت ایشان را مشخص کنیم.

پیش از ورود به بحث باید خاطر نشان سازیم، که معیار نژاد، از دو مفهوم می‌تواند برخوردار باشد. مفهوم نخست ویژگی‌های ظاهری و فیزیکی انسانهاست، از قبیل: رنگ مو، پوست و چشم، شکل جمجمه و بینی و صورت، نحوهٔ استخوان‌بندی و قد و مانند آنها. طبق این مفهوم، افرادی که از مشخصات فوق به طور یکسان برخوردارند، یک نژاد محسوب می‌شوند. در مفهوم دیگر، افزون بر اوصاف ظاهری مذکور، سرگذشت مشترک تاریخی، آداب و رسوم و احوال اجتماعی و ریشه‌های زبان را نیز باید از معیارهای تقسیم‌بندی و تشخیص اقوام از یکدیگر به شمار آورد. در این فصل مفهوم دوم به عنوان معیار برای تشخیص نژاد، انتخاب شده است.

در اکثر موارد مشخص کردن قطعی و روشن ریشهٔ نژادی اقوام بشری کار ساده‌ای نیست، زیرا مستنداتی مانند آثار مکتوب و بقایای اشیا و ساختمانهایی که محققان، از آنها برای تعیین ریشه‌های نژادی می‌توانند استفاده کنند؛ دارای عمری بسیار کمتر از عمر پیدایش بشر هستند. در حالی که تقسیم بشر به نژادهای مختلف خیلی بیشتر از این آثار به وقوع پیوسته است. تعیین ریشه، نژادی در مورد برخی از اقوام، علاوه بر مشکل مذکور، دارای مشکل دیگری نیز هست که همانا آمیخته شدن بحث علمی نژادشناسی، با انگیزه‌های سیاسی است. در این وضعیت، دلایل سیاسی می‌توانند نتیجهٔ کار علمی را تحت الشعاع قرار دهند و موجب بروز نظریات متفاوت و حتی متعارض، به عنوان نتیجهٔ تحقیق گردند.

تعیین ریشهٔ واقعی نژاد کرد یکی از دشوارترین بحثهای نژادشناسی اقوام است.

زیرا افزون بر پیچیدگی‌ها و ابهامات تاریخی در سرگذشت آنها، این قوم در یک قرن گذشته تبدیل به یکی از سیاسی‌ترین موضوعات منطقه‌ای و جهانی شده‌اند و آغاز فعالیتهای نژاد شناسانه در میان کردها نیز مقارن با همین موضوع بوده است. طی قرن بیستم، بحثهای زیادی در مورد نژاد کرد مطرح گردیده، که به همان دلیل فشارهای سیاسی، نتایج بسیار متفاوتی از آن حاصل شده است.

چه در میان کردها و چه در بین کارگزاران قدرتهای سیاسی منطقه‌ای و جهانی، کسانی که آرمانشان ایجاد یک کشور مستقل کردی بوده است، برای تقویت موقعیت استدلالی خود، نیازمند اثبات این مطلب بوده‌اند که کرد، داری هویت مستقلی است.

نژاد یکی از عناصر بسیار مهم تشکیل دهندهٔ هویت است، پس آنان با استفاده از شیوه‌هایی، مانند سفارش کارهای علمی، جوسازی، خواهش و یا هر وسیلهٔ نفوذ دیگر، حامی و مشوق محققینی بوده‌است که اعتقاد داشتند، کردها دارای نژادی مستقل و کاملاً جدا از اقوامی که در طول تاریخ، در اطراف آنها زیسته‌اند، می‌باشند به عنوان نمونه این نظریه در جای جای آثار و نوشته‌های دکتر عبدالرحمان قاسملو، یکی از رهبران کردهای جدایی طلب ایران، آمده است.

گروه‌هایی که در پی جدایی کردها از امپراتوری عثمانی و پیوستن ایشان به کشورهای عربِ برخاسته از خاکستر فرو پاشی امپراتوری عثمانی بوده‌اند، سعی کرده‌اند تا پیوند قومی کردها را با آشوری‌ها، کلدانی‌ها و نژاد سامی برجسته نمایند.

نظریات کردشناس برجسته محمد امین زکی بیک، افسر سابق عثمانی، که اتفاقاً خود نیز کُرد، اما به شدت مخالف رژیم عثمانی بود، بسیار مورد استناد این گروه قرار گرفته است.

وی می‌گوید درکتابهای تاریخی تألیف شدهٔ دورهٔ اسلامی مانند: مروج الذهب، مسعودی، بدون استنادات باستان‌شناسی، و بیشتر با استفاده از داستانها و اساطیر، قوم‌کرد را یک شاخهٔ جدا شده از اعراب می‌دانند. حتی برخی از این کتابها، قوم‌کرد را بازمانده از جنّ و دیوهایی که در خدمت حضرت سلیمان (ع) بوده‌اند، قلمداد کرده‌اند. البته واژهٔ کرد، نخستین بار به عنوان نام اقوام منطقهٔ غرب ایران، در زمان سلجوقیان درکتابها و آثار مکتوب آمده است.

حکومت ترکیه که، بیشترین مشکل نظامی و امنیتی را باکردها، از زمان آتاترک

داشته، سعی در اثبات منشأ ترک برای کردها به عمل آورده‌است. آنها ضمن نفی واقعیت این نژاد، در انستیتوهای دولتی، هزاران صفحه مقاله و کتاب در اثبات ترک بودن کردها منتشر ساخته و حتی در اسناد رسمی، آنان را "ترک کوهی" خوانده‌اند.

محققان ایرانی و خارجی نیز بر اصالت آریایی کردهااصرار دارند. اتفاقاً در بین این محققین کردهای سرشناسی چون "رشید یاسمی و محمد قاضی و مردوخ کردستانی" وجود دارند.

البته بیشتر محققان اروپایی و به خصوص روس‌ها، که در قضیهٔ کردها کارهای زیادی کرده‌اند، بر منشأ ایرانی بودن کردها بیشتر اصرار می‌ورزند. طرفداران این نظریه، استدلالهای علمی‌تری ارائه می‌کنند.

رهبران سیاسی شناخته شدهٔ کُرد در ترکیه نیز، از جمله اوج آلان رهبر پ.ک.ک. در کتاب خود، مادهای ایرانی رااجداد کردها خوانده است. در عراق نیز پس از ایجاد حکومت کردی در شمال عراق، نام کانال ماهواره‌ای تلویزیون را به افتخار اجداد ایرانی خود، ماد نهادند.

نکتهٔ جالب این که در این تحقیقات نژاد شناسانه- آنان که برای نژاد کرد هویت مستقل قائلند-کوشیده‌اند تاگسترهٔ این قوم را بزرگ بگیرند و حتی اقوامی مانند لرها و برخی از یزیدی‌ها و علی‌اللهی‌های ایران، عراق و ترکیه را،که امروزه خود را کرد نمی‌شمارند، در زمرهٔ کردها بیاورند.

مرحوم رشید یاسمی در اثر ارزندهٔ خود به نام ***کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی*** به نکتهٔ جالب توجهی در مورد دشواری تحقیق نژادشناسی کردها اشاره دارد و می‌گوید: «علت آن که تفضیلاً قواعد نژاد شناسی را نتوانسته‌اند در حق این طایفه اجرا کنند، آن است که صعوبت مکان، مانع است دانشمندان اسلوب تحقق نژادشناسی را منظماً و برای مدت مدیدی به کار ببندند و نظر جامعی پیدا کنند و هر کس از جایی و به نحوی کنجکاوی می‌کند و به یک نتیجه می‌رسد. علت دیگر این که چون بعضی از علمای سابق، اکراد را قبلاً یک نژاد مستقلی فرض کرده‌اند، در پی خواص و ممیزاتی می‌گردند که فارق از نژادهای بزرگ باشد و چنین فصل و فارقی را نمی‌توانند پیدا کنند. ناچار هر کسی صنعتی عارضی را فصل حقیقی می‌پندارد و از این جهت اختلاف واقع می‌شود».[1]

محمد امین زکی بیک، افسر ارتش سابق عثمانی و دانشمند کرد شناس و کرد

نیمهٔ اول قرن بیستم، در سال ۱۹۳۸ م. اثر ارزنده‌ای را، پس از سال‌ها تحقیق، به نام **کرد و کردستان** به عربی تألیف کرد. این کتاب، یکی از مراجع کردشناسی است و توسط محققان سیاسی و تاریخی اوضاع کردستان، بسیار مورد استفاده قرار گرفته است. وی در مقدمهٔ کتاب خود، نخست مقالهٔ مینورسکی، شرق‌شناس بسیار معروف روسی را از **دایرة‌المعارف اسلام**، در مورد نژادشناسی کردی نقل کرده است. این دایرة‌المعارف، که در اوایل قرن بیستم تألیف شده، بحث مبسوطی در مورد کردها دارد که محورهای آن توسط مینورسکی تدوین گردیده است. ذکی بیک در فصلهای بعدی کتاب، نظریات تکمیلی خود را بیان می‌کند.

خلاصهٔ مطلب مینورسکی در مورد نژاد کردها به این شرح است: قبل از آمدن مادهای آریایی تبار و سیرتی‌ها که اجداد آریایی کردهای فعلی هستند - از شرق زاگرس به غرب این سلسله جبال، اقوامی با هویتی خاص در این سرزمین زندگی می‌کردند. آثار و الواح باقی‌مانده از دو هزار سال پیش از میلاد نشان می‌دهند که سرزمینی به نام "کارداکا"[1] در جنوب دریاچهٔ وان وجود داشته است. همچنین در آثار باقی مانده از حکومت آشوری‌ها، در هزار سال پیش از میلاد، سخن از جنگ و شکست قومی به نام "کورتی"[2] آمده است.

گزنفون، سردار و مورخ یونانی، چهار قرن پیش از میلاد در نوشته‌های خود از قومی به نام "کاردوک" یاد می‌کند، که لشکریان یونانی در هنگام بازگشت خود از حمله به ایشان، در سرزمینی که در محدودهٔ کردستان فعلی است، به آنان برخورد کرده‌اند. در آن زمان به این سرزمین "بوشان" می‌گفتند. از نظر مینورسکی و زکی بیگ این قوم قبل از آمدن آریائیان در کردستان مرکزی ساکن بوده و در زمرهٔ تمدن بین‌النهرین محسوب می‌شدند. آنان با آشوریان هم ریشه و از نژاد سامی بودند که بعدها با مهاجمان آریایی امتزاج یافتند. در زبان آشوری "کاردو"[3] به معنای نیرومند یا پهلوان است.

در سنگ‌نوشته‌های باقی‌ماندهٔ آن عصر، از قومی به نام "خالدی"[4] یا "اورارتو"[5] یاد می‌شود، که در اواخر قرن بیستم پیش از میلاد در حوالی دریاچهٔ

---

1. Kardaka
2. Kurti
3. Kardu
4. Khaldi
5. Urartu

وان تا نزدیکی‌های دریاچهٔ ارومیه حکومت قدرتمندی تشکیل داده و تا سه قرن بر آنجا حکم راندند. نام این قوم باکاردو مشابهت دارد. البته خالدی‌ها از قرن هفتم پیش از میلاد با آمدن ارمنی‌ها و سپس مادها پراکنده شده و به کوه‌های اطراف پناه بردند. مینورسکی می‌گوید. از ابتدای قرن بیستم این فکر شکل گرفت که سرزمین کاردو همان سرزمین امروزی کردها است. او خیلی تأکید داردکه قوم خالدی و کرد یکی هستند.

محمد امین زکی بیک، پس از نقل مطالب مینورسکی، نظریات خود را در مورد نژاد کرد ابراز می‌کند. وی در مقدمه خاطر نشان می‌سازد که: «کسی که بخواهد تاریخ مردم دیگری را بنویسد، و به دنبال اصل و منشأ این مردم بگردد، در این خصوص، با زحماتی چند، مواجه می‌شود. زیرا برای به دست آوردن اطلاعات، پیرامون این مردم و اصل و نسب آن، بایستی به هر دری زد و به دنبال منابع گوناگون و متنوعی رفت. اساس یک قوم، که نژاد و زبان و سرزمین است، چه بسا به طور عموم در یک قوم وجود ندارند. سرزمین کردستان براساس حوادث، بایستی محل دوم ایجاد پراکندگی نسل دوم انسانها باشد. در ابتدای تاریخ، اقوام زاگرس در آنجا زندگی می‌کردند. که عبارت بودند از قومهای: لولو و گوتی، کاسای، سوبار و هوری. این اقوام بایستی نسل قدیم کردها باشند، در دوران سومری و آکادی و آشوری فعالیت سیاسی داشته‌اند».[۲]

به طور خلاصه در توصیف اقوام فوق‌الذکر باید بگوییم، اقوام لولو[(۱)] در حوالی سلیمانیه و" شاره زور" امروز می‌زیستند و از وضعیت پیشرفتهٔ اقتصادی برخوردار بودند. آنها از حدود نوزده قرن قبل از میلاد، با آشوریان تعاملات سیاسی زیادی برقرار کردند. به طوری که برخی از فرمانروایان آشوری، قرنهای هجده و نوزده قبل از میلاد، از این قوم بودند. همچنین بسیاری از صنعتگران تمدن آشور، از لولوها بودند.

اقوام گوتی[(۲)] طی قرون ۲۵ تا ۲۰ ق.م. نیز مدت زیادی سرزمینهای سومر و آکاد را تسلط کرده و در زمرهٔ حکمرانان تمدنهای سومر و آکادی بودند. از قرن سیزدهم قبل از میلاد، اقوام گوتی با آشوریان ارتباطات زیادی داشتند. از آنجا که در یکی از

---

1. Lulu
2. Guti

الواح باقی‌مانده از زمان آشوریان، این قوم به نام "کورتی" خوانده شده است، زکی بیک عقیده دارد که براساس تحقیقات برخی از خاورشناسان، این لفظ با الفاظی چون کاردو، کارداک، کوریتوی، سیری و کارد خوی-که در آثار باقی‌ماندهٔ آن عصر دیده می‌شوند- هم ریشهٔ لفظ کرد می‌باشد.

از نظر محققان، منشأ قوم کاسای،[1] از ایران و منطقهٔ کرمانشاه و لرستان فعلی بوده که آنان نیز از قرن هجده ق.م. به مدت شش قرن حکومت مقتدری را در بابل اداره کردند، ولی پس از شکست به لرستان بازگشتند و اجداد لرهای فعلی هستند. لکن محققین کرد یاکردگرا، از جمله مردوخ کردستانی و زکی بیک، بر این که کردها و لرها از یک مقوله‌اند اصرار می‌ورزند و قوم کاسای را در زمرهٔ اجداد کرد محسوب می‌دارند.

سیل مهاجرت عنصر «هند و اروپایی» یا آریایی به سوی زاگرس و شرق و غرب آن، احتمالاً در قرن نهم و دهم پیش از میلاد آغاز شده است. آنان بقایای ساکنان قدیمی این منطقه را به تدریج زیر نفوذ خود درآوردند و آنها را در میان آریایی‌ها مستحیل ساختند.

عامل اساسی و مهم این هجرت، مادها بودند. مادها که از شرق دریاچهٔ خزر به فلات ایران مهاجرت کردند، از اواخر قرن هفتم ق.م. حکومت مستقلی را در غرب فلات ایران تشکیل دادند و پسر عموهای پارسی خود را، که در جنوب غربی ایران زندگی می‌کردند، تابع خود ساختند. از طرف دیگر با آشوریان وارد جنگ شدند تا سرانجام آنها را منقرض کردند.

مشیرالدوله پیرنیا در ***تاریخ ایران باستان*** می‌گوید: «زبان قوم ماد، زبان کردی است. پارسی‌ها، حکومت ماد را در حدود شش قرن قبل از میلاد منقرض ساختند و خود، حکومت جدید هخامنشیان را تشکیل دادند. اما با توجه با رابطهٔ عمیق با مادها، حضور عنصر کرد در حکومت پارسی قوی بود».[۳]

زکی بیک معتقد است که، منشأ نژاد کرد و پیوند آن با یک قوم خاص ثابت شده نیست. هر چند اکثراً ادعا می‌کنند کردها آریایی هستند، ولی این نیاز بـه اسـناد بیشتری دارد. زکی بیک می‌گوید؛ به نظر من آمدن قوم کرد در اواسط قرن هفتم ق.م.

1. Kasay

بسیار ضعیف است و این به نقل نزدیک‌تر است که اجداد کرد را مردمان بومی قدیمی زاگرس بدانیم، که از نظر او، با آشوریان و سومریان سامی تبار نزدیکتر هستند.

بازیل نیکیتین،[1] شرق‌شناس و کردشناس صاحب نام شوروی در اثر خود به نام "کردها" می‌گوید: «به طور خلاصه باید گفت که دربارهٔ منشأ و خاستگاه کردها دو نظریه موجود است، یکی از این دو نظریه، این مردم را ایرانی (هند و اروپایی) می‌داند و معتقد است که در سدهٔ هفتم پیش از میلاد، از ناحیهٔ دریاچهٔ ارومیه نقل مکان کرده و به بوتان (بوهتان)[2] رفته‌اند. نظر دوم برسرشت بومی کردان و زبانی که بدان تکلم می‌کرده‌اند، تأکید می‌ورزد و آنها را با سایر ملتهای آسیا نظیر خالدی‌ها، گرجی‌ها و ارمنی‌ها خویشاوند می‌داند و می‌گوید که بعدها زبان ایرانی جانشین زبانشان گردید».[۴]

ملاحظه می‌شود نیکیتین، نظریهٔ سامی یا ترک بودن کردها را قبول ندارد و آنها را ایرانی یا همانند نژاد قفقازی از شاخه‌های آریایی می‌شمارد. او مانایی‌ها[3] را، که اجداد مادها بوده و در شمال غرب ایران می‌زیستند، اجداد مشترک کردها و آذربایجانی‌ها می‌داند.

رشید یاسمی به هیچ وجه غیر ایرانی بودن منشأ کردها را نمی‌پذیرد و می‌گوید: «در تحقیق حال قوم کرد، هنوز هیچ رأی ثابتی وجود ندارد. جز در یک امر کلی که ایرانی‌بودن آنان است».[5] در جای دیگر می‌گوید: «در هیچ یک از آثاری که مبنای تحقیقات ما راجع به کردستان قدیم بود و در باب اول ذکر گردید، نامی از طایفهٔ کرد نیافتیم مگر در یک سنگ مصطبهٔ سومری که لفظ Karada خوانده شده است و آن هم نام ناحیه است، نه اسم طایفهٔ خاصی که دلالت بر تقدم کرد برمادی‌ها و پارسی‌ها بنماید...معلوم شد که کرد نام طایفهٔ غالب ایرانی است که مثل ماد و پارس، کوهستان مغرب ایران و حوالی آن [را] تا شمال شامات و جنوب ارمنستان فرا گرفته و همهٔ طوایف قدیم را در خود، مندک و منهک ساخته و نام خویش را بر آنها پوشانده‌اند و حتی به همین نام، طایفهٔ مهاجرین ایرانی، در اوایل ورود به شمال بین‌النهرین، از اسم مسکن خود که بیت قردو (جزیرهٔ ابن عمر) خوانده می‌شد،

1. Bazil Nikitin
2. Buhtan
3. Mana

گرفته و در عالم با آن اسم مشهور شده‌اند. به عبارت مختصری، کرد آن شعبه از نژاد ایرانی است، برادر ماد و پارس را عین ماد و پارس که با نام جدید محلی خودش، فرمان فرمای ناحیهٔ وسیع زاگرس شده و اقوام سلف را جزء خودکرده و نام خویش را به آنها داده است».[۶]

مرحوم یاسمی با این استدلال که پس از آمدن آریائیان، فرهنگهای پیشین در این تمدن مستحیل شده‌اند، کردها را بدون تردید بخشی از نژاد و فرهنگ ایران زمین می‌شمارد. وی معتقد است لفظ کرد در دوران پس از اسلام مورد استفاده قرارگرفته و هیچ‌گونه ریشهٔ باستانی ندارد.

رشید یاسمی در کتاب خود درباره تبارکردان بر اساس کتب بعد از اسلام از جمله :التنبیه والاشراف، مروج الذهب و تاج العروس که هر سه از مسعودی است می‌نویسد: "مسعودی از روی منابع عمدهٔ ساسانی سلسله نسبی برای کردان آورده که از متن آثار پهلوی است. او کردها را از نسل کرد بن اسفندیاذ بن منوچهر پیشدادی دانسته است. در واقع مسعودی هر جا از ماخذهای پهلوی پیروی کرده،کردها را از نسل سلاطین ایران خوانده ؛ولی در موردی که آن‌ها را از نسل عرب خوانده ماخذ او افواهی و از قول معاصرین عرب بوده که چون خلفا تسلط و حاکمیت داشته‌اند، می‌خواستند کردهارا به خود نسبت دهند.

از آنچه درکتب مسعودی روایت شده معلوم می‌شود آن قبایلی هم که به عرب نسبت داده شده‌اند، با دیگر قبایل ایرانی یکی هستند. چون جنبهٔ سیاسی داشته هیچ وجه توجیهی برای آن نیست، جز توسل به افسانه و خرافه نمی‌توان قایل شد."

رشید یاسمی در ادامه می‌نمویسد:"بعضی قدماکرد را پسر "مرد"(مارد) دانسته وازکرد بن مرد یاد کرده‌اند در صورتی که مردها هم مثل کردها طایفه‌ای از فارس بوده‌اند. "استرابون، مورخ یونانی دورهٔ هخامنشیان از قول اراتوستن می‌گوید:"درفارس طایفه‌هایی ساکنند مثل "مر" و "مجوس"وغیره.بنا بر بعضی تواریخ طایفهٔ"مرد" یا "مارد"از یاران کورش بزرگ بوده و آن طایفه یا عشیره را جد کردان و لرها دانند که بخشی در فارس ساکن بوده و هستند."[۷]

آیت ا... شیخ محمد مردوخ محقق کرد درکتاب تاریخ مردوخ می‌نویسد: " پس گروه کرد، مردمانی هستند "آری" (آریا) نژاد از جنس "هندواروپایی". همچنین از قول پروفوسور مینورسکی می‌نویسد:خیلی محتمل است گروه"کرد"از طرف شرق

(یعنی شرق ایران امروز -ویل دورانت هم همین عقیده را دارد ـ به جانب غرب (کردستان کنونی) آمده و سکونت گزیده باشند با این حال آمدن این گروه کرد مانع از این نیست که در هنگام آمدن ایشان یک گروه دیگر "کرد" هم یا چند فرقه دیگر مختلط با هم به نام "کاردو" قبلاکوچیده درکردستان مرکزی آمده،زندگی کرده و بعد با "کرد" جدید امتزاج یافته باشند.

غالب مورخین اکراد (کردان) قسمت اول را "اکراد غرب" یا "اکراد آرارانی" و اکراد قسمت دوم را "اکراد شرق" یا "مادایان=مادها" نامیده‌اند. پس اختلافی نمی‌ماند و هر دو صحیح است و پروفسور مینورسکی هم این عقیده را دارد ولی در مورد اینکه کدام زودتر آمده‌اند هنوز مدرکی در دست نیست."[۸]

بسیاری از شرق شناسان اروپایی نیز ایرانی نام بودن کردها را امری مسلم می‌دانند از جمله هنری فیلد درکتاب مردم‌شناسی ایران می‌نویسد "کردها از حیث زبان و خصوصیات جسمانی ایرانی هستند."[۹] ویلیام .او.داگلاس امریکایی درباره ریشه نژادی کردها می‌نویسد:"خود کردها بر این باورند که اصل و نسب آنها از نژاد مادی است که از نژاد اصیل آریایی هستند. زبان کردی با زبان فارسی ریشه‌ای مشترک دارد. با این تفاوت که تعدادی لغات از زبان عربی و ترکی هم در آن وارد شده است."[۱۰]

دیدگاه دیگری در زمینهٔ منشأ نژاد کرد، با توجه به نگرش سیاسی، مستقل‌بودن کرد از فرهنگ و تمدن جاری ایرانی، ترکی و عربی، شکل گرفته است. در این نگرش برای تمدن کردی سابقه‌ای بیست هزار ساله منظور گردیده و مصرّ است که حتی آمدن آریایی‌ها نوعی تجاوز و تعدی به این فرهنگ محسوب می‌شود. پیروان این روش، تلاش می‌کنند تا در آثار مکتوب باستانی، اعم از سنگ نوشته یا آثار مورخان یونان باستان و یا اشیاء باقی مانده از آن دوران، کلماتی شبیه به کرد پیداکرده و آن را توجیهی برای قدمت طولانی پیشینهٔ این قوم جلوه دهند.

نمونهٔ این نگرش را در مقاله و سخنرانی آقای پروفسور ایزدی، محقق کرد تبار مقیم آمریکا که در سال ۱۹۹۳ در دانشگاه‌ها دوارد عرضه شده و در شبکهٔ اینترنت آمده است، می‌توان دید؛ که نکات مهم آن به شرح ذیل است:

کردها محصول نهایی لایه‌های متعدد فرهنگی و ژنتیکی هستند که در طول هزاران سال مهاجرت و واردات و ابداعات فرهنگی تحمیل شده‌اند. در این میان از

پنج لایه یا مرحلهٔ فرهنگی در طول تاریخ باستان کردها می‌توان نام برد.

دورهٔ اول دورهٔ "حلفی" است، که هشت هزار سال پیش آغاز شد. مبدأ این فرهنگ شهر قامیشلی واقع در منطقهٔ کردنشین سوریه است و مطالعات روی این فرهنگ از سفالینه‌های باقی‌ماندهٔ آن عصر میسر شده است.

دومین دوره، که از سال ۵۳۰۰ ق.م. آغاز می‌شود، دورهٔ "عبید یا پروتو فرات"(۱) خوانده می‌شود. این نام از منطقه‌ای از عراق که حفاریهای باستان‌شناسی مربوط به این دوره، در آن صورت گرفته، اقتباس شده است. این دوره که با آثار دورهٔ حلفی نیز ترکیب شد، به مدت هزار سال در کردستان دوام آورد. احتمالاً اقوام خالدی از این دوره بوده‌اند و تأثیر زیادی در فرهنگ باستانی کردستان داشته‌اند.

دورهٔ سوم دورهٔ "هوریان"(۲) است. مبدأ این گروه قفقاز بود که با مهاجرت در جهت جنوب، درکوه‌های زاگرس جای گرفتند ـ البته محقق محترم در مورد دلایل و زمان این مهاجرت و همچنین این که اقوام قفقازی نیز طبق نظر بسیاری از محققان دارای ریشهٔ آریایی هستند، سکوت کرده است.

اورارتوها، گوتی‌ها، و ماناها قبایل و گروه‌های منشعب از هوریان هستند. از سال ۲۲۵۰ ق.م. گوتی‌ها قدرت بسیار یافتند و در منطقهٔ سومریان به مدت ۱۳۰ سال حکومت کردند. به نظر می‌رسد در اواسط هزارهٔ دوم قبل از میلاد مردم کردستان تحت حاکمیت تمدن هوریان متحد شدند. تأثیر این تمدن، حتی در فرهنگ امروزین کردی بسیار اساسی است.

چهارمین دوره، دوره آریائیان است که از سال ۲۰۰۰ ق.م. اقوام آریایی تبار "هیتیتی"(۳) و "میتانی"(۴) از فلات ایران و منطقهٔ سند شبه قارهٔ هند، در اطراف و درون کوه‌های زاگرس جای گرفتند. مهاجرت این اقوام تا سال ۱۸۵۰ ق.م. به طول انجامید و تأثیرات فراوانی در فرهنگ و اقتصاد مردم کوه‌نشین زاگرس و دشتهای اطراف این سلسله جبال باقی گذارد. ارمنی‌ها، پارس ها و مادها در این مدت فرهنگ هوریانی را نابود کرده و در منطقهٔ کردستان جای گیر شدند. از نظر این محقق، هجوم آریایی‌ها به کردستان و حریان، همانند هجوم ترک‌ها، در زمان تشکیل امپراتوری عثمانی، به فرهنگ کردی آسیب رساند.

---

1. Proto-Euphratian
2. Hurrian
3. Hittity
4. Mittani

نویسنده تعجب توأم با انتقاد خود را، نصیب افراد کردی می‌کند که به آریایی بودن خود مفتخرند! البته او انکاری نمی‌کند که شئون مختلف فرهنگ کردی از معماری، تا زبان و دین و خدایان مورد پرستش، به شدت تحت تأثیر فرهنگ آریایی قرارگرفته است. اما آثار باقی‌مانده از فرهنگ هوریانی نیزکم نیستند. نمونهٔ آن، نحوهٔ پارتیزانی جنگ‌هاست که بعدها به کردها آریایی‌شده نیزه شده نیز رسید.

ویلیام ایگلتون "جونیر"،[1] نویسندهٔ آمریکایی، که کتاب **جمهوری ۱۹۴۶ کردستان** را در مورد اقدامات قاضی محمد در دورهٔ جمهوری مهاباد نوشته، در مقدمهٔ کتابش از تلاش‌های به عمل آمده پیرامون منشأ نژادی کردها می‌گوید: «تاریخ‌نگاران خیال پرداز، با افرادی که به جمع‌آوری گفته‌های غیرمستند می‌پردازند، در سرزمینهای باستانی و بسیار کهنه، به جستجو مشغول می‌شوند، یا به دنبال تحقیق در مورد حکومت بعضی از مللی که نامشان با دادن تغییراتی در حروف به شکل واژهٔ "کُرد" نزدیک می‌شود، می‌روند.

اکراد می‌گویند که در نقوش سنگی بابلیان، افراد زیادی دیده می‌شوند که در حال اطاعت و فرمانبرداری از اکراد می‌باشند؛ این چنین بارهاکورش می‌اندیشید که با کمک سوارکاران کرد، می‌تواند به بابل یورش برد و آنجا را به طورکامل تسخیر کند.

اکراد به طورکلی وکردهای ایران به طور اخص، در آخر به این نتیجه رسیده و آن را پذیرفته‌اند که، ریشهٔ ملی آنان، به مردمی برمی‌گردد، که در تاریخ، ماد نام دارند و از نژاد آریایی می‌باشند. ایگلتون با اشاره به نقل قول شرفنامهٔ بتلیسی در مورد داستان ضحاک ماردوش شاهنامه و این که فراریان از نسل ضحاک اجداد اکراد هستند، می‌گوید. ظاهراً چنین پیداست که اکراد، همه از یک تبارند، کسانی که در جوار و یا در میان آنان زندگی کرده‌اند، می‌گویند: ما به سادگی می‌توانیم یک نفرکرد را از یک عرب یا یک ترک یا فارس یا امریکایی تشخیص بدهیم. حتی در حالی که آن فرد کرد، لباس ملی خودش را هم پوشیده باشد.

بررسی‌های علمی نشان داده است که بین شکل سر، رنگ مو، رنگ چشم، رنگ پوست و یا سایر اندامهای اکراد تفاوتهایی وجود دارد. وعده‌ای بر این عقیده‌اند که

---

1. William Eagelton Junior

کردها از خود رفتار ملل همسایهٔ کرد در خاورمیانه متأثر شده‌اند».[11]

به این ترتیب ملاحظه شد که برخی از محققان کردشناس، اعم از کرد یا غیرکرد، با انگیزه‌های سیاسی یا احساسی و شخصی، بسیار کوشیده‌اند، تابرای توجیه رفتارهای سیاسی کردها، در طی یک قرن گذشته، ریشه‌هایی را در هویت نژادی و جغرافیایی و تاریخی ایشان، از پنج هزار سال پیش و حتی بیشتر ردیابی کنند. این گروه از محققان کوشیده‌اند، تا با هویت‌دادن به تمدن مستقل اقوام ساکن در اطراف زاگرس ـ که بخشی از مناطق کردستانی امروز را تشکیل می‌دهند ـ پیوندی بین آنچه که امروز حرکت کردی خوانده می‌شود، با وقایع چند هزار سالهٔ گذشته، اثبات نمایند. لکن چنین پیوستگی تاریخی و فکری، از روی مستندات تاریخی به صورتی قطعی، روشن، اجماعی و بدون ابهام و اختلاف نظر زیاد، تاکنون اثبات نشده است و این نظریه با نظریات محققان شرق‌شناس معروف متفاوت است.

با یک تحقیق و بررسی صرفاً علمی، صرف نظر از انگیزه‌های سیاسی باید گفت، به علت جدالهای طولانی و جابه‌جایی‌های مستمر اقوام منطقهٔ غرب ایران، نمی‌توان در خصوص نحوهٔ استقرار و پیوند نژادی ایشان با کردهای کنونی، نظر قاطع و یکسانی ابراز داشت. در واقع طوایف و اقوام ساکن این منطقه، به تدریج در اتحاد با طوایف پیشرفته‌تر از خود مستحیل می‌شدند و در نهایت سازمانهای اجتماعی و سیاسی پیچیده‌تری ایجاد می‌گردید.

کردستان کجاست؟

در مورد نژاد و اصل و نسب کرد ملاحظه شد، کمبود مستندات تاریخی روشن، و انگیزه‌های سیاسی خاص، موجب بروز ابهام و مشکلات در قضاوت قطعی می‌باشد. در مورد مکان جغرافیایی نیز همین مشکل وجود دارد. برخی می‌گویند هرجا کردها، یا قومی که به نحوی از نظر نسب به کردها نزدیک است، زندگی می‌کنند، کردستان است. در این نگرش، اهمیت چندانی به نسبت جمعیتی، یا چگونگی آمدن کردها به آن منطقه داده نمی‌شود. مثلاً از نظر صاحبان دیدگاه سراسر استان آذربایجان غربی در کشور ایران، کردستان است و میان مهاباد و بوکان و پیرانشهر، که تقریباً همگی اهالی کرد هستند، با میاندوآب و نقده، که نسبت کرد و ترک زبان برابر است، و ماکو و خوی، که تنها اندکی از عشایر کرد جلالی و میلان در

حاشیهٔ مرز با ترکیه کوچ و زندگی می‌کنند، تفاوت وجود ندارد.

کسانی که از این نگرش برخوردارند، مناطقی از شمال خراسان و گیلان را، که در قرنهای گذشته اکراد تبعیدی در آن ساکن شدند، صرف‌نظر از عدم اتصال جغرافیایی به سرزمین اصلی کردها، کردستان می‌خوانند. به نظرایشان منطقهٔ لرستان و چهارمحال بختیاری و حتی مناطق کوچ‌نشین، بختیاری‌ها و پسرعموهای بویراحمدی ایشان، که تا نزدیک خلیج فارس امتداد دارد، کردستان محسوب می‌شود. قدیمی‌ترین نوشته، که حاکی از این دیدگاه می‌باشد، کتاب **شرفنامهٔ بتلیسی** است، که نویسندهٔ آن از خوانین کرد منطقهٔ بتلیس در ترکیهٔ فعلی است. وی بیش از دو قرن پیش، محدودهٔ کردستان را تا خلیج‌فارس و تنگهٔ هرمز گفته است.

اما در قرن اخیر بر این عقیده بیشتر دامن زده شده است. مثلاً محمد امین زکی بیک در کتاب خود، به تعریف دایرةالمعارف اسلام از محدودهٔ کردستان، اعتراض می‌کند که چرا لرستان ایران و وان و ارضروم ترکیه از این تعریف مستثنی شده است. او به سفرنامهٔ ***اولیاء چلبی***، که در سال ۱۰۶۵ هجری ،کردستان راگشته، اشاره می‌کند که از وان (ترکیه فعلی) تا بصره (در عراق) را محدودهٔ کردستان می‌داند. این در حالی است که نه تنها لرهای لرستان، بلکه لَکْ‌های ایلام و کرمانشاه نیز خود را، به علت تفاوت زبان و مذهب، ازکردها جدا می‌دانند.

تقسیم‌شدن کردها، در اوایل قرن بیستم، میان کشورهای روسیه، ترکیه، ایران، عراق و سوریه و این که در همهٔ این کشورها، آنها در زمرهٔ اقلیت قومی قرارگرفته‌اند، به مشکل تعیین مکان جغرافیایی کردها، دامن زده است. زیرا آرزوی روشن‌فکران و رهبران سیاسی آنان تعریف یک هویت واحد است، که از عناصر مهم این هویت، یکی هم مکان جغرافیایی است. البته این آرزو، در مواردی به‌وسیلهٔ قدرتهای منطقه و جهانی نیز، جهت تأمین منافع ایشان، دامن زده شده است.

به هر صورت، با وجود این ناهماهنگی‌ها به نظر می‌رسد برای تعیین مفهومی مقبول، برای محل جغرافیایی کردها، می‌توان از معیار "سکونت اکثریت" استفاده کرد. در این صورت می‌توان محدودهٔ جغرافیایی کردها را، در مناطقی جستجو کرد که اکثریت ساکنان آن ـ بنا بر تعریف شناخته شدهٔ امروزکه بیشتر بر اساس معیارهای فرهنگی است ـ کرد نامیده می‌شوند.

براساس این تعریف، مناطق کردنشین ایران مناطقی هستند که در کتابهای

قدیمی‌تر جغرافیا، به آنها اردلان، مکری و کرمانشاه می‌گفتند. این مناطق امروز بخشهایی از آذربایجان غربی، کردستان و کرمانشاه را در بر می‌گیرد. البته در آذربایجان غربی، حتی در شمالی‌ترین قسمت آن یعنی ماکو و خوی، بخش کمی از جمعیت، عشایر کرد هستند. در قسمتهای مرکزی یعنی، سلماس و ارومیه، تعداد کردها زیادتر می‌شوند؛ ولی به نسبت ترک زبانها کمتر هستند. مناطق جنوبی این استان، در مناطق پیرانشهر، سردشت، مهاباد و بوکان، همگی کردنشین هستند، ولی در شهرهای نقده و میاندوآب، نسبت جمعیت کردها با ترک زبانها به هم نزدیک است. استان کردستان فعلی، به جز قسمتهایی از قُروه و بیجار، که ترک زبان هستند، همه کردنشین است. البته تعدادی از کردهای بیجار و قروه شیعه می‌باشند.

استان کرمانشاه را نیز باید کردنشین دانست. البته اکثریت جمعیت این استان، کرد زبان ولی شیعه مذهب می‌باشند و بین خود و سایر کردها تفاوت قائلند. مجموعه کردهای این سه استان نزدیک به چهار میلیون نفر هستند که بیش از ۶٪ جمعیت کشور می‌باشند. استان ایلام ترکیبی از قومیت لُر و کرد و عرب است و باتوجه به تفاوتهای مذهبی و زبانی نمی‌توان ایشان را طبق معیار فوق کرد دانست.

در منطقهٔ قفقاز نیز تعداد کمی کرد زندگی می‌کنند که بیشتر ایشان در کشور جمهوری آذربایجان و تعداد بسیار اندکی نیز، در جمهوریهای گرجستان و ارمنستان هستند که احتمالاً مجموع ایشان کمتر از نیم میلیون نفر است.

هویت کردهای این منطقه بسیار تحت‌الشعاع فرهنگ ترک زبانها، ارمنی‌ها و گرجی‌ها قرار گرفته است. هر چند که در زمان حکومت شوروی، اجازهٔ ابراز فعالیتهای اندک فرهنگی به ایشان داده می‌شد. این کردها نیز در منطقهٔ جوانشیر، کلبجر[1] و قبادلی آذربایجان و قره باغ ساکن بودند، که پس از مناقشه آذربایجان و ارمنستان بر سر قره‌باغ، کردها از آن منطقه به آذربایجان رفتند.

بیشترین جمعیت کردهای ترکیه در مناطق شرقی، مرکزی و قسمتهایی از جنوب ترکیهٔ فعلی زندگی می‌کنند و جابه‌جایی جمعیت در مناطق جغرافیایی کردنشین ترکیه نیز، بیش از جاهای دیگر اتفاق افتاده است. مثلاً ارامنهٔ ترکیه که میلیونها نفر از ایشان در دورهٔ جنگ اول جهانی کشته و آواره شدند، در همسایگی کردها بودند و

1. Kalbajar

بعدها با ترک‌ها و کردها جایگزین شدند.

حدود شمالی کردهای ترکیه به منطقهٔ قارص در شمال شرقی ترکیه می‌رسد که در همسایگی ماکوی ایران واقع شده است. البته در حال حاضر کردهای این منطقه، به نسبت ترک‌ها، در اقلیت هستند. تقریباً نیمی از جمعیت مناطق ارض روم و وان، در شرق ترکیه نیز، کرد هستند و هر چه رو به جنوب و به سمت بتلیس و اورفامی‌رویم به نسبت ایشان افزوده می‌شود. به طوری که در ایالت حکاری، در جنوب‌شرقی ترکیه، اکثریت قاطع با کردهاست. در دیاربکر و ماردین نیز تعداد کثیری کرد زندگی می‌کنند. تعدادی از کردهای ترکیه نیز در منطقهٔ آناتولی، که در مرکز این کشور قرار دارد، و در حوزهٔ رودخانهٔ قزل ایرماق،[1] اطراف آنکارا، قونیه، آرزنجان[2] و ملاتیا[3] زندگی کنند. جمعیت کردهای ترکیه حدود ده میلیون نفر تخمین زده می‌شود که نزدیک به پانزده درصد جمعیت ترکیه را تشکیل می‌دهند.

کردهای عراق در شمال این کشور و حوزهٔ بین دو رودخانهٔ زاب بزرگ و کوچک پراکنده‌اند. ساکنان مناطق زاخو، سلیمانیه، اربیل، دهوک، شارزور و حلبچه، اکثریت قریب به اتفاق کرد هستند. با رفتن به سمت جنوب از تعداد کردها کاسته می‌شود. کرکوک و موصل دارای ترکیب جمعیتی کرد و ترک و عرب است، که تعداد زیادی از آنها، طی دهه‌های اخیر توسط دولت مرکزی به آنجا کوچانده شده‌اند. تعداد کمی از آنها نیز در مناطق جنوبی‌تر یعنی مندلی و بدره زندگی می‌کنند. جمعیت فعلی کردهای عراق تقریباپنج میلیون نفر برآورد می‌شود که حدود بیست درصد جمعیت کشور عراق را در بر می‌گیرد.

کردها در شمال سوریه، یعنی در مرزهای ترکیه و عراق نیز زندگی می‌کنند و تعداد آنها کمتر از یک میلیون نفر- تقریباً معادل ۷٪ -از جمعیت سوریه است.

ویژگی مشترک و عمومی مناطق کردنشین در کشورهای ذکر شده آن است که، عموماً کوهستانی بوده و البته شامل دشتها و تپه‌های کم ارتفاع نیز می‌شوند. ارتفاع این کوه‌ها گاهی نزدیک به ۴۰۰۰ متر می‌رسد و در زمرهٔ سلسله جبال زاگرس و تاروس محسوب می‌شوند. از قله‌های معروف سلسله کوه‌های کردستان می‌توان چهل چشمه، دالامپر داغ، قندیل، تیله‌کوه و آرارات را نام برد. شغل غالب مردم در

1. Ghizilyirmagh
2. Arzanjan
3. Malatya

مناطق کوهستانی دام پروری و در دشتها کشاورزی است. وجود کوهستانهای سر به فلک کشیده، روستاهای پراکنده و کوچکی که در سینهٔ این کوهستانهاواقع شده ، نبود. جاده‌های مناسب، محرومیت اقتصادی که در این مناطق نسبت به دیگر منطقه‌های کشور محسوس است و سرانجام واقع‌شدن آنها در نقاط مرزی کشورها، مجموعاً سبب بروز رفتارهای سیاسی و امنیتی خاصی در این مناطق شده است.

موقعیت کوهستانی این مناطق سبب گردیده، که ساکنان آن در طول تاریخ در زمینه‌های مختلف، دست به اسلحه ببرند و حکومت‌های مرکزی را درگیر جنگ‌های طولانی، نامنظم، چریکی و فرساینده سازند. به همین دلیل کردها، همواره در دوره‌های ناامن و پرتلاطمی زیسته‌اند و در نتیجه امنیت، یکی از آرزوهای آنان بوده است.

یکی دیگر از نتایج وضعیت جغرافیایی مذکور، این بود که در طول تاریخ دولتها می‌کوشیدند تا امنیت منطقه را به دست اهالی همین مناطق برقرار سازند. از این‌رو به ویژه قبل از عصر جدید و تشکیل سیستم مدرن دولت‌ملت در اکثر موارد، خود بومیان این مناطق صعب‌العبور را به جان یکدیگر می‌انداختند، تا اقتدار حاکمیت دولتهای مرکزی، پابرجابماند.

پس از تشکیل سیستم‌های مدرن حکومتی و دولت- ملتها[1]؛ با وجود آن که حضور نیروهای اداری و مرکزی در این مناطق گسترش یافت؛ لکن به علت سختی دسترسی به این مناطق کوهستانی و مرزی، عملیات نظامی با استفاده از نیروهای غیربومی، بسیار پرهزینه بود. همین امر موجب شد که شیوه‌های قبلی با شدت و ضعف‌های مختلف توسط دولتها برای ادارهٔ این مناطق به کار گرفته شود.

هنگام خصومت‌آمیزشدن روابط روابط دولت‌های جدید با همسایگان، هر یک از آنها با تحریک کردهای مرزنشین خود ،سعی در استفاده ابزاری ازکرد هانموده‌اند. به همین دلیل کردها از لحاظ تجربهٔ تاریخی معمولاً به دولتهای مرکزی اعتماد و ایمان نداشته و فقط از اقتدار آنها حساب برده‌اند. لذا هر زمان این اقتدار دچار خدشه گردیده، آنها نیز دست به اسلحه برده، خود به تمشیت امور خود پرداخته‌اند.

---

1. Nation State

وجود رودخانه‌های پرآب در نواحی کوهستانی کردستانی، که بعضی سرچشمه‌ها و سرشاخه‌های رودخانه‌های اصلی کشورهای این منطقه هستند، اهمیت ویژهٔ ژئوپلتیک بیشتری را به جغرافیای این مناطق بخشیده است. دو رودخانه اصلی دجله و فرات، که از کشور ترکیه سرچشمه گرفته و پس از عبور و آبیاری زمین‌های وسیع کشاورزی از سوریه به عراق رفته و به خلیج‌فارس می‌ریزند، از مناطق کردنشین سه کشور مذکور عبور می‌کنند. رودخانه‌های مهم زاب کوچک و بزرگ و خابور در عراق، و زرینه رود و سیمینه رود و قزل اوزن در ایران نیز از مناطق کردنشین عبور می‌کنند.

مجموعه مساحت مناطق کردنشین در کشورهای فوق، از نظر آرزومندان کردستان بزرگ، که حتی نقاط با اقلیت کرد را کردستان به شمار می‌آورند، بالغ برپانصد هزار کیلومتر مربع است. لکن بر اساس مستندات جغرافیایی مساحت این سرزمینها کمی بیشتر از نصف این مقدار است.

در مورد جمعیت ساکن این مناطق نیز عدد قطعی بیان نمی‌شود و ارقام بین ۱۸ تا ۲۵ میلیون نفر، بسته به دیدگاه‌های سیاسی مختلف، به عنوان جمعیت کرد کشورهای خاورمیانه ذکر می‌گردد.

کردستان عراق دارای ذخایر نفتی غنی است. این میادین نفتی در منتها الیه جنوبی خود، از شهر کرکوک می‌گذرند. حکومت بغداد به بهانهٔ حضور جمعیت کثیر عرب در کرکوک، از گنجانیدن این منطقه در زمرهٔ مناطق خودمختار کردنشین، به شدت اجتناب نموده است. ترکیه نیز که طمع تاریخی به منطقه دارد، بر روی اقلیت ترک این منطقه بسیار مانور می‌دهد. در مناطق شمالی موصل نیز منابع نفتی کوچکتری وجود دارند.

آب و هوای مناطق کردنشین در دشتهای جنوب، طی تابستان، به چهل درجهٔ سانتی‌گراد می‌رسد. در مناطق مرتفع، اعم ا زکوه‌ها یا دشتها، از جمله اطراف دریاچهٔ وان ترکیه، که ارتفاع آن نزدیک به ۲۰۰۰ متر است، زمستانها سخت و پربرف بوده و دمای هوا به کمتر از پانزده درجه زیر صفر می‌رسد.

کردها چگونه سخن می‌گویند؟

زبان مردم کردستان بر دو گویش اصلی تقسیم می‌شود؛ یکی "کرمانجی" که

بیشتر کردهای ترکیه و کردهای ایرانی ساکن در شمال آذربایجان غربی بدان سخن می‌گویند و دیگر "سورانی" که زبان اکثر کردهای عراق و برخی مناطق کردستان ایران است. به قول دیوید مک داول در کتاب تاریخ معاصر کرد: «این دو زبان از لحاظ دستور زبان به اندازهٔ زبانهای انگلیسی و آلمانی با یکدیگر تفاوت دارند؛ اما تفاوت لغت در آنها کمتر است. این دو زبان هر یک، معرف و نمایندهٔ کثیری از لهجه‌های محلی است که تا یک سده پیش، از دره‌ای به دره‌ای فرق می‌کردند. علاوه بر اینها سه زبان دیگر نیز هستند که اقلیت قابل توجهی بدان سخن می‌گویند. در جنوب شرق از سنندج به کرمانشاه بیشتر کردها به گویشی سخن می‌گویند که به پارسی جدید نزدیکتر از سورانی است. دو زبان دیگر گورانی و زازا گورانی زبان برخی از مناطق کردستان جنوب است و زاز زبان علوی‌های کردستان شمال غرب (ترکیه) اعم از ترک و کرد است.[۱۲]

این که کردی زبان مستقلی است و دارای ظرفیت بیان مفاهیم علمی و فلسفی است، یا نیم‌زبان یا لهجه‌ای از فارسی است، یکی از بحث‌های بسیار اختلاف برانگیز سیاسی است .در حال حاضر جهت‌گیری رسانه‌ای در مناطق کرد نشین در مورد زبان کردی بیش از آنکه مبتنی بر مطالعات علمی باشد، براساس گرایشات سیاسی است.

یکی از مطالعات خوبی که در زمینهٔ زبان کردی انجام شده ،در مقالهٔ دکتر حشمت‌الله طیبی، استاد گروه مردم‌شناسی دانشگاه تهران آمده است که ما آن را از کتاب کردستان، علل تداوم بحران آن پس از انقلاب اسلامی، نوشتهٔ آقای جلائی‌پور نقل قول می‌کنیم: «زبان کردی بدون شبهه از زبانهای هند و ایرانی و یکی از نشانه‌های فارسی باستان است. این زبان به طور مطلق زبانی است که در میان تمام قبایل و ایلات و عشایر کرد با اختلاف گویش و بعضی از مصطلحات و تعبیرات معمول است به ،طوری که گویش یک قبیله با قبیلهٔ دیگر از اکراد متفاوت است... از این رو این زبان در ناحیهٔ وسیع کردستان، چه در ایران و چه در خارج از ایران، به شاخه‌هایی تقسیم شده و هر شاخه نیز گویشهای متعددی دارد که این اختلاف در شاخه و گویش سبب شده تا برخی از محققین و علمای زبان‌شناسی دربارهٔ غیرایرانی‌بودن زبان کردی نظریاتی ابراز داشته و خواسته‌اند همان طور که دربارهٔ نژاد کرد سعی کرده‌اند نسبت به ایرانی‌الاصل بودن آنها تردید نمایند دربارهٔ

ایرانی‌بودن زبان کردی نیز شک کنند».[۱۳]

بیشتر شرق‌شناسان معروف نظیر لردکرزن انگلیسی و پولاک آلمانی و آکویف و نیکیتین روسی،کردی را شاخه‌ای از زبان فارسی دانسته‌اند. دار مستتر، ایران‌شناس معروف، معتقد است زبان اوستای زرتشت کردی، مادی بوده و در دورهٔ مادها این زبان از دجله و فرات تا خلیج‌فارس رواج داشته و بعدها به اصفهان و نهاوندآمده است.

مینورسکی ایران‌شناس روسی نیز معتقد است بدون هیچ تردیدی زبان کردی به خانوادهٔ شمال غربی زبانهای ایرانی تعلق دارد و اختلافی که میان زبان پارسی و کردی دیده می‌شود، همان دگرگونی‌هایی است که میان لهجه‌های مشترک‌الاصل دیده می‌شود.

محققان کرد نظیر فاروق صفی‌زاده در کتاب ***پژوهشی دربارهٔ ترانه‌های کردی*** ، صدیق صفی‌زاده مؤلف ***فرهنگ کردی به فارسی*** ؛توعدی مؤلف حرکت تاریخی کرد به خراسان؛ مردوخ کردستانی مؤلف کتاب ***تاریخ مردوخ*** و امین زکریابیک؛ با قاطعیت تمام کردی را منشعب از فارسی ایران باستان دانسته‌اند.[۱۴]

یادداشت‌های فصل اول

۱ـ رشید یاسمی، **کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او**، ناشر آثار جاویدان تهران، صفحه ۱۰۷.

۲ـ محمد امین زکی بیک، **کرد و کردستان**، (ترجمه دفتر تحقیقات و بررسی‌های سیاسی استانداری آذربایجان غربی)، ۱۳۶۴ (انتشار محدود)، صفحه ۳۰.

۳ـ پیرنیا مشیرالدوله، **ایران باستان**، تهران ۱۳۳۱، صفحه ۵۷.

۴ـ **واسیلی نیکیتین** (ترجمه محمد قاضی)، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۶۶، صفحه ۵۳.

۵ـ رشید یاسمی، **کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او**، صفحه ۱۰۷.

۶ـ همان، صفحه ۶۳.

۷ـ همان، صفحهٔ ۱۱۳ تا ۱۱۷.

۸ ـ محمد مردوخ ـ **تاریخ مردوخ** ـ تهران، بی‌نا، بی‌تا، صفحهٔ ۱۳.

۹ـ هنری فیلد، **مردم شناسی ایران**؛ ترجمه دکتر عبدالله فریار، ابن سینا، ۱۳۲۴، صفحه ۶۸.

۱۰ـ ویلیام او داگلاس ـ **سرزمین شگفت‌انگیز و مردمی مهربان**، ترجمهٔ فریدون سنجری، گوتنبرگ، تهران ۱۳۷۷، صفحه ۹۹.

۱۱ـ ویلیام ایگلتون جونیر، **جمهوری ۱۹۶۴ کردستان** (ترجمه سیدمحمد صمدی)، مهاباد انتشارات سیدیان، صفحه ۶.

۱۲ـ دیوید مک داول، **تاریخ معاصر کرد** (ترجمه ابراهیم یونسی)، انتشارات پانیذ، تهران ۱۳۸۰، صفحه ۵۲.

۱۳ـ حمیدرضا جلایی‌پور، **کردستان علل تداوم بحران آن پس از انقلاب اسلامی**، دفتر مطالعات سیاسی بین‌الملل ۱۳۷۲ تهران، صفحه ۹۱.

۱۴ـ غلامرضا انصاف پور ـ **تاریخ سیاسی و جغرافیایی مردم کرد**، ارمغان، ۱۳۷۹، تهران، بخش چهارم.

فصل دوم

خلاصهٔ سرگذشت کُرد



عنصر مهم تشکیل دهندهٔ هویت کردها، سرگذشت تاریخی ایشان است. در این قسمت، ضمن مروری سریع بر تاریخ منطقه، در پی تحقیق این خواهیم بود که عنصر هویت کردی، به عنوان عامل تعیین کننده در سرگذشت تاریخی ایشان، تا چه حد مؤثر بوده است. و چه عبرتهایی را برای سرنوشت سیاسی ایشان در بر دارد.

قبل از ماد

از تاریخ و ریشهٔ نژادی اقوام ساکن در زاگرس و اطراف آن، که قبل ار مهاجرت آریائیان زندگی می‌کردند، به علت قلّت مکتوبات و آثار باستانی، اطلاعات دقیقی در دست نیست. اما از روی اطلاعات بازمانده از سی قرن قبل از میلاد، و از آثار تمدن بین‌النهرین و اقوام ساکن آن؛ یعنی اقوام سومری، عیلامی، آشوری، بابلی و کلدانی، قرائنی در دست هست، که این اقوام درگیری‌های مستمری با اقوام ساکن زاگرس داشتند. این درگیری‌ها به علت موقعیت کوهستانی و صعب‌العبور منطقهٔ زاگرس بسیار سخت بود و امپراتوریهای بین‌النهرین، در اکثر این درگیری‌ها، ایشان را به شدت منکوب ساخته‌اند. آنها اتباع و اقوام خود را جایگزین اقوام زاگرس کردند و این اقوام را به بردگی کشانده و در نسل و فرهنگ ایشان نیز اختلاط ایجاد کردند. گاهی نیز اقوام زاگراس و اطراف آن، همانند کاسای‌ها، که اجداد لرهای فعلی ایران هستند، یا میتانی‌ها، اورارتوها، لولوها و یا ترکیبی از آنها، موفق به فتح پایتخت تمدن بین‌النهرین شده و قرنها در جای ایشان حکومت کردند.

اما در این حالت، حکومت‌های ایشان تحت‌الشعاع هویت تمدنی امپراتوریهای بین النهرین قرار گرفته و برخلاف سومری‌ها، آشوری‌ها، عیلامی‌ها و کلدانی‌ها، که دارای تمدنهای پیشرفته‌ای بودند، نتوانسته که تمدن مستقلی با نام خود ایجاد کنند.

اکتشافات باستان‌شناسی نشان می‌دهد، که اقوام زاگرس، گاه به هنگام رقابتهایی که بین امپراتوریهای مختلف بین‌النهرین در می‌گرفت، با یک طرف ائتلاف می‌کردند. بدین‌وسیله هم از هجوم طرف دیگر درامان بودند و هم از غنایم این درگیری‌ها بهره می‌بردند. در هر صورت، تاکنون به شکل روشنی ارتباط اقوام زاگرس با تمدنهای بین‌النهرین تعریف نشده است.

دورهٔ مادها، هخامنشیان، پارتیان، ساسانیان و رومیان

چنان که گفتیم، اکثر محققان و رهبران سیاسی کرد، ریشهٔ کردها را به مادها می‌رسانند. آنها می‌گویند که نخستین جلوهٔ سیاسی عنصر کردی در دولت ماد است که گسترهٔ حکومتشان در مناطق کردنشین امروز بوده است. در قرن نهم قبل از میلاد، مادهای آریا تبار، به حوالی زاگرس دست یافتند و سپس برطبق روایت هرودت، مورخ یونانی، امپراتوری خود را در سال ۷۲۷ ق.م.، به دست دیاکو، در هگمتانه (اکباتان) یا همدان امروز تأسیس کردند.

تا قبل از آن هنگام، که سکاها به دنبال یافتن چراگاه‌های سرسبز وارد آذربایجان شدند و به تاخت و تاز و تصرف سرزمینهای این منطقه دست زدند، مادها به مقابله با آنها برخاستند. آنها در این روند، نه تنها سکاهای مهاجم را سرکوب کردند، بلکه بر دولتهای اورارتو و آشور نیز پیروز شدند و قلمرو خود را گسترش دادند. به این ترتیب مادها تمامی شمال غرب و غرب ایران فعلی را تصرف کردند. در این منطقه افزون بر حکومت‌های اورارتو و سکا، پادشاهان عیلام در جنوب قلمرو فوق، و نیز پارس، که پسرعموهای آریایی مادها بودند، در شرق و جنوب شرق ایشان، به طور مستقیم تحت فرمان مادها بودند. شیوهٔ حکومت مادها احترام به اقتدار امرای محلی، در قبال گرفتن خراج از ایشان بود. تنها پارسی‌ها از دادن خراج معاف بودند.

همزمان با تأسیس پادشاهی بزرگ ماد، تعالیم زرتشت در آن سرزمین، که معتقد به دو خدای آناهیتا و میترا بود، رواج یافت.

به سال ۵۵۰ ق.م. کورش، نوهٔ دختری اژدهاک آخرین پادشاه ماد، بر وی شورید و به کمک فرماندهان سپاه ماد، وی را مغلوب ساخته، اسیر نمود. آنگاه مرکز ثقل

قدرت امپراتوری را از منطقهٔ مادنشین به منطقهٔ پارس نشین منتقل ساخت. سرزمین ماد پس از پارس دومین ساتراپی کشور شد و امرا و سران ماد، موقعیت ویژه‌ای در سپاه و دربار هخامنشی یافتند که این امر نشانهٔ نزدیکی ماد و پارس است. اما مادها حتی پس از شکست هخامنشیان از یونانی‌ها و تا پایان سلطهٔ پادشاهان یونانی تبار سلوکی بر ایران، از داشتن حکومت حتی بر امارات کوچک محروم بودند.

چنانچه گزنفون، سردار و مورخ یونانی که به منظور فتح سرزمین امپراتوری هخامنشی لشکرکشی کرده بود، درکتاب تاریخ خود می‌نگارد؛ در هنگام بازگشت، در منطقهٔ حکاری ترکیهٔ فعلی یا شمال عراق، و در تنگهٔ زاخو با قومی جنگجو برخورد کرد و در جنگ با آنها، با دردسرهای فراوان مواجه شد. گزنفون، آنها را از تبار مادها می‌داند و نام ایشان را "کاردوشوی" یا "کاردوغوی" ذکر کرده است. اکثر کرد شناسان معاصر معتقدند که این اقوام با توجه به این اسم، کرد بوده‌اند. گزنفون در کتابش می‌گوید که این قوم تا منطقهٔ ترابوزان (در شمال ترکیه) با وی درگیر بوده‌اند. و درگذشته با دولت مرکزی هخامنشی نیز درگیر شده‌اند.

مناطق غربی سرزمین ماد، که شامل کردستان ایران، عراق و ترکیهٔ فعلی است، در دورهٔ پارت‌ها یا اشکانیان و بعدها ساسانیان، با نام ماد بزرگ، عرصهٔ نبرد دو نیروی ایرانی و رومی قرارگرفت. از این رو، بین دو قدرت دست به دست می‌شد و از سوی دیگر، تنشها و درگیری‌های قومی بین ایشان به طور مستمر وجود داشت.

در زمان امپراتوری اشکانی، برای اولین بار شاهد ظهور امارتهای غیر مستقل ماد، که به تعبیری می‌توان آنها را واحدهای خودمختار نامید، هستیم.

طبیعت محصور و راه‌های صعب العبور سرزمین ماد، همواره مانع از تسلط کامل حکومت‌های مرکزی بر این مناطق می‌گشت و مردم ساکن در قلب این ناحیه، کمتر مورد تعرض نیروهای خارجی واقع می‌شدند. اما در زمان سلسلهٔ اشکانی استقلال عمل حکام محلی ماد، به طور رسمی، مورد پذیرش قرارگرفت.

در هر محدودهٔ جغرافیایی معین، یک خانواده یا قبیلهٔ مقتدر ماد، زمام امور را در دست گرفته و مبادرت به تشکیل امارات یا حکومتی محلی نموده بود. نام اغلب این امارتها نیز، برگرفته از نام خاندان حاکم برآن بود که در عین حال خراج‌گزار و

متحد حکومت مرکزی اشکانی بودند.

مهمترین این امارتها عبارتند از: امارت دیلمان (در غرب و شمال غرب دریاچهٔ وان)، گردئین یا کردوئن (واقع در بتلیس و سییرت امروزی)، ادیابن (اربیل امروزی)، ماه (نهاوند)، کرم (کرمانشاه)، مکریان (مهاباد)، شهرزور (سلیمانیه)، بارچان (بارزان)، و سنک (در صحنه و کنگاور امروزی).

این امارتها تا یک سال قبل از میلاد مسیح، کم و بیش به حیات خود ادامه دادند تا این که طبق معاهده‌ای که در این سال بین فرهاد پنجم، امپراتور اشکانی، و رومی‌ها بسته شد، ارمنستان و بخش اعظم کردستان امروزی در اختیار امپراتوری روم قرار گرفت. امپراتوری روم برخلاف امپراتوری اشکانی با وجود امارتهای خودمختار، به شدت مخالف بود. از این رو بساط امارتهای ماد را به سرعت برچید و در این برههٔ تاریخی بر عمر آنها پایان بخشید.

ساسانیان نیز همانند رومی‌ها نظر خوشی نسبت به وجود امارتهای محلی نداشتند. اردشیر اول ساسانی، که به سال ۲۲۴ میلادی امپراتوری ساسانی را جایگزین امپراتوری اشکانی در ایران ساخت، بلافاصله پس از به دست گرفتن قدرت، برای محو این امارتها، به غرب ایران لشکر کشید و پس از دو سال جنگ، آنها را منحل ساخت. علی رغم تمایل اردشیر به کنترل مستقیم این نواحی توسط حکومت مرکزی، با توجه به ویژگی‌های منطقه، که تسلط کامل بر آن را دشوار می‌ساخت، وی مجبور شد که کنترل قسمتهای مرکزی آن را به خاندان «کاوس» واگذارد. اما امارت «کاوس» یا «کاوسکان» نیز در حدود سال ۳۸۰ م. به دست اردشیر دوم منحل گشت. پس از امارت «کاوسکان»، که آخرین خاندان حاکم ماد در این برهه محسوب می‌شود، به مدت پنج قرن اثری از هیچ امارتی در میان نیست.

مردوخ کردستانی در کتاب تاریخ خود می‌گوید؛ در جنگ والرین با شاپور ساسانی در سال ۲۴۴ م. کردها همراه ایرانیان، با والرین جنگیدند و سردار روم را کشتند. همچنین در زمان انوشیروان، وی هنگامی که عازم لازیکا برای جنگ با رومیان و پس از آن عازم جنگ با قوم خزر بود، از کردستان عبور کرد و مورد پذیرایی و حمایت آنها قرار گرفت. در سال ۶۲۴ م. نیز لشکر کردها به طرفداری دولت ایران

با سپاه قیصر روم جنگیدند و سرانجام از آنها شکست خوردند.

مادها یا اقوامی که در مناطق کردنشین زندگی می‌کردند و اجداد کردهای امروز به شمار می‌آیند، به علت وضعیت خاص کوهستانهای زاگرس، آرارات و تاروس، با شیوهٔ عشیرتی زندگی می‌کردند. آنها در جنگ‌ها شیوهٔ نامنظم و چریکی را اتخاذ و با دشمنان خود، به خصوص مهاجمانی که از غرب به سمت امپراتوری ایران یورش می‌بردند، می‌جنگیدند و در واقع دیواره دفاعی ایران از سمت غرب محسوب می‌شدند.

پس از آن که از اواسط زمان اشکانیان، امپراتوری رم، به عنوان رقیب ایران و دیگر ابرقدرت جهان آن روز، در سمت غرب ایران شکل گرفت، اقوام منطقهٔ زاگرس، یعنی اعقاب مادها یا اجداد کردها، بین دو امپراتوری قرار گرفتند. نیکیتن روسی می‌گوید؛ می‌توان حدس زد که افراد کرد مسلح، برای یکی از دو امپراتوری، بر علیه دیگری، تجهیز و اجیر می‌شدند. گرچه از آثار باقی‌مانده، این‌گونه برداشت می‌شود که گرایش آنها بیشتر به سوی ایران بوده است. مهمترین دلیل این گرایش، مذهب آنها بوده که با مذهب ایرانیان یکی بوده است. این قوم ابتدا پیرو آیین مهرپرستی یا میترایی بودند و بعدها زرتشتی شدند. آیین مسیح در بین آنها برخلاف ارمنی‌ها مورد استقبال قرار نگرفت.

این منطقه که به علت مرزی بودن، میدان جنگ دو امپراتوری ایران و روم واقع می‌شد و در بسیاری موارد به علت شکست و پیروزی یکی از طرفین، و یا سازش هر دو طرف، دست به دست می‌گردید؛ به همین دلیل مردم و حاکمان محلی نمی‌توانستند در حالت اعتماد کامل بر یکی از طرفین رقابت یعنی ایران و روم اعتماد کنند و خود را کاملاً تحت ظل ایشان قرار دهند. این امپراتوریها نیز کنترل کامل برایشان نداشتند. در نتیجه حتی از همان دوران، مردم این منطقه در نوعی خود مختاری به سر می‌بردند و خود، برای منافع خود تصمیم می‌گرفتند.

پس از اسلام

اسلاف کردها با وجود تلاش امپراتوری بیزانس و روم برای گرایش به آیین

مسیحیت، از آن دین استقبال نکردند و به آن نگرویدند. ولی نسبت به اسلام، روی کرد بسیار خوبی داشتند. آنها در زمان ظهور اسلام و با اولین تماسشان بااین آیین، آن را موافق طبع و وجدان خود یافتند و به تدریج و با سهولت، اسلام را پذیرفتند. طبق برخی از روایات تاریخی، از جمله قول آلوس محمود افندی در تفسیر ***روح‌البیان***، به نقل ازکتاب ***ابن حجر***، راوی اهل سنت، در مورد صحابهٔ پیامبر اسلام (ص)، از جابان کابان الکردی و پسرش میمون، که کنیه‌اش ابی‌نصیر بود، ذکری به میان آمده و حتی روایاتی در مورد مهریهٔ زنان از جابان نقل شده است.

اولین تماس کردها به‌شکل وسیع با مسلمانان، درسال ۱۶هجری بود.در این‌سال سعدبن ابی‌وقّاص،سردار خلیفهٔ دوم عمر،پس از فتح مدائن وشکست دادن یزدگرد سوم ساسانی در حلوان، وارد این شهر شد که در منطقهٔ کردنشین قرار داشت.

مسلمانان عرب و مورخانشان به قسمت کنونی کردستان عراق، کردستان، همدان و کرمانشاه ایران منطقهٔ جبال می‌گفتند و کردستان فعلی ترکیه را جزیره می‌خواندند. چنانچه نیکتین می‌گوید؛ لفظ کردستان برای نخستین بار در قرن پنجم هجری و از زمان سلطان سنجر سلجوقی متداول گشت. در آن زمان نیز سلطان سنجر مرکز کردستان را شهر فعلی بهار همدان قرارداد.

نیکتین به نقل از تاریخهای ابن‌اثیر و طبری می‌گوید: در سال ۱۸ هجری به دستور خلیفهٔ دوم، عمر، منطقهٔ جزیره و مناطقی که امروز به آنها اورفا، دیار بکر و ماردین می‌گویند فتح گردید، تا جلوی اعزام نیروی کمکی رومی‌ها به سوریه گرفته شود. کردها در اوایل حملهٔ مسلمانان، سرناسازگاری با دولت تازه تأسیس اسلامی داشتند و احتمالاً آخرین اقوامی بودند، که در ایران تسلیم مسلمانان شدند. البته نیکتین بر اساس تحلیل طبقاتی معتقد است؛ علت اصلی این مقاومت، خلق و خوی عشایری و کوهستانی کردها بود که حتی موجب جنگ بین خودشان بر سر چراگاه‌ها هم می‌شد.

در تواریخ اسلامی آمده است که در جریان دفاع از اهواز و داراب، گرد در خوزستان، و شار زور در کردستان فعلی عراق، کردها همراه دیگر ایرانی‌ها علیه اعراب جنگیدند. در زمان حکومت امویان،کردها چون سایر ایرانیان و عراقی‌ها هر

ازگاهی در مقابل خلفای اموی و کارگزاران ایشان شورش می‌کردند؛ ولی هر بار به شدت سرکوب می‌شدند. حجاج بن یوسف به علت همین ناسازگاری کردها، مظالم زیادی را در مورد کردها مرتکب شد.

پس از تکمیل تصرف قلمرو امپراتوریهای ساسانی و روم در آسیای صغیر، به دست اعراب مسلمان، مناطق کردنشین تا نزدیک به سه قرن زیر نظر مستقیم خلفای اموی مستقر در شام و عباسی مستقر در بغداد اداره می‌شد. البته همان‌طور که ریچاردفرای محقق ایران‌شناس امریکایی معتقد است، اعراب اموی تا زمان خلفای عباسی، به علت اختلافات و درگیری‌های داخلی، مجال پرداختن به سرزمینهای تحت تصرف خود و اعمال زور و ستم به مردم آنجا را نداشتند. به همین دلیل، ولایات دوردست کوهستانی (مانند کردستانات) از نوعی خودمختاری نسبی بهره‌مند بودند.

قیام ضدعربی بابک خرمدین در آذربایجان،که همراه با ادعای دین جدیدی هم بود، در مناطق کردستانی نیز تأثیر نهاد و موجب ایجاد جنبشهایی شد.

قرن دهم میلادی (چهارم هجری) سرآغاز حضور کردها در صحنهٔ سیاست دولت اسلامی به شمار می‌رود. طی قرون دهم تا دوازدهم میلادی کردها نقشی اساسی در حمایت از دولت اسلامی و صیانت سرزمین اسلامی در برابر تجاوزات امپراتوری روم، و بعدها صلیبی‌ها بازی کردند.

در مورد امارتها و حکومت‌های کرد پس از ظهور اسلام باید گفت، به احتمال زیاد نخستین آنها امارت کردان شدادی است. شدادیان شعبه‌ای از ایل روادی بوده و در ارمنستان امروزی اقامت داشتند. در سال ۳۴۰ هـ‌ق. محمد، پسر شدّاد، منطقهٔ آران (بخشی از آذربایجان امروزی) را به تصرف خود در آورد و حکومت آنجا را به دست گرفت، آنگاه متصرفات خویش را توسعه بخشید و برگنجه و شماخی نیز دست یافت.

این امرا پس از روی کار آمدن سلجوقیان به صورت خراج‌گذار و متحد ایشان در آمدند و ازسوی آنها با رومیان می‌جنگیدند و در قرن ششم سلسلهٔ ایشان برچیده شد.

از قرن چهارم، با به قدرت رسیدن آل بویه، که شیعی بودند و آنگاه فتح بغداد توسط ایشان در منطقهٔ غرب کشور، از جمله کردستان و لرستان، خاندانهای محلی حکومت‌گر، به عنوان عمال و کارگزاران آل بویه، ایجاد شدند و سهمی از قدرت را به دست آوردند. ابتدا طایفهٔ برزیگانی، سلسلهٔ امرای محلی آل حسنویه را ایجاد کرد که بیشتر، قلمرو ایشان کردستان، کرمانشاه، همدان و لرستان فعلی ایران بود.

دودمان بنی‌عیار از منطقهٔ شارزورکردستان عراق فعلی حکومتی تشکیل داد که بعدها تا قلمرو آل حسنویه پیش آمد. شدادیان در کردستان شمالی و مروانیان در دیاربکر و ارمنستان نیز در زمرهٔ این سلسله امرا هستند. در دورهٔ سلجوقیان ادارهٔ ایالتهای آذربایجان و لرستان و کردستان، در دست اتابکان بود. اصطلاح اتابک بر شاه‌زادگان ایالتی اطلاق می‌شد. تعدادی از امرا و اتابکان که حاکم ایالتی بودند، با نهب و مصادره توانستند سلسله‌های موروثی به روی کار بیاورند

لغت اتابک همان لفظ ترکی آتابای، به معنی کسی که پدرش بیگ یا حاکم محلی است، می‌باشد. از ویژگی‌های امرای این سلسله این بود که، آنان یک یا چند نفر از فرزندان حاکمان محلی را که فوت کرده بودند، سرپرستی کرده و مادر آنها را به همسری خود در می‌آوردند. آنها با ایجاد وصلتهای خانوادگی، قلمرو خود را توسعه می‌بخشیدند.

بارزترین چهرهٔ سیاسی و نظامی کرد در این دوران، صلاح‌الدین ایوبی است. وی به عنوان یک کرد به حکم تکلیف مذهبی و نه قومی، علیه مسیحیان رم شرقی و اروپا، که در جنگ‌های صلیبی اول و دوم با انگیزهٔ مذهبی قبلهٔ اول مسلمین بیت‌المقدس و اطراف آن را فتح کرده بودند، وارد جنگ شد. اطرافیان و لشکریان او بیشتر ترک بودند، و تنها تعداد کمی کرد در دستگاه او بودند. صلاح‌الدین ایوبی توانست صلیبیان را، که از اقصا نقاط اروپا به فرمان پاپ از بیت‌المقدس دفاع می‌کردند، با دلیریها و حماسه‌سازیهای خود شکست دهد و از بیت‌المقدس براند و قبلهٔ دوم مسلمانان را بازپس گیرد.

جوان‌مردیها و دلیریهای او حتی در متون اروپائیان آمده است و او را قهرمان مسلمان (نه عرب، کرد یا ترک‌ها) خوانده‌اند. وی توانست حکومت ایوبیان را

تأسیس کند که قلمرو آن به مرکزیت شام، مصر، سوریه و قسمتی از بین‌النهرین بود. بخشی از مناطق کردنشین جنوب ترکیه و شمال عراق تنها جزئی از حکومت وی را تشکیل می‌داد. او و اسلافش هیچ‌گاه صبغهٔ کردی خود را در این حکومت با توجه خاص به کردها و سرزمینهای ایشان برجسته نمی‌نمودند. قلمرو او در زمان جانشینان وی، طی سه قرن عمر این سلسله، به تدریج تجزیه شد و جانشینان او نیز به صورت امرای خراجگزار ترکان ایلخانی و مغول درآمدند.

از قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) ترک‌های غز یا اوغوز که پیشرو سلجوقی‌ها بودند، از ری به سمت غرب روی آوردند. همنژادان غزنوی آنها با ایشان درگیر شدند. تعدادی کرد در لشکر غزنویان بود، هر چند که پس از چندی کردها از اتحاد با غزنویان ترک دست برداشتند، اما غزهای ترک نه به انگیزهٔ قومی، بلکه به انگیزهٔ غارتگری، همان‌طور که اموال و املاک پسرعموهای ترک غزنویشان را مورد تعرض قرار می‌دادند، به سرزمینهای کردنشین نیز حمله می‌کردند. کردها نیز نه به انگیزهٔ قومی، بلکه به انگیزهٔ دفاع از اموال، همراه با دیگر اقوام مورد تعرض ایرانی یا ترک با آنان می‌جنگیدند، یا به ایشان تسلیم شده و باج می‌دادند.

در قرون پنجم و ششم که سلاجقه استیلا یافتند، حتی در جنگ‌های خود در رقابت با دیگر ترکان سلجوقی، از کردها استفاده می‌کردند و آنان را به اتحاد با خود می‌خواندند. به هنگام حملهٔ خوارزمشاهیان به خلیفهٔ عباسی بغداد، در قرن هفتم هـ.، کردها با سربازان این سلسلهٔ ترک‌تبار جنگ‌های زیادی کردند. سلطان محمد و پسرش جلال‌الدین، به خصوص هنگام مبارزه با مغولان، خسارات زیادی بر آنها وارد آورد.

هنگام حملهٔ مغولان، در آثار تاریخی از کردها بسیار کم یاد شده و احتمالاً در این زمان، کردها در کوه‌ها پناه گرفته بودند تا یورش مغولان به پایان رسد. البته در جریان حملهٔ مغولان به بغداد، حاکم کرد اربیل در مقابل هلاکوخان مقاومت کرد؛ ولی با کمک حاکم کرد موصل به هلاکو، این مقاومت به شکست انجامید. بعدها مغولان در موارد دیگری نیز از نیروهای کرد برای سرکوب دشمنان خود استفاده کردند.

پس از سلطهٔ مغول بر ایران و نواحی همجوار و ایجاد یک دولت قدرتمند در

منطقه، امارتهای کرد بر چیده شدند. اما با رو به ضعف نهادن اقتدار سلاطین مغول، ما شاهد ظهور مجدد حکومت‌های ملوک الطوایفی در کردستان هستیم. با حملهٔ تیمور لنگ به ایران و ایجاد حکومتی مقتدر، امارتهای کرد، مجدداً تا فراهم‌شدن فرصتی مناسب، از صحنهٔ سیاسی و اجتماعی حیات کردها خارج می‌گشتند.

برخلاف نظریهٔ برخی از محققان کرد یا ترک که دارای تعصبات قومی هستند، باید گفت مستندات تاریخی حاکی از آن است که مقابلهٔ کردها در برابر تیره‌های مختلف ترک، از غزها گرفته تا مغولان، بنا به مقتضیات زمان و تأمین منافع امرای این اقوام بوده است، نه براساس تضاد قومی کرد و ترک؛ کما این که موارد بسیاری از ائتلاف برای ترک و کرد برعلیه همنژادان خود نیز دیده شده است، مانند: اتحاد امرای ترک آق‌قویونلو، با کردها برعلیه رقیب ترک آنها، یعنی قره‌قویونلوها. در مورد جنگ‌های پادشاه آق‌قویونلو، به خصوص اوزون حسن شیعه با اکراد سنی، بعضاً از انگیزهٔ مذهبی نیز برای این نیروها ذکر شده است.

در این دوران، از ویژگی‌ها حکومت‌های مناطق کردستان می‌توان چنین برشمرد که، تفکر خاص اسلامی مبنی بر امت به جای ملت، مانند دیگر کشورهای مسلمان، بر آنان نیز حاکم بوده است. براساس این تفکر، مرز، زبان، دولت و ملت خاصی در الگوهای عملی حکومت‌ها مطرح نبود. در تفکر سیاسی این دوران، اصولاً دنیا به دو بخش تقسیم می‌شد، دارالاسلام یعنی مناطقی که مردم آن اسلام آورده بودند و دارالحرب یعنی سرزمین کافران. زبان غالب علمی و سیاسی نیز عربی بود که زبان قرآن و آداب دینی به شمار می‌آمد.

درگیری‌های حکام محلی و مناطق کردنشین با حاکمان مرکزی نیز براساس مسائل خراج‌گزاری یا گریز از خراج پیش می‌آمد و هیچ نشانه‌ای از ناسیونالیزم، به مفهوم امروزی آن، در میان اکراد وجود نداشت.

بررسی پیرامون ویژگی‌های این سلسله‌ها نشان می‌دهد، جز این که تبار و نسب رؤسای آنها کرد بوده، در سایر شئون هیچ فرق دیگری با بقیهٔ امیرنشینان مسلمان آن دوران نداشته و به قول نیکتین؛ دست و پا کردن ویژگی‌های خاص کردی در بین آنها کار عبثی است.

درگیری‌های ایشان با حکام عرب یا ایرانی و ترک نیز چندان جنبهٔ قومی نداشت و هرازگاهی به نفع خلفای عباسی، یا آل‌بویهٔ ایرانی و یا سلجوقیان ترک بر علیه دیگری وارد جنگ می‌شدند؛ بی آن که خواستار امتیاز قومی هم باشند. آنها تنها در پی کسب منافع و غنایم بودند.

امارت‌های کرد در زمان امپراتوری‌های صفوی و عثمانی

در پی مضمحل شدن خلافت بنی‌عباس به دست هلاکوخان و پس از قریب به سه قرن، که شیرازهٔ امور امپراتوری متمرکز و مقتدر اسلامی از هم گسیخته بود، در قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) پایه‌های دو امپراتوری بزرگ در جهان اسلام قوام یافت. یکی امپراتوری عثمانی، به مرکزیت قسطنطنیه با قلمرو تمامی کشورهای عربی خاورمیانه، شمال افریقا و بالکان اروپا، و دیگری امپراتوری صفوی ایران، با قلمرو ایران، قفقاز، آسیای میانه و افغانستان.

این برهه از زمان در تاریخ کردها نقطهٔ عطفی به شمار می‌آید؛ زیرا در اثر جنگ‌های این دو قدرت، به خصوص پس از جنگ چالدران، کردها بین این دو امپراتوری تقسیم شدند. اربیل، موصل، دیاربکر و مجموعه‌ای که امروز کردستان عراق وکردستان ترکیه نامیده می‌شود، از ایران برای همیشه جدا شد. از سوی دیگر امرای کرد نسبت به گذشته، امکان بسیار کمتری برای مانور بین قدرتهای معاصر خود داشتند؛ زیرا این دو امپراتوری به علت توازن قوا، کمتر اجازهٔ چنین مانورهایی می‌یافتند.

با این حال همان‌گونه که حسن ارفع در کتاب *کردها* می‌گوید: رفتار کردها با دولت ایران و عثمانی برطبق نمونه‌ای بود که به نظر می‌رسد تا به امروز نیز باقی مانده است. هرگاه ظلم و زور یکی از دو دولت، جهت گرفتن مالیات و غیره از حد می‌گذشت، آنها شورش می‌کردند و در صورت شکست، از مرزهای بدون حفاظ یکی از دولتین گذشته و در میان سایر قبایل کرد رحل اقامت می‌افکندند تا فرصت مشابهی پیش آید.

شاه اسماعیل اول، بنیانگذار امپراتوری صفوی، به سال ۱۵۰۱ م. قدرت را در

دست گرفته و با سرکوب دیگر مدعیان قدرت، حکومت ایران را به خود اختصاص داده بود. او هنگامی که می‌کوشید تا سلطهٔ حکومت خویش را بر بخشهای غربی کشور که کردها نیز در آنجا ساکن بودند بگستراند، با امپراتوری عثمانی، که در حال گسترش مرزهای شرقی‌اش بود، برخورد کرد. اگر چه به طور سنتی رود فرات مرز غربی کشور ایران را تشکیل می‌داد و اسلاف امپراتوری عثمانی یعنی امپراتوریهای روم و بیزانس اغلب به این مرزبندی احترام می‌گذاشتند. اما عثمانی‌ها پس از روی کار آمدن یک حکومت شیعه مذهب در ایران و با توجه به تفاوت مذهب رایج در مناطق کردنشین ایران با مذهب رسمی کشور، سعی در بهره‌گیری از اختلافات مذهبی بین کردها با حکمرانان ایران و انضمام مناطق کردنشین به خاک خود نمودند.

در مقابل، عثمانی‌ها سعی داشتند با دادن وعدهٔ حکومت به سران قبایل و برجسته‌کردن اختلافات مذهبی کردها با دولت مرکزی ایران، کردها را به سوی خویش جلب کنند، تا در جنگشان با دولت ایران از کمک ایشان بهره جویند و یا حداقل مانع اتحاد آنها با سلاطین صفوی گردند.

این تمهید عثمانی‌ها کارگر افتاد و در جنگ چالدران که به سال ۱۵۱۴ م. بین ایران و عثمانی روی داد، سپاه عثمانی، که عمده نیروی رزمی‌اش را کردهای سنی مذهب تشکیل می‌دادند، بر سپاهیان قیزیل‌باش (دارای مذهب شیعه اثنی‌عشری و علوی) پیروز شد و بیش از دو ـ سوم مناطق کردنشین از ایران جدا و به عثمانی منضم گشت. انضمام مناطق کردنشین به عثمانی طی قرارداد "ذهاب" به سال ۱۶۳۹ م. رسمیت یافت. در این جنگ ۲۵ قبیلهٔ کرد به عثمانیان پیوستند.

رویگردانی سرکردگان کردها از شاه صفوی و قرارگرفتن آنها در کنار عثمانی‌ها، در نتیجهٔ سوء سیاست شاه اسماعیل در کردستان و سرکوب امرای محلی کرد به بهانهٔ توسعهٔ نفوذ حکومت مرکزی در این مناطق، بوده همین امر سبب بهره‌گیری عثمانی‌ها از اختلافات مذهبی کردها، که اکثراً سنّی بودند، با حکومت مرکزی شیعهٔ ایران شد و عامل شکست شاه‌اسماعیل را فراهم ساخت. البته برخورداری سپاه عثمانی از سلاح سنگین و تجهیزات روز آمد نظامی نیز در این شکست نقشی به

سزا ایفا کرد.

با توجه به نقش عمدهٔ رهبران کرد در درگیری‌های دول ایران و عثمانی، دولتهای این دو کشور تصمیم گرفتند برای جلوگیری از تحریک امرای کرد و پیوستن آنها به جبههٔ رقیب، استقلال عمل آنها را به رسمیت بشناسند.

در مناطق کردنشین ایران، که زمانی چندین امارت کرد از جمله: مکری، بلباس، کلهر، ذهاب، اشنویه، گوران و... وجود داشت، پس از روی کار آمدن صفویه تنها امارت اردلان موجودیت خود را حفظ کرد و توانست با بهره‌گیری از سیاست جدید صفویان چند صباحی بیشتر ادامهٔ حیات دهد. در عثمانی اکثر امارات کرد به حیات خود ادامه دادند و به علاوه بر سلطهٔ برخی رؤسای عشایر کرد در مناطقی محدود (سنجاق) نیز صحه گذاشته شد. پس از پیروزی سپاه عثمانی بر شاه اسماعیل، طی پیمانی، که به پیمان کرد و عثمانی شهرت یافت، رسماً وجود شانزده امارت کوچک و بزرگ و حدود پانزده سنجاق کرد و شماری سنجاق عثمانی، در مناطق کردنشین الحاقیِ امپراتوری عثمانی، به رسمیت شناخته شد.

نواحی محصور و صعب‌العبور که سلطهٔ حکومت مرکزی بر آنها بسیار دشوار بود به صورت سنجاق درآمده و به رؤسای مقتدر عشایر کرد واگذار گردیدند. در مقابل، رؤسای عشایر متعهد شدند ضمن پرداخت حقوق و عوارض حکومتی در جنگ‌ها، به ویژه در جنگ علیه شاه ایران، در مقام سپاهی و شهسوار مشارکت کنند.

طبق این پیمان، حکومت عثمانی بی آن که عملاً بیش از آنچه طبیعت مقدر داشته بود- چرا که محصور و غیرقابل نفوذبودن دژهای طبیعی این منطقه امکان حضور مستمر و مؤثر نیروهای خارجی را به حداقل رسانده بود - امتیازی به کردها بدهد، امتیازات فراوانی به چنگ آورد. از جملهٔ این امتیازات می‌توان: رفع خطر دشمنی عشایر کرد، جمع‌آوری مالیات و عوارض منطقه، بدون گسیل نیرو و تحمیل هزینه‌های کلان، جلب کمک کردها در جنگ علیه ایران و بسیاری امتیازات دیگر را برشمرد. نکتهٔ جالب توجه آن که این رؤسای کرد موظف بودند در جنگ‌ها بدون این که هزینه‌ای بر دوش حکومت عثمانی تحمیل کنند، خود، مستقلاً به تهیهٔ مهمات و تجهیز نیروی اعزامی به اردوی سلطان عثمانی اقدام نمایند (نیرو،

تجهیزات و تلفات از کردها و جشن پیروزی از آنِ باب عالی!).

عثمانی‌ها تا سال ۱۶۸۳ م. یک پیمان دوستی بین خود و ۲۳ امیر سنی کرد داشتند که هر دو طرف به تعهدات خود نسبتاً خوب عمل کردند. از جمله این که کردها در همهٔ جنگ‌های حکومت عثمانی شرکت کرده و به قول نیکتین ده‌ها هزار کشته دادند. اما پس از این سال، حکومت عثمانی با اعزام فرمانداران ترک، به تدریج امارات کردی را به ایالت تبدیل کرد. البته بخشی از کردستان عراق، به علت دورتر بودن، از این امر مستثنی ماند و سلسلهٔ بابان را در منطقهٔ سلیمانیه برجای گذاشتند.

امارات کرد، به نسبت سنجاق‌ها، از وسعت و اختیاراتِ به مراتب بیشتری برخوردار بودند و حتی گاه به نام امرای آنها سکه ضرب می‌شد. در نمازجمعه خطبه به نامشان می‌خواندند و در روابط خارجی با کشورهای همسایه (به ویژه ایران) استقلال عمل قابل توجهی داشتند، که البته این امر در ارتباط مستقیم با میزان ضعف و اقتدار حکومت مرکزی عثمانی بود.

امارت اردلان

سرآغاز شوکت و اقتدار امارت اردلان از سال ۹۸۳ هـ.ق. است. "همه لوخان"، امیر این سلسله توانست با انضمام دیگر امارات کرد ایرانی به حکومت خود در طول سه قرن به عنوان تنها امارت کرد در درون مرزهای ایران باقی بماند. "همه لوخان" از اعقاب فردی به نام خسرو است که به وسیلهٔ ابومسلم خراسانی برای ادارهٔ امور کردستان انتخاب شد و فرزندان او در طول شش قرن امارتهای کوچکی را اداره می‌کردند. همه لوخان در زمان ضعف حکومت صفوی و قبل از شاه عباس به امارت رسید و ارتباط زیادی با مرکز نداشت. اما با روی کارآمدن شاه عباس و احیای اقتدار سلطانی حکومت مرکزی صفوی، وی علی‌رغم میل باطنی، نسبت به شاه عباس، ابراز وفاداری نمود. شاه‌عباس که اعتمادی به وی نداشت، خواهر خود را به عقد پسر وی، احمدخان درآورد. او با کنارگذاشتن تدریجی "همه لوخان"، از طریق احمدخان، عملاً بر امارت اردلان اعمال قدرت می‌کرد.

جانشینان شاه عباس هرازگاهی برای تحت فشارقراردادن حکومت عثمانی، امرای اردلان را به جنگ با امیران بابان ـکه کردهای تحت حمایت عثمانی بودند ـ، تحریک می‌کردند. در این میان مناطق کردنشین ایران و عراق بعضاً بین این دو امارت دست به دست می‌گشت. به طوری که در اواخر صفویه و مقارن با از هم پاشیدن اوضاع، امرای بابان تا سنندج نیز پیش آمدند و تا ده سال قلمرو امارت بابان ازکرکوک تا سنندج و همدان گسترش داشت. پس از روی کار آمدن نادرشاه افشار و با لشکرکشی وی، مجدداً این مناطق از بابان پس گرفته و به اردلان داده شد.

سیاست پادشاهان افشار، زندیه و قاجار بر حمایت از امرای اردلان و کمک‌گرفتن از ایشان به هنگام نیاز و استفاده از آنها برای اعمال فشارهای مقطعی به حکومت عثمانی قرارگرفته بود. امرای اردلان نیز، به جز برخی فرصت‌طلبی‌ها، که درگسترش حکومت خود نشان می‌دادند، هنگام ضعف حکومت مرکزی معمولاً از آن تبعیت می‌کردند. ازدواجهای آنها با شاه‌زادگان، به خصوص در دورهٔ قاجار، موجب استحکام هر چه بیشتر این حلقهٔ ارتباطی بود. آنان معمولاً به خوبی از عهدهٔ مأموریت اعمال فشار به عثمانی، به وسیلهٔ ایجاد درگیری‌های محدود و محلی در مناطقی که امروزکردستان عراق، است برمی‌آمدند.

امارت بابان

مؤسس امارت بابان سلیمان‌بیگ است. این امیر کرد در آغاز تشکیل عثمانی به علت رشادتها و خدماتی که در جنگ‌های عثمانی با مسیحیان روم شرقی نشان داد، از طرف سلطان وقت عثمانی، بر بخشی از سرزمینهای کردنشین حاکم شد. سلیمان‌بیگ به سرعت بر وسعت سرزمینهای تحت نفوذ خود افزود. وی در سال ۹۷۹ هـ.ق. رسماً به عنوان یکی از حکومت‌های محلی عثمانی شناخته شد و تا سه قرن به حاکمیت ادامه داد.

قلمرو حکومتی بابان‌ها، مناطقی ازکردستان عراق فعلی، شامل سلیمانیه و شارزور بود. زمان شاه سلیمان صفوی، امیربابان به نام سلیمان پاشا، توانست قسمتی از قلمرو اردلان کردهای ایران را به دست آورد. ولی پسر و جانشین او سلیم

پاشا با شاه سلیمان صفوی از در دوستی درآمد. زیرا در آن زمان به علت ضعف دستگاه عثمانی، او نگرانی از باب عالی[1] در استانبول نداشت.

برخی امرای بابان، در درگیری با رقبای هم‌طایفهٔ خود، وقتی از کمک پادشاه عثمانی ناامید می‌شدند، از پادشاهان ایران کمک می‌طلبیدند. حتی در دوران قاجار عبدالرحمان پاشا، هر دو سال یک بار، در تهران به حضور شاه می‌رسید تا وفاداری خود را به ایران نشان دهد. پسرش محمود پاشا نیز روابط تنگاتنگی با شاهزادگان قاجار، از جمله عباس میرزا، ولیعهد و محمدعلی میرزا، حاکم کرمانشاه داشت. او حتی به تحریک حاکم قاجار کرمانشاه، به بغداد حمله کرد و حاکم آن سامان را نصب کرد. عباس‌میرزا در دعاوی خانوادگی بابان دخالت می‌نمود و هرازگاهی سلیمانیه بین امیر مورد حمایت او و رقبایش دست به دست می‌گشت. امرای بابان در دوران عباس‌میرزا تا حد زیادی تحت حمایت حکومت ایران بودند و حتی در برخورد با مشکلات، به ایران پناهنده می‌شدند.

آنان با پشت گرمی از همین حمایت، تمکین زیادی از مرکز حکومت عثمانی در استانبول به عمل نمی‌آوردند. به همین دلیل حکومت عثمانی نیز در جذب ایشان تلاش می‌نمود و حتی یکی از آنها، یعنی امیر ماقبل آخر بابان به نام احمد پاشا را، که روابط خوبی هم با ایران داشت، به امارت حجاز و یمن رساند. سرانجام در سال ۱۲۶۰ هـ. ق. امپراتوری عثمانی با گماشتن یک مأمور دولتی به جای آخرین امیر بابان، به عمر امارت بابان برای همیشه پایان داد. انحلال دو امارت بابان و اردلان، همزمان با آغاز رسیدن افکار ناسیونالیستی از اروپا به خاورمیانه بود. به همین دلیل پس از این انحلال و در عکس‌العمل نسبت به آن، اندیشه‌ای جدید در عرصهٔ حیات اجتماعی کردها رخ نمود، که بر استقلال کردها تأکید داشت.

موقعیت کردها پس از صفویه

با جدا شدن بخشی از مناطق کردستان از ایران، حکومت‌های شیعی این کشور، با

---

۱. دربار امپراتوری عثمانی.

وجود اختلاف مذهب، علاقهٔ زیادی به ارتباط با کردهای، باقی‌مانده در ایران، و نیز اکراد شمال عراق و ترکیهٔ فعلی نشان می‌دادند.

طی دو قرن جنگ‌هایی که بین دو کشور صورت گرفت، در موارد فراوانی کردهای سنی مقیم قلمرو عثمانی، یا در اتحاد با صفویان، و یا با پشتیبانی ایشان، با عثمانیان جنگیدند و برای آنها دردسرهای جدی فراهم کردند. عثمانی‌ها هم از اکراد برای حمله به ایران استفادهٔ زیادی بردند.

در مجموع موارد بسیاری از تغییر مواضع کردها و تبدیل‌شدن از متحد به خصم، در مقابل هر دو طرف عثمانی و ایرانی در میان ایشان دیده شده است. این اکراد برای هیچ‌یک از دو طرف به صورت لشکر منظم عمل نمی‌کردند و بیشتر به صورت نیروهای نامنظم در جنگ و گریز، و غارت شهرها و روستاها به کار می‌آمدند.

پس از صفویه، گرچه از تحرکات ایران در کردستان ترکیه کاسته شد، ولی به علت حساسیت ایرانیان به عتبات عالیات، این حکومت‌ها همواره با اکراد منطقهٔ عراق فعلی ارتباط برقرار می‌کردند. آنها می‌خواستند از طریق ایشان حکومت ولایت عراق و والی بغداد را، که منصوب امپراتوری عثمانی بود، در تنگنا بگذارند و این امر تا دوران قاجار ادامه داشت. البته در دوران عباس میرزا، ولیعهد شجاع قاجاریه، لشکریان ایران حتی منطقهٔ کردنشین دوغو با یزید در آغری و در مجاورت مرز ماکو را با کمک کردهای منطقه تصرف کردند و چنانچه گفتیم سلیمانیه نیز از طریق امرای بابان در کنترل ایران بود.

با انعقاد عهدنامهٔ ارضروم مسائل مرزی بین ایران و عثمانی پایان یافت. پس از آخرین درگیری بین ایران و عثمانی، در سال ۱۲۴۶ هـ. ق. (۱۸۲۷م.) انگلستان و روسیه، با هدف دورکردن عثمانی از منطقهٔ رقابتی‌شان یعنی ایران، وارد معرکه گردیدند و با دخالت آنها معاهدهٔ ارضروم امضا شد. طبق این معاهده منطقهٔ سلیمانیه به دولت عثمانی بازپس داده شد.

به این ترتیب ملاحظه شد که از گذشته، کردها به عنوان نیروهای نامنظم مورد استفادهٔ امپراتوریها و حکومت‌های کوچک و حتی امارات محلی قرار گرفته‌اند.

اما عثمانی در اواخر قرن نوزدهم به تقلید از روس‌ها در سازماندهی قزاقها،

نیروهایی از بین کردها را سازمان داد و به آن، نام «نیروهای سوارهٔ حمیدیه» را داد که بعدها به "نیروهای سوارهٔ سبک" تغییر نام دادند. این نیروها گرچه اکثراً در مناطق کردنشین برای ایجاد امنیت اجرای مأموریت می‌کردند؛ ولی در جنگ‌های برون مرزی عثمانی نیز از آنها استفاده می‌شد. جالب این که حتی ارمنی‌های ساکن آناتولی، که از اواخر قرن نوزدهم مورد تعرض عثمانیان واقع شدند، برای دفاع از خود، به کردها رجوع کردند.

در پایان این فصل به عنوان نتیجه‌گیری باید گفت: بی‌تردید سابقهٔ تشکیل دولت، نقش مهمی در امکان برپایی مجدد آن دارد و معمولاً زمانی که ملتها خواهان تشکیل دولتی مستقل می‌گردند، برای نشان‌دادن صلاحیت و استحقاق خود، سابقهٔ خود را برای تشکیل دولت، در معرض داوری قرار می‌دهند.

از آنجا که گروه‌های سیاسی کرد، خواهان تحقق چنین امری (صرف‌نظر از کیفیت آن) هستند، در این فصل به بررسی ماهیت حکومت‌های منتسب به کردها درگذشته پرداختیم، تا معلوم شود آیا بین آنچه درگذشته وجود داشته و آنچه که در حال حاضر برخی از گروه‌ها و دسته‌های کردی خواهان آن می‌باشند (دولت ملی) سنخیتی وجود دارد یا خیر؟

حکومت‌های کردی گذشته را می‌توان به دو گروه: حکومت‌های فراگیر یا امپراتوریها، و امارتهای محلی، محدود به اقوام و عشایر خاص، تقسیم کرد. انگیزه‌ها و خواسته‌های حکومت فراگیر یا امپراتوری فراتر از انگیزه‌ها و خواسته‌های دولتهای محلی است وگاه، رابطه آنها نه تنها یک رابطه طولی نیست؛ بلکه در عرض یکدیگر قرار می‌گیرند و وجود یکی مستلزم نفی دیگری است.

حکومت‌هایی که تحلیلگران ملی‌گرای کرد معاصر، به‌کردها منتسب ساخته‌اند، عبارتند از سلسله‌های ماد، ایوبی و زندیه. اما این سلسله‌ها به دلیل ماهیتشان نمی‌توانند دولت کردی قلمداد گردند؛ چون اساساً دولت نبودند، بلکه امپراتوریهایی قلمداد می‌شدند که در رأس آنها یک کرد- در مورد زندیه یک لر یا لک- قرار داشت.

چنان که دیدیم، امارتهای کرد دارای حاکمیت کامل نبودند؛ زیرا امرای کرد

منشور حکومت خویش را از دربارهای ایران و عثمانی دریافت می‌داشتند. آنها به حکومت‌های مرکزی ایران و عثمانی مالیات و عوارض می‌پرداختند و در جنگ‌ها نیرو و امکانات در اختیار حکومت‌های مرکزی قرار می‌دادند که هر یک از این موارد به تنهایی نافی "حاکمیت" به معنای واقعی آن می‌باشد.

یکی دیگر از ویژگی‌های دولت، پیوستگی و استمرار زمانی آن است: حال آن که امارتهای کرد معمولاً عمری کوتاه داشته‌اند و در این مدت کوتاه نیز، آنها هرازچندگاه حیاتشان با وقفه روبرو می‌شده است. عنصر استمرار و پیوستگی زمانی، آن‌چنان که بتواند برای درانداختن طرح دولت ملی مورد استناد واقع گردد، در آنها وجود نداشته است.

از طرف دیگر امارتهای کرد از نظر جغرافیایی نیز شامل و فراگیر نبوده و تنها حوزهٔ نفوذ یک و یا حداکثر چند قبیله را دربرمی‌گرفتند. منطقهٔ تحت سلطهٔ یک امارت حتی گاهی از ساحل یک رودخانه یا دامنهٔ یک کوه نیز فراتر نمی‌رفته است.

فصل سوم

آغاز شکل‌گیری حرکت‌های ناسیونالیستی کردی



فتح قسطنطنیه به دست مسلمانان و تحکیم امپراتوری عثمانی، تحت عنوان مسألهٔ شرق به مدت چهار قرن درصدر فهرست دستورکارهای سیاسی اروپائیان، به‌ویژه انگلیسی‌ها، قرار داشت. آنان تا زمان جنگ جهانی اول از هیچ کوششی برای تزلزل این امپراتوری چشم نمی‌پوشیدند.

گسترش امپراتوری مسلمان عثمانی به اروپا که در قرن هفدهم میلادی رخ داد، موضوعی نبود که اروپائیان مسیحی، که هنوز جراحت روحی‌شان از شکست در جنگ‌های صلیبی التیام نیافته بود، آن را به سادگی تحمل کنند. از سوی دیگر آغاز انقلاب صنعتی در اروپا و شکل‌گرفتن نیروی دریایی قدرتمند ایشان که منجر به گسترش نفوذ استعماری آنان در آسیا و افریقا و امریکا شده بود، آنچنان قدرت برتری را به ایشان داده بود که دلیلی نمی‌دیدند تا در مقابل عثمانی‌ها دست به حرکتهای جدی نزنند.

افزون بر عقب‌افتادن علمی و فنی عثمانی، ناتوانی، تباهی و خودکامگی، کوته‌بینی و بهره‌نگرفتن از فرهنگ‌اسلامی در نزد امپراتوری عثمانی، موجب زوال این امپراتوری گردید. زیرا آنها از توانی برخوردار نبودند که پاسخگوی ادارهٔ سرزمینی با اقوام ناهمگن، که از شمال افریقا تا بالکان و خاورمیانه و سواحل خلیج‌فارس را در برداشت، باشند.

اروپایی‌ها با تشکیل اتحادیه‌ای، از نیمهٔ دوم قرن هجدهم، یورشهای نظامی را برعلیه مستملکات عثمانی آغاز کردند. هر چند، در مواردی به علت رقابت بین قدرتهای اروپایی، بعضاً یکی از ایشان به عثمانی‌ها نزدیک شده و برعلیه رقیب دیگر اروپایی از این کشور بهره می‌بردند. از طرف دیگر به بهانهٔ گسترش تجارت و عرضه محصولات انقلاب صنعتی، پای کمپانی‌های اروپایی، که معمولاً نیروهای پیشرو و زمینه‌ساز برای تهاجمات نظامی بودند، به امپراتوری عثمانی باز شد.

در این هنگام اروپائیان پی بردند که ناهمگنی قومی و سوءمدیریت ادارهٔ اقوام، نه تنها در مستملکات اروپایی، افریقایی، عرب و عثمانی، بلکه حتی در داخل آناتولی، که محل سکونت ترک‌ها، ارمنی‌ها و کردها می‌باشد، به شدت مشهود است. در نتیجه از قرن نوزدهم تحریک اقوام مختلف، از جمله کرد و ارمنی بر علیه اقتدار عثمانی، در دستور کار اروپائیان قرار گرفت.

نخستین تماس سیاسی و تحریک‌آمیز اروپائیان با کردها، توسط روسیهٔ تزاری و در اوایل قرن نوزدهم پس از جنگ‌های روس و عثمانی بود. روس‌ها که در حال گسترش مناطق نفوذ خود بودند، در سال ۱۸۲۹ م. پس از بررسی وضعیت کردها و توانایی رزمی آنها، از بین برخی قبایل کرد، نیرویی را علیه سلطان عثمانی سازمان دادند. آنها در کنار ارمنی‌ها از ایشان برای تصرف منطقهٔ قارص، در شمال‌شرق آناتولی و واقع در مرز عثمانی با ایران و روسیه، استفاده کردند. روابط روس‌ها با کردها به نحوی صمیمانه بود که حتی آنان را به مهاجرت به سرزمینهای روسیه به ویژه قفقاز ترغیب ساختند، تا در مواقع درگیری با عثمانی‌ها از نیروی ایشان بهره بگیرند. امروز بیشتر کردهای قفقاز از اعقاب همین مهاجران هستند.

قیام‌های کردهای قلمرو عثمانی تا قبل از فروپاشی امپراتوری

عثمانی‌ها از قرن هجدهم تصمیم گرفتند تا با تقلید از روشهای مدرن حکومت‌داری تمرکزگرایانه اروپا، روشهای سنتی خود را در کنترل عشایر به کناری نهند و به این ترتیب ضعف خود را جبران کنند. حکومت عثمانی تا قبل از آن، با رؤسای عشایر کرد به نحوی کنار می‌آمد. اگر هم با سیاست و دغل آنها را به جان یکدیگر می‌انداخت، چندان در حاکمیت ایشان بر قبایل زیر دستشان دخالت نمی‌نمود.

اما از آن پس، به ویژه در قرن نوزدهم، دولت عثمانی به منظور جلوگیری از جذب‌شدن کردها به قدرتهای اروپایی، به خصوص روس‌ها و انگلیسی‌ها، مصمم بر اِعمال حاکمیت حکومت مرکزی بر مناطق کردنشین و انهدام امارتهای سنتی اشراف کرد گردید. نخستین نتیجهٔ این سیاست غیرمدبرانه، ایجاد دشمنی بالفعل امرای کرد با حکومت استانبول بود. این پادشاهان محلی که حضور مأموران

منصوب استانبول را محدودکنندهٔ قدرت دیرینهٔ خود می‌دیدند، دست به قیامهایی زدند.

این قیام‌ها را باید در دو مرحلهٔ زمانی تفکیک ساخت. یکی قیامهای قرون هجده و اوایل نوزدهم و دیگری قیامهایی که از نیمهٔ این قرن شکل گرفت. گرچه قیامهای نوع اول در جهت گریز از مرکز حکومت ترک‌ها سازمان‌یافته بود، ولی در عین حال در این قیامها، فقدان انگیزه‌های ناسیونالیستی کاملاً مشهود است. اکثر این قیامها در منطقهٔ کردنشین عراق کنونی صورت گرفت.

از میان این قیامها می‌توان به قیامهای ذیل اشاره کرد:

قیام بکربگ پسر سلیمان به به، در برابر دولت بغداد در سال ۱۷۱۶ م.، که در نهایت به قتل او منجر شد.

قیام عبدالرحمان پاشای به به بر علیه والی بغداد در سال ۱۷۸۸ م. که به علت همکاری برادرش با والی بغداد شکست خورد.

قیام محمد پاشای رواندوز، در سال ۱۸۳۰م. که در منطقهٔ اردبیل و رانیه و با دینان و زاخو (شمال عراق) رخ داد و حاکمیت این منطقه را در اختیار خود گرفت. او بسیار مقید بود که تصمیمات سیاسی و اجتماعی خود را با فتاوی علمای دین تطبیق دهد. وی در ابتدا با رقبای محلی خود چون یزیدی‌ها و امرای بابان و رؤسای عشایر محلی درگیر شد و لطمات زیادی به آنها وارد ساخت و بخشی از سرزمینهای ایشان را تصرف کرد. وی ضمن شجاعت، بی‌رحم هم بود و چهار سال در مناطق مذکور تا موصل حکومت راند. ناگفته نماند که حاکمیت وی به وسیلهٔ والی بغداد، و نمایندهٔ امپراتوری عثمانی، به رسمیت شناخته شده بود. به عبارت دیگر قیام او بیش از آن که بر علیه عثمانی‌ها باشد، برعلیه رقبای محلی بود و حکومت بغداد نیز از این که او با اقتدار منطقه را اداره می‌کرد، نسبتاً رضایت داشت.

دهه‌های پایانی قرن نوزدهم میلادی مصادف با پیدایش نخستین موج ناسیونالیزم کردی است. چند عامل در پیدایش موج نخست ناسیونالیزم کردی نقش اساسی داشتند. یکی از آنها رواج تب ملی‌گرایی در بین اقوام همسایه اعم از فارس، ترک، عرب و... است که از اروپا به منطقهٔ خاورمیانه سرایت کرده و دیگری

انحلال امارات کرد بود. این امر موجب شد تا امتیازاتی که برخی طبقات کرد از آن برخوردار بودند سلب شود. در نتیجه قشر پرانرژی و توانمند فئودال هم در کنار دیگر گروه‌های مردمی، جهت استیفای حقوق از دست رفته، قرار گرفتند و آنها نیز به سوی درخواست ایجاد دولت ملی سوق داده شدند.

متعاقب این تحول فکری ـ اجتماعی، قیامهایی با انگیزه‌های ملی‌گرایی در مناطق کردنشین عثمانی آغاز شد که سیاست‌های روس و انگلیس در شکل‌گیری و سرنوشت آنها مؤثر بود. شاخص‌ترین این قیامها به این شرح هستند:

قیام بدرخان بیگ

نخستین جنبشی که دارای ماهیتی نسبتاً ملی‌گرایانه (ناسیونالیستی) بود و متعاقب اقدام دولت عثمانی به انحلال امارات کرد و منضم‌ساختن آنها به حکومت مرکزی پای گرفت، شورش "بدرخان بیگ" بود.

بدرخان بیگ، در سال ۱۸۰۲ م. در "جزیره" پایتخت امارت بوهتان از خانوادهٔ حکومتی تولد یافت و در سال ۱۸۲۱ م. پس از مرگ پدر قدرت را در امارت مزبور به دست گرفت. متعاقب شکست ارتش عثمانی از نیروهای ابراهیم پاشا حاکم مصر و شروع روند انحلال امارات کرد از سوی دربار عثمانی، بدرخان بیگ به برقراری ارتباط با سایر امارات و سنجاق‌های کرد دست زد و از بیگهای قارص (شمالی‌ترین نقطه کردستان) تا امیراردلان را با خود متفق ساخت. آنگاه در سال‌های پایانی دههٔ چهل قرن نوزدهم میلادی، قیام خویش را به نیت ایجاد کردستانی مستقل علنی ساخت.

علی‌رغم پیشرفتهای سریع بدرخان بیگ، دربار عثمانی توانست به کمک هیأتهای مذهبی انگلیسی و امریکایی، نخست قبایل مسیحی را از دور وی پراکنده سازد و در قدم بعدی با نیرنگ، حتی بستگان وی را از او جدا کند، با پیوستن "یزدان شیر" برادرزاده و فرماندهٔ جناح شرقی سپاه وی به قوای عثمانی، آخرین ضربه نیز بر پیکر جنبش بدرخان بیگ وارد گشت و او مجبور به تسلیم شد. بدرخان بیگ در سال ۱۸۶۸ م. در تبعید درگذشت.

قیام یزدان شیر

قیام بعدی، شورش یزدان شیر بود که در نظر داشت با استفاده از جنگ روس و عثمانی، که مشکلات فراوانی برای کردها در پی داشت، مبادرت به تأسیس کردستانی مستقل نماید که خود، شاه آن باشد.

یزدان شیر که به سال ۱۸۰۵ م. از امارت حکاری عزل شده بود، پس از شروع جنگ روس و عثمانی به سال ۱۸۵۳ م. دست به کار شد و در بهار ۱۸۸۵م.، با تهیهٔ نیرو و مهمات، در بتلیس دست به قیام زد و با تسخیر موصل، سیرت و حکاری (مراکز عمدهٔ نظامی عثمانی در منطقه)، سرزمینی وسیع را از نزدیکی بغداد تا دریاچهٔ وان و دیار بکر، تحت نفوذ خود درآورد.

با رسیدن زمستان و بازگشت روس‌ها به قرارگاه‌های زمستانی خود، دست دولت عثمانی برای مقابله با شورش یزدان شیر باز شد. در این بین نمرود رسام گماشتهٔ بریتانیا در منطقه نیز نقشی اساسی ایفا کرد و با پرداخت پول و رشوه، سران قبایل کرد را از دور یزدان شیر پراکنده ساخت.

یزدان شیر که بر حمایت خارجی (نخست از سوی روسیه و سپس انگلیس) برای تأسیس کشوری مستقل حساب می‌کرد، برای حل مسألهٔ استقلال منطقهٔ کردنشین از طریق مذاکره و با وساطت بریتانیا عازم استانبول شد.

با وجود اطمینانی که بریتانیا جهت حمایت از وی در مذاکره با دولت عثمانی داده بود، به محض وارد شدن یزدان شیر به پایتخت عثمانی، نامبرده دستگیر و زندانی گردید. لشکریان وی پس از چندی آوارگی در کوهستانها به تدریج پراکنده شدند، و به این ترتیب قیام یزدان شیر نیز به سرنوشت شورش عمویش بدرخان بیگ دچار شد.

قیام شیخ عبیدالله نهری

این شورش آخرین قیام و شاید مهمترین قیام کردها در قرن نوزدهم میلادی است. قبل از توضیح این قیام، مناسب است تا مختصری در مورد وضعیت شیوخ فرقه‌های متصوف درکردستان توضیح داده شود.

پس از آرام‌شدن تبعات حملات مغول و تیمور از قرن سیزدهم میلادی، سران طریقتهای تصوف و درویشی تحت عنوان "شیخ" در آسیای صغیر، ایران، آسیای‌میانه و از جمله در میان جامعهٔ کرد نفوذ خوبی به دست آوردند. این نفوذ در ایران منجر به تشکیل سلسلهٔ صفویه شد.

اما در عثمانی مقامات حکومتی نظر خوشی به این طریقتها نداشتند. زیرا سران آنها زیر بار نفوذ تشکیلات دینی رسمی تسنن، که پادشاهان عثمانی آن را حمایت می‌کردند، نمی‌رفتند. به ویژه نحله‌ای از ایشان تحت عنوان علوی در مرکز و شرق کشور و در همسایگی ایران زندگی می‌کردند که از گذشته زیر نفوذ طریقت شیخ صفی و دارای گرایشات شیعی بودند و از نظر حکومت عثمانی خطر بزرگی به شمار می‌آمدند. این گروه بیشتر به نام "بکتاشی" شناخته شده و تابع فرقهٔ نقشبندی بودند.

طریقت غالب و مسلط کردستان در قرن نوزدهم میلادی، طریقت قادری و پیروان عبدالقادرگیلانی عارف سدهٔ دوازدهم میلادی بودند. تا آغاز این قرن تنها دو سلسله از شیوخ قادری در کردستان تحت حاکمیت عثمانی، فعالیت داشتند که عبارت بودند از: سادات برزنجی، که بیشتر در منطقهٔ سلیمانیه نفوذ داشتند، و سادات نهری که در منطقهٔ حکاری جنوب شرقی آناتولی حضور داشتند. شبکه‌ای از این دو خاندان در تمام کردستان موجود بود. از اوایل قرن نوزدهم طریقت جدیدی از درون نقشبندی‌ها در کردستان ظهور کرد و به سرعت نفوذ یافت و با تربیت خلیفه‌ها و شیوخ، شبکهٔ بزرگی ایجاد کرد و از دو طریقت دیگر پیشی گرفت.

شواهد بسیاری حاکی از این است که شیوخ همهٔ طریقتها، با استفاده از نفوذ مذهبی خود در میان جامعهٔ کرد، توانسته‌اند در عرصهٔ سیاست محلی به عنوان عامل تعیین‌کننده در جهت حل مشکلات، یا ایجاد دردسر برای حکومت، وارد عمل شوند. این شیوخ با حل و فصل منازعات و بعضاً بابرانگیختن پنهانی آن، موقعیت ممتازی کسب کردند. به طوری که رؤسای قبایل و نمایندگان حکومت مرکزی، در بسیاری از موارد، از روی ناچاری به آنها متوسل می‌گردیدند. در مواردی این شیوخ برای مقابله با دشمنان عقیدتی‌شان، از قبیل مسیحیان ارمنی و آشوری، یزیدی و شیعیان، به تحریک جامعهٔ عشیرتی کرد می‌پرداختند و به این ترتیب

جنگ‌های محلی وسیعی به راه می‌انداختند.

شیخ عبیدالله نهری یا شمزینی از خاندان بزرگ سادات نهری بود که به طریقت نقشبندی گرویده بود. او پس از مرگ پدرش شیخ طه به عنوان رهبر طریقت نیرومند نقشبندی، وارث اموال و نفوذ مذهبی وی گردیده بود، که بر سر دریافت مالیات کردهای نواحی ارومیه و خوی، با دولت ایران درگیر شد. در سال ۱۸۷۲ م. زمانی که دولت ایران از کردهای مناطق فوق‌الذکر درخواست تأدیهٔ مالیات نمود، کردها از پرداخت مالیات سرباز زده و ادعا کردند مالیات خود را به شیخ عبیدالله، که حق آن را پدر شیخ در سال ۱۸۳۶ م. از شاه قاجار تحصیل کرده بود، پرداخته‌اند.

دولت ایران این عذر را نپذیرفت و به منطقه ارتش اعزام ساخت. اخذ مالیات با استفاده از زور، کردهای منطقه را برعلیه دولت ایران برانگیخت و از سوی دیگر شیخ عبیدالله را بیش از پیش به عنوان حافظ منافع قوم کرد مطرح ساخت.

پس از جنگ ۱۸۷۸-۱۸۷۷ م. روسیه و عثمانی، که مرگ و میر و خرابی بسیار در مناطق کردنشین به بار آورد و موجب یکی از شدیدترین قحطی‌ها در تاریخ منطقه گردید، جایگاه شیخ به عنوان منجی مردم کرد روز به روز مستحکم‌تر گردید. به ویژه که او به چپاول و غارت مناطق کردنشین از سوی سپاهیان عثمانی نیز اعتراض نمود و در این زمینه به دولت عثمانی هشدار داده و درخواست غرامت کرد.

از آنجا که دولت ایران حقوق شیخ را به رسمیت نشناخته بود، در سال ۱۸۸۰ م نیروی عظیم شیخ که به سلاح‌های انگلیسی و حمایت دولت این کشور مجهز بود، به فرماندهی عبیدالله و با ایجاد ساختن انگیزهٔ جنگ برعلیه شیعیان در میان کردهای تابع خود و کردهای ایران، به شهرهای ایران از جمله مهاباد (ساوجبلاغ)، میاندوآب و مراغه حمله برد. وی به سرعت این مناطق را اشغال ساخت و کشتار فجیعی از شیعیان منطقه به بار آورد. اما به دلیل مقاومت اهالی آذربایجان ناچار به عقب‌نشینی شد.

دولت عثمانی که قصد داشت از شیخ به عنوان سلاحی بر علیه ایران استفاده کند، از موفقیتهای سریع و محبوبیت وسیع وی نگران شد و برای مقابله با شیخ نیرو اعزام کرد. شیخ که خود را در محاصرهٔ دو ارتش ایران و عثمانی می‌دید، به سرعت

مناطق اشغالی را تخلیه و به داخل کردستان عثمانی عقب‌نشینی کرد.

برای این اقدام، انگلیسی‌ها نیز سلطان‌عبدالحمید را تحت فشار قرار دادند. زیرا از طرفی حکومت ایران در جریان حملهٔ شیخ عبیدالله دست به دامن انگلستان شده بود و از طرف دیگر کشتار ارامنه و آشوری‌ها، حکومت بریتانیا را به عنوان حامیان اتباع مسیحی عثمانی نگران ساخته بود. مهمتر از همه آن‌که شیخ عبدالله شعارهای اسلام‌گرایانه را در قیام خود مطرح می‌ساخت که هماهنگ با اندیشهٔ پان اسلامیستی بود. این شعارها توسط سلطان عبدالحمید تبلیغ می‌شد و از نظر انگلستان می‌توانست در آینده دردسرساز باشد. به همین دلیل دولت لندن قبل از مواجه‌شدن با مشکلات جدی‌تر با فشار دیپلماتیک به حکومت باب عالی استانبول، ایشان را وادار ساخت تا غائلهٔ شیخ را، که قبلاً تحت‌الحمایهٔ غیرآشکار آنها بود، به پایان برساند.

پس از بازگشت آرامش به مناطق کردنشین، سلطان عثمانی، که از نقشه‌های شیخ برای تأسیس دولت مستقل آگاه شده بود، در سال ۱۸۸۱ م. دستور دستگیری و تبعید وی را به مکهٔ معظمه صادرکرد و سرانجام در سال ۱۸۸۳ م. در همان‌جا مرد.

مجموعه اسناد به جا مانده از این قیام نشان می‌دهد که قیام شیخ عبیدالله به حمایت پنهانی باب عالی استانبول و شخص سلطان عبدالحمید دوم عثمانی پشت‌گرم بوده است. ژنرال کنسول انگلستان در ارضروم، در گزارش‌های خود می‌گوید: «من معتقدم شیخ، شخصاً بیش و کم به سلطان وفادار است و آماده است در برابر اقتدار او سر تسلیم و تمکین فرود آورد... و مشروط بر این که دولت عثمانی بالقوه و بالفعل او را حاکم کردستان بشناسد.»[۱] هدف این قیام بیش از آن که متوجه حکومت عثمانی باشد، به تحریک این حکومت متوجه ارامنه و حکومت ایران بود؛ زیرا دولت عثمانی تمایل به گوشمالی ارامنه و ایجاد ناراحتی برای ایران که نگران تحریکاتش بود داشت. بریتانیا نیز به نحوی درصدد کنترل این حرکت بود، زیرا از طرفی مایل نبود با کنترل‌نشدن این حرکت، ارامنه که مورد حمایت اروپا بودند دچار دردسر شوند، و از سوی دیگر همین که در اثر فشار این حرکت به دولت ایران، این دولت دست به دامن بریتانیا بشود، برای آنها کافی بود.

در هر صورت هر دو خواستهٔ انگلیس برآورده شد، در نتیجه در پی کمکی که انگلستان به حکومت ایران نمود و فشار دیپلماتیکی که بر دولت عثمانی وارد آورد، این حرکت متوقف گردید. بسیاری از محققان کردشناس و کردگرا، شیخ عبیدالله را نخستین ملی‌گرای کرد می‌دانند. تنها مدرک این ادعا، نامه‌های به جا مانده از ویلیام آبوت، ژنرال کنسول بریتانیا در تبریز می‌باشد و در آن آمده، که شیخ به وی گفته است: «ملت کرد مردم مجزایی است. مذهب این مردم جدا از مذهب دیگران است و قوانین و رسومشان متفاوت است. رؤسا و حکام کردستان چه اتباع عثمانی یا ایران و ساکنان کردستان، همه متفق‌الرأی‌اند بر این که کار را نمی‌توان با این دو دولت عثمانی و قاجار، ادامه داد و باید کاری کرد که دولتهای اروپایی متوجه امر گردند و درصدد تحقیق و تفحص در احوال ما برآیند. ما ملتی جدا هستیم و می‌خواهیم امورمان را خود در دست داشته باشیم.»[۲]

در جریان این حرکت شایعات فراوانی مطرح شد مبنی بر این که برای نخستین‌بار انجمن کرد متشکل از ملی‌گرایان توسط شیخ تأسیس شده است. اما در مورد این انجمن تاکنون سندی منتشر نشده و اصولاً شیخ عبیدالله شمزینی هنوز نسبت به آرمانهای ناسیولیستی که در اروپا شکل گرفته و به تدریج وارد شهرهای بزرگ مستملکات عربی و بالکانی امپراتوری عثمانی می‌شد، آگاهی نداشت. او در جریان حرکتهای پیروانش همیشه خود را مبرّا دانسته و تقصیر را به گردن پسرانش می‌انداخت. حکومت عثمانی نیز با برخی از سرپیچی‌های او، که بیشتر عکس‌العمل در برابر تعدیات مقامات محلی بود، مدارا می‌کرد.

با ختم غائلهٔ شیخ عبیدالله، برای مدتی در مناطق کردنشین آرامش برقرار گردید دلیل عمدهٔ این امر جذب طبقات حاکم کرد و فئودال‌ها از سوی حکومت عثمانی بود.

دولت عثمانی و شخص سلطان عبدالحمید دوم، ملقب به سلطان سرخ، متوجه شده بود، بخش عمده‌ای از ناآرامی‌ها که در مناطق کردنشین شکل گرفته، زائیده نارضایتی طبقهٔ حاکم کرد می‌باشد ـ که با انحلال امارات، حقوق و امتیازات خود را از دست رفته می‌دید ـ از این رو تلاش نمود تا با سهیم کردن این گروه در قدرت،

بی‌مهریهایی راکه از ناحیهٔ انحلال امارات کرد برایشان رفته بود، بدین وسیله جبران سازد. او کوشید تا با به دست آوردن دل رؤسای قبایل و شخصیت‌های صاحب نفوذ کرد، مانع از اقدامات خصمانهٔ آنها علیه حکومت عثمانی گردد.

الطاف سلطان نه تنها موجب فرونشستن آتش دشمنی طبقهٔ فئودال کرد گردید، بلکه سلطان را قادر ساخت تا با استفاده از نفوذ این گروه مبادرت به استخدام نیروهای کرد در قالب "سواره نظام ویژهٔ کردی" که بعدها به "هنگهای حمیدیه" معروف شد، بنماید. این لشکر در سال ۱۸۸۵ م. با تقلید از سازمان قزاق‌های روسیه و برای سرکوب مخالفان عرب، ارمنی و کرد تشکیل شد.

البته دولت استانبول علاقه‌ای به ایجاد یک واحد منظم از کردها مانند قزاق‌ها نداشت. بلکه بیشتر مایل بود تا با استفاد از خوی عشایری و خشن و غارتگر این کردها، ضرب شستی به مخالفان نشان بدهد. به همین دلیل دست ایشان را در غارت باز می‌گذاشت و عشایر شرکت‌کننده در این لشکر را از مالیات و اعزام فرزندان به سربازی معاف می‌داشت.

شکل‌گیری زمینه‌های تجزیهٔ امپراتوری عثمانی و رشد ناسیونالیزم کردی

استبداد آخرین سلطان عثمانی و بی‌تدبیریهای او در طرح‌هایش، همراه با معادلات سیاسی بین‌المللی و نفوذهای سیاسی اروپائیان در درون دستگاه حاکمیت، اضمحلال و مرگ مرد مریض اروپا ـ لقبی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به عثمانی داده بودند ـ، را سرعت بخشید. آشنایی طبقهٔ روشن فکر عثمانی با فرهنگ اروپا از طریق تحصیلات در دانشگاه‌های غربی و گرایشات آنها به سکولاریسم، پوزیتویسم، ماتریالیسم، لیبرالیسم و ناسیونالیسم، موجب بروز حرکتهای مداوم و سازماندهی شده، تحت عنوان کمیته و اتحاد و ترقی جنبش ترکان جوان شد.

جوانان تحصیل‌کردهٔ کرد، که اکثراً فرزندان و رؤسای عشایر کرد بودند، با کمک دولت به استانبول آمده و در مراکز نظامی یا دانشگاهی به تحصیل مشغول بودند. آنها نخست درکنار ترک‌های جوان، در برابر نظام مستبد عثمانی به مبارزه برخاستند

و در ابتدای امر بحثی از تجزیه و خودمختاری نداشتند. شگفت این که چهره‌های بسیار مؤثر حرکتهای ناسیونالیستی ترکی، کردتبار بودند. از آن میان دو تن به نامهای عبدالله جودت و اسحاق سکوتی با شعارهای اصلاح‌گری در امر کشور عثمانی و ضرورت تقلید کامل از اروپا و تجدد به پا خاستند. آنها بازداشت و تبعید شدند؛ روزنامه چاپ کردند و شهرت یافتند. حتی بعدها که سخن ازکردها به میان آوردند و روزنامه‌ای به نام کردستان در اروپا منتشر کردند، هدفشان تحریک کردها برای سرنگونی رژیم مستبد عثمانی بود. به همین دلیل آنان اتحاد کردها و ارمنی‌ها را برای رسیدن به این هدف ضروری می‌دانستند. البته این دو تن که از آنها به نام پیشروان حرکتهای کردی یاد می‌شود، سرانجام به خدمت دستگاه دیپلماسی عثمانی درآمدند.

دو کرد دیگر که از پایه‌گذاران پان ترکیسم، ناسیونالیسم و سکولاریسم آیندهٔ ترکیه به شمار می‌آیند ضیاء گوکالپ و سلیمان نظیف بودند. این دومی در سال‌های ۱۵-۱۹۱۴ م. که والی موصل و بغداد بود، بلاهای بسیاری بر سرکردان بارزانی، که علیه استانبول قیام کرده بودند، آورد.

نسل بعدی در سران سیاسی کرد، فرزندان رؤسای قبایل و شیوخ ناراضی بودند. در بین آنها می‌توان از فرزندان بدرخان و فرزند شیخ عبیدالله به نام شیخ عبدالقادر نام برد. آنها با آغاز قرن بیستم و ریشه‌گرفتن کمیتهٔ اتحاد و ترقی، کینهٔ پدر و مخالفت خود با حکومت عثمانی را در قالب این کمیته هویت بخشیدند. مدحت بدرخان در قاهره طی سال ۱۸۹۸ م. مجلهٔ دوزبانهٔ کردی- ترکی به نام کردستان را منتشر کرد که بعدها آن را به ژنو و سپس لندن منتقل کرد تا با تبعیدیان عثمانی در اروپا تماس نزدیکتری داشته باشد. این نشریه هم ازکمیتهٔ اتخاذ و ترقی پشتیبانی می‌کرد و هم احساسات مردم کرد به رهبری شیوخ و بزرگانشان را تحریک می‌کرد. شیخ عبدالقادر نیز در سال ۱۹۰۸ م. روزنامهٔ هتاوی کرد (آفتاب کرد) را به عنوان ارکان جمعیت همکاری و پیشرفت کرد دایر کرد. البته رقابتهای دیرینهٔ بدرخانی‌ها و سادات نهری در این فعالیتها نیز نمودار بود.

این فعالیت در چارچوب کمیتهٔ اتحاد و ترقی و همکاری با ترکان جوان، رهبران

سیاسی و روشن فکر کرد را دچار تناقض ساخت. زیرا در میان مخالفان امپراتوری عثمانی دو تفکر شکل گرفت؛ یکی ملی‌گرا و معتقد به تمرکزگرایی و مخالف با دخالت بیگانه و در نتیجه مخالف حرکتهای ارمنی، عربی و کردی بود. دیگری لیبرال و معتقد به ضرورت تعهد و تعامل آشتی‌جویان کشور در مقابل اروپائیان، و موافقِ همکاری با ارامنه و خواهان یک عثمانی غیرمتمرکز بود. این گرایش دوم، در عکس‌العمل به تفکرات پان‌اسلامیتی، که توسط سلطان عبدالحمید اشاعه می‌یافت و دین اسلام و سیستم خلافت متمرکز را عامل وحدت و سعادت مسلمین می‌دانست، از طریق دین‌ستیزی و لائیسم و سکولاریزم عکس‌العمل نشان داد.

در این میان کردهای جوان روشن فکر و سیاسی، در گرایش گروه اول استحاله‌شدن هویت خود را می‌دیدند و نتیجهٔ گرایش به گروه دوم را عکس‌العملهای مخالفت‌آمیز قاطبهٔ جامعهٔ به شدت مذهبی و سنتی کرد می‌دانستند.

در چنین فضای فکری و سیاسی، خواست کردها برای تشکیل یک دولت خودمختار و نیز در میان افراد معدودی خواست دولت مستقل کردی، به صراحت مطرح گردید. پس از انقلاب ۱۹۰۸ م. ترک‌های جوان، باشگاه‌های سیاسی کرد، در استانبول و موصل و دیاربکر گشوده شد و تفکری که در میان کردهای تبعیدی اروپا شکل گرفته بود، وارد کشور شد. حتی قیامهایی به سرکردگی سران عشایر که در اوایل قرن بیستم کمابیش در مناطق کردنشین آناتولی و شمال عراق و به شیوهٔ گذشته وجود داشت، در مواردی از خواسته‌های ناسیونالیست‌های کرد روشن فکر تأثیر پذیرفت. از آن میان می‌توان به قیام ابراهیم پاشا در ۱۹۰۸ م. در جنوب آناتولی و شمال عراق و قیام بتلیس در ۱۹۱۳ م. اشاره کرد، که توسط دولت عثمانی که اینک گرایشات قوی مرکزی و ترکی داشت، به شدت سرکوب شد.

در چنین اوضاع و احوالی از درس‌خواندگان کرد چندان کاری ساخته نبود. فعالیت مختصر ایشان در زمینهٔ تأسیس مدارس کردی و باشگاه‌های سیاسی صورت می‌گرفت که آن هم تحت نظر و مراقبت دولت عثمانی بود. از طرف دیگر رقابتهای دیرینهٔ خاندانهای کرد نیز دلیل مضاعفی برای فلج‌شدن فعالیتهای ایشان

بود. زیرا به دلیل این خصومتها، خودِ آنها بهترین اطلاعات را در اختیار دستگاه امنیتی عثمانی قرار می‌دادند تا رقیب خود را از میدان به در کنند.

به هر صورت در اوایل قرن بیستم این نوع تفکرات در جامعهٔ دوردست و متحول نشده و سنتی ماندهٔ کرد، چندان خریداری نداشت و مخاطب روشن فکران کرد، شهرنشینان کرد بودند که به طور عمده در استانبول زندگی می‌کردند. رهبران این حرکتها خود، اکثراً از خاندانهای اشراف کرد بودند که به استانبول یا اروپا رفته بودند.

در سال ۱۹۱۰ م. تشکیلات جدیدی از جوانان کرد به خصوص فرزندان رؤسای لشکر حمیدیه که در استانبول بودند به نام "جمعیت هیوای کرد" (جمعیت امید کرد) با نشریه‌ای به نام "روژی کرد" تشکیل شد. آنها برای نخستین‌بار به صراحت هویت‌کردی را در قالب ناسیونالیسم بیان کردند، هر چند این گروه سخنی از تجزیه به زبان نمی‌آورد. طی این سال‌ها این گونه روشن فکران افزون بر تأکیدی که بر تشخیص و هویت کردی و انتقاد از استبداد عثمانی داشتند، از نظام اربابی و آغائی حاکم بر جامعهٔ کردستان نیز انتقاد را آغاز کردند.

همین امر سبب بروز مخالفتهای جدی در میان جامعهٔ کردستان با این‌گونه تفکرات شد. به طوری که در سلیمانیه، شیخ سعید برزنجی، که از شیوخ طریقت قادری بود و با سلطان عبدالحمید نیز روابط شخصی داشت، در سال ۱۹۰۹ م. بر علیه نهضت مشروطهٔ عثمانی، به عنوان یک حرکت ضد دین نظر داد و پیروان خود را به شورش علیه آن فراخواند. او هنگام مذاکره در موصل با نمایندگان حکومت تازهٔ مشروطه کشته شد و پسرش شیخ محمود چندین سال منطقهٔ سلیمانیه را در آشوب و شورش نگه داشت.

با این حال در سال ۱۹۱۰ م. تعدادی از شیوخ بارزان و دهوک (در شمال عراق فعلی) در بادینان درخواستی را به حکومت دادند که طی آن خواستار کاربست زبان کردی برای مقاصد اداری و آموزشی، انتصاب مأموران کرد زبان و اتخاذ فقه شافعی و وضع مالیات، براساس شریعت شدند. این نشان می‌دهد که در این زمان آگاهی قومی به تدریج به دورافتاده‌ترین مناطق کردستان نیز راه‌یافته بود.

روس‌ها با استفاده از ضعف حکومت‌های عثمانی و ایران، در سال ۱۹۱۹ م. خوی، ارومیه و تبریز را تصرف کردند و به دنبال گسترش به سمت مرزهای شمال‌شرق عثمانی بودند. عبدالرزاق بدرخان، یکی از پسران امیربدرخان، در این هنگام از پاریس به تبریز و دیدن روس‌ها رفت و اعلامیه‌ای دربارهٔ خودمختاری کردستان تحت حمایت روسیه منتشر کرد.

در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۳ م. رؤسای عشایر کرد و شیوخ، از قبیل حسین و عبدالرزاق بدرخان و شیخ طه نهری و شیخ عبدالسلام بارزان مشغول بسیج نیرو برای رویارویی با حکومت ملی‌گرای کمیتهٔ اتحاد و ترقی استانبول بودند. در عین‌حال آنان از حمایت روسیه نیز اطمینان داشتند.

جنگ جهانی اول و تجزیهٔ امپراتوری عثمانی

دولت عثمانی در سال ۱۹۱۴ م. در راستای جاه‌طلبی‌های خود، وارد جنگ اول جهانی شد. این دولت با آلمان متحد گردید و در مقابل روسیه، انگلستان و فرانسه قرارگرفت. حکومت عثمانی برای توجیه این اقدام خود نزد قاطبهٔ اتباع خویش، آن را به عنوان جهاد و وظیفهٔ دینی قلمداد می‌کرد. اکثریت کردها در برابر این توجیه تسلیم شده و در راه خلیفه وارد جهاد مقدس شدند. البته برخی از علمای کرد، آن را دعوت بی‌جا به جهاد تلقی کردند و از پشتیبانی آن سرباز زدند. درس‌خواندگان کرد نیز اکثراً، این جنگ را به چشم فرصتی برای بین‌بردن اهداف ملی خود ارزیابی کردند.

ورود عثمانی به جنگ، تأثیر فراوانی بر قضایای کردستان داشت. یکی از این آثار، ارتباط آشکارتر و بیش از پیش متفقان دشمن عثمانی، یعنی روس‌ها و انگلیس‌ها، با کردها بود.

طی جنگ، نیروهای بریتانیا، در جبههٔ جنوب، بخشی از آنچه را که امروز کردستان عراق خوانده می‌شود، از قبیل: خانقین، کفری، کرکوک و سلیمانیه تصرف کرده بودند. در اواخر جنگ، عثمانی با خلاصی از فشار روس‌ها، مجدداً رو به جنوب آورد و توانست نیروهای انگلیسی را از سلیمانیه و کرکوک عقب براند. البته

کرکوک درست پنج روز قبل از امضای پیمان متارکه مجدداً به دست انگلیسی‌ها افتاد و پس از آن نیز انگلیسی‌ها موصل را تصرف کردند.

با شکست آلمان و عثمانی در جنگ و امضای پیمان متارکه در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۸، عمر امپراتوری عثمانی به پایان رسید. حزب ناسیونالیستِ مصطفی کمال آتاترک یک سال پس از آن به قدرت رسید. این حزب تلاش‌های دیپلماتیک وحتی نظامی به عمل آورد که تا سرحدامکان مناطق بیشتری از مستملکات عثمانی، به ویژه سرزمینهای کردنشین را، برای ترکیهٔ به جای مانده از امپراتوری فروپاشیدهٔ عثمانی نگه دارد.

استدلال حکومت جدید ترکیه این بود که کردها مایلند همچنان جزئی از کشور باقی بمانند. چون مصطفی کمال هنوز در آن زمان موضوع دین‌ستیزی و لائیسم و جدایی دین از سیاست را آشکار نکرده بود. کردهای سنتی نیز به خصوص آن دسته که در جنوب آناتولی به سر می‌بردند و کمتر تحت‌تأثیر ناسیونالیسم روشن فکران کرد بودند؛ بنا به عادت تمکین دینی از خلیفه، نسبت به باقی‌ماندن تحت حاکمیت استانبول بی‌میل نبودند. در نتیجه حکومت ترکیه نیز تلاش بسیاری برای جلب‌نظر ایشان می‌نمود.

با این حال متفقین پیروز در جنگ، از قبل نقشه‌های جدید خاورمیانه را ترسیم و عثمانی را بین خود تقسیم کرده بودند. پیمان سایکس- پیکو در سال ۱۹۱۶ م. بین وزارت خارجهٔ فرانسه و انگلیس، یعنی دو ستون اصلی متفقین، که پیش‌بینی فروپاشی اجتناب‌ناپذیر عثمانی را داشتند، منعقد شد و طی آن توافق گردید که بیشتر آناتولی را از عثمانی جدا کنند. استانبول و تنگه‌ها و ایالات شرقی آناتولی را به روسیه، جنوب غرب را به ایتالیا، ازمیر را به یونان، مناطق عرب‌نشین جنوب را به انگلستان، و بخشی از مناطق کرد و ارمنی‌نشین آناتولی به اضافهٔ مناطق کردنشین جنوب؛ شامل موصل و کرکوک را همراه با سوریه و لبنان به فرانسه واگذار کنند.

در سال ۱۹۱۸ م. با پایان جنگ اول جهانی و پیروزی متفقین و شکست دولتهای محور، که عثمانی نیز یکی از آنها بود، پیمان ترک مخاصمهٔ متفین با عثمانی تحت نام پیمان "مودروس" به امضا رسید. در این پیمان بر تجزیهٔ امپراتوری عثمانی تأکید

شده بود. مبنای تقسیم سرزمینهای این امپراتوری بین فرانسه و انگلیس، به عنوان فاتحین جنگ، پیمان طرح تقسیم پیمان سایکس- پیکو بود.

در سال ۱۹۱۷ م. امریکا نیز در کنار متفقین وارد جنگ جهانی اول شد و همین امر پیروزی متفقین را رقم زد. وودرو ویلسن، رییس جمهور امریکا که به تأکید بر اصول اخلاقی در سیاست معروف بود و محققین مطالعات تطبیقی مکاتب سیاسی وی را ایده‌آلیست می‌شناسند، توقع داشت که امریکا می‌تواند در ترسیم نقشهٔ جدید اروپا و خاورمیانه نقش مؤثری داشته باشد. به همین دلیل پس از پایان جنگ جهانی اول در بیانیهٔ خود که معروف به چهارده اصل ویلسن است، نظریاتی در مورد طرح تقسیم امپراتوری عثمانی بیان نموده است. ویلسن علی‌رغم شعارهای اخلاقی، معتقد بود که اقوام مسلمان تابع عثمانی وحشی هستند و باید حد خود را در مقابل مسیحیان یونانی و ارمنی رعایت کنند و ارامنه و یونانیان باید از عثمانی مستقل شوند.

وودرو ویلسن بسیار علاقه‌مند بود که کشور مستقل ارمنستان تحت قیمومیت و حمایت امریکا تأسیس شود و بخش ترک‌نشین آناتولی نیز کشور ترکیه را ایجاد کند. اما در مورد سایر اقوام تنها بدین مسئله اشاره کرده بود که باید به آنها امکان زندگی راحت و ایمن، همراه با رشد، برای وصول به استقلال داده شود.

در سال ۱۹۱۹ م. کنگرهٔ صلح پاریس برای تعیین تکالیف تقسیم کشورهای شکست‌خورده تشکیل شد و هیأت نمایندگی کرد به ریاست شریف پاشا که از روشن‌فکران کرد مقیم استانبول بود، در آن شرکت کرد. اما تحت‌تأثیر تفکر یاد شده در این کنگره، امریکا و اروپا اولویت خود را در میان اقوام امپراتوری عثمانی به یونانی‌ها و ارامنه داده بودند و کسی در پی حقوق کردها و عرب‌ها نبود. وضعیت ایشان در چارچوب قرارداد سایکس- پیکو مطرح بود. امریکا، پس از کنگرهٔ صلح پاریس به دلیل فشارهای داخلی، سیاست انزواطلبی را در پیش گرفت و از صحنهٔ بین‌الملل خارج شد. پس از آن بار اصلی تعیین تکلیف مستملکات عثمانی بر دوش انگلیس و فرانسه قرار گرفت.

کردها و ارمنی‌ها نیز پس از اطلاع از موافقت‌نامهٔ سایکس- پیکو به شدت نگران

شدند؛ زیرا پی بردند که با وجود تماسهای طولانی گذشته با اروپائیان و متفقین، طبق طرح حاکمیت هیچ سرزمینی به ایشان تعلق نمی‌گرفت و قرار شده بود ارمنی‌ها را بین روس‌ها و فرانسوی‌ها؛ کردها را بین انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و روس‌ها تقسیم کنند. نگرانی مضاعف کردها این بود که به خاطر نقشی که در کشتار ارمنی‌ها داشتند، مورد انتقام متفقین حامی ارامنه قرار گیرند.

ارامنه که پس از سقوط تزار توانسته بودند در قفقاز با حمایت لنین کشوری برای خود تشکیل دهند، در پی خروج امریکا از صحنه، به این نتیجه رسیدند که باید گذشتهٔ خود با کردها را فراموش کنند و به ایشان اطمینان‌دهند که دیگر کردها از جانب ایشان در خطر نیستند. کردها نیز از این امر که نگرانی آتی ایشان را از بین می‌برد بسیار استقبال کردند.

شکل‌گیری کردستان عراق

مهمترین هدف انگلستان، استقرار در منطقهٔ بین‌النهرین و عراق عرب بود؛ زیرا ارتباط استراتژیک این منطقه با خلیج‌فارس، ایران و هندوستان، و نیز ذخایر ثابت‌شدهٔ نفت این مناطق، برای بریتانیا اهمیت فراوان داشت. در حالی که مسأله کردستان برای آنها از اهمیت کمتری برخوردار بود.

اما در اواخر جنگ، سیاستمداران و نظامیان بریتانیا دریافتند که با دست‌یافتن به ولایت موصل، که مرتفع و مسلط به دشت عراق است، می‌توانند حضور خود را در بین‌النهرین تحمیل نمایند. از طرف دیگر دستیابی به مناطق بسیار غنی غلّه‌خیز کرکوک و اربیل نیز برای تأمین غذای بین‌النهرین ضروری بود. به همین دلیل علی‌رغم آن که طبق توافق سایکس- پیکو موصل در منطقهٔ حاکمیت فرانسه قرار می‌گرفت؛ چند روز پیش از متارکهٔ جنگ، انگلیسی‌ها برخلاف این پیمان، که آنها را از اشغال سرزمینهای جدید عثمانی منع می‌نمود، موصل را به تصرف درآوردند. در همین زمان سرگرد نوئل را، که سال‌ها در کردستان ایران تجربه اندوخته و به زبان کردی مسلط شده بود، به میان سران عشایر کرد شمال بین‌النهرین اعزام کردند تا وعدهٔ جدایی از عثمانی را به آنهایی که آرزومند ایجاد سرزمین خودمختار کرد

بودند بدهد و هم آنها را از شمول کردستان ایران در آرزوهای خود باز دارد؛ زیرا آن روزها نقد انگلیسی‌هایی بود که ایران نیز تحت‌الحمایهٔ ایشان بشود.

در پایان جنگ، موقعیت بریتانیا در منطقهٔ حکومت امپراتوری عثمانی، با توجه به حضور نیروهایش در اطراف تنگه‌های استانبول، سوریه، بین‌النهرین، جنوب‌کردستان و غرب ایران بسیار مستحکم‌تر از سایر متفقین بود. لذا طبیعی بود که در مورد نقشهٔ جدید خاورمیانه و تقسیم اقوام از موضع قدرت سخن بگوید.

آرنولد توین‌بی، تئوریسین صاحب نام تاریخ در قرن بیستم، در این زمان طی یادداشتی به وزارت امورخارجهٔ بریتانیا پیشنهاد کرد که برای تأمین امنیت بین‌النهرین کردستانی خودمختار در شمال آن، شامل مناطق زاب کوچک و رواندان و حکاری و بوهتان ایجاد شود. وی با اشاره به نقشی که مناطق سرحد (شمال پاکستان فعلی) برای مستعمرهٔ هند، که سدی در برابر خطر نفوذ روس‌ها از افغانستان محسوب می‌شد، گفت که منطقهٔ خودمختار کردستان که تا مرزهای کشور فرضی ارمنستان ادامه دارد، نیز همین نقش را برای بین‌النهرین و عراق عرب به عهده خواهد داشت. او ضمناً پیشنهاد کرد که مناطق کردنشین آناتولی نیز به ایران واگذار شود، مشروط بر آن که به صورت خود مختار و دارای رابطه با خارج، اداره گردد.

اما سرپرسی سایکس ـ حاکم انگلیسی منصوب در عراق ـ معتقد بود که این کردستان خودمختار باید در جنوب آناتولی و شامل مناطق کرکوک و اربیل باشد. او عقیده داشت آناتولی به کشورهای ارمنی‌نشین در کیلیکیهٔ تحت نظارت فرانسه و ارمنی و کردنشین، از دریای سیاه تا اروفا تقسیم شود تا بین بین‌النهرین، ارمنستان و ترک‌ها به عنوان منطقهٔ حائل و تحت کنترل بریتانیا واقع گردد. لذا پیشنهاد توین‌بی مورد قبول واقع نشد. در این میان ترک‌ها نیز بی‌کار نبودند و با تماسهای مداومی که با سران عشایر کرد از اواخر جنگ آغاز نموده بودند به آنها یادآوری می‌کردند، با این کاری که انگلیسی‌ها در سر دارند و مدادهای رنگی خود را روی نقشه برای تعیین مرزهای جدید به حرکت درمی‌آورند، کردهای جنوب تحت سلطهٔ عرب‌ها قرار خواهند گرفت. در حالی که اگر آنها در چارچوب ترکیه بمانند خودمختاری به ایشان

داده خواهد شد.

مشکل دیگر انگلستان، فرانسوی‌ها بودند که براساس معاهدهٔ سایکس - پیکو مدعی مناطق کردنشین و به خصوص موصل بودند. البته در سال ۱۹۲۰ فرانسوی‌ها در معاهدهٔ دیگری، که بین وزیر خارجهٔ آنها، و وزیر خارجهٔ بریتانیا بسته شد، در قبال گرفتن قطعی سوریه و لبنان و برخی امتیازات دیگر، از خواستهٔ خود نسبت به موصل صرف‌نظر کردند.

در این جریان، خود کردها نیز از این که زیر نظر فرانسویان بروند به شدت نگران بودند. زیرا گمان می‌کردند، آنها حامی مسیحیان آشوری و ارمنی هستند که مورد کشتار کردها قرار گرفته بودند و با قدرت گرفتن فرانسویان امکان انتقام‌جویی مسیحیان از کردها زیاد می‌شد.

بریتانیا از طرفی برای حفظ حاکمیت خود بر بین‌النهرین، کنترل خود بر مناطق کردنشین و کوهستانی شمال بین‌النهرین را، که رودخانه‌های حساس دجله و فرات از آن می‌گذشتند، واجب می‌دانست. اما از سوی دیگر به علت موقعیت کوهستانی این منطقه می‌دانست که نیازمند نگهداری نیرویی بسیار بیشتر از نیروهای نظامی در بین‌النهرین است و مشکلات مالی انجام این امر را دشوار می‌نمود.

برخی از افسران مستقر در محل، چون سرگرد نوئل که کردشناس هم بود، از پیشنهاد ایجاد سه کشور کرد شامل: کردستان جنوبی به مرکزیت سلیمانیه، کردستان مرکزی به مرکزیت موصل، و کردستان غربی به مرکزیت دیاربکر دفاع می‌کرد. اما مقامات وزارت خارجه و ستاد کل با این پیشنهاد مخالف بودند.

ویلسن، کفیل کمیسر عالی بریتانیا در بغداد در سال ۱۹۱۹ م.، با مطرح ساختن پیشنهاد جدیدی به این بحثها خاتمه داد. او معتقد بود که اصل مهم، داشتن مرزهای قابل دفاع است، نه مرزهای قومی. لذا از طرفی با کوچک‌کردن منطقهٔ کردنشین مورد نظر بریتانیا و از سوی دیگر اتخاذ یک سیاست قبیله‌ای در میان کردها، می‌توانست بدون هزینه کردن زیاد، صاحب مرزهای مطمئن شود. وی پیشنهاد کرد با توجه به مشکلات کنترل کردها ضرورتی ندارد که دیار بکر، اورفا و نصیبین، که امروز در منطقه کردنشین ترکیه است، در زمرهٔ منطقهٔ حساس برای

حاشیهٔ بین‌النهرین در نظر گرفته شود. واگذاری این مناطق پردردسر، به ترک‌ها بیشتر مقرون به صرفه است. منطقهٔ حاشیهٔ امنیت بین‌النهرین فقط باید شامل سلیمانیه، روزاندوز و عمادیه و احتمالاً جزیره‌ایِ عمر، با مرکزیت سلیمانیه باشد که به صورت خودمختار اداره گردد. بریتانیایی‌ها ضمناً با اعزام چهره‌های ناسیونالیست کرد ساکن اروپا به این منطقه و تحریک کردها برای حکومت جدید ترکیه به رهبری مصطفی کمال، دردسرهای زیادی ایجاد می‌کردند تا از مشکلات او در امان باشند.

قیام شیخ محمود برزنجی

مسألهٔ انگلستان پیدا کردن فرد یا افرادی در میان کردها برای ادارهٔ این منطقه خودمختار بود. نخستین مشکل در راه این موضوع، مسألهٔ همیشگی رقابت سران عشایر کرد بود و این که هیچ‌یک از آنها به راحتی رهبری دیگری را قبول نداشت.

مسألهٔ دیگر نظریات متفاوت روشن فکران کرد ساکن اروپا و ترکیه بود که تماسهای مستمری برای جلب حمایت بریتانیا داشتند و حتی حاضر به قبول ایجاد ارمنستان مستقل بودند. آنها با ایمان به ناسیونالیزم از نوع اروپایی، موافق استفادهٔ سنتی از عشایر نبودند. نمونهٔ این گروه ژنرال محمد شریف پاشا نجیب‌زادهٔ نظامی کردی بود که از دو سال پیش به خاطر فعالیتهای مخالف توسط عثمانی به پاریس تبعید شده بود. در میان برخی از ایشان حتی بحث استقلال مطرح بود؛ لذا خودمختاری را مطابق ایده‌آلهای خود نمی‌دانستند. از آن جمله می‌توان «کمیتهٔ استقلال کرد مستقر در قاهره» را به ریاست ثریا بدرخان نام برد که با بریتانیایی‌ها، جهت جلب حمایت ایشان برای کردستان مستقل، دائم تماس داشت.

در میان رهبران سنتی منطقهٔ مورد نظر، بارزتر از همه شیخ محمود برزنجی، پیر طریقت قادری در سلیمانیه بود. در سال ۱۹۱۷ و قبل از پایان جنگ و در راستای مقابله با عثمانیان، صاحب‌منصبان سیاسی بریتانیا با رؤسای قبایل در سلیمانیه و کرکوک و توزخرماتو در تماس بودند و ایشان را ترغیب به ایجاد یک کردستان مستقل می‌نمودند. این ترفند مؤثر واقع شد و در همان سال در مجمعی از اعیان

شهر سلیمانیه تصمیم به ایجاد حکومتی محلی، که از روابطی دوستانه با بریتانیا برخوردار بود، گرفتند و شیخ محمود برزنجی را در رأس آن قرار دادند. او خود را نمایندهٔ همه کردها، حتی کردهای ایران تا حوالی سنندج می‌دانست و مدعی داشتن حکومت مستقل کردستان و خواهان حمایت بریتانیا بود. پس از عقب‌نشینی بریتانیایی‌ها در اواخر جنگ، این ارتباط قطع شد؛ ولی پس از پایان جنگ مجدداً برقرار گردید. در این هنگام بریتانیایی‌ها به صراحت از شیخ محمود خواستند تا از ادعای خود نسبت به مناطق کردنشین ایران دست بردارد و او هم پذیرفته بود. با این حال بریتانیایی‌ها نسبت به این که همهٔ سران قبایل کرد، که بیشترشان پیرو طریقت نقشبندی بودند، حامی شیخ محمود قادری باشند تردید داشتند. چهرهٔ دیگر رقیب وی شیخ طٰه بود که مدتی در زندان روس‌ها به سر می‌برد و با وصلت با اسماعیل آغا سمیتقکو رئیس عشایر کرد ایرانی، نفوذ خوبی در بین کردها حاصل کرده بود و در سال ۱۹۴۹ در بغداد به بریتانیایی‌ها مراجعه کرده بود. آنها بر این باور بودند که برخی از این رؤسا خودمختاری را به استقلال ترجیح می‌دهند و البته خود بریتانیا نیز این شیوه را در مورد منطقه مذکور ترجیح می‌داد و به همین دلیل ویلسن پیشنهاد برخی از سران کرد برای ایجاد دو کشور مستقل ارمنستان و کردستان را رد کرده بود.

شیخ محمود برزنجی، پس از جنگ و در هنگام تجزیهٔ امپراتوری عثمانی، با حمایت اولیهٔ انگلیسی‌ها تلاش بسیاری برای استقلال کردستان به عمل آورد و مدتی نیز به عنوان اولین پادشاه کردستان حکومت کرد. اما به دلایل فوق‌الذکر حکومت بریتانیا نتوانست روی او به جمع‌بندی نهایی برسد و ناچار، با شیخ محمود وارد جنگ سخت و پر تلفاتی شد و نهایتاً در نهم ژوئن ۱۹۱۹، شیخ محمود مجروح و اسیر گردید. وی در ۲۵ ژوئن در بغداد محاکمه شد، اما او صلاحیت دادگاه را نپذیرفت و وکیل نگرفته، گفت: «به درخواست ملتم و برای کسب آزادی با شما پیمان بستم به شرط آن که شما ضامن این آزادی باشید؛ اجازه دادم وارد خاکمان شوید. شما دروغ گفتید و نیت دیگری در سر داشتید و من به انتخاب مردم حکم‌دار شده بودم؛ مسؤولیت داشتم که مانع سوءاستفادهٔ شما شوم. کار را به جایی

رساندید که راهی جز جنگ برای ما باقی نماند. اکنون من اسیر شما هستم و از دشمن خودم و دشمن ملتم انتظار خیر ندارم و برای مرگ در راه ملتم آماده‌ام».[۳] وی پس از این محاکمه توسط انگلیس‌ها به هند تبعید شد.

در سال ۱۹۲۰ ترکیه که کماکان با طرح انگلیس‌ها جهت تجزیهٔ کردها از عثمانی مقابله می‌کرد، به برادر وی شیخ قادر کمک کرد تا عمادیه و کوی سنجق را در حوزهٔ نفوذ انگلیسی‌ها تصرف کند. شیخ محمود در این سال از هندوستان گریخت و مجدداً در سلیمانیه تشکیل حکومت داد. اما انگلیس‌ها با کمک رقبای او، مجدداً وی را شکست و فراری دادند.

ترک‌ها برای مقابله با طرح انگلیس‌ها جهت جداکردن کردهای عراق از ایشان، اقدامات گوناگونی به انجام رساندند. از جمله با واردکردن برادر شیخ عبیدالله، معروف به شیخ عبدالقادر نقشبندی، به کابینهٔ عثمانی، سعی در جلب اعتماد کردهای جنوبی داشتند. ثانیاً با اعزام فعالان کرد استانبول به سلیمانیه، سران عشایر کرد را به پیوستن به عثمانی و کناره‌گیری از بریتانیا تشویق می‌کردند. البته انگلیسی‌ها نیز برای خنثی‌کردن این اقدام، با حمایت از کردهای آناتولی و ایجاد دردسر برای ارتش عثمانی در آن منطقه، سرانجام ترک‌ها را وادار ساختند که نیروهای خود را از منطقهٔ کردنشین جنوبی خارج کنند.

طرح ایجاد کشور مستقل کردستان و پیمان سِوِر(۱)

فرانسه، که اینک نگران توسعه‌طلبی طرفداران کمال آتاترک در سوریه بود، موضع قبلی خود در مخالفت با ایجاد هرگونه سرزمین مستقل یا خودمختار کرد را به کناری نهاد و از بریتانیا خواست تا ضمن رعایت موافقت‌نامهٔ سایکس- پیکو ترتیبات فدرال بین کردستان شمال، یعنی منطقهٔ تحت نفوذ و کنترل فرانسه، و کردستان جنوب، یعنی منطقهٔ تحت نفوذ انگلستان داده شود. اما لردکرزن وزیرخارجهٔ بریتانیا با این نظر مخالفت نمود. وی معتقد به اعزام نیروی بیشتر به عراق نبود و در عین

---

1. Sever

حال نمی‌توانست فرانسه را در دروازه‌های شمال بین‌النهرین ببیند. از این رو با این بهانه که کردها هنوز به تصمیم قطعی برای تشکیل یک کشور یکپارچهٔ مستقل و یا داشتن خودمختاریهای مختلف در قلمروهای گوناگون، نرسیده‌اند، پیشنهاد فرانسه را به کناری نهاد.

سفیر انگلیس در استانبول در این هنگام نوشت: «در این که استقلال یا خودمختاری کردستان اصولاً موضوع یا مسأله می‌باشد، شک و تردید بسیار است و به هرحال چیزی به نام افکار عامهٔ مردم کرد به مفهوم یک افکار عمومی مربوط و مرتبط وجود ندارد...اندکند عدهٔ آن گروه‌هایی که به بالاتر از آغاهای قبیله یا شیوخ، که بین آنها هم اشتراک احساس نیست بنگرند...آن چند کرد درس‌خواندهٔ مقیم خارج از کردستان، که افکار جدایی‌خواهانه دارند، بیشتر متمایل به این‌اند که در وزن و اهمیت نفوذ خود اغراق کنند».[۴]

کردهای مقیم عثمانی و استانبول، تقسیم کردستان را خطری می‌شمردند و تعداد زیادی از آنها حتی ترجیح می‌دادند کردستان به عنوان سرزمین یک گروه قومی واحد، به شکل یک واحد خودمختار، تحت قیمومیت عثمانی باقی بماند و وفاداری کردها به خلافت را به عنوان دلیلی بر استدلال خود می‌آوردند.

در سال ۱۹۱۹ م. سه گرایش سیاسی در میان کردها وجود داشت: تمایل به عثمانی، تمایل به متفقین و پیروی از سیاست‌های دیکته شده به آنان و سرانجام استقلال‌طلبی، که نمونهٔ آن در قیام شیخ محمود برزنجی یا قیام در سیم ترکیه مشاهده شد. اما در رابطه با این سه جریان مرزبندی مشخصی بین میان مردم کرد وجود نداشت و آنها عموماً بین این سه تفکر سرگردان بودند. در ماه می این سال وقتی نیروهای یونان با کمک متفقین در ترکیه پیاده شدند و نیروهای ایتالیا نیز وارد انطاکیه گشتند، در میان مسلمانان آناتولی، اعم از ترک و کرد نگرانی زیادی نسبت به تهدید مسیحیت ایجاد شد. واکنش کردها در برابر تشدید سلطهٔ مسیحیان، گرایشات تجزیه‌طلبانه را تحت‌الشعاع قرار داد و دولت ترکیه به خوبی توانست از احساس اسلام‌گرایانهٔ اتباع خود استفاده کند.

البته باید تصریح نمود که عرصه‌های بروز دومین موج ملی‌گرایی کرد (پس از

فروپاشی امپراتوری عثمانی) منحصر به قیامهای مسلحانه، از جمله قیام شیخ محمود برزنجی نبود. در این مقطع بخش اندکی، از جامعهٔ کرد، به ویژه قشر روشن فکر و تحصیل‌کردهٔ آن، تصمیم گرفت تا همچون اقوام دیگر با توسل به قدرتهای جهانی، به ویژه "جامعهٔ ملل"، استقلال خویش را به دست آورد.

مبنای کار این عده (حامیان کسب استقلال از طریق مساعدت قدرتهای بزرگ و جامعهٔ ملل) اصول مطروحه از سوی ویلسون رئیس جمهور وقت امریکا بود که به نام خود او "اصول ویلسون" خوانده می‌شدند. از جملهٔ این اصول "حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش" بود که با توجه به فروپاشی امپراتوری عثمانی، بیشتر توجه آن به استقلال ملتهای تحت سلطهٔ امپراتوری مزبور معطوف می‌گردید.

پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و تقسیم آن بین قدرتهای بزرگ با توجه به شرایط ایجادشده، شاید اگر تنها چند درصد از مردم کرد سرزمینهای کردنشین عثمانی متفقاً و یک صدا خواستار استقلال می‌شدند، تحقق آن دور از دسترس نبود.

اما در مورد ملاحظات سیاسی قدرتهای بزرگ باید گفت، برخلاف برخی دیگر از ملیتهای امپراتوری عثمانی، استقلال کردها نه تنها تأمین‌کنندهٔ هیچ‌یک از منافع قدرتهای بزرگ نبود؛ بلکه با توجه به توافق انجام‌شده روی تقسیم مناطق کردنشین بین این قدرتها، استقلال و یکپارچگی این سرزمینها، سبب به هم خوردن تقسیمات استعماری می‌شد و حتی قدرتهای بزرگ را جهت تقسیم منافع مجدد در منطقه، به رویارویی و برخورد می‌کشاند.

حداکثر نتیجه‌ای که در اثر تلاش روشن فکران کرد در زمینهٔ کسب استقلال از طریق توسل به قدرتهای بزرگ و سازمانهای بین‌المللی به دست آمد، توجه به مسأله کردها در پیمان سِور بود. تحت تأثیر مادهٔ ۱۲ اعلامیهٔ چهارده ماده‌ای "وودرو ویلسون" در مورد حق تعیین سرنوشت اقلیتهای غیرترک امپراتوری عثمانی بود.

لازم به ذکر است که بریتانیا به دلیل اطلاعاتی که از وجود ذخایر غنی نفتی در ولایت موصل داشت، چهار روز پس از امضای قرارداد متارکهٔ جنگ جهانی اول و با وجود تعلق این ناحیه به فرانسه، طبق موافقت‌نامهٔ سایکس ـ پیکو، مبادرت به

اشغال این ولایت نمود. این کشور در پیمان سِور نیز سرنوشت ولایت موصل از دیگر مناطق کردنشین جدا گردید و قرار شد پس از استقلال مناطق کردنشین عثمانی در مورد آیندهٔ موصل (الحاق به کردستان مستقل یا ماندن در تحت سلطه بریتانیا) تبادل نظر صورت گیرد. بلاتکلیف‌بودن وضع موصل و نگرانی از الحاق آن به بریتانیا یا الحاق آن به کردستان مستقل، یکی از انگیزه‌های قوی بریتانیا، برای مخالفت با استقلال مناطق کردنشین گردید.

فرانسه نیز تنها در صورتی با تأسیس کشوری کرد موافقت داشت که این کشور شامل مناطق کردنشین مجاور سوریه و مجاور کنارهٔ غربی رود فرات، که طبق توافق‌نامهٔ سایکس ـ پیکو به فرانسه تعلق گرفته بود، نگردد.

قضیه به همین جا ختم نشد و به جز مناطقی که به آنها اشاره شد، یعنی موصل و مناطق کردنشین سوریهٔ امروزی، بسیاری از شهرهای کردنشین ترکیهٔ امروز نیز از سوی "ویلسون" به عنوان حکم و داور بی‌طرف به کشور ارمنستان، که قرار بود تحت قیمومیت امریکا قرار گیرد، منضم شدند. و به دیگر سخن، یک ـ سوم کردستان عثمانی به حکم داور بی‌طرف!! و بدون توجه به رأی و نظر مردم کرد و با استناد به اصل آزادی ملتها در تعیین سرنوشت خویش!! به کشور پیشنهادی ارمنستان ملحق شدند ـ هر چند این الحاق در قالب پیشنهاد بود و عملاً تحقق نیافت. ـ البته ذکر این نکته ضروری است که معدودی از این مناطق سابقاً به ارامنه تعلق داشتند، اما در زمان مورد بحث به دلیل پاک‌سازی و کشتار ارامنه از سوی ترک‌ها کاملاً از وجود ارامنه تخلیه شده بودند.

بریتانیا با حیله‌های سیاسی ویژهٔ خود سرانجام موفق شد متفقین را به شرایطی که خود در امضای پیمان صلح با عثمانی به آن معتقد بود، راضی سازد و مقدمات امضای پیمان سور فراهم شد. این پیمان که در سال ۱۹۲۰ م. امضا شد، مقرر می‌داشت کمیسیونی از سه قدرت بزرگ متفقین تشکیل شود، تا ظرف شش ماه از اجرای پیمان صلح با عثمانی، طرحی برای خودمختاری مناطقی که در آنها اکثریت کرد ساکن هستند، تهیه کنند.

حکومت استانبول در شرایط عادی حتی پس از شکست، قاعدتاً نمی‌بایست

زیر بار امضای این پیمان می‌رفت. ولی دولت انگلستان با احساس این که ناسیونالیست‌ها، پان اسلامیست‌ها و نیروهای تحت فرماندهی مصطفی کمال پاشا به مرکزیت آنکارا در حال قدرت‌گرفتن هستند، با استفاده از نیروهای نظامی بریتانیا، حکومت پوشالی فرید پاشا را در آستانهٔ کنفرانس صلح در استانبول روی کار آورد. علی‌رغم آن‌که فرید پاشا نیز شخصاً مخالف امضای این پیمان بود، از روی ناچاری، روز دهم اوت ۱۹۲۰، نمایندگان این حکومت متزلزل، در سور پیمان را امضا کردند.

براساس این پیمان در سرزمینهای طرابوزان، ارضروم، وان و بتلیس که جمعیت کثیرِ کرد داشته و مورد ادعای کردها بودند، باید با توجه به سابقهٔ حضور ارامنه در این مناطق و با توجه به ضرورت کنترل عثمانی‌ها و کردها و حتی شوروری کشور ارمنستان ایجاد شود. برای کردها نیز در این پیمان سرزمین خودمختاری در میان مرزهای ترکیه، سوریه، عراق و در شرق فرات و جنوب ارمنستان پیش‌بینی شده بود. در آینده اگر در همه‌پرسی کردها خواهان استقلال می‌شدند، پس از قانع‌شدن و تصویب جامعهٔ ملل، این استقلال به ایشان داده می‌شد.

به طوری که ملاحظه می‌شود، تدبیر انگلیسی‌ها و سایر متفقین بر این قرار گرفته بود که اولاً هم‌کیشان مسیحی خود در بالکان و ارمنی‌ها را از زیر یوغ دولت مسلمان عثمانی خارج کنند. ثانیاً کردهای ترکیه را چون شمشیر داموکلس بالای سر حکومت ترکیه قرار دهند.

خلاصه آن‌که بر طبق پیمان سور که بین کشورهای متفق پیروز در جنگ جهانی اول و امپراتوری شکست خوردهٔ عثمانی منعقد گردید و در آن کشورهای بریتانیا، ایالات متحدهٔ امریکا (به عنوان ناظر)، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، ارمنستان، بلژیک، یونان، حجاز (عربستان سعودی امروز)، لهستان، پرتغال، رومانی، صرف، کروات، اسلاونی (یوگسلاوی بعد)، چکسلواکی سابق، نمایندگان ترکیه (عثمانی وقت) و یک هیأت نمایندگی کرد به عنوان ناظر درگفتگوهای مربوطه به کردستان و ارمنستان حضور داشتند، "کردستان مستقلی" پیش‌بینی شده بود که حداقل دو - سوم سرزمینهایش - به جز مناطق کردنشین ایران که اصولاً مورد بحث نبودند - از آن جدا شده بود.

برای این کشورِ سرودُم بریده به جز مناطق فقیری همچون خارپوت (الازیگ)، در سیم (تونجلی)، حکاری و سیبرت، با دیار بکر به عنوان پایتخت و ولایت موصل در مقام قطب اقتصادی آن ـ که البته نفت آن برطبق توافق‌نامه‌های قبلی زیر نظر بریتانیا بود ـ چیزی باقی نمی‌ماند.

سه ماده از مواد پیمان، به چگونگی تشکیل کشور کرد، ویژگی‌ها و مشخصات آن و وضعیت حقوقی آن می‌پردازد. مواد ۶۲ و ۶۳ پیمان مزبور در مورد مشخصات و چگونگی تشکیل کشور کرد چنین اظهار می‌دارد:

مادهٔ ۶۲:

کمیسیونی که مقر آن استانبول و مرکب از سه عضو منصوب از سوی دولتهای بریتانیا، فرانسه و ایتالیا خواهد بود، ظرف شش ماه از تاریخ اجرای این پیمان، مقدمات تأسیس حکومت خودمختار کردی را در نواحی عمدتاً کردنشین واقع در شرق فرات تا جنوب مناطق مرزی آتی کشور ارمنستان و شمال مرز ترکیه و سوریه، ترکیه و بین‌النهرین (عراق بعدی) به نحوی که در ماده ۲۷ بخش دوم مقرر شده است، فراهم خواهد آورد.

چنانچه در هر مسال‌های اتفاق آرا موجود نباشد، اعضای کمیسیون مسأله را به دولتهای متبوع خود ارجاع خواهند داد.

این برنامه باید متضمن تضمینهای کامل، برای حمایت از آشوریان و کلدانیان و سایر گروه‌های قومی و مذهبی ساکن منطقه باشد. به این منظور کمیسیونی مرکب از نمایندگان بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، ایران و کردستان برای تعیین این که چه تغییراتی باید در مرز ترکیه، آنجا که با مرز ایران به نحوی که در این پیمان مقرر است، منطبق گشته، به عمل آید از منطقه دیدار خواهد کرد.

مادهٔ ۶۳:

دولت عثمانی از هم اکنون موافقت می‌کند تصمیمات کمیسیون مزبور و دو کمیسیون پیش‌بینی شده در مادهٔ ۶۲ را ظرف سه ماه از تاریخ اعلام، بپذیرد.

مادهٔ ۶۴:

هر گاه پس از یک سال از اجرای این پیمان، جمعیت کرد مناطق مصرّح در مادهٔ ۶۲ به شورای جامعه ملل مراجعه کنند و ثابت کنند که جمعیت این مناطق می‌خواهند از ترکیه مستقل شوند و چنانچه شورا تشخیص دهد که شایستگی چنین استقلالی را دارند و توصیه کند که این استقلال به آنها داده شود، در این صورت ترکیه از هم اکنون موافقت می‌کند که توصیه‌های شورا را بپذیرد و از هرگونه ادعایی بر آن مناطق چشم بپوشد. جزییات مواد مربوط به این چشم‌پوشی، موضوع پیمان خاص بین ترکیه و قدرتهای عمدهٔ متفق خواهد بود.

چنان که دیدیم، پیمان سور که بارها از سوی برخی استقلال‌طلبان کرد به عنوان سندی حاکی از اعتراف به حقوق ملی مردم کرد در حقوق بین‌الملل مورد استناد قرار گرفته است، نه تنها تأمین‌کنندهٔ منافع کردها نبود؛ بلکه با اعطای وعده‌های مشروط به شروط متفاوت و بعضاً متناقض و غیرقابل تحقق (از جمله رضایت قدرتهای بزرگ جهت چشم‌پوشی از منافع خود، به ویژه منابع غنی نفتی منطقه) همان میزان انسجام و پیوستگی که در مناطق کردنشین باقی مانده بود را یکسره از بین می‌برد و مناطق مزبور را بین کشورهای فرانسه از غرب، سوریه از جنوب، ارمنستان از شمال و بریتانیا از جنوب و جنوب شرقی تقسیم می‌ساخت.

فهرست منابع فصل‌های دوم و سوم

در تهیه فصل‌های دوم و سوم از کتاب‌های ذیل استفاده شده است.

۱ـ ***تاریخ مشاهیر کرد، امرا و خاندان‌ها***، بابامردوخ روحانی، سروش، تهران ۱۳۷۱

۲ـ ***تحفه‌ناصری در تاریخ و جغرافیا***، میرزا شکرالله سنندجی (افخر الکتاب)، با مقدمه دکتر حشمت‌الله طیبی امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲

۳ـ ***جنبش ملی کرد***، کریس کوچرا ترجمه ابراهیم یونسی، نگاه، ۱۳۷۳

۴ـ ***دودمان آریایی (کرد و کردستان)***، سرلشکر مظفر زنگنه، بی‌نام، تهران ۱۳۴۷

۵ـ ***تاریخ مردوخ***، شیخ محمد مردوخ کردستانی

۶ـ ***بحران آفرینی ابرقدرت‌ها در کردستان عراق***، صالح ملاعمر عیسی، توکلی، تهران، ۱۳۸۰

۷ـ ***کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او***، رشید یاسمی، جاویدان، تهران

۸ـ ***کرد در دائرة المعارف اسلام***، ترجمه اسماعیل فتاح قاضی، انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، ارومیه ۱۳۶۷

۹ـ ***کردستان***، علی اصغر شمیم، مدبر، تهران، ۱۳۷۰

۱۰ـ ***کردستان و نیاکان باستانی کردان***، رشید کیخسروی، آفرینش، تهران، ۱۳۶۹

۱۱ـ ***کرد و کردستان در آثار واسیلی نیکیتین***، طه فیضی‌زاده، مولف، ۱۳۶۷

۱۲ـ ***تاریخ سیاسی و جغرافیای مردم کرد***، غلامرضا انصاف‌پور، ارمغان، ۱۳۷۹

۱۳ـ ***کردها***، کندال عصمت شریف وانلی و مصطفی نازدار ترجمه ابراهیم یونسی، روزبهان، تهران، ۱۳۷۲

۱۴ـ ***کردها و کردستان***، درک کینان، ترجمه ابراهیم یونسی، نگاه، تهران، ۱۳۷۲

۱۵ـ ***نگاهی به تاریخ و فرهنگ کردستان***، عمر فاروقی، شرق، تهران

۱۶ـ ***کرد و کردستان***، عبدالرحمن قاسملو، استانداری آذربایجان غربی (انتشارات محدود) ۱۳۶۴

۱۷ـ ***کرد و کردستان محمدزکی امین‌بیک***، استانداری آذربایجان غری (انتشارات محدود) ۱۳۶۴

۱۸ـ ***تاریخ معاصر کرد***، دیوید مک داول ترجمه ابراهیم یونسی، پانیذ، تهران، ۱۳۸۰

۱۹- *ایران باستان*، مشیرالدوله پرنیا، ۱۳۳۱

20- The Kurds an Historical and political study, Hassan Arfa, London, Oxford university, 1966

21- The Emergmece of Kurdish Nationalism, Olson Robert, University of Texas press, 1962

22- The Encyclopedia Americana

23- The Encyclopedia Britanica

24- The Kurdish war, David, Adanson, Geovge and Aunwin LTD, London, 1964

25- Kurdish society and politics, Resat Kassab, middle East Research and Information Project, No 85, Feb 1980

فصل چهارم

شکل‌گیری عراق و رویارویی با مسأله کردها



تیرس دژاردن[1] کارشناس جهان عرب و گزارشگر و مفسر فرانسوی در کتاب **صد میلیون عرب** می‌گوید: «عراق ساخته و پرداختهٔ کاملاً مصنوعی انگلیسی‌هاست که برای منحصر کردن دو میدان نفتی کاملاً جدا در کرکوک و بصره، تصمیم گرفتند که سه جماعت را که آنها را هم همه چیز از هم جدا می‌کرد، یعنی کردها، ایرانیان و اعراب را برگرد پایتختی که از یادها رفته بود گردآورند...غالباً می‌گویند و درست هم می‌گویند که عراق از دیوانگی‌های چرچیل است؛ اما وقتی برخی از دیوانگی‌ها را سال‌ها پایدار نگه دارند، به واقعیت تبدیل می‌شوند... جای اندک تردیدی است که کردان نمی‌پذیرند که جزء ملت عراق باشند و هنوز هم دیوانگی چرچیل به فرزانگی مبدل نشده است». البته در اینجا باید بگوییم که این دیوانگی چرچیل، گرچه خسارات زیادی به مردم منطقه وارد آورده، اما منافع بریتانیا را به خوبی تأمین کرد.

سیاست‌های خاورمیانه‌ئی بریتانیا پس از جنگ اول جهانی

انگلیسی‌ها از قرن نوزدهم آرزومند تسلط بر سرزمینهای عربی خاورمیانه به‌خصوص فلسطین و بین‌النهرین بودند. حضور ایشان در بین‌النهرین می‌توانست هم تکمیل‌کنندهٔ حضورشان در اقیانوس هند باشد، که شامل جنوب آسیا و شرق افریقا و خلیج‌فارس بود و هم باعث کنترل منطقهٔ حساس خاورمیانه شامل ایران و عثمانی باشد. به همین دلیل بریتانیا قبل از حضور نظامی، حضور اطلاعاتی قوی در میان عرب‌های این منطقه داشت.

بروز جنگ اول جهانی و مشارکت عثمانی، مرد بیمار اروپا، در این جنگ سبب شد تا بریتانیا به این آرزوی خود دست یابد. در ۱۱ مارس ۱۹۱۷، بغداد به تصرف ژنرال مور[2] انگلیسی درآمد و در اکتبر ۱۹۱۸ نیروهای انگلیسی به کمک عرب‌ها،

---

1. Tires De Jaurdan
2. Moore

سوریه را نیز به تصرف خود درآوردند. ادارهٔ امور عراق تا اکتبر ۱۹۲۰ در حیطهٔ مسؤولیت رئیس ستاد کل نیروهای بریتانیا بود. در ماه می همان سال قیام مردم مسلمان، به ویژه شیعیان عراق به رهبری علمای نجف از قبیل مرحومان خوانساری و حبّوبی صورت گرفت. با وجودی که این مردم نزدیک به ده هزار شهید دادند، توانستند ضربهٔ بزرگ و غیرقابل انتظاری به انگلیسی‌ها وارد سازند و برای نخستین بار انگلستان در منطقه، بالغ بر دو هزار کشته و مجروح و چهل میلیون لیرهٔ استرلینگ خسارت‌مالی متحمل شدوموقعیت آن درمنطقه به‌شدت در معرض خطرقرارگرفت.

این موضوع سبب شد که انگلیس برای امنیت ماوراءالنهر به این فکر بیفتد که علاوه بر استفاده از نیروهای نظامی خود، شرایط قومی را حاکم سازد که از آن پس امکان چنین خیزشهای مردمی به وجود نیاید. به این ترتیب فکر ایجاد کشور عراق با ترکیب قومی ناهمگن آریایی-سامی، و زبانی کردی‌عربی، و مذهبی شیعی-سنی شکل گرفت.

کردها نیز با توجه به افشای قرارداد سایکس-پیکو به شدت نگران شده بودند؛ زیرا آیندهٔ کردستان را به شکل تجزیه‌شده در دو منطقهٔ نفوذ انگلستان و فرانسه و یک منطقهٔ تحت کنترل فرانسه و بخشی را که قرار بود به روس‌ها برسد، بلاتکلیف می‌دیدند. بعضی ازکردها معتقد بودند که متفقین با این طرح‌ها می‌خواهند ازکردها به علت مشارکت در کشتار ارامنه انتقام بگیرند.

برای انگلیسی‌ها مسألهٔ کردستان اولویت نداشت؛ بلکه آن را تابعی از اولویت اصلی استراتژیک خود، که همانا سرزمینی بین‌النهرین بود، می‌دیدند. آنها در آخر جنگ معتقد شده بودند که انضمام ولایت موصل و ارتفاعات آن و مناطق کشاورزی اربیل و کرکوک به بین‌النهرین، وضعیت امنیتی و اقتصادی این منطقه را تضمین خواهد کرد. به همین دلیل مذاکره با فرانسه راکه طبق موافقت‌نامهٔ سایکس-پیکو آغازکردند، سرانجام در سال ۱۹۱۹ در مذاکرات وزرای خارجه به ثمر رسیده و در ۱۹۲۰ منجر به عقد قراردادی جدید شد.

در ماه‌های آخر جنگ، انگلیسی‌ها به منظور جذب عشایر کرد سلیمانیه، کرکوک و توزخرماتو، با ایشان ارتباطهایی برقرار ساختند و در نهایت شیخ محمود برزنجی

را به حاکمیت رساندند. هدف ایشان ایجاد یک حکومت خودمختار کرد برای حفاظت از بین‌النهرین در مقابل خطرات احتمالی ترک‌ها، روس‌ها و فرانسوی‌ها بود. بدون انجام این کار، انگلیس باید نیروی زیادی را صرف استقرار در این مناطق کوهستانی می‌کرد.

در مورد موضوع کردهایی که در محدودهٔ کشور جدید عراق قرار می‌گرفتند، در فصل گذشته توضیحاتی دادیم. در هر حال چنانچه از صورت‌جلسه‌های وزارت امور خارجهٔ انگلیس، که بعدها توسط ایشان منتشر شد برمی‌آید، نظریات بریتانیا در طول چند جلسه در مورد وضعیت کردهای عراق کاملاً متحول شده بود. «اول بنا بود شماری مناطق خودمختار در اطراف مرزهای ولایت موصل تشکیل شوند. سپس به این نتیجه رسیدند که کردستان به قلمروهای نفوذ بریتانیا و فرانسه تقسیم گردد. در جلسهٔ آخر تصمیم گرفتند که بریتانیا خود را از همهٔ کردستان کنار بکشد؛ بالاخره خود را در وضع و موقعی یافتند که می‌خواستند کردستان را از عثمانی جدا کنند؛ اما نتوانستند کسی را بیابند که بتواند دولت خودمختاری را در آن سرزمین تأمین کند. اکنون خود را در وضع و موقعی می‌یافتند که این موضع را تعدیل کرده و کردستان جنوب را موقتاً نگه دارند. با این قید که ادوین مونتاگ، وزیر امور هند قائل شده است که می‌توان امیدوار بود که در زمانی در آینده به کردستان شمال بپیوندد».[1]

دولت لندن سرانجام تسلیم نظر آرنولد ویلسن نمایندهٔ خود در بغداد شد که می‌گفت به جای این که به ترک‌ها یا بلشویک‌ها فرصت و امکانی را بدهیم تا بین‌النهرین شمالی را از شرق محاصره کنند، معقول‌تر این است که با نگه‌داشتن کردستان جنوب، از آن دفاع کنیم. این امر در نهایت مستلزم به‌کارگیری نیروهای کمتری است. گذشته از این، اکنون عده‌ای از ملی‌گرایان عرب پیشنهاد می‌کردند، کردهای جنوب باید قیمومیت امیرعبدالله هاشمی را در صورتی که در رأس حکومتی عرفی در بغداد قرار گیرد، بپذیرند. اگر کردستان جنوب، بعدها برای تشکیل یک کشور واحد به کردستان شمال پیوست که چه بهتر؛ آن وقت می‌توان ترک‌ها و بلشویک‌ها را از دروازه‌های بین‌النهرین دور نگه داشت.

در همین هنگام، یعنی سال ۱۹۲۰، گزارش‌های زمین‌شناسی شرکتهای نفتی انگلیس منتشر شد که حاکی از وجود ذخایر نفتی بزرگی در کرکوک بود. علی‌رغم پیدا شدن این عامل جدید اقتصادی در مذاکرات سال ۱۹۲۰، بین مقامات لندن در مورد سرنوشت کردستان جنوبی، اشارهٔ چندانی به آن نشده است. یعنی پیش‌فرضهای مذاکرات بر این قرار داشت که ممکن است روزی کردها بخواهند از منطقهٔ نفوذ بریتانیا جدا شوند.

به نظر می‌رسد که انگلیسی‌ها عمداً از واردکردن این فاکتور در مذاکرات سیاسی استنکاف نمودند، تا توافقهای ایشان با متحدین اروپایی به ویژه فرانسوی‌ها و نیز عشایر کرد و ترک‌ها، که در مجموع به نفع انگلیسی‌ها تمام شده بود، تحت‌تأثیر پیداشدن نفت کرکوک قرار نگیرد.

براساس پیمان سور که قبلاً توضیح داده شد، کردهای موصل در پیوستن به این خودمختاری ممنوع نشده بودند؛ اما انگلستان در نهایت بین این کردها و کردهای ترکیه تفکیک قائل شده و کار با آنها را به منظور تأمین منافع خود اولویت می‌داد.

در این رابطه این نکته نیز قابل توجه است که جریانات ناسیونالیستی کردی که متأثر از فرهنگ غربی بود، بیشتر در میان روشن‌فکران کرد ترکیه شایع بود. در حالی که بافت کردهای شمال بین‌النهرین بیشتر عشایری و کمتر متأثر از اندیشه‌های اروپایی بود.

تلاش‌های ناسیونالیست‌های ترک

پیمان سور هیچ‌گاه اجرا نشد؛ زیرا در اثر فعالیتهای ناسیونالیست‌ها و مصطفی کمال پاشا که منجر به شکست‌دادن یونانی‌ها و ایتالیایی‌های متجاوز به آناتولی در سال ۱۹۲۲ گردید، ترک‌ها حیاتی مجدد یافتند. اما در عین حال رهبر ترک‌ها یعنی آتاترک با تعامل با فرانسوی‌ها و سپس انگلیسی‌ها خیال ایشان را نسبت به خطرات آینده‌ای که ممکن بود از طریق ترک‌ها دامن‌گیر ایشان بشود آسوده ساخت.

با این حال ناسیونالیست‌های ترک به مرکزیت آنکارا و فرماندهی آتاترک خود را با توطئه‌های پنهانی انگلیس روبرو می‌دیدند. تجلی این توطئه‌ها در تحریک کشور

ارمنستان برای حمله به ترکیه، و نیز تحریک شورش کردهای علوی "دِرسیم"[1] در سال‌های ۲۲-۱۹۲۱ مشهود بود، که به کردهای آناتولی نیز در حال سرایت بود. در نتیجه به منظور کسب موقعیت چانه‌زنی با انگلیسی‌ها بود.

در بهار ۱۹۲۲ طی حرکتی غیرقابل پیش‌بینی یک واحد از نیروهای تحت فرمان ژنرال مصطفی کمال آتاترک، به فرماندهی سرهنگ علی شفیق معروف به اوزدمیر، وارد منطقهٔ روزاندوز شمال عراق، که در منطقهٔ نفوذ بریتانیا بود، گردید و ادعا کرد که هدفش تسخیر موصل می‌باشد.

دیری نکشید که بخش مهمی از قبایل مهم منطقه براساس روابط دیرینه با دستگاه خلافت عثمانی و تحت‌تأثیر شعارهای پان‌اسلامیتیِ این گروه، که برخلاف اعتقادات لائیکی بعدی کمالیست‌ها در موارد لزوم آن را به کار می‌بردند، حمایت خود را از نیروهای ترکیه اعلام کردند و خود را از بیعت با انگلیس‌ها خارج ساختند. نیروهای ترک طی چند ماه رانیه و عقره را بدون دردسر تصرف کردند و ستون نیروهای انگلیسی را شکست دادند و به سمت کوی سنجق روانه شدند.

کردهای عراق که در طول دو دههٔ گذشته شاهد شرایط بسیار ناپایداری در دست‌به‌دست‌شدن قدرت بین عثمانی و بریتانیا بودند، نمی‌توانستند به وعدهٔ خودمختاری پیمان سِور دل‌خوش نمایند. شعارهای پان اسلامیتیِ نیروهای ترک، برای بسیاری از ایشان، که دارای اعتقادات اسلامی ریشه‌داری بودند، جذاب‌تر از خودمختاری وعده داده شده توسط انگلیسی‌ها بود. شورشهای ضدانگلیسی شیعیان و مسلمین عراق، در سال ۱۹۲۰ نیز، در ایجاد این دیدگاه کردها نسبت به انگلیسی‌ها کاملاً تأثیر داشت.

با سقوط دولت استانبول، دولت آنکارا به رهبری مصطفی کمال با لغو خلافت به صورت دولت بلامنازع ترکیه درآمد. همین موضوع گام نخست در سلب اعتماد کردها به حکومت جدید ترکیه شده که براساس انگیزهٔ دینی از آنها حمایت می‌کردند.

---

1. Dersim

توافق لندن با حکومت جدید ترک و مسئله موصل

در این هنگام سیاست دولت مرکزی لندن و به ویژه لردکرزن، وزیر خارجه، کنار آمدن با حکومت ترکیه و حتی دادن برخی امتیازات در مناطق کردنشین عراق، به آنها بود. اما وزارت مستعمرات به سرپرستی چرچیل و نمایندگان نظامی و سیاسی بریتانیا در بغداد، قول قلمرو وسیعی را به عبدالله هاشمی، پادشاه دست‌نشاندهٔ خود در عراق داده بودند و از طرف دیگر، به سست‌شدن اعتقاد کردها به ترک‌ها واقف شده بودند، در نتیجه فرصت را مغتنم شمرده و عملیات نظامی برعلیه ترک‌ها را آغاز کردند.

در همین زمان مذاکرات بین متفقین و دولت جدید ترکیه در لوزان سوئیس آغاز شد و نهایتاً در سال ۱۹۲۳ منجر به معاهدهٔ لوزان گردید. در این معاهده کلیهٔ خواستهای ترکیه به استثنای واگذاری ولایت موصل به ترک‌ها تأمین شد. در قضیهٔ موصل که انگلیس‌ها آن را برخلاف قرارداد ترک مخاصمهٔ ۱۹۱۸، اشغال کرده بودند، توافق شد، اگر ظرف نُه ماه ترک‌ها و انگلیس‌ها به توافق نرسند، موضوع به حکمیت جامعهٔ ملل ارجاع گردد. البته ترک‌ها خواستار همه‌پرسی از مردم موصل بودند؛ زیرا به وضع خود در آنجا به خصوص در میان اقلیت ترک تبار اعتماد داشتند.

توافق‌نامهٔ لوزان در مورد سرنوشت کردها و ارمنی‌ها کاملاً ساکت مانده و تنها در یک بند، در مورد حق استفادهٔ اقوام از زبان محلی خود اشاره شده است.

در مورد موصل واضح است که انگلیسی‌ها با توجه به اطلاعات خود از ذخایر نفتی آن و نیز اهمیت سوق‌الجیشی آن برای امنیت بین‌النهرین، مایل به از دست‌دادن آن نبودند. بریتانیا به بهانهٔ مبهم‌بودن مرز موصل با سایر مناطق کردنشین، از مذاکرهٔ نتیجه‌بخش با ترک‌ها استنکاف می‌نمود. چند ماه پس از امضای پیمان لوزان، نیروهای ترک به بهانهٔ سرکوب روستائیان آشوری در منطقهٔ مرزی خود با عراق، که فرماندار ترک آن محل را اسیر کرده بودند، نیروهای خود را وارد منطقه‌ای ساختند که انگلیس‌ها مدعی بودند جزئی از عراق است.

علی‌رغم آن که در سال ۱۹۲۴ بریتانیا رسماً موضوع را به جامعهٔ ملل ارجاع

نمود، ترکیه از تخلیهٔ منطقهٔ مورد ادعا خودداری کرد. جامعهٔ ملل با اعزام هیأتی به منطقه، برای تعیین مرز موقت، جلوی درگیری ترک‌ها و انگلیس‌ها را گرفت. خط مرزی موقتی موسوم به خط "بروکسل" توسط این هیأت تعیین شد و قرار شد کمیسیون تحقیق جامعهٔ ملل، نظر نهایی در مورد خط مرزی را بدهد. این کمیسیون در ژانویهٔ ۱۹۲۵ پس از دیدار لندن و آنکارا، به موصل وارد شد.

تشخیص مرزکرد و عرب و ترک در موصل کار دشواری بود؛ زیرا اگر چه اکثریت مردم منطقه کرد بودند، اما بیشتر جمعیت شهر را عرب‌ها تشکیل می‌دادند. مردم حومهٔ شهر، به خصوص ساکنان جادهٔ بغداد ترک بودند. کشیدن خط مرزی بین عرب‌ها و کردهای موصل موجب ایجاد دو منطقهٔ بی‌خاصیت برای هر دو قوم می‌شد. گزارش کمیسیون حاوی مطالب بسیار جالبی از احساس قومی در میان کردهای منطقه است؛ «اگر بنا باشد تنها مسألهٔ قومی در نظر گرفته شود، نتیجه ضرورتاً ایجاد یک کشور مستقل کرد خواهد بود، زیرا کردها پنج- هشتم جمعیت ولایت را تشکیل می‌دهند... در میان کردها به آگاهی ملیِ رو به رشدی برمی‌خوردیم که مشخصاً کردی است و در مورد عراق صدق نمی‌کند. این آگاهی در جنوب، رشد بیشتری یافته است و هر چه بیشتر به طرف شمال می‌رویم کاهش می‌یابد و در دشت موصل و کوهستانهای عقره به کلی پایان می‌پذیرد... از کردهایی که در منطقهٔ مورد نزاع ساکن‌اند، آنها که در شمال زاب بزرگ زندگی می‌کنند، از جهت زبان، قرابتهای قومی، روابط و مناسبات شخصی و اقتصادی، با کردهای ولایتهای حکاری و ماردین ترکیه پیوستگی بیشتری دارند. حال آن که آنها که در جنوب زاب کوچک ساکن‌اند، وجه اشتراک بیشتری با کردهای ایران دارند. کشیدن خط مرزی در مناطق بین این دو رود کار دشواری است.... احساس ملی کردها تنها در مخالفت با دخالت سیاسی- تاریخی یا در فعالیت اشخاص کردتبار در جاهایی چون استانبول و خلاصه آن کسانی تجلی می‌کرد که به طور عمده تماس با خویشانشان را از دست داده بودند... اما ما در سلیمانیه به احساسی از ملیت کرد برخوردیم که اگر چه جوان بود، به قدر کافی معقول و موجه بود؛ زیرا هر چند مردم اظهار می‌داشتند که اهم آرزویشان نیل به استقلال کامل است، مع‌هذا مزایای ناشی

از یک قیمومیت روشن بین و هوشمند را درمی‌یافتند... مردم سلیمانیه و نواحی مجاور آن، خواستار خودمختاری در درون کشور عراق‌اند».[۲]

البته دلایل دیگر کمیسیون این بود که کردهای ولایت موصل تنها بیست درصد کل جمعیت کردستان هستند. کمیسیون نتیجه‌گیری کرد که کردهای سلیمانیه، به زندگی خودمختار تحت قیمومیت انگلیس، علاقه‌مند هستند. گرچه برخی از عرب‌های بسیار ملی‌گرا حکومت ترکیه را بر انگلیس ترجیح می‌دهند؛ در عین حال مبنای این نظریات، از نظر کمیسیون پیش از آن که احساس تعلق ملی باشد، ارتباطات شخصی بوده است.

از طرف دیگر با توجه به برچیده شدن دستگاه خلافت، علائمی مبنی بر روی‌گردانی تدریجی مسلمانان معتقد از حکومت جمهوری ترکیه که به تدریج علائم لائیک‌بودن خود را ارسال می‌نمود، دیده می‌شد. نمونهٔ این رویگردانی، قیام شیخ سعید پیران در سال ۱۹۲۵ در ترکیه بود. این قیام در سال ۱۹۲۵ با رهبری شیخ‌نقشبندی به نام سعید و با همکاری افسران کرد ارتش سابق عثمانی و با تجهیز پنج هزار تن و با اعلام این که هدف ایشان بیرون‌راندن ترک‌های دین‌ستیز و لائیک از کردستان و مناطق جنوبی می‌باشد، برپا شد. این نیروها با شکست‌دادن لشکریان ترکیه که از ارض‌روم و دیاربکر اعزام شده بودند، تا اروفا و دیاربکر پیش‌رفته و آن شهرها را تصرف کردند. اما با اعزام نیروهای بیشتر، نیروهای ترکیه ناچار به عقب‌نشینی شدند. با آن که این قیام نزدیک به یک سال، به صورت عملیات چریکی در کوهستانها ادامه داشت، در نهایت نیروهای ترکیه با دستگیری شیخ سعید و همراهان او و اعدام آنها قیام را به شدت سرکوب ساختند.

همین مسأله، در نظر منفی به کمیسیون و دادن بهانه به دست جامعهٔ ملل بر علیه ترکیه مؤثر بود. کمیسیون، بدون اشاره به مسألهٔ خودمختاری، اعلام کرد که مردم کرد علاقه‌ای به بازگشت به حکومت ترک‌ها ندارند و منطقهٔ جنوب خط بروکسل باید به عراق داده شود؛ مشروط بر این که این منطقه به مدت حداقل ۲۵ سال تحت قیمومیت مؤثر جامعهٔ ملل باشد و خواستهای مردم آن برای انتخاب مقامات اداری محلی از میان کردها و آموزش زبان کردی رعایت گردد. البته جامعهٔ ملل، شرط

قیمومیت را حذف کرد و به جای آن، شرط پذیرفته‌شدن عراق به عضویت جامعهٔ ملل را قرار داد. ترکیه نسبت به این رأی اعتراض داشت؛ ولی پس از آن که دادگاه بین‌المللی لاهه نیز، نظر جامعهٔ ملل را لازم‌الاجراء دانست، نهایتاً در سال ۱۹۲۶، بین ترکیه و انگلستان پیمانی دوجانبه دال بر به رسمیت‌شناختن مرز تعیین‌شده توسط جامعهٔ ملل به امضا رسید.

قیمومیت حکومت لندن بر عراق و پایان نخستین رویای دولت کرد

به این ترتیب کلیهٔ امیدهای ایجاد یک کردستان مستقل یا خودمختار، با ریشه گرفتن تسلط بریتانیا بر عراق و حکومت جمهوری ترکیه، بر باد رفت. بریتانیا گرچه نخست با قاطعیت ایجاد یک حکومت کرد تحت نفوذ خود در شمال عراق را برای امنیت کردستان مفید می‌دانست، لکن پس از خیزشهای مردمی و به خصوص شیعیان در سال ۱۹۲۰، همچنین پس از آن که در سال ۱۹۲۱ بریتانیا تصمیم به ایجاد یک کشور جدید در خاورمیانه برای تأثیرگذاری بر سیاست‌های این منطقهٔ حساس گرفت، دیدگاه بریتانیا نسبت به کردها دگرگون شد.

انگلیسی‌ها با رایزنی‌های پادشاه جدید ملک فیصل به این نتیجه رسیدند که کردهای عراق که اکثراً سنی بودند، می‌توانند در تحکیم وضع حکومت دست‌نشاندهٔ سنی نقش مهمی به عهده داشته باشند. به طور سنتی، در گذشته شیعیان عراق بر عرب‌های سنی به لحاظ کمی و حتی آموزشی برتری داشتند. در نتیجه در مجلسی که قرار بود تشکیل شود، شیعیان می‌توانستند با حفظ برتری خود، موقعیت پادشاه جدید عراق را به خطر افکنند. لذا کردهای سنی مذهب می‌توانستند در برابر عرب‌های شیعه، به عنوان وزنهٔ تعادل شمرده شوند.

سِرهنری دابز که در سال ۱۹۲۳ به عنوان کمیسر عالی بریتانیا انجام وظیفه می‌نمود، در پاسخ به سفیر بریتانیا در ترکیه، که از وی در مورد تقاضای ترکیه برای واگذاری اراضی بیشتری از مناطق کردنشین به ترکیهٔ جدید نظرخواهی کرده بود، گفت: «کردهای ساکن این اراضی که ترکیه خواستار آنهاست، لنگر نفوذ بریتانیا در عراق بوده‌اند. تنها به اتکای گروه کردهای موافق انگلستان بود که توانستیم در ژوئن

۱۹۲۴ پیمان بریتانیا و عراق را از تصویب مجلس بگذرانیم و این گروه از آن پس، مدام با رأی و نفوذ خود، از سیاست بریتانیا حمایت کرده است. بریدن تکه‌ای از خاک کردهایی که به ما وفادار بوده‌اند و واگذاری آن به ترکیه، در سراسر عراق موجب بی‌اعتمادی نسبت به ما خواهد شد. واگذاری اراضی قابل ملاحظه به ترکیه، بر ناراحتی طبقهٔ حاکم که همه سنی مذهب‌اند دامن خواهد زد و شیعیان را به قدرت خواهند رساند».[۳]

به این ترتیب آرزوی کردهای سنی عراق فدای نظریات عرب‌های سنی در رقابت با شیعیان این کشور شد. البته مقامات لندن و به خصوص چرچیل معتقد بودند عرب‌ها نباید بیش از محدودهٔ مناطق عرب‌نشین اعمال حاکمیت کنند و کردها باید خودمختار باشند و احساس نکنند که تحت حاکمیت عرب‌ها هستند. ولی به نظر نمایندگان حکومت بریتانیا در بغداد، ناراضی‌کردن ملی‌گرایان عراق که به خصوص بر حاکمیت خود بر موصل تأکید داشتند، می‌توانست انفجار سیاسی و اجتماعی دیگری نظیر وقایع ۱۹۲۰ را به دنبال داشته باشد.

ادامه قیام شیخ محمود برزنجی

در سال ۱۹۱۹ سیاست بریتانیا، زمینه‌ساز نوعی استقلال یا خودمختاری در کردهای شمال عراق بود؛ اما آنها به جای اشاعهٔ ناسیونالیسم، قصد داشتند از سازوکارهای سنتی عشایر، در منطقه استفاده کنند. این سیاست در تماسها و توافقات مأموران بریتانیا، به خصوص سرگرد نوئل، افسری که سابقهٔ کار در بین کردهای ایرانی داشت و آرنولد ویلسن نمایندهٔ دولت بریتانیا در بغداد، با سران عشایر کرد از جمله شیخ محمود برزنجی در سلیمانیه متجلی بود. انگلیسی‌ها با استفاده از شبکه‌ای از صاحب‌منصبان سیاسی خود، با رؤسای عشایر در تماس بوده و سعی در ایفای نقش داور و کدخدا بین ایشان داشتند و در پی این بودند که با استفاده از آنها، منطقه را اداره کنند.

شیخ محمود به این نتیجه رسید که وعدهٔ انگلیسی‌ها برای دادن حکومت کل منطقه به وی و داشتن ارتباط مستقیم با حکومت بریتانیا، توخالی است و او که خود

را صاحب‌نفوذ معنوی در بین پیران کثیر نقشبندی خود می‌دانست، حرکت استقلال‌طلبانهٔ خود را بر علیه بریتانیا جهت داد. در سال ۱۹۲۰ انگلیسی‌ها او را شکست دادند و دستگیر و محاکمه کردند و به هند تبعیدش کردند. اما در سال ۱۹۲۲، متوجه شدند که ترک‌ها مشغول تحریک ساختن کردهای منطقه برعلیه ایشان هستند؛ لذا او را بازگرداندند تا بر علیه ترک‌ها به کارش گیرند.

اما شیخ محمود شاهد تهاجم موفق ترک‌ها به فرماندهی سرهنگ اوزدمیر[1] به منطقه بود و می‌دید که چگونه سران عشایر کرد برای تضمین ادامهٔ قدرت خود، به جای انگلیس‌ها با وی گفتگو می‌کنند. لذا او نیز که آرزوی حکومت بر تمام کردستان را داشت، با وی به مذاکره نشست. همین موضوع از نظر انگلیس‌ها قیام مجدد به حساب آمد و از این‌رو مبارزه با وی را مجدداً آغاز کردند.

در اواخر سال ۱۹۲۲ با عقب‌نشینی ترک‌ها و بازگشت مجدد انگلیسی‌ها به منطقه، اوضاع بر وی سخت شد. او در اثر بمباران بریتانیا به سلیمانیه گریخت. بریتانیایی‌ها راضی شدند که حکومت سلیمانیه را به وی بدهند، ولی او قانع نشد و تا سال ۱۹۲۷ با همکاری برخی از عشایر منطقه، با ایجاد درگیری‌های چریکی و متفرقه برای حکومت تحت‌الحمایهٔ بریتانیایی بغداد، دردسر ایجاد می‌کرد.

پس از آن که در کنفرانس قاهره در سال ۱۹۲۲ موضوع کردستان مستقل در جنوب منتفی شد، کردهای عراق از بابت رفتن زیرسلطهٔ عرب‌ها نگران شدند؛ در حالی که در گذشته، کردها خود را برتر از عرب‌ها می‌شمردند. پس از امضای پیمان لوزان، بریتانیایی‌ها با دادن وعدهٔ خودمختاری و این که مقامات محلی ایشان کرد خواهد بود و زبان کردی در مکاتبات و آموزشها رسمیت خواهد داشت، سعی در کم‌کردن این نگرانی‌ها داشتند. سران عشایر به دلیل نگرانی از یکدیگر، به صورت انفرادی به این وعده‌ها اعتماد می‌کردند و اعلام وفاداری به حکومت ملک فیصل می‌نمودند. او نیز نگرانی زیادی ازکردهای متحد نداشت. مثلاًکردهای کرکوک بیش از آن که نگران حاکمیت بغداد باشند، از سیطرهٔ سلیمانیه بر خود بیم داشتند و هر

1. Uzdamir

یک خواهان استقلال جداگانه بودند.

در سال ۱۹۲۲ هنگام حملهٔ ترک‌ها به حوالی سلیمانیه بریتانیایی‌ها که بسیار نگران آینده بودند؛ علی‌رغم نگرانی ملک فیصل از عدم به رسمیت‌شناختن سیطرهٔ حکومت خود به وسیلهٔ کردها، اعلام کردند که، «حق مردم کردی [را] که در محدودهٔ مرزهای عراق زندگی می‌کنند به تأسیس دولتی در درون این مرزها به رسمیت می‌شناسند و امیدوارند که عناصر مختلف هر چه زودتر در مورد شکلی که مایلند این دولت به خود بگیرد به توافق برسند و نمایندگان خود را برای بحث در برابر مناسبات اقتصادی و سیاسی خود با دولتین اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان و عراق به بغداد بفرستند».[۴]

با تحول اوضاع ترکیه و عقب‌نشینی نیروهای ترک از شمال عراق، شیخ محمود نیز از ترس حملهٔ نیروهای بریتانیا، از سلیمانیه گریخت و سرانجام در پایان ماه می ۱۹۲۲، سلیمانیه از نو به تصرف نیروهای بریتانیا درآمد. قبلاً انگلیسی‌ها موافق بودند تا کردها را تحت‌فشار قرار ندهند و حتی از آنها نخواهند که سوگند وفاداری نسبت به سلطنت یاد کنند.

نخست‌وزیر عراق در این هنگام به سلیمانیه رفت تا سران کرد را به شرکت در مجلس مؤسسان و برقراری پیوند با حاکمیت بغداد راضی کند؛ و در مقابل، به آنها اطمینان دهد که خودمختاری به ایشان خواهد داد و مقامات محلی، کرد خواهند بود و زبان کردی را برای آموزش و امور اداری به رسمیت خواهد شناخت.

حکومت بغداد نگران بود که کردها راضی نشوند انگلیسی‌ها با دادن استقلال به آنها موافقت کنند. زیرا انگلیسی‌ها می‌ترسیدند که جامعهٔ ملل، مجدداً موضوع تحویل منطقهٔ به ترکیه را به علت نارضایتی کردها از بغداد در دستورکار قرار دهند.

اما پس از امضای عهدنامهٔ لوزان در اواخر سال ۱۹۲۳ و ایجاد کردن مشروعیت برای حاکمیت بریتانیا، این کشور آرامش بیشتری یافت. از سوی دیگر بریتانیا احساس کرد که در سراسر کردستان عراق، به جز سلیمانیه، بحث استقلال کردستان فروکش کرده است و به جز سلیمانیه نمایندگان دیگر مناطق کردنشین، در مجلس مؤسسان شرکت کردند. اعیان کرد سلیمانیه نیز که از حاکمیت شیخ محمود

دل‌خوشی نداشتند، به تدریج تبعیت خود را از بغداد بروز دادند و توانستند با توجه به امکانات خود، بر ملی‌گرایان کرد فائق آیند.

به این ترتیب زمینه فراهم گردید تا ادارهٔ سلیمانیه که تا سال ۱۹۲۳ زیر نظر کمیسر بریتانیا در بغداد قرار داشت، به حکومت بغداد منتقل شود. در سال‌های ۶-۱۹۲۵ که با رأی جامعهٔ ملل آخرین ادعاهای ترکیه بر کردستان عراق نیز تمام شد، لندن و بغداد اطمینان یافته بودند که کردستانِ شمال ماوراءالنهر از آن ایشان است، لذا در پیمان سال ۱۹۲۶ بین بغداد و لندن، حتی اشاره‌هایی به خودمختاری کردها نشد.

پایان قیمومیت انگلستان بر عراق

انگلستان ضمن آن که حضور خود را در عراق برای حفظ منافع استعماری‌اش در خاورمیانه تعیین‌کننده می‌دانست؛ اما با توجه به تجربهٔ هند و پا گرفتن مبارزات ضداستعماری در آنجا، و به علاوه حوادث خیزش مردمی ۱۹۲۰ عراق، می‌دانست که حضور مستقیم استعماری در عراق بسیار پرهزینه و دردسرساز است. به همین دلیل علی‌رغم برخورداری از حق قیمومیت عراق، به وسیلهٔ مصوبهٔ کنفرانسهای بین‌المللی صلح و سپس جامعهٔ ملل، درصدد بود، که هر چه زودتر، عراق را به استقلال ظاهری برساند. در این صورت بریتانیا بدون تحمل هزینه‌ها و مشکلات استعمار مستقیم، می‌توانست با اعمال نفوذ سیاسی و نظامی و استفادهٔ مجانی از امکانات وسیع و موقعیت ممتاز جغرافیایی این سرزمین، منافع منطقهٔ خود را حفظ کند.

در همین راستا به اصرار انگلستان در مصوبهٔ جامعهٔ ملل پیش‌بینی شد که اگر عراق آمادگی عضوشدن در این سازمان را داشته باشد، قیمومیت انگلستان بر آن پایان خواهد یافت. یکی از شرایط کسب عضویت، این بود که جامعهٔ ملل احراز نماید که عراق رفتار مناسبی با اقلیتهای قومی، به خصوص کردها داشته و حقوق ایشان را تأمین کرده است.

همین موضوع حکومت بغداد را در مواضع سختی قرار داد. از طرفی حکومت

دست‌نشاندهٔ بغداد، به منظور سست‌نشدن حاکمیت خود، اصرار بر ایجاد پیوندهای مستحکم با مناطق کردنشین داشت؛ زیرا سست‌شدن این حاکمیت می‌توانست به سایر اقوام؛ به ویژه شیعیان، تسرّی یابد.

از سوی دیگر ناراضی گشتن کردها می‌توانست موجب ردشدن عضویت عراق در جامعهٔ ملل بشود. حکومت لندن نیز ضمن مشترک بودن در این نگرانی اخیر بغداد، مایل بود با اعمال نفوذ بر کردها مسألهٔ کردها را به عنوان یک اهرم و ابزار تهدید برعلیه نافرمانی‌های احتمالی آیندهٔ حکومت بغداد در دست داشته باشد و آن را در مقابل چشمان حاکمان بغداد نگه دارد.

به همین دلیل، فاصلهٔ سال‌های ۳۲-۱۹۲۶ یعنی قبل از پذیرفته‌شدن عضویت عراق در جامعهٔ ملل و برداشته‌شدن ظاهری قیمومیت انگلستان، سال‌های بسیار دشوار و پیچیده‌ای در ارتباط با مناطق کردنشین عراق بود. البته به علت بافت عشیرتی و رقابتهای شیوخ و آغاهای کردستان با یکدیگر و محدودبودن نگرش ایشان در محدودهٔ جغرافیایی عشایر خود، بغداد یا لندن با مجموعهٔ منسجمی که مذاکره و چانه‌زنی با آنها سخت باشد، روبرو نبودند.

خواسته‌های ناسیونالیستی،به معنای نوین آن، تنها در میان معدودی از تحصیل‌کردگان شهرنشین کرد عراقی مطرح شده بود،که آنها هم حوزهٔ نفوذ بسیار محدودی داشتند و از معدودی انجمنهای ادبی و فرهنگی کرد در سلیمانیه تجاوز نمی‌نمود.

حکومت بغداد با وجود دادن وعده‌های مکرر بر انتخاب کردها، برای ادارهٔ امور محلی و اشاعهٔ زبان کردی در این مناطق، در عمل، قدم مهمی در این زمینه برنداشت. این حکومت به جز هنگامی که تحت فشار شدید قرار می‌گرفت، گامهای مؤثری برای عملی‌کردن وعده‌های قبلی برنمی‌داشت. در این شرایط نیز تنها به عملی‌کردن جزئی از وعده‌های قبلی اکتفا می‌کرد.

بریتانیا نیز در مقابل شکایتهای سران کرد، کوتاهی را متوجه بغداد می‌ساخت و به طرفداری از حقوق کردها تظاهر می‌نمود. این موضوع تا حدی کردها را فریب داده بود که شیخ محمود پس از قیام مجدد، در سال ۱۹۳۰، یکی از خواسته‌های خود را قیمومیت انگلیسی بر کردستان مستقل، تا رأی جامعهٔ ملل قرار داده بود. اما

در نهایت، طی مقاطع زمانی دشوار و روبروشدن با احتمال خیزش کردها، بین لندن و بغداد هماهنگی کاملی ایجاد می‌گردید. این هماهنگی‌ها بعضاً در شکل سفرهای مشترک نمایندگان حکومت بغداد و کمیسر عالی بریتانیا و دادن وعده و وعید به کردها بود. در این میان، نقش انگلیسی‌ها در وادارکردن شیخ محمود برزنجی به کنار رفتن از مبارزه در سال ۱۹۲۷ نمونهٔ مهمی است که او را تا ۱۹۳۰ وادار به اقامت در مریوان ایران ساختند. نیروهای انگلیسی در بعضی موارد در سرکوب نظامی شورشیان مسلح، به خصوص عملیات هوایی و زمینی برعلیه شیخ محمود برزنجی بسیار مؤثر بودند. سرکوب خونین قیام مردم سلیمانیه در ششم سپتامبر ۱۹۳۰، که در اعتراض به حکومت بغداد به علت عدم اجرای وعدهٔ خودمختاری گرد آمده بودند، نمونهٔ دیگر از این عملیات به شمار می‌آید. اما مهمتر از همه تلاش لندن برای اعمال نفوذ در جامعهٔ ملل ژنو بود، تا شکایتهای کردها اسباب رد شدن تقاضای عضویت عراق را فراهم نسازد.

سرانجام این آرزو در سال ۱۹۳۳ تحقق یافت و عراق با پذیرفته‌شدن در جامعهٔ ملل و آزادشدن از قیمومیت انگلستان، توانست با خیال راحت‌تری، وعده‌های قبلی به کردها را زیر پا گذارد. به این ترتیب وعدهٔ بریتانیا به استقلال کردها در سال ۱۹۱۹ـ یعنی پنج سال بعد ـ، در اثر داغی بازیهای پیچیدهٔ سیاسی تا حدی آب شد و به وعدهٔ خودمختاری تقلیل یافت و پس از پنج سال دوم کلاً ذوب شد و اثری از آن باقی نماند.

طبق سیاست دولت بغداد، که از انگلیس الهام گرفته شده بود، فرزندان اشراف و شیوخ کرد، در دههٔ ۱۹۲۰ جهت کسب تحصیلات و خدمت در دستگاه اداری و نظامی به بغداد آورده می‌شدند. این امر برای اشراف کرد به عنوان یک نوع امتیاز به حساب می‌آمد. در این ایام با آغاز دههٔ ۱۹۳۰، بغداد مرکز جوانان پر احساس و هوشمند کرد شده بود که به علت امکانات اهدایی دولت، به تدریج به آگاهی‌های ملی و ناسیونالیستی نوین می‌رسیدند.

در جریان آخرین مبارزات شیخ محمود در سال‌های ۳۱-۱۹۳۰ که به دنبال شورش مردمی ششم سپتامبر ۱۹۳۰ سلیمانیه رخ داد، این افسران کرد ارتش عراق

بودند که برای نخستین بار نیروهای نامنظم عشایری وی را سروسامان دادند. در این جریان شیخ محمود برزنجی حرکت خود را مجدداً آغاز کرد و از مریوان به کردستان عراق آمد و حتی پنجوین را تصرف کرد. ولی در نهایت تسلیم نیروهای انگلیسی و عراقی شد و تا آخر عمر به جنوب عراق تبعید گشت.

در سال ۱۹۳۸ جمعیت "برادران" به رهبری شیخ لطیف، پسر شیخ محمود برزنجی با هدف آزادی کردستان در سلیمانیه تشکیل شد. البته محدودهٔ آن از سلیمانیه تجاوز نکرد.

در سال ۱۹۳۹ حزب "هیوا" به معنی "امید"، باهمت تعدادی افسر و دانشجو و روشن‌فکر ترقی‌خواه کرد و به‌رهبری رفیق حلمی تشکیل گردید. هدف این حزب متعهد ساختن کردها برای حکومت خودمختار بود. این حزب درحرکتهای بعدی به رهبری ملامصطفی بارزانی نقش اساسی داشت.علاوه‌بر سلیمانیه،درشهرهای بزرگ کردستان عراق نظیر دهوک، اربیل، موصل و عقرا انجمنهای مختلفی ایجاد شد.

با این حال هنوز هم بافت عشایری جامعهٔ کردستان سبب می‌شد که رهبری از محدودهٔ آغاها و شیوخ خارج نشود و رقابتهای آنها کماکان بر خواسته‌های ملی کردها سایه افکنده بود. برای درک بهتر این مسأله به دو جریان می‌توان اشاره کرد؛ جریان اول حرکت بارزانی‌ها بود که با وجود ارتباط با حزب هیوا، کماکان در چارچوب عشایری شکل گرفته بود. جریان دوم ادامهٔ انزوای شیخ‌محمود بود، که علی‌رغم حضور در جنوب عراق، به علت روابط نامساعد دیگر سران عشایر، جریانهای سیاسی کردی مقیم بغداد تمایلی به تماس با وی نداشتند. البته او خود نیز در زمان آخرین قیامش به علت مواجه‌شدن با مقاومت مسلحانهٔ دیگر عشایر کرد، از ادامهٔ قیام منصرف شد و خود را تسلیم ساخت. پس از آن، گرچه در سال ۱۹۴۳ با گریختن از تبعید، قصد سازماندهی مجدد مبارزه را داشت، ولی به علت احساسِ نبودن زمینهٔ مناسب در بین مردم و عشایر و روشن‌فکران کرد، در نیمهٔ راه مجدداً خود را تسلیم کرد و تا زمان مرگش یعنی سال ۱۹۵۶ دیگر حرکتی ننمود.

اما در این دهه مبارزهٔ اصلی توسط بارزانی‌ها آغاز شد که مختصراً به تشریح این حرکت، که تا امروز نیز ادامه دارد، می‌پردازیم.

یادداشت‌های فصل چهارم

۱- کندال، عصمت شریف دانلی.-*کردها* (ترجمه ابراهیم یونسی)، انتشارات روزبهان، ص ۸۵.

۲- همان.

۳- همان، ص ۱۱۷-۱۰۶ و ۳۸.

4- Edmound Ghareeb, The Kurdish Question in Iraq, Syracuse University Press, 1981, P30.

در نوشتن این فصل و فصل سوم از کتاب‌های ذیل استفاده به عمل آمد:

۱- دیوید مک داول، دیوید.- *تاریخ معاصر کرد*، تألیف دیوید مک داول ترجمه ابراهیم یونسی، انتشارات پانیذ، ۱۳۸۰.

۲- درک کینان. -*کردها و کردستان*؛ ترجمهٔ ابراهیم یونسی، انتشارات نگاه، چاپ دوم ۱۳۷۶.

۳- عمر ناورمی. - *تاریخ و فرهنگ کردستان*؛ انتشارات شرق، ۱۳۶۲.

۴- کریس کویترا. جنبش *ملی کرد*؛ ترجمهٔ ابراهیم یونسی، انتشارات نگاه، تهران ۱۳۷۳.

۵- *تاریخ سیاسی عراق*؛ تألیف شورای نویسندگان، مؤسسهٔ انتشاراتی نهضت جهانی اسلام، ۱۳۶۲.

The Kurds, Mehrdad, R.Izady. Crane Russak, 1992.

فصل پنجم

بارزانی‌ها



تاریخ شورش کردهای عراق در قرن بیستم با تاریخ مبارزات سیاسی‌نظامی قبیلهٔ بارزانی درکشور عراق عجین شده و این قبیله که سران آن از جنگ دوم جهانی نقش اساسی در برپایی شورش کردها و هدایت آن داشته‌اند، امروز نیز رهبری یکی از بزرگترین گروه کرد عراقی، یعنی حزب دموکرات کردستان عراق را در دست خود قبضه کرده‌اند.

سابقهٔ مبارزهٔ عشیرت بارزانی

بارزانی‌ها از سال‌ها پیش از جنگ جهانی اول در "بارزان" و حوالی آن اسکان‌یافته و به زندگی کشاورزی خود، که به صورت عمده در پرورش میوه، توتون‌کاری و تا حدی دامداری خلاصه می‌گردید، ادامه دادند. قبیله‌هایی که این عشیرت را تشکیل داده‌اند عمدتاً عبارتند از: بروژ، دوله‌مری، شیروانی، مزوری، نزاری و گردی. عمده‌ترین عامل اتحاد قبایل تشکیل‌دهندهٔ عشیرت بارزانی به صورت یک عشیرت منسجم، وجود شیوخ بارزان می‌باشد که پیرو طریقت نقشبندی بوده و کلیهٔ قبایل مذکور بدون چون و چرا از اوامر آنان اطاعت کرده‌اند. "شیخ تاج‌الدین" بارزانی نخستین "شیخ" این سلسله می‌باشد که در "بارزان" به نام خلیفهٔ طریقت نقشبندی به ارشاد ساختن مردم پرداخت و به علت نشان‌دادن کشف و کراماتی برای مردم منطقه، مورد اطمینان خاص و عام قرارگرفت.

"شیخ عبدالسلام بارزانی" پس از شیخ تاج‌الدین علاوه بر فعالیتهای مذهبی و ارشاد مردم، در سال ۱۹۱۴ علیه حکومت عثمانی دست به اسلحه برد و شورش نسبتاً وسیعی به راه انداخت. این مسأله بیش از پیش بر اشتهار و معروفیت شیوخ بارزان افزود و بدین‌ترتیب این خانواده نخستین اعتبار سیاسی خویش را به دست آورد.

"شیخ عبدالسلام بارزانی" برخلاف سران عشایر، کلیهٔ مستملکات ارضی خانوادهٔ خود را مشاع و عمومی اعلام کرد و به جز کشاورزی و هدایایی که اعضای عشیره از روی ارادت به او می‌دادند، هیچ‌گونه درآمد دیگری نداشتند. همین مسأله باعث شد تا شیخ بیش از پیش محبوبیت به دست آورد. شیخ عبدالسلام دارای سه برادر دیگر به نامهای شیخ احمد، مصطفی و صادق بود. او در سال ۱۹۱۴، پس از شکست از ترک‌های عثمانی،دستگیر و به وسیلهٔ ایشان در شهر موصل تیرباران شد.

پس از او برادرش شیخ احمد بارزانی جانشین شد که دارای عقاید نامأنوس و مختلطی بود. این عقاید که آمیزه‌ای از تفکرات مسیحی و اسلامی بود و طبق آن سگ و خوک را نجس محسوب نمی‌نمود، مخالفتهای شدیدی را در میان عشایر و دیگر شیوخ برانگیخت و آنان به جنگ‌های سختی با بارزانی‌ها پرداختند. مصطفی، برادر کوچکتر شیخ احمد که تا حدی علوم دینی را تحصیل کرده بود، گامهای مؤثری را در اصلاح عقیدهٔ شیخ احمد برداشته و در جهت نزدیکی به عشایر مخالف برادرش تلاش‌های وسیعی انجام داد. او به سمت مشاور برادرش، اکثراً به عنوان یکی از شخصیت‌های مورد اعتماد بارزانی‌ها در مجالس شرکت می‌کرد و روزبه‌روز اعتماد و اطمینان بیشتری در میان آنها کسب می‌کرد.

پس از به پایان رسیدن جنگ جهانی اول و در حالی که حرکات سیاسی و نظامی شیخ‌محمود برزنجی در کردستان عراق تأثیرات عمیقی در حیات سیاسی کردهای آن کشور گذارده بود، در منطقهٔ بارزان نیز زمینهٔ یک شورش ضددولتی کاملاً فراهم بود. در این زمان یک گردان از نیروهای عراقی و انگلیسی، که جهت استقرار در بارزان عازم این منطقه بودند، با مقاومت و شبیخونهای بارزانی‌ها مواجه شدند و تنها عدهٔ کمی از این گردان جان سالم به در بردند. در سال ۱۹۳۲ حکومت انگلیس و عراق، برای محدودکردن بارزانی‌ها تلاش کردند.

تشدید حملات زمینی و هوایی انگلیسی‌ها و عراقی‌ها، سرانجام به مقاومت بارزانی‌ها پایان بخشید و در رأس بسیاری از جنگجویان بارزانی شیخ احمد، به دولت ترکیه پناه برد. وی و ملامصطفی و گروهی از یاران ایشان، پس از مدتی با موافقت دولت انگلیس و عراق، به سرزمین اصلی خود بازگشته و ابتدا به شهر

ناصریه در جنوب و بعدها به سلیمانیه تبعید شدند. در همین شهر ملا مصطفی با افکار ناسیونالیستی آشنا شده و تحت تأثیر همین افکار، خود یکی از ناسیونالیست‌های متعصب گردید.

فرار ملامصطفی بارزانی از سلیمانیه و آغاز رهبری نهضت (۴۵-۱۹۴۳)

سلیمانیه کانون فعالیت کردهای ناسیونالیستی بود که اکثراً در حزب "هیوا"، که در فصل قبل از آن یاد کردیم، فعالیت می‌کردند. ملا مصطفی بارزانی با اعضای این حزب روابط بسیار دوستانه‌ای برقرارکرده بود و با این که عضو آن حزب به شمار نمی‌رفت، ولی به طور منظم با آن در ارتباط بود و اعتبار و حیثیت زیادی از نظر سیاسی به دست آورده بود.

ملامصطفی با کمک شیخ لطیف فرزند شیخ محمود برزنجی، که در سلیمانیه صاحب نفوذ بود، در سال ۱۹۴۳ به منظور برپاکردن شورش در بارزان، از سلیمانیه و از دست حکومت عراق فرار کرد.

ملامصطفی در ابتدای ورود به منطقهٔ بارزان، تنها درخواستش از دولت بغداد اجازهٔ یک زندگی بی‌دردسر بود. اما دولت بانی اعتنایی به این درخواست نکرد و تحت تعقیب‌قراردادن وی موجب طغیان بارزانی شد. در این زمان بریتانیا به بغداد هشدار داد که فشار بیشتر بر بارزانی‌ها موجب مشتعل‌شدن آتش فتنه بین کردها و عرب‌ها در سراسر عراق خواهد شد.

ملا مصطفی طی یادداشتی به حکومت عراق، خواستار گردید که تأمین امنیت این منطقه به عهدهٔ کردها واگذار شود. وی ضمناً دست به تهیهٔ مایحتاج جنگی اعم از اسلحه، مهمات و موادغذایی زده و در خلال چندماهی بیش از ۴ - ۵ هزار نفر را برای جنگ با عراق تحت لوای خود گرد آورد. او با بیشتر سران عشایر کرد حتی در منطقهٔ حکاری ترکیه رابطه برقرار کرد و از آنان درخواست نمود، به خاطر آزادسازی کردستان متحد شوند. بسیاری از این افراد در عراق و ترکیه نیز پاسخ مثبت به وی دادند.

عملیات نظامی ملامصطفی و هواخواهانش علیه دولت عراق آغاز شد و

بارزانی‌ها با حملات خویش به پاسگاه‌های مرزی آن کشور، و خلع سلاح و تصرف آنها طی جنگ‌های وسیع و پراکنده، به صورت ماهرانه‌ای به شکار سربازان دولتی می‌پرداختند و هر روز تلفاتی بر نیروهای دولتی وارد می‌کردند و حکومت عراق را به ستوه می‌آوردند.

به دنبال این پیروزی، موقعیت اجتماعی ملامصطفی بارزانی، هم از نظر نظامی و هم از نظر سیاسی، بیش از پیش بالا رفت. غالب سربازان و افسران کردی که در صفوف نیروهای دولتی خدمت می‌کردند به شورشیان تحت فرمان ملامصطفی پیوستند. ملامصطفی که اکنون دیگر کوچکترین اعتمادی به حسن‌نیت دولت بغداد نداشت، با سفارت انگلستان در بغداد مکاتبه کرد. تحلیل او این بود که انگلیسی‌ها از سال ۱۹۴۱، که کودتای ضدبریتانیایی رشیدعالی گیلانی رخ داد، اعتماد خود را به عرب‌های حکومت بغداد از دست داده‌اند؛ لذا می‌توان نظر ایشان را نسبت به کردها جلب ساخت. او به سفیر انگلیس نوشت که آمادهٔ پذیرش اوامر سفیر است و دوستی او نسبت به بریتانیا حد و مرز نمی‌شناسد. البته این لحن خلاف روش ناسیونالیست‌ها در سراسر جهان بود. سفیر وقت انگلیس کورنوالیس نیز طی جواب خشکی او را به دولت بغداد ارجاع داد.

از سوی دیگر حزب هیوا که انگلیسی‌ها در آن نفوذ نموده بودند، حمایت خود را از شورش ملامصطفی اعلام داشته و طی یادداشتی از دولت عراق و بریتانیا درخواست کرد که خودمختاری کردستان را در داخل کردستان عراق به رسمیت بشناسند.

به دنبال این یادداشت بود که نخست‌وزیر عراق، نوری سعید به توصیهٔ انگلیسی‌ها عملیات نظامی دولت خود را علیه کردها متوقف کرده و با اعزام ماجدمصطفی، وزیر کرد کابینهٔ بغداد، با آنان وارد مذاکره شد و در نتیجه بارزانی نیز بنا به درخواست دولت بریتانیا درگیری را متوقف ساخت. اما با همکاری حزب هیوا موارد پیشنهادی خویش را به ترتیب زیر به نخست‌وزیر عراق اعلام کرد و طی آن خواستار شد:

۱) ایالتهای کرد "کرکوک، سلیمانیه، اربیل، دهوک و خانقین" به عنوان بخش

اصلی کردستان در عراق تعیین گردند و درخواست ادارهٔ امور فرهنگی، اقتصادی و کشاورزی این مناطق.

۲) انتخاب وزیر کردی در داخل کابینه برای ادارهٔ امور نواحی کردنشین عراق. البته او اختیارات ارتش و ژاندارمری را برای دولت مرکزی می‌دانست.

"ماجد مصطفی" که مورد اطمینان نوری سعید بود و بیش از دیگر اعضای کابینهٔ نوری سعید با کردها اظهار همدردی می‌نمود؛ ضمن موافقت با خواسته‌های هیأت نمایندگی کردها، به مواردی از خواسته‌ها جواب مثبت داده و بقیه را موکول به اتمام جنگ جهانی دوم نمود. در این میان شخص "نوری سعید" نیز طی مسافرتی به مناطق کردنشین از نزدیک با رهبران کرد دیدار کرد و بر ایجاد اصلاحاتی به سود کردها تأکید نمود.

سرانجام ملامصطفی بنا به دعوت و درخواست دولت عراق وارد بغداد گردید و با اعضای کابینهٔ نوری سعید به گفتگو پرداخت. اما در نخستین دورهٔ مذاکرهٔ خود با دولت عراق نتیجه گرفت که هدف عراقی‌ها تنها گذشت زمان است و آنان هیچ‌گونه امتیازی به کردها نمی‌دهند. به همین خاطر ملامصطفی پس از دیدار با افسران کرد، طرفدار نهضت خویش و تفهیم آنان مبنی بر این که کابینهٔ عراق هدفی جز وقت‌گذرانی نداشته و ندارد، به مناطق کردنشین بازگشته و به متحدساختن عشایر کرد پرداخت. پس از سقوط کابینهٔ نوری سعید و روی کارآمدن "عدنان پاچه چی"، سیاست حسن تفاهم میان کردها و دولت عراق به کلی تغییر کرد، و دولت بریتانیا نیز نه تنها از اجرای مفاد توافق‌نامه سابق کردها و دولت عراق روی برگرداند، بلکه دولت عراق را نیز تشویق به سرکوبی کردها نمود و نیروی هوایی خود را به کمک نیروهای نظامی عراق فرستاد.

ملامصطفی با شنیدن خبر آمادگی ارتش عراق برای حمله به آن منطقه که توسط عوامل حزب هیوا به دست آمده بود، به آرایش نیروهای تحت فرمان خرد پرداخته و بیش از چهار الی پنج هزار تن از افراد خود را به حال آماده‌باش درآورد.

به دنبال آماده باش بارزانی‌ها دولت انگلیس به ملامصطفی و رهبران شورش اخطار کرد، دست از مقاومت برداشته و عازم مناطق جنوب شوند و در هر جا که

بخواهند، غیر از مناطق کردنشین، می‌توانند اقامت کنند. ولی این پیشنهاد از سوی کردها رد شد و دولت عراق در اگوست سال ۱۹۴۵ عملیات نظامی خود را، با حمایت نیروی هوایی انگلستان، علیه قوای کرد آغاز نمود.

در این درگیری‌ها عشایر کرد سورچی، زیباری، بروری و شرحانی، که حامی دولت عراق بودند نیز به بارزانی‌ها، که دشمنی تاریخی و عشیرتی با ایشان داشتند، حمله کردند. کردهای بارزانی به سختی آن بخش از نیروهای عراقی را که به وسیلهٔ نیروی هوایی حمایت نمی‌شدند مغلوب ساخته و صدها تن از آنان را اسیر و به قتل رساندند.

ورود بارزانی‌ها به کردستان ایران- ۱۹۴۵ م.

سرانجام بارزانی و دیگر رهبران "شورش" به این نتیجه رسیدند که جنگ با ارتش عراق، در حالی که از حمایت وسیع نیروی هوایی انگلستان برخوردار است، کاری است عبس؛ و بهتر است نیروهای خود را به آن سوی مرز، یعنی ایران برده و در جنبش دموکرات‌ها در مهاباد شرکت نمایند. در اواخر ماه سپتامبر، ملامصطفی و دیگران سران "شورش"، تصمیم خود را عملی ساخته و در حالی که حدود ده هزار نفر از بارزانی‌ها بیشتر گله‌ها و احشام خود را به همراه آورده بودند، از طریق مرز کلاشین (اشنویه) به سوی ایران حرکت کردند.

گفته می‌شود در این سفر بیش از دو هزار مرد جنگی باتجربه، در جنگ‌های چریکی، ملامصطفی را به کردستان ایران همراهی کردند.

هر چند مقامات شوروی هرگونه رابطه‌ای را با ملامصطفی، به هنگام ورودش به ایران انکار کردند، اما از قراین چنین پیدا بود که ملامصطفی بدون تصمیم شوروی دست به چنین کاری نزده است. زیرا اگر واقعاً روس‌ها مخالف چنین حرکتی بودند، با کمال سهولت می‌توانستند مانع ورود آنان به کردستان ایران شده و حتی قاضی محمد را نیز از همکاری با آنان بازدارند. هر چند "باقروف"، (رئیس حزب کمونیست آذربایجان شوروی) ضمن گفتگوهایی در باکو به قاضی محمد گفت که ملامصطفی عامل بریتانیا می‌باشد و لازم است با احتیاط فراوان با او برخورد

نمایند. اما قاضی و همراهانش برخلاف گفتهٔ باقروف به ملامصطفی بدبین نشده و تصمیم بارزانی‌ها به همکاری با حکومت قاضی محمد را به فال نیک گرفتند.

ملامصطفی در نخستین دیدار خود با قاضی محمد، وعده داد که تمام افراد مسلح خود را در اختیار حکومت وی قرار داده و برای نیل به اهداف کردها از نیرو و توان آنان استفاده کند. بارزانی‌ها در بخشهایی از اشنویه، پیرانشهر و روستای تابعه اسکان گزیده و تعدادی از افراد جنگی آنان نیز در اطراف شهر مهاباد مستقر شدند. در خلال این مدت ملامصطفی برخلاف نظریهٔ روس‌ها نه تنها هیچ‌گونه تمایلی به بریتانیا نشان نداد؛ بلکه بسیار محتاطانه عمل می‌کرد و به شدت از ایجاد هرگونه اختلافی با قاضی محمد دوری می‌جست.

بعد از اعلام استقلال حکومت قاضی محمد، در دوم بهمن ماه سال ۱۳۲۵ ش.، ملامصطفی بارزانی در زمرهٔ چهار نفری بود که در جمهوری مهاباد به درجهٔ مارشالی نایل آمده و توانست حدود ۱۲۰۰ مرد رزمنده و منضبط را وارد میدان کند.

در اینجا باید یادآور شویم که اصولاً تشکیلات حزبیِ جمهوری مهاباد، در سال ۱۹۴۲ م. باکمک و راهنمایی حزب هیوای کردستان عراق که در ارتباط با انگلیس بود و به هدف متحد ساختن کردها، تحت نام جمعیت "ژ-ک" ایجاد شد. در سال ۱۹۴۴ قاضی محمد که فرد خوشنام و صاحب‌نفوذی در مهاباد بود، به این گروه پیوست و گروه به "کوملهٔ ژ-ک" تغییر نام داد.

شوروی از سال ۱۹۴۳ با این جمعیت ارتباط برقرار کرد و مایل بود این گروه زیر نظر فرقهٔ دموکرات آذربایجان فعالیت کنند؛ اما کردها نپذیرفتند. در سال ۱۹۴۵ با پیشنهاد باقرف، دبیر حزب کمونیست آذربایجان شوروی، نام این جمعیت به "حزب دموکرات کردستان ایران" تبدیل شد.

چگونگی تشکیل حزب دموکرات کردستان عراق (۱۹۴۶ م.)

در سال ۱۹۴۶ ملامصطفی و دیگر سران بارزانی‌ها و کردهای عراقی ساکن ایران، ظاهراً با اجازهٔ شوروی و همکاری قاضی محمد و دیگر سران جمهوری مهاباد، برای تأسیس حزب دموکرات کردستان عراق گام برداشتند. آنها پس از آماده‌کردن

برنامه و اساسنامهٔ آن، به این نتیجه رسیدند که موجودیت حزب خود را اعلام کنند.

در کردستان عراق برخی از کردهای ناسیونالیست در گروه‌های چپی مانند رزگاری و شورش تحت نظارت و وابسته به حزب کمونیست شیوعی عراق فعال بودند. با توجه به حساسیت شدید مردم مذهبی و سنتی کرد، نسبت به عملکرد کمونیست‌ها، تشکیل حزب دموکرات و پیوستن این دو گروه به آن، ظاهراً مسألهٔ کمونیسم را از پیشانی این گروه‌ها پاک می‌کرد. به همین دلیل شوروی که می‌کوشید در کردستان عراق نیز تحت شعار ملیت و ناسیونالیسم کردی، جریانی مشابه با جمهوری مهاباد به راه اندازند، جایی برای تفکر بود.

حزب دموکرات کردستان عراق پس از انعقاد نخستین کنگرهٔ خود، به انتشار روزنامهٔ "آزادی" به مثابه ارگان رسمی حزب پرداخت که بیش از مدت ده سال بدون وقفه به هدف تبلیغ قومی کردها منتشر شد.

علی‌رغم این که تشکیل این حزب با حمایت شوروی صورت گرفته بود، مورد حمایت حزب شیوعی عراق قرار نگرفت. کمونیستهای عراق، با آن که در مناطق شمالی عراق بیش از نصف اعضایشان کرد بودند، قوم کرد را به عنوان یک ملت نمی‌شناختند و آن را جزو اقلیتهای ملی عراق حساب می‌کردند. از طرف دیگر آنها رهبری حزب دموکرات را برای کردها به عنوان یک پیشتاز انقلابی قبول نداشتند و جنبش کردهای عراق را یک حرکت ارتجاعی ـ عشیره‌ای می‌دانستند. به دنبال توافق پشت پرده شوروی با قوام‌السلطنه و تغییر سیاست آن کشور نسبت به ایران و در نتیجه خروج نیروهای آن از ایران، ارتش ایران در پاییز سال ۱۹۴۶ وارد منطقه شده و به حکومت دموکرات‌ها پایان داد. با وجود تلاش زیادی که ملامصطفی بارزانی، از خود نشان داد قاضی محمد و گروهی از رهبران جمهوری مهاباد و حزب دموکرات تسلیم قوای دولتی و اعدام شدند و جعفر پیشه‌وری و دیگر رهبران حکومت دموکرات‌ها در آذربایجان، به خاک شوروی پناه بردند.

بارزانی‌ها پس از سقوط جمهوری مهاباد

متعاقب پیشروی ارتش ایران به سوی مهاباد، نیروهای چریکی بارزانی‌ها به

سرکردگی ملامصطفی، دست به مقاومتهای تاکتیکی در برابر ارتش ایران زدند، تا هم از تلفات احتمالی نیروهای خویش کاسته و هم فرصت مناسبی برای عقب‌نشینی منظم به دست آورند. مقاومتهای بارزانی‌ها سرانجام دولت ایران را ناچار به قبول مذاکره با بارزانی‌ها نموده و دولت، قبول کرد که هیأتی از بارزانی‌ها در مورد وضعیت اسکان یا خروج آنان از ایران به تهران رفته و با مقامات دولتی به گفتگو پردازند.

ملا مصطفی در رأس هیأتی از بارزانی‌ها، که شیخ احمد برادر بزرگ وی نیز جزو آنان بود، عازم تهران شده و بی‌آن که از سفر خود به تهران نتیجه‌ای به دست آورند، مدت زیادی به انتظار نظر سفیر انگلستان در تهران نشست. بالأخره از جانب وی نیز هیچ‌گونه نظری به ملامصطفی ابلاغ نشد. شایان ذکر است که ملامصطفی پیش از عزیمت به تهران گفته بود در صورتی که دولتین عراق و بریتانیا به او و قبیله‌اش تأمین دهند، حاضر است به عراق بازگردد.

در این میان دولت ایران به علت نگرانی که از درگیری با بارزانی‌ها داشت، تلاش وسیعی برای خلع سلاح مسالمت‌جویانهٔ بارزانی‌ها به خرج می‌داد و پذیرفت که در صورت خلع سلاح، آنان را پناه داده و در کوه الوند و اطراف همدان اسکان سازد. ملامصطفی و همراهانش، که ظاهراً در تهران تحت نظر بودند، با دادن وعدهٔ همکاری با دولت در جهت خلع سلاح بارزانی‌ها موفق به بازگشت به منطقهٔ اشنویه شدند. ولی برخلاف انتظار دولت ایران، نه حاضر شدند که به عراق بازگردند و نه به خلع سلاح گردن نهادند. در نتیجه ارتش ایران وارد شهر نقده شده و بارزانی‌ها به طرف شهر اشنویه عقب‌نشینی کردند. این شهر نیز به تصرف قوای ایرانی درآمد و بارزانی‌ها در حاشیهٔ مرز به سوی کوهستانهای محال مرگور و ترگور ارومیه به راه افتادند.

پیروان شیخ رشید لولان، که رئیس عشیرت برادوست عراق محسوب می‌شد، بارزانی‌ها را مورد حمله قرار می‌دادند. به ناچار در آوریل سال ۱۹۴۷، بارزانی‌ها به داخل خاک عراق عقب‌نشینی کردند و سالخوردگان و خانواده‌های آنان و بسیاری دیگر از افراد مسلح بارزانی؛ از جمله شیخ احمد برادر بزرگ ملامصطفی، بنا به

تصمیم ملامصطفی، خود را تسلیم دولت عراق کردند. ملامصطفی، در رأس حدود ۵۵۰ نفر داوطلب باقی‌مانده و در انتظار نتیجه تسلیم بارزانی‌ها، در مناطق کوهستانی به سر برد.

در بهار سال ۱۹۴۷ ملامصطفی دریافت که دولت عراق برای تنبیه و تأدیب کردهایی که خود را تسلیم دولت عراق کرده‌اند، دست به تشکیل محاکم صحرایی زده و به نسبت شرکت آنان در شورش سال ۱۹۴۵ بارزان، آنان را مجرم شناخته است. تعداد زیادی از سران کرد، که خود را تسلیم کرده بودند به ویژه افسران سابق ارتش عراق، محکوم به اعدام شده و تعداد زیادی از پیش‌مرگان ساده نیز در شهرهای بصره و موصل و بغداد زندانی شدند.

ملامصطفی و ۵۵۰ تن از تفنگداران برجسته‌اش نیز پس از قطع امید از دولت عراق، به سوی مرزهای شوروی به راه افتاده و در خلال دو هفته پیاده‌روی، خود را به خاک کشور روسیه رساندند.

بارزانی‌ها حدود یازده سال در زنگزور آذربایجان شوروی اسکان گزیدند. در این مدت روس‌ها به دقت از بارزانی‌ها مواظبت کرده و برای روزی که به آنها نیاز پیدا کنند، آنان را تربیت می‌ساختند. دولت شوروی دوازده افسر کرد را که مسلمان بودند مأمور تعلیمات آنان کرده و در خلال مدتی، اکثر بارزانی‌ها سوادخواندن و نوشتن کردی و روسی را با الفبای روسی یاد گرفته و تعلیماتی دربارهٔ جنگ‌های چریکی آموختند.

حزب دموکرات کردستان عراق پس از پناهنده شدن ملامصطفی به شوروی

از آنجا که افسران اعدامی در عراق، از بنیان‌گذاران حزب دموکرات کردستان عراق به شمار می‌رفتند و از نفوذ و اعتبار زیادی در میان محافل سیاسی و روشن‌فکری عراق برخوردار بودند، مرگ آنان واکنشهای زیادی در داخل خاک عراق به وجود آورد. در سلیمانیه، اربیل، کرکوک و دیگر شهرهای عراق، تظاهرات وسیعی در اعتراض نسبت به این اعدامها صورت گرفت.

در سال‌های ۵۰-۱۹۴۶، با ابتکار دو حزب دموکرات کردستان عراق و

کمونیست‌ها علی‌رغم اختلافات گذشته، جبهه‌ای متحد با شرکت چندین گروه و حزب تشکیل شد و فعالیتهای مشترک این جبهه منجر به ایجاد دردسر و حتی بعضاً سقوط کابینه‌های بغداد گردید.

قابل ذکر است که طی آن سال‌ها (۱۹۴۹-۱۹۵۰) در اتحاد شوروی نیز کردها به رهبری ملامصطفی دست به تحریکات وسیعی علیه دولت عراق و بریتانیا می‌زدند از طریق رادیویی که مسکو در قفقاز به اختیار ملامصطفی گذاشته بود، به فعالیتهای تبلیغاتی خود علیه سیاست‌های رژیم عراق و بریتانیا ادامه می‌دادند. در همان حال کمونیست‌های عراقی نیز با وجود اختلافات سابق خود با دموکرات‌ها، با آنها همکاری می‌کردند.

از سال ۱۹۴۵، که حرکت مسلحانهٔ کردهای عراق در بارزان با رفتن ملامصطفی و بارزانی‌ها به کردستان ایران پایان پذیرفت، تا سال ۱۹۵۸، به جز فعالیتهای سیاسی و تشکیلاتی کردها در عراق هیچ‌گونه شورش مهم قبیله‌ای و یا قومی از سوی کردهای عراق صورت نگرفت. اما فعالیتهای وسیع سیاسی از سوی کردها در داخل و خارج از عراق ادامه داشت، تحریکات رادیوی کردها، که در قفقاز توسط مقامات شوروی و همکاری ملامصطفی اداره می‌شد، تأثیرات زیادی در تهییج کردها علیه حکومت پادشاهی عراق داشت. به علاوه رفت و آمدهای محرمانهٔ کردها از شوروی به عراق و بالعکس، و دستوراتی که ملامصطفی برای حزب دموکرات، کردستان عراق در کمال اختفا می‌فرستاد، بیش از پیش آهنگ فعالیت ناسیونالیست‌های کرد عراقی را تشدید می‌ساخت. در این فاصله حزب دموکرات، سه کنگره برگزار کرد که ملامصطفی سمت رهبری آن را داشت.

کودتای چهاردهم ژوئیهٔ ۱۹۵۸ عراق و بارزانی‌ها

در چهاردهم ژوئیهٔ سال ۱۹۵۸، ژنرال عبدالکریم قاسم با یک کودتای نظامی و با حمایت شوروی به قدرت رسید، و اتحاد کرد و عرب را در انقلاب و در جمهوری جوان عراق اعلام نمود. در ۲۷ ژوئیهٔ همان سال، قانون اساسی موقتی را جایگزین قانون اساسی رژیم پادشاهی عراق کرد که به صراحت حقوق کردها را مورد اعتراف

قرار می‌دهد. در فصل اول مادۀ ۳ آن قانون آمده بود که؛ جامعۀ عراق بر همکاری جمعی شهروندان و احترام به حقوق و آزادی آنان مبتنی است، عرب و کرد با هم متحد و قانون اساسی حقوق‌ملی آنها را در چارچوب کشور تضمین خواهد کرد...

متعاقب این دگرگونی‌ها، ملامصطفی و همراهانش پس از یازده سال دوری، از روسیه بازگشته و وارد عراق شدند و عبدالکریم قاسم، کاخِ نوری سعید را در اختیار ملامصطفی قرار داد و تعدادی از بارزانی‌ها نیز بـه مـحل اصـلی خـود بـازگشتند. ملامصطفی در نخستین مرحله آغاز فعالیت‌های جدید خود در عراق، با سازمانهای چپ‌گرا متحد شده و بر محور برنامه‌ای کاملاً چپ‌گرایانه، حزب دموکرات کردستان عراق را بازسازی و تشکیلات آن را احیا کردند.

در این میان، حزب "شیوعی" عراق نیز که وسیعاً در انقلاب چـهاردهم ژوئـیه شرکت کرده و به مثابه رابط حکومت قاسم با اتـحاد شـوروی عـمل مـی‌کرد، بـا ملامصطفی رابطه‌ای صمیمانه برقرار کرده و کلیۀ اختلافات سابق فـرامـوش شـد. [دموکرات‌ها و شیوعی‌ها دو نیروی اصلی بودند که از ژنـرال عـبدالکـریم قـاسم، جهت حمایت از انقلابش اسلحه‌های زیادی دریافت کرده و برای اعضای خـود، مراکز متعددی برای دفاع از انقلاب به وجود آوردنـد. گـاردهای مسـلح کـردها و کمونیست‌ها به تدریج در سرتاسر عراق تأسیس شـد و حـفاظت از کـلیۀ مـراکـز حساس دولتی و کاخ ریاست جمهوری به آنان واگذار گردید.

در سال ۱۹۵۹ ملامصطفی طی سفری کوتاه به شوروی به بهانۀ این که اسناد و مدارکی را در آن کشور جا گذاشته، با دوستان خود دیدار و در مورد مسائل جاری عراق با آنها مشورت کرد. ظاهراً نتایجی که بارزانی از دیدار کوتاه خود از شوروی گرفته بود، همانا اتحاد با رژیم قاسم و همکاری و حمایت کردها از حکومت جدید بود. حزب دموکرات کردستان عراق، با کمک به حکومت عـبدالکـریم قـاسم در سرکوب کودتای ژنرال شواف، طرفدار عبدالناصر در سال ۱۹۵۹ مـوصل، عـملاً حمایت خود را از حکومت قاسم اعلام داشت.

در سال ۱۹۶۰ حزب دموکرات کرستان عراق، نخستین کنگرۀ خـود را پس از آزادی و در زیر لوای حکومت عبدالکریم قـاسم بـرگزار کـرد و بـرنامۀ رادیکـالی،

براساس افکار مارکسیسم ـ لنینیسم و تقسیم اراضی برای حزب، به تصویب رساند. به همین دلیل سران عشایر و قبایل کرد و همچنین شیوخ متنفذ، که هم به دلایل مذهبی و هم به دلیل حفظ منافع شخصی نسبت به مارکسیسم و تقسیم اراضی حساس بودند، به شدت نسبت به حزب ملامصطفی بدبین شدند.

به دنبال اقدام گاردهای حزب کمونیست و دموکرات در گرفتن اراضی مالکان و تقسیم آنها در اواخر بهار سال ۱۹۵۹، حدود ۱۲۰۰۰ نفر از قبایل کرد به ایران و چهار هزار تن به ترکیه پناه برده و چندین قبیلهٔ عرب نیز به آن سوی مرز سوریه عزیمت نمودند. مهاجرت این قبایل و ترک دیار از سوی آنان، به عبدالکریم قاسم فهماند که مردم عراق به هیچ وجه حاضر به پذیرش سوسیالیسم نبوده، و زیر بار اصلاحاتی که از سوی کمونیست‌ها طرح ریزی شده نمی‌روند. لذا عبدالکریم قاسم ناچار شد خط‌مشی و سیاست معتدل‌تری در مقابل قبایل و خواسته‌های آنان در پیش گیرد. قاسم برای نشان دادن حسن نیت بیشتر به عشایر، گاردهای نیروهای نظامی کمونیست‌ها و دموکرات‌ها را منحل اعلام کرد و اجرای اصلاحات را موکول به تعدیلاتی به سود عشایر و مالکان نمود و به این ترتیب با اعزام نمایندگانی نزد آنها، تعداد زیادی از ایشان را، از جمله عشیرهٔ زیباری که سابقهٔ دیرینهٔ خصومت با بارزانی‌ها داشتند، بازگرداند.

در اواخر سال ۱۹۵۹، حزب دموکرات کردستان عراق به منظور حفظ نفوذ خود در میان قبایل کرد و با توجه به حساسیت شدید آنها نسبت به کمونیست‌ها، خود را از اتحاد با کمونیست‌ها به کلی کنار کشید. در این رابطه بسیاری از کردها، که به ظاهر با شیوعی‌ها همکاری داشتند ـ اما در عمل ناسیونالیستهای کرد محسوب می‌شدند ـ، از کمونیست‌ها جدا شده و به حزب دموکرات کردستان عراق پیوستند.

در سال ۱۹۶۰، شرایط سیاسی عراق دستخوش تحول و تغییرات شده بود. قاسم در خارج، از طرفی توسط حکومت عبدالناصر به وسیلهٔ رادیوی مصر، متهم به خیانت در راه وحدت عرب‌ها شمرده می‌شد. از سوی دیگر در داخل هم به عنوان این که عامل اصلی کمونیست‌هاست، مورد مخالفت شیوخ و قبایل عرب بود و هم مخالفان او، وعده‌هایی را که وی به کردها در مورد خودمختاری داده بود،

به معنی تجزیهٔ خاک عراق و ضربه به وحدت امت عربی به شمار می‌آوردند.

در این شرایط عبدالکریم قاسم، که سعی در جلب نظر طرفداران ناصر و نیز ناسیولیست‌های عرب داشت، از نفوذ روزافزون حزب دموکرات کردستان عراق و توسعه قدرت ملامصطفی بارزانی در شمال عراق، که بسیاری از قبایل کرد با وی اعلام همبستگی کرده بودند، نگران شد. در بغداد به تحریک مقامات دولتی، اعراب ناسیونالیست برضد خواسته‌های کردها به تظاهرات پرداختند و هر روز به بهانه‌ای کلوپهای سیاسی کردها مورد حمله قرار می‌گرفت. در سال ۱۹۶۱ سران رژیم، از جمله قاسم، حملات لفظی خود را رسماً علیه کردها آغازکردند و برخی از سران حزب دموکرات از جمله ابراهیم احمد و جلال طالبانی را تحت تعقیب قرار دادند و روزنامهٔ ایشان را تعطیل کردند.

ابراهیم احمد و جلال طالبانی در ملاقات با ناصر، از سوی وی به گرمی پذیرفته شده بودند. به همین‌دلیل تصمیم به برقراری رابطهٔ پنهان با ژنرال عارف، شریک کودتای قاسم، که تمایلات ناصریستی داشت، گرفتند. همین امر سبب تشدید بدبینی قاسم به حزب دموکرات شد. در نتیجه قاسم پس از دستگیری عارف از ملامصطفی خواست که ابراهیم احمد را ازکار برکنارکند و خودش ریاست حزب را به عهده گیرد. زیرا قاسم اطمینان داشت که خصوصیات عشیرتی ملامصطفی برخلاف خصوصیات روشن‌فکری ابراهیم احمد و جلال طالبانی است و نمی‌تواند با ناصریست‌ها رابطه اعتمادآمیزی داشته باشد.

از تابستان سال ۱۹۶۱ دولت عراق به اخراج دسته‌جمعی قبایل کرد از اطراف منطقهٔ نفت‌خیز کرکوک پرداخت و تیره‌های عرب را جانشین آنها کرد. در عکس‌العمل به این فشارها ملامصطفی و دیگر رهبران حزب، به منظور عرض‌اندام مطالبات ملی کردها راکه از ابتدای تشکیل عراق در مقاطع مختلف مطرح می‌شد به شرح ذیل تسلیم دولت عراق کردند که بیش از درخواستهای بیست سال قبل ملامصطفی از نوری سعید بود:

۱ـ زبان کردی به عنوان زبان رسمی در مناطق کردنشین شناخته شود.

۲ـ واحدهای پلیس و ارتش در مناطق کردنشین ازکردها تشکیل گردد.

۳ـ حکومت داخلی کردستان حق کنترل امور فرهنگی، بهداشتی و ارتباطی را داشته باشد.

۴ـ سهم عادلانهٔ درآمد نفت موصل و کرکوک در مناطق کردنشین صرف شود.

۵ـ امور دفاعی و سیاست مالی در اختیار دولت مرکزی باشد. ولی معاون نخست‌وزیر و معاون ستاد ارتش و معاونهای وزارتخانه‌ها، همگی کرد باشند.

۶ـ استخدام افراد کرد در ارتش عراق، خارج از محدودهٔ مناطق کردنشین، با موافقت دولت خودمختار، مگر در مواقع بحرانی مانند تهدیدات خارجی.

درخواست کردها، از آنجا که با سیاست اصلی رژیم ژنرال قاسم کلی تضاد داشت؛ پس از بررسی در شورای انقلاب عراق رد شد.

با تحریک دولت عراق و عدهٔ زیادی از کارگران عرب، آنها در مقابل دفتر حزب در بغداد، بر ضد خواسته‌های کردها دست به تظاهرات زده و به زور وارد دفتر آن حزب شدند. همین مسأله باعث شد تا محافظان دفتر بر روی تظاهرکنندگان آتش گشوده و تعدادی از آنان را به قتل برسانند. از این لحظه به بعد دولت عراق رسماً به فعالیتهای حزب دموکرات کردستان عراق پایان داد و دستور توقیف ملامصطفی را نیز صادر کرد. به دنبال این، کلیهٔ مایملک ملامصطفی در بغداد از جمله ویلای شخصی و ماشین او مصادره شده و اوضاع حالت انفجارآمیزی به خود گرفت و ملامصطفی و تعدادی از رهبران حزب، از طریق موصل و کرکوک به بارزان مراجعت کردند.

متعاقب این اقدام، رژیم قاسم برای کسب موقعیت مستحکم‌تری در میان ناسیونالیست‌های عرب و تبلیغ و حس میهن‌پرستی خود، اعلام کرد که برای بازپس گرفتن کویت از هیچ‌گونه کوششی فروگذار نخواهد کرد ـ کشور کویت به تازگی از سوی انگلیسی‌ها مستقل اعلام شده بود ـ این مسأله باعث شد تا ناسیونالیست‌های عرب به قاسم روی آورده و حمایتهای بیشتری از وی به عمل آورند. در ضمن این مسأله هر چه بیشتر ناسیونالیست‌های عرب را بر ضد کردها تحریک می‌کرد.

در روزهای اول جنگ مسألهٔ کویت، فرصت خوبی برای کردها به منظور بسیج

نیرو علیه قوای دولتی به وجود آمده بود؛ زیرا این مسأله آن‌چنان توجه دولت عبدالکریم قاسم را متوجه خود نموده بود که به هیچ‌وجه نمی‌توانست نیروی کافی برای سرکوب کردها اعزام دارد.

ملامصطفی در منطقهٔ کوهستانی بارزان به کمک افراد بارزانی و دیگر قبایل موافق، بیش از هفت هزار نفر مسلح را گردآوری نموده و در خلال مدت کوتاهی کلیهٔ مراکز سوق‌الجیشی، پلها، جاده‌ها و تپه‌ها را تحت کنترل خود درآورد و کلیهٔ پاسگاه‌های نیروهای مرزی و پادگانهای کوچک را خلع سلاح کرد. عبدالکریم قاسم، از آنجا که عمده نیروهای ارتش عراق را در مرزهای کویت متمرکز کرده بود، به اعزام واحدهای چریکی به جنگ کردها اکتفا کرد. وی می‌پنداشت تجهیز قبایل دشمن بارزانی‌ها یعنی برادوست‌ها، هرکی‌ها و زیباری‌ها و اعزام آنان به جنگ کردها، در عرض چند روز مسأله را حل خواهد کرد. اما این بار شورش کردها را حزبی سازمان‌یافته از نظر سیاسی رهبری می‌کرد که در خلال تغییر رویهٔ سیاسی قاسم توانسته بود حمایت جمال عبدالناصر مقتدرترین شخصیت عرب را به دست آورد. افزون بر آن، ملامصطفی طی روزهای نخست، از نظر نظامی چنان مهارتی از خود نشان داد که باعث شد بیشتر جوانان قبایل و ارتشیان کرد به صفوف شورش وی بپیوندند.

شورش این بار بارزانی از بسیاری جهات با شورش وی در سال ۱۹۴۳ متفاوت بود. این شورش یک شورش صرفاً قبیله‌ای نبود. ناسیونالیسم و نژادگرایی، هستهٔ اصلی این طغیان را تشکیل می‌داد و شاید ملامصطفی به مدت بیش از یازده سال در روسیه خود را برای رهبری چنین شورشی آماده کرده بود. در اواسط ژوئیهٔ سال ۱۹۶۱، کردهای شورشی طی جنگی که فرماندهی آن را شخص ملامصطفی عهده‌دار بود، قبیلهٔ کرد زیباری طرفدار دولت را به سختی مغلوب ساخته و آنان را تا آن سوی مرز ترکیه عقب راندند.

در این میان با پیوستن طوایفی از کردهای سوریه و ایران به بارزانی‌ها و همچنین اتحاد آشوریان با ایشان، تا اواخر ماه اوت همان سال، بر شهرهای عقره، عمادیه، دهوک و زاخو مسلط شدند و نیروهای رزمی آنان بیش از پیش رو به گسترش نهاد.

در این زمان ملامصطفی بارزانی مجدداً از حکومت عبدالکریم قاسم درخواست کرد تا به خواسته‌های کردها جواب مثبت دهد. ولی عبدالکریم قاسم به جای جواب، دستور داد تا نیروی هوایی عراق، شهرهای عمادیه، عقره و دهوک را بمباران کرده و ده‌ها روستای کوچک و بزرگ نیز با خاک یکسان، و صدها زن و کودک و پیر و جوان را به هلاکت رساند.

حملات هوایی عراق تنها عاملی بود که اقدامات نظامی و چریکی بارزانی‌ها را دچار مشکل جدی می‌ساخت. با این حال در خلال این جنگ‌ها قبایل بیشتری به بارزانی می‌پیوستند و شورشیان کرد موفقیت‌های بیشتری کسب می‌کردند. عبدالکریم قاسم طی مصاحبه‌ای با خبرنگاران خارجی، بریتانیا و امریکا را متهم به حمایت از شورشیان ساخت.

در اواخر سال ۱۹۶۱ رهبران حزب، که در بغداد مخفی بودند، خود را به شورشیان رساندند، چراکه در مدتی کوتاه می‌توانستند برخلاف شورشهای گذشته به فعالیتهای کردها صورت اداری تشکیلاتی و حزبی بدهند. البته حزب به منظور اجتناب از هرگونه سوءظن سران قبایل، از تبلیغ ایده‌های سوسیالیستی و اصلاحات ارضی و غیره دست کشیده و اتحاد طبقات مختلف کرد را در برنامهٔ فعالیتهای خود قرار داد.

حزب شیوعی (کمونیست) عراق تا پیش از بهار ۱۹۶۲ از حوادث کردستان عراق به عنوان یک شورش عشیره‌ای یاد می‌کرد و حزب دموکرات را به عنوان یک حزب بورژوا مورد انتقاد قرار می‌داد. اما پس از حملهٔ دولت عراق به اجتماعات کمونیست‌ها و کشته‌شدن تعداد زیادی از ایشان، این حزب موضع خود را به حمایت ازکردها تغییر داد و متعاقب حمایت کمونیست‌ها از شورش کردها، مسکو نیز دولت عراق را به خاطر حملات هوایی به مناطق کردنشین عراق محکوم کرد. آنها از حکومت عبدالکریم قاسم درخواست کردند تا دست از جنگ با کردها برداشته و خودمختاری آنان را به رسمیت بشناسد. سرانجام در ژانویهٔ ۱۹۶۳، عبدالکریم قاسم پیمان آتش‌بس با کردها را امضا کرد. از آن روز تا سقوط حکومت وی هیچ‌گونه زدوخوردی میان کردها و ارتش به وقوع نپیوست.

اکنون ملامصطفی بارزانی به علت سوابق مبارزاتی و پیروزی‌های حاصله تا حد قهرمان ملی کردها رسیده بود و مردم به او لقب "رهبر" دادند. حتی روشن‌فکران کرد مانند ابراهیم احمد و جلال طالبانی، که ملامصطفی را فردی دیکتاتور ارتجاعی می‌دانستند، جرأت عرض‌اندام در مقابل وی را نداشتند.

در خلال جنگ کردها برعلیه عبدالکریم قاسم، ملامصطفی دو نوع قوای مسلح تشکیل داد. یکی جنگجویان نامنظم عشیرتی بودند، که به طور ناگهانی در محلی جمع شده و آنجا را مورد حمله قرار داده و سپس به زندگی روزانهٔ خود مراجعه و کارهای شخصی خود را ادامه می‌دادند. این دسته از قوای مسلح کردها را نیروی مقاومت ملی می‌نامیدند که نقش عظیمی در پیوستن قبایل به شورش کردها در آن سال ایفا کرد. دوم نیروی سازمان‌یافته و دائمی کردها بود، که اعضای آن "پیشمرگه" نامیده می‌شدند. پیشمرگه‌ها همچون سربازان یک دولت دارای لباس واحد و خاکستری بوده و درگروه‌هایی به نام "هیز و لک و پَل"[1] سازماندهی شده بودند.

جنگ هجده ماههٔ کردها تلفات زیادی برای ساکنان روستاها و احشام و مزارع آنان در برداشت و در خلال این جنگ بیش از ۱۵۰۰۰ روستا ویران شدند. اما تجربیات فراوانی نیز برای آنها به همراه داشت و آنان را در ادامهٔ یک جنگ دوازده‌سالهٔ چریکی در شمال عراق یاری داد.

سرنگونی عبدالکریم قاسم و به حکومت رسیدن عارف

عبدالکریم قاسم، به رغم آن که در اوایل به قدرت رسیدن همکاری نزدیکی با کمونیست‌ها داشت و حتی به خاطر آنها رابطه‌اش با ناصر و بعثی‌ها تیره شد، اما پس از مدتی، احتمالاً با نوعی هماهنگی مخفی با غربیان به خصوص بریتانیا، به تدریج زمینهٔ بی‌مهری با کمونیست‌های طرفدار مسکو را آغاز کرد. در سال ۱۹۶۲ موج نارضایتی از سیاست قاسم ظاهراً رو به گسترش بود. او برای کم کردن فشار از روی خود، اکثر اعضای حزب بعث و عبدالسلام عارف را از زندان آزاد کرد. ژنرال

---

1. Hiz, Lak, Pal

عارف شریک اصلی قاسم در کودتایی برعلیه نظام پادشاهی به شمار می‌آمد.

سرتیپ عبدالسلام عارف در هشتم فوریهٔ سال ۱۹۶۳ طی یک کودتا با همگامی حزب بعث به سلطهٔ عبدالکریم قاسم پایان داد. مدارک به دست آمدهٔ بعدی نشان داد که این کودتا مورد حمایت انگلیسی‌ها نیز بود. زیرا ایشان نگران بودند که پس از برخوردهایی، که بین کمونیست‌ها و قاسم صورت گرفت، عراق طی زمان کوتاهی به دامن کمونیسم سقوط کند و بی‌تردید انگلستان، که هنوز عراق را پایگاه خود در خاورمیانه می‌دانست، به این امر مایل نبود.

رژیم عبدالسلام عارف پس از این که زمام امور را در عراق به دست گرفت، در حقیقت وارث مهمترین مشکلات و گرفتاریهای حکومت عبدالکریم قاسم، یعنی مسألهٔ کردهای شمال عراق بود. حزب بعث و عبدالسلام عارف پیش از آن که زمام امور را به دست گیرند، به کردها وعده داده بودند، که در صورت پیروزی، آن را به سود کردها حل خواهند کرد.

حکومت بعثی عراق پیمان آتش بس را، که عبدالکریم قاسم سه هفته پیش از سقوط حکومتش با شورشیان کرد بسته بود، قبول کرد و با کردها وارد مذاکره شد. طرفین برای نشان دادن حسن نیت، اسرای یکدیگر را آزاد کرده و دولت عبدالسلام عارف نیز محاصرهٔ اقتصادی منطقهٔ کردنشین شمال عراق را، که طی حکومت سابق وجود داشت، از میان برداشت.

مذاکرهٔ کردها به نمایندگی جلال طالبانی، عضو دفتر سیاسی حزب دموکرات، با دولت عراق ادامه داشت. به وی گفته شد که در یکی از جلسه‌های شورای انقلاب عراق، با خودمختاری کردها به طریق عدم تمرکز امور اداری موافقت شده است و برای این که خودمختاری کردهای شمال عراق ثابت گردد، در آیندهٔ نزدیک، مقامات اداری آن منطقه از میان خودِ کردها برگزیده خواهند شد.

اما وقوع کودتای بعثی‌ها در سوریه، در مارس ۱۹۶۳، و بهبود روابط حکومت آنان با مصر و عراق، و ایجاد امکان تشکیل جمهوری متحد عرب، سبب شد که حکومت عراق به تدریج به وعده‌های خود پشت پا زده و خودمختاری کردها را مقدمهٔ تجزیه‌طلبی نامد و حل آن را موکول به تشکیل جمهوری متحد عرب نماید.

در آوریل ۱۹۶۳ موافقت‌نامه‌ای به منظور تشکیل یک جمهوری متحد عربی، مشتمل بر عراق، سوریه و مصر به امضا رسید. کردها تقاضای شرکت در این اجلاسیه را نمودند، ولی تقاضای آنان بی‌نتیجه مانده و حتی جمال عبدالناصر، که تا پیش از روی کار آمدن عارف از حقوق ملی کردها حمایت می‌کرد، موضعی کاملاً بی‌طرفانه در مورد قضیهٔ کردهای عراق در پیش گرفت همچنین لحن رادیوی "صوت العرب" نیز تغییر کرد.

جلال طالبانی که به نمایندگی از سوی کردها، جهت دیدار با ناصر عازم قاهره شده بود، نتیجهٔ چندانی از ملاقاتش با جمال عبدالناصر نگرفت و به شمال عراق بازگشت. هر چند عبدالناصر ظاهراً با کردها همدردی نشان داد. ولی خود را ملزم به حل مسأله ندانسته و تنها به جلال طالبانی وعده داد، توصیه‌های لازم را به عبدالسلام عارف متذکر خواهد شد.

پس از انتشار مفاد موافقت‌نامهٔ سه‌جانبهٔ مصر، سوریه و عراق معلوم شد در آن هیچ‌گونه حقوقی برای کردها در نظر نگرفته و کردستان عراق را بخشی از وطن عربی حساب کرده‌اند. بارزانی‌ها در ۲۷ آوریل، یادداشت مفصلی برای دولت عراق ارسال داشته و برای نخستین بار در این یادداشت محدوده و مرزهای کردستان عراق را مشخص نمودند. آنها مناطق سلیمانیه، اربیل، موصل و دیاله را در زمرهٔ این مناطق قید کردند. همچنین خواسته‌های کردها را در کلیهٔ زمینه‌ها و سرانجام سرنوشت آنها را هنگام ورود عراق در جمهوری متحد عرب دقیقاً مشخص کردند که مبنایی برای خواسته‌های سال‌های بعدی ایشان نیز بود.

بارزانی‌ها در این یادداشت تقاضاهایی بیش از درخواستهای قبلی از دولت عبدالکریم قاسم مطرح کردند و خواستار ایجاد یک شورای اجرایی منتخب از بین نمایندگان مجلس قانون‌گذاری، که از مسیر انتخابات آزاد و با رأی مخفی ساکنان کردستان و نیز انتصاب یک معاون کرد به عنوان رئیس‌جمهور و تعیین سهمیه در پستهای کابینه و دولت و ارتش، برحسب نسبت جمعیتی خود، شدند. آنها می‌خواستند که دولت، ارتش را، جز در موارد حملهٔ بیگانه، و فقط با تصویب شورای اجرایی فوق‌الذکر، به کردستان اعزام کنند. بارزانی‌ها خواستار پنجاه درصد

از درآمد نفتی شمال عراق، برای هزینه‌های کردستان شدند.

دولت عبدالسلام عارف قبول چنین پیشنهاداتی را غیرقابل قبول دانست و تنها حاضر شد در حدود موافقت نوری سعید، یعنی تدریس زبان کردی در مدارس و دبیرستانها و به رسمیت‌شناختن زبان کردی و استخدام‌کردن کردها در ادارات مناطق کردنشین، درخواست کردها را قبول کند.

در اوایل ماه ژوئن سال ۱۹۶۳، هیأت نمایندگی کردها از مذاکره و گفتگو با دولت عراق ناامید شدند و جلال طالبانی، سرپرست هیأت، برای مشورت با ملامصطفی رهسپار مناطق کردنشین شمال عراق گردید. اما مقامات عراقی بازمانده، نمایندگان کرد را بازداشت کردند و ضمن اولتیماتوم شدیداللحنی به کردها، سراسر خاک کردستان را نظامی اعلام کرد. بارزانی اولتیماتوم دولت عراق را به بارزانی رد کرد و مجدداً برای حملهٔ وسیع حکومت عراق آماده شد.

موضع‌گیری دیگر کشورها، در قبال بارزانی‌ها

پس از روی کار آمدن حکومت عبدالسلام عارف، که مورد حمایت غربی‌ها و از جمله بریتانیا بود، بیش از پنج هزار تن از کمونیست‌ها در سراسر عراق قتل‌عام شدند و هزاران تن از ایشان روانهٔ زندان گشتند. لذا روس‌ها نمی‌توانستند رابطهٔ خوبی با این حکومت برقرار کنند. از طرف دیگر مبانی ایدئولوژیک میشل عفلق، بنیان‌گذار بعث، که خط‌دهندهٔ اصلی به حکومت عارف به شمار می‌آمد، در تعارض با کمونیسم بود.

در پی آغاز درگیری حکومت عارف با کردها، دولت شوروی تمام قدرت سیاسی خود را بر علیه رژیم عراق، به بهانهٔ قتل‌عام کردها به کار گرفت و جنگ تبلیغاتی شدیدی میان دو کشور شروع شد. در این حال، بسیاری از کمونیست‌های عراق که به دام رژیم بغداد نمی‌افتادند، نزد کردهای بارزانی پناه می‌گرفتند. شوروی از طریق مجامع بین‌المللی درصدد محکوم کردن رژیم عراق بود و به ایران و ترکیه نیز اخطار داد تا به حکومت بغداد برعلیه کردها یاری نرسانند.

پس از به بن‌بست رسیدن روابط ناصر با بعثی‌های عراق و سوریه، و پس از لغو

قراردادِ موافقت‌نامه سه‌جانبهٔ قاهره، رژیم بعث عراق حمایت طرفداران ناصر را در جهان عرب از دست داد و ناصریست‌ها برخلاف اوایل به قدرت رسیدن عارف، که کردها را برای حمل مسالمت‌آمیز مسائل خود با بغداد نصیحت می‌کردند، این بار به سختی بعثی‌ها را مورد حمله قرار دادند. آنها به خاطر دشمنی با بعثی‌ها، ازکردها حمایت نمودند. هدف ناصر از حمایت کردها در شرایط جدید، رعایت حال طرفداران خویش در میان کردها بود. ضمن این که به هیچ وجه میل نداشت تشکیل کشور مستقل کردی بعداً منجر به ظهور اسرائیل دومی در منطقه شود.

بریتانیا و امریکا، که در زمان عبدالکریم قاسم صدور اسلحه به عراق را متوقف کرده بودند، این بار ارسال اسلحه به عراق را از سر گرفته و به تقویت نیروهای زمینی و هوایی عراق پرداختند.

در اوایل تابستان سال ۱۹۶۳، جلال طالبانی به نمایندگی ملامصطفی بارزانی راهی اروپا شد، تا به جریان شورش کردها بازتاب بیشتری داده و گزارشی از پیشرفت کردها در جنگ را به اطلاع افکار عمومی اروپا و نیز کردهای مهاجرِ اروپا و دانشجویان کرد برساند.

پس از مدتی دولت امریکا جهت نشان‌دادن حسن نیت خود به کردها، به جلال طالبانی اجازهٔ ورود به امریکا داد. بریتانیا نیز هرگونه مشکلی را در دادن گذرنامه به طالبانی جهت مسافرت به انگلستان برطرف ساخت. از سوی دیگر حکومت بعث سوریه نیز در جهت کمک به عارف در جنگ با بارزانی‌ها، پنج هزار نفر نیروی سوری را به کمک وی فرستاد.

شروع مجدد جنگ در شمال عراق ۶۴-۱۹۶۳ و مذاکرات صلح سال‌های ۶۵-۱۹۶۴

ارتش عراق حملات سنگین زمینی و هوایی خود را از محورهای مختلف برعلیه بارزانی آغاز کرد. با وجود این که دو- سوم ارتش عراق به همراه کردهای مخالف بارزانی در این حملات شرکت داشتند، پیشرفت ارتش در میان کوه‌ها و تپه‌ها به کندی صورت می‌گرفت. سرانجام نیروهای دولتی با دادن تلفاتی سنگین، موفق به

تسخیر شهرهای بزرگ کردنشین شدند. در حالی که بیشتر راه‌های مواصلاتی، روستاها و حتی تپه‌های اطراف شهرها در اختیار کردها بود. نیروی هوایی دولت عراق با وجود این که به شدت هر چه تمامتر مواضع بارزانی‌ها را بمباران می‌کرد، اما چون این بارکردها دارای سلاحهای به نسبت پیشرفتهٔ ضدهوایی بودند، هواپیماها نمی‌توانستند به حد کافی به زمین نزدیک شده و مواضع کردها را هدف قرار دهند. کردها در خلال این جنگ‌ها تلاش می‌کردند با تغییر مکرر مواضع، به منظور حفظ پیشمرگه‌ها، حتی‌المقدور در محاصرهٔ نیروهای ارتش و چریکهای کرد هواخواه دولت قرار نگیرند.

علی‌رغم این درگیری‌ها تماسهایی نیز میان کردها و دولت مرکزی وجود داشت. در اکتبر سال ۱۹۶۳ عبدالسلام عارف، رئیس‌جمهور عراق، اعلام کرد که حاضر است بیشتر خواسته‌های شورشیان کرد را بپذیرند، اما حزب بعث که اکثریت اعضای کابینه هواخواه آن بودند، حاضر به شناسایی خودمختاری کردها در تمام کردستان عراق نبوده و تنها حاضر بودند در مناطق سلیمانیه، اربیل، چمچمال و دهوک خودمختاری آنان را به رسمیت بشناسند. حزب بعث به هیچ‌وجه استانهای نفت‌خیز خانقین و کرکوک را جزو مناطق کردنشین به حساب نمی‌آورد.

در نوامبر سال ۱۹۶۳ عبدالسلام عارف، که اختلافات عمیقی با بعثی‌ها پیدا کرده بود، طی یک کودتا که قبلاً بارزانی‌ها را از آن مطلع ساخته بود داده بود به کابینهٔ بعثی‌ها پایان داد. از آن پس حکومت عبدالسلام عارف با توجه به ارتباطات پنهان قبلی با بارزانی‌ها دربارهٔ مسألهٔ کردها خط‌مشی معتدلی در پیش گرفت و باب مذاکره با آنان راگشود. او از نظر سیاست خارجی، سیاستی موافق با جمال‌عبدالناصر را در پیش گرفته و روابطش با شوروی را بهبود بخشید. شوروی و مصر نیز عارف را به مذاکرات و اعطای خودمختاری به کردها تشویق می‌کردند.

در فوریهٔ سال ۱۹۶۴، ملامصطفی بارزانی و عبدالسلام عارف متفقاً اعلام آتش‌بس کردند. به دنبال این مذاکره دولت عراق خط محاصرهٔ کردستان را شکسته و اسرای دوطرف آزاد شدند. همچنین دولت عراق اعلام کرد که واحدهای سواره صلاح‌الدین عشایر کرد را منحل می‌سازد.

بروز نخستین اختلافات بارزانی و طالبانی

در سال ۱۹۶۴ ملامصطفی به تنهایی قرارداد آتش‌بس را با عبدالسلام عارف امضاء کرد. در نتیجه اختلاف سران حزب دموکرات با وی وارد مرحلهٔ جدیدی گردید. گروه‌های روشن‌فکر و چپ‌گرا به رهبری طالبانی و پدرزن وی ابراهیم احمد، که به روشهای سنتی و عشایری مدیریت ملامصطفی اعتقاد نداشتند، آشکارا با این آتش‌بس مخالفت کرده و طی اخطاریه‌ای که برای ملامصطفی ارسال داشتند. ضمن ابراز مخالفت خود با قطع جنگ با دولت عراق یادآور شده بودند که جنگ را تا پیروزی نهایی با حکومت عبدالسلام عارف ادامه خواهند داد. آنان همچنین گفته بودند که هدف عبدالسلام عارف از امضای قرارداد آتش‌بس و اقدام یک سری اصلاحات جزئی، تنها برای زمینه‌سازی یک یورش مجدد به شورشیان می‌باشد.

برای آشنایی با جلال طالبانی مختصراً به شرح زندگی او می‌پردازیم؛ وی متولد ۱۹۳۴ م. و اصالتاً از کوی سنجق منطقهٔ سلیمانیه است. از سیزده‌سالگی عضو حزب دموکرات مصطفی بارزانی شد و شخصیت او به علت فعالیتهای سیاسی رشد کرد و در سال ۱۹۵۰ م. به زندان رژیم سلطنتی بغداد افتاد. در نوزده سالگی پس از آزادی، در حالی که دانشجوی رشتهٔ حقوق دانشگاه بغداد بود، وارد کمیتهٔ مرکزی حزب دموکرات شد و به عنوان زیراتحادیهٔ دانشجویان کردستان عراق برگزیده شد.

وی با ازدواج با دختر ابراهیم احمد، چهرهٔ معروف سیاسی کرد، که در صفحات گذشته از اختلافاتش با ملامصطفی در مقاطع مختلف یادکردیم، تحت رهنمودهای سیاسی وی قرار گرفت.

جلال در سال ۱۹۵۵ م. از دانشگاه اخراج شد و مخفیانه به لهستان، شوروی و چین رفت. پس از کودتای قاسم، وی مجدداً، به صورت آشکار، فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد و در سال ۱۹۶۰ م. روزنامهٔ سیاسی را به نام "کردستان"، در بغداد منتشر کرد.

او به عضویت دفتر سیاسی درآمد و فرماندهٔ شاخهٔ نظامی حزب دموکرات کردستان عراق شد و از سال ۱۹۶۱ زندگی مخفی و مبارزه با عبدالکریم قاسم را

آغاز کرد. در سال ۱۹۶۳ م. به عنوان رئیس هیأت نمایندگی کرد با دولت عراق مذاکره کرد و به ملاقات عبدالناصر و بومدین به مصر و الجزایر رفت و با ناصر دوست شد.

چنانچه در صفحات قبل آمد، جلال طالبانی در سال ۱۹۶۴ م. به نمایندگی از حزب، به اروپا رفت. از همین سال اختلافات او با ملامصطفی به علت انتقاد او به همکاری ملامصطفی با امریکا و شاه ایران اوج گرفت. با این حال، در سال ۱۹۶۵ م. به ایران پناهنده شد.

ملامصطفی بارزانی، برخلاف سران حزب دموکرات معتقد بود که ادامهٔ جنگ، با توجه به خسارات زیاد اقتصادی آن، بیش از این جایز و مقدور نیست. به علاوه ملامصطفی تغییر رویهٔ شوروی و مصر را نیز در برقراری رابطه مجدد با عراق و احتمال قطع کمکهای ایران به کردها، به علت آغاز روابط دوستانه با بغداد، در امضای قرارداد آتش‌بس با عبدالسلام عارف بی‌تأثیر نمی‌دانست و معتقد بود زین پس، این کشورها از شورش کردها حمایت نخواهند کرد.

گرچه استدلالهای بارزانی برای قطع جنگ با دولت عراق منطقی بود، ولی به احتمال قوی سران حزب که دولت ایران را در حمایت از خود می‌دیدند و سازمانهای بزرگ نظامی در کردستان به وجود آورده بودند، اعتقاد داشتند، اکنون وقت آن رسیده که با متهم‌کردن ملامصطفی به خیانت به شورش کردها و این که وی آلت دست عبدالسلام عارف شده، او را منزوی نموده و خود، در رأس شورش کردها قرار گیرند.

متعاقب اعلام این مسائل، اختلاف شدیدی در صفوف حزب دموکرات کردستان عراق بروز کرد. جناح افراطی به رهبری ابراهیم احمد، که در منطقهٔ سلیمانیه و شرق کردستان نفوذ داشت، ملامصطفی را مرتجع، متحد امپریالیسم و جاسوس دولت عراق قلمداد نمود. جناح ملامصطفی نیز جلال طالبانی و ابراهیم احمد را با یادآوری سوابق ارتباطات ابراهیم احمد با انگلیسی‌ها در زمان رژیم سلطنتی عراق و تأثیرپذیری آنها از سنتو و ایجاد انشعاب در صفوف مبارزه کرد، خائن می‌خواند و در سرتاسر مناطق کردنشین عراق به تعقیب هواداران طالبان

پرداختند. ملامصطفی با تشکیل کنگرهٔ ششم حزب در سال ۱۹۶۴ دوازده تن از اعضای کمیتهٔ مرکزی و دفتر سیاسی از جمله ابراهیم احمد و جلال طالبانی را از حزب اخراج کرد. شایان توجه است هنگامی که جنگ تبلیغاتی شدیدی میان دو جناح حزب دموکرات ادامه داشت، جلال طالبانی از فرانسه توسط هواپیمای حامل ژنرال دوگل، رئیس‌جمهور وقت فرانسه به تهران آمده و پس از ملاقات با مقامات دولت ایران در تهران عازم ماوت در کردستان عراق گردید.

در این میان، ملامصطفی برای تحکیم موقعیت خود در میان قبایل و جلب حمایت آنان، فعالیت‌های وسیعی را جهت کنارآمدن با آنها شروع کرده و بیش از پیش همکاریهای خود را با سران قبایل گسترش داد. در ژوئیهٔ همان سال دولت عبدالسلام عارف جهت ادامهٔ مذاکرات با ملامصطفی هیأتی را به سرپرستی برادرش رحمان عارف به شمال عراق فرستاده و این هیأت در شهرک رانیه، مذاکرات خود را با ملامصطفی دنبال کرد.

پس از اتمام این مذاکرات، اختلافات دو جناح حزب وارد مرحلهٔ جدیدی گردید و آمیزهٔ نفرت شخصی و اختلاف فکری، بدل به کینهٔ شدید گشت و ملامصطفی‌بارزانی عملاً به خلع سلاح اعضای جناح ابراهیم احمد، که در ماوت متمرکز بودند، اقدام کرد. ابراهیم احمد جهت مذاکره با مقامات بلندپایهٔ ایران به تهران رفت و دیگر رهبران آنان و از جمله جلال طالبانی با سایر همراهانش در دولکان باقی ماندند.

هر چند از جریان گفتگوهای ابراهیم احمد با مقامات ایرانی هیچ‌گونه اطلاعی در دست نیست، ولی به گفتهٔ بارزانی‌ها، ایران به ابراهیم احمد دستور داده بود که باید خود و همراهانش علیه بارزانی‌ها فعالیت کنند و ایران نیز با اسلحه و پول به آنان کمک خواهد کرد.

دلیل حمایت ایران از طالبانی‌ها این بود که حکومت عارف، که درصدد آشتی با بارزانی بود، مواضع خود را نسبت به ایران به علت نزدیک‌شدن با عبدالناصر، در جهت منفی تغییر داده بود. در نتیجه ایران برای فشار بر بارزانی برای ادامهٔ جنگ با حکومت بغداد، به مخالفان او کمک کرد. در نخستین درگیری‌های مسلحانه، گروه

انشعابی طالبانی و ابراهیم احمد از پیش‌مرگان ملامصطفی شکست خوردند. در نتیجه تعداد زیادی از تفنگداران این گروه، خود را تسلیم بارزانی کرده و بقیه نیز مجدداً به ایران بازگشتند و در مناطق مرزی سردشت موضع گرفتند.

دولت عبدالسلام عارف به علت همکاری ایران با این عده به مقامات ایران اعتراض کرده و دولت ایران را متهم به دخالت در کردستان عراق نمود. البته دولت ایران قبل از آن، از بارزانی‌ها هم حمایت می‌کرد و در قبال جلوگیری آنها از حضور کردهای مخالف ایران (ملا آواره و معینی که در نهایت با کمک و اقدام مشترک بارزانی‌ها و ساواک کشته شدند)، بیش از بیست درصد نیازهای ملامصطفی را تأمین می‌کردند. از این رو دولت ایران آنان را به همدان انتقال داد و اردوگاهی برای آنان ترتیب داد. ملامصطفی، که ادامهٔ اختلافات را موجب تضعیف خود می‌دید، با اعزام نمایندگانی نزد طالبانی و ابراهیم احمد، مذاکراتی را آغاز کرد. در نتیجهٔ رفت‌وآمدهای نمایندگان بارزانی، سرانجام توافق میان طرفین حاصل شد و ملامصطفی به گروه جلال طالبانی اجازه داد طبق قوانین دولت عراق در مورد فعالیت احزاب، گروه خود را سازمان داده و در محدودهٔ قانون، به فعالیت‌های خود ادامه دهند. این گروه‌ها توافق نمودند که سه مجلس شورا و ستاد جنگ برای ادارهٔ کردستان تشکیل شود و اقشار مختلف عشایر و روشن‌فکر و طرفداران طالبانی و بارزانی، به نسبت مساوی در این مجالس عضو باشند. اما ریاست مجلس جنگ و اختیارات رئیس‌جمهور در دست ملامصطفی بارزانی باشد. به این ترتیب موقعیت ملامصطفی بارزانی بیش از پیش در میان کردهای شورشی شمال عراق مستحکم شد.

دولت ژنرال عبدالسلام عارف، که اکنون حمایت ناسیونالیست‌ها و نیز ناصر را به دست آورده بود، قانون اساسی موقت خود را در ماه می‌سال ۱۹۶۷ منتشر ساخت و در آن به جز اشارات مبهم به کردها، کوچکترین اشاره‌ای به درخواستهای آنها، یعنی خودمختاری و تخصیص درآمدهای نفتی کرکوک به کردها، نشده بود.

از دهم فوریهٔ سال ۱۹۶۵، که دولت بغداد جنگ را در شمال عراق آغاز کرد، هر دو جناح حزب دموکرات کردستان عراق، ظاهراً اختلافهای سابق خود را کنار

گذاشته و دوش به دوش یکدیگر در جنگ علیه حکومت عبدالسلام عارف شرکت داشتند. جناح جلال طالبانی حتی اجازه یافته بود که به طور وسیع در کارهای اداری شورش کردها نیز دخالت کرده و در هرارگان اداری و سیاسی، به نسبت اعضای آن، نمایندگان خود را شرکت دهد. اما در نخستین شب سال ۱۹۶۶ در حالی که جنگ میان ملامصطفی بارزانی و دولت عراق به طور پراکنده همچنان ادامه داشت، به ملامصطفی خبر دادند که جلال طالبانی به همراه تمام پیش‌مرگان تحت فرمان خود، به قوای حکومتی پیوستند. دولت عراق نیز سلاح و پادگان در اختیار آنها قرار داد تا با بارزانی بجنگند. این اقدام او سبب شد که به وی لقب جاش ۶۶ را دادند.

بعدها در فرصتهای مختلف، جلال طالبانی پیوستن خود به حکومت وقت عراق را در سال ۱۹۶۶، یک اشتباه خواند.

پیوستن طالبانی‌ها به ارتش عراق موجب شد تا دولت عراق با شدت بیشتری بارزانی‌ها را سرکوب کند. ولی ملامصطفی به پیش‌مرگان خود در سرتاسر جبهه‌ها دستور حمله داد؛ به طوری که در پایان این حملات، بارزانی‌ها موفق شدند صدها تن از سربازان عراقی را به اسارت بگیرند.

عبدالسلام عارف پس از پیوستن طالبانی‌ها به حکومتش، فعالیتهای مجددی را برای تهییج افکار عمومی مردم عراق علیه ملامصطفی بارزانی و هواخواهانش آغاز کرد. او کوشید تا جهت شرکت بیشتر نظامیان پیرو مذهب تشیع در جنگ علیه بارزانی‌ها، آیت ا... حکیم مرجع تقلید شیعیان علیه آنان فتوای جهاد صادر کند. ولی برخلاف تلاش‌های عبدالسلام عارف، آیت ا... حکیم جنگ با بارزانی‌ها را تحریم کرد.

عبدالسلام عارف در سیزدهم آوریل ۱۹۶۶، طی یک سانحهٔ هوایی با هلی‌کوپتر [چرخ بال]، در جنوب عراق به قتل رسید و به دنبال آن، زدوخورد کردها و ارتش عراق موقتاً پایان پذیرفت. در این زمان عبدالرحمان عارف، برادر عبدالسلام، ریاست حکومت را به عهده گرفت و "عبدالرحمان بزاز" به وابستگی به انگلیس‌ها معروف بود، به عنوان نخست‌وزیر انتخاب کرد. پس از آن طالبانی‌ها آنچنان صمیمانه با دولت عراق همکاری نمودند، که گویی سال‌هاست میان آنان و

عبدالرحمان بزاز رابطهٔ دوستانه وجود دارد.

حکومت بغداد باکمک طالبانی‌ها، دو ماه به شدت با بارزانی‌ها جنگید و وقتی نتیجه‌ای حاصل نشد، عبدالرحمان بزاز در سخنرانی تلویحاً به این ناتوانی اعتراف کرد و در نهایت مذاکرات بین بارزانی‌ها و حکومت بغداد، همراه با آتش‌بس آغاز شد و دولت تعهد کرد که به خواستهٔ کردها جامهٔ عمل بپوشاند.

با بررسی دقیق شرایط عراق در سال‌های ۱۹۶۶-۱۹۶۸ معلوم می‌شود که این دورهٔ دو ساله، یک دورهٔ انتقال قدرت از دست عوامل نامقتدر و بی‌ثبات انگلستان، به عوامل مستقیم آن، یعنی بعثی‌ها بود. از آن روز به بعد، طالبانی‌ها گام به گام با سیاست انگلستان از حکومت عبدالرحمان عارف و سپس بعثی‌ها حمایت کردند. آنها تا هنگامی که بارزانی‌ها از سایهٔ حمایت شوروی‌ها خارج شده و دست به دست امریکا و حکومت‌های غربی و شاه ایران دادند، همچنان در مقابل آنان قرار داشتند.

حزب بعث عراق و کردها (۷۵-۱۹۶۸)

پس از جنگ دوم جهانی علی‌رغم عارض‌شدن ضعف به انگلستان در صحنهٔ سیاست جهانی، بریتانیایی‌ها حضور حاکمانهٔ خود در پشت صحنهٔ عراق را ضروری می‌دانستند و در این مورد حتی با امریکا نیز رقابت می‌نمودند. پس از قتل مشکوک عبدالسلام عارف، بزاز عنصر انگلیس، در زمان وی نخست‌وزیر شد تا زمینه را برای کودتای بعدی بعثی‌ها که ارتباطات سنتی و مخفی با انگلیسی‌ها داشتند، آماده سازد. در این میان امریکایی‌ها که پس از کودتای ۲۸ مرداد ایران می‌رفتند که قدرت خود را در خاورمیانه هرچه بیشتر گسترش دهند، طی توافق با انگلیسی‌ها و گرفتن وعدهٔ سهمی از حکومت آینده رضایت دادند تا به جای رقابت با بریتانیایی‌ها در عراق، با ایشان برای روی کار آمدن حکومت مطلوب غرب همکاری نمایند.

به همین دلیل در هفدهم ژوئیهٔ سال ۱۹۶۸ بعثی‌های متمایل به انگلیس، به رهبری ژنرال احمدحسن البکر، نخست‌وزیر بعثی رژیم عبدالسلام عارف، و

صدام حسین، ماجراجوی بعثی، همراه با عوامل سیا در حکومت عبدالرحمان عارف، کودتا کردند و حکومت را در دست گرفتند. البته مدت کوتاهی بعد البکر و صدام در یک توطئه عوامل امریکا را از حکومت بیرون کردند.

در مادهٔ یازدهم اساس‌نامهٔ حزب بعث دربارهٔ اقلیتها آمده است:

«هر کس هرگونه تجمع نژادی ضدعربی تشکیل دهد یا به عضویت چنین تجمعی درآید، باید از میهن عربی تبعید شود....».

بدین‌ترتیب می‌بینیم که حزب بعث عراق از نظر ایدئولوژی خاص خود، یعنی عرب‌گرایی مفرط، اساساً مخالف هرگونه حرکتی از سوی کردها بوده و می‌باشد. با این وجود حزب بعث عراق از نظر سیاسی در طول حیات سیاسی خود، برخوردهای گوناگونی با حرکت کردها در شمال عراق داشته است. گاهی به شدت آن حرکت را مورد انتقاد قرار داده و آن را ارتجاعی خوانده و گاهی نیز تلاش کرده تا آن را در جهت امیال خود سازمان دهد.

البته زمانی که بعثی‌ها خود را برای انجام کودتا علیه عبدالکریم قاسم آماده می‌کردند و نیاز به همکاری کردها داشتند، ناگهان مواضعشان نسبت به کردها و حزب دموکرات عوض شد و از چند ماه پیش از کودتا، آشکارا وعدهٔ خودمختاری را به کردها دادند. پس از کودتا نیز با وجود آزادشدن زندانیان کرد و بازگشت اخراجی‌ها به کار و آغاز مذاکرات، ظاهراً موفقیتی در ادامهٔ مذاکرات آنان به چشم نمی‌خورد؛ تا این که جنگ مجدد بین بارزانی‌ها و دولت همان‌گونه که شرح آن گذشت، آغاز شد. بارزانی‌ها که خاطرهٔ تلخی از عملکرد وعده‌های خلاف آنان در سال ۱۹۶۳ داشتند، بر شدت مبارزات خود علیه آنان افزوده و از آن به بعد مسأله کردستان عراق وارد مرحله جدیدی گردید.

دولت بریتانیا که با برنامه‌های حساب شده و دقیقی حزب بعث را روی کار آورده بود، از سوی کردهایی که توسط دولت شوروی حمایت می‌شدند بسیار نگران بود. اوضاع بحرانی عراق تا مدتها پس از کودتای بعثی‌ها، شوروی و انگلستان را بر آن داشته بود تا از فرصتهای حاصله استفاده کرده و در جهت تأمین منافع خود در عراق به تلاش بپردازند.

دولت ایالات متحدهٔ امریکا نیز چه به خاطر تضادش با انگلستان در عراق و چه به خاطر جلوگیری از منافع و نفوذ شوروی‌ها در عراق، عوامل و وابستگان خود، از جمله رژیم شاه ایران را وادارکرده بود تا بیش از پیش به اوضاع بحرانی عراق توجه کرده و به نحوی موقعیت خود را در آن کشور تثبیت نماید.

مدتی پس از پیروزی کودتای هفدهم ژوئیه، حکومت بعثی عراق با حمایت وسیع دولت بریتانیا و با همکاری بیش از ۳۸ هزار چریک کرد مخالف ملامصطفی که نه هزار تن از آنان افراد جلال طالبانی بودند، حملات وسیعی را علیه مواضع شورشیان آغازکرده و با این که در بعضی مناطق موفق به تسخیر مواضع کردها گردید، با این حال قادر به سرکوبی بارزانی‌ها نشد و در خلال این جنگ‌ها که حدود هشت ماه به طول انجامید، بارزانی‌ها همچنان از حمایت شوروی‌ها برخوردار بودند. رژیم شاه ایران نیز با ارسال کمکهایی برای بارزانی‌ها به تلاش خود جهت نفوذ به درون کردهای عراق ادامه می‌داد.

علی‌رغم آن که در تئوری بعث، کردستان عراق جزء جدانشدنی جهان عرب محسوب می‌شد و خودمختاری اقلیتهای قومی از نظر این حزب امری محال و بی‌معنا بود، اما این حزب و تشکیلات سیاسی کردها نسبت به هم بیگانه نبودند. اندکی پس از انقلاب ۱۹۵۸، میشل عفلق با ابراهیم احمد دیدارکرد و حتی توافق شد که حزب دموکرات کردستان عراق به جبههٔ متحدی بپیوندد که قبلاً بعث عضو آن شده بود. در جریان کودتای عارف برعلیه قاسم نیز، بعثی‌ها موافقت حزب دموکرات را به دست آورده بودند. در فاصله کودتای ضدبعثی عارف، تا به قدرت مجدد رسیدن بعثی‌ها در سال ۱۹۶۸، بعثی‌ها تماسهای مخفی با کردها داشتند. البته ملامصطفی برخورد سردی با ایشان داشت؛ ولی ابراهیم احمد و طالبانی روی موافق نشان داده بودند.

در سال ۱۹۶۸ با تجدید قدرت بعث، حل مسألهٔ کرد به شیوهٔ مسالمت‌آمیز در اولویت‌های کاری ایشان قرارگرفت. این امر به خاطر ملاحظهٔ حقوق کردها و یا تغییر تئوری بعث در رابطه با اقلیتهای قومی نبود، بلکه به ضرورت تقویت موضع و موقع حکومت تازه به قدرت رسیدهٔ بعث بود. هدف حزب بعث کشاندن دوگروه

مخالف کمونیست‌ها و کردها به درون دولت بود، تا بدین‌وسیله مانع از سازش و اتحاد ایشان علیه خود گردد؛ که اولی دارای شبکهٔ تشکیلاتی کارآمد و دومی دارای تجربهٔ جنگی عمیقی بودند.

جلال طالبانی و ابراهیم احمد در فاصلهٔ سال‌های ۶۸-۱۹۶۶ به خوبی با رژیم بغداد همکاری کرده بودند و از طرف دیگر به علت پای‌بندی به سوسیالیزم و ناسیونالیزم، اشتراکات تئوریک بیشتری با بعث داشتند. ملامصطفی در پاسخ دعوت حزب بعث، قبل از آن که شرایط آرمانی ملی کردها را مطرح کند، به عنوان نخستین پیش‌شرط، خواستار قطع رابطهٔ بعثی‌ها با طالبانی شده بود.

در سال ۱۹۶۹ ملامصطفی برای قدرت‌نمایی به گروه‌های مسلح طالبانی حملات موفقی را نمود. افزون بر آن، با حمله به تأسیسات نفتی کرکوک، توانایی نظامی خود را که عمدتاً به علت سلاح‌های سنگینی بود که از حکومت ایران گرفته بود، نشان داد. رژیم بعثی بغداد که در اوایل به قدرت رسیدن خود، نگران قدرت‌نمایی منطقه‌ای حکومت ایران بود، برای آن که همزمان در چند جبهه مشغول نشود، پذیرفت که بر مبنای بیانیهٔ عبدالرحمان بزار نخست‌وزیر دوران عبدالرحمان عارف، پیمان امتیازات را به کردها بدهد. در همین رابطه دولت بغداد از سال ۱۹۷۰ دست از حمایت طالبانی، که از سال ۱۹۶۶ به حکومت عراق پیوسته و صمیمانه با ایشان همکاری می‌کرد، و عشایر کرد حامی دولت، که از ده‌ها سال قبل در مخالفت بارزانی‌ها همراه دولت بودند، برداشت.

جلال طالبانی در سال‌های ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ روزنامه‌ای به نام "النور" در بغداد و مجلهٔ کردی به نام "رزگاری" در سلیمانیه منتشر کرد. در سال ۱۹۷۰ به دنبال مذاکرات بغداد با بارزانی و امضای موافقت‌نامه، موقعیت طالبانی نزد دولت بغداد از بین رفت. ملامصطفی خواهان ملاقات و مذاکره با او شد؛ ولی نتوانستند به توافق برسند. وی از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵ برای ادامه تحصیل به مصر رفت که از کردستان به دور بود؛ ولی با فلسطینی‌ها همکاری می‌کرد.

موافقت‌نامهٔ بعث و بارزانی (۱۹۷۰ م.)

نتیجهٔ مذاکرات دولت بعث عراق با بارزانی‌ها، که به دنبال تشدید جنگ صورت گرفت، موافقت‌نامه‌ای بود که در ماه مارس ۱۹۷۰ به امضا رسید و امتیاز این به کردها داده شد که خلاصهٔ آن به شرح ذیل است:

۱ـ در مناطقی که اکثریت آن کرد هستند، رسمیت و تدریس دروس به زبان کردی و زبان عربی در این مدارس به صورت زبان دوم تدریس می‌شود؛ همچنان که در سایر مناطق عراق، زبان کردی به عنوان زبان دوم تدریس می‌گردد.

۲ـ شرکت کردها در حکومت و رفع تبعیض بین آنها و سایرین در اشغال مشاغل حساس دولتی و نظامی بر اساس شایستگی و در مناطق اداری، که اکثریت آنان کرد هستند، مقامات بالا و کارمندان واحدهای اداری و انتظامی و امنیتی، از کردها یا کسانی که به زبان کردی آشنایی دارند تعیین می‌شوند. یکی از معاونان رئیس‌جمهور نیز کرد خواهد بود.

۳ـ ایجاد عدالت برنامهٔ عمرانی سراسر عراق به منظور عقب‌ماندگی منطقهٔ کردنشین و جبران عقب‌ماندگی فرهنگی و آموزشی این مناطق.

۴ـ بازگشت ساکنان آوارهٔ دهات عربی و کردی به مناطق خود.

۵ـ تأکید بر این که ملت عراق، مستقل از دولت عرب و کرد در چارچوب دولت عراق است. خلق کرد به نسبت تعداد ساکنان عراق در قوهٔ قانون‌گذاری سهیم خواهد بود.

۶ـ افراد مسلح وابسته به جنبش مسلحانهٔ کرد، گارد مرزی و پلیس محلی کردستان را تشکیل خواهند داد و نیروهای ارتش به پادگانها، و پیش‌مرگه به فواصل دورتر از شاهراه‌ها باز خواهند گشت.

مدت زمان اجرای این موافقت‌نامه حداکثر چهار سال تعیین شده بود و در خلال این چهار سال، دولت عراق برای اطمینان دادن به کردها برخی از خواسته‌های آنان را به مرحلهٔ اجرا درآورد. نخست، دولت عراق تمام زندانیان سیاسی را آزاد ساخت و زبان کردی را به عنوان زبان تدریس کردها در کنار زبان عربی به رسمیت شناخت و به کردها اجازه داد از پیش‌مرگه‌های خود برای انتظامات شهرها استفاده کنند.

همچنین پنج وزیر کرد هواخواه بارزانی نیز وارد کابینهٔ رژیم بعثی عراق گردیدند. این موافقت‌نامه هنوز هم شالودهٔ نوع مناسبات کردها و حکومت بغداد در مذاکرات محسوب می‌شود.

علی‌رغم این موافقت‌نامه به علت آن که ایدئولوژی بعث مبتنی بر تمرکز بود، باید گفت این خودمختاری نوعی مانور به شمار می‌آمد، تا فرصت کافی برای استحکام دولت بعث به دست آید. مشکل دیگر، مسألهٔ کرکوک و تخصیص درآمد نفت آن برای کردها بود. بهانه دولت بغداد جهت طفره‌رفتن از خواستهٔ کردها، ادعای اقلیت‌بودن کردهای کرکوک و موصل بود و در توافق نهایی نیز اشاره‌ای به این موضوع نشده بود. دولت بغداد با تحریک ترک‌های کرکوک، آنان را به این نتیجه رسانده بود که حکومت بعثی برای ایشان بهتر از حکومت خودمختار کرد است.

به دنبال این موافقت‌نامه، دولت عراق دست از حمایت طالبانی‌ها، که از سال ۱۹۶۶ به حکومت عراق پیوسته و تا سال ۱۹۷۰ صمیمانه با ایشان علیه بارزانی‌ها همکاری می‌کردند، برداشت. در نتیجه راهی برای جلال طالبانی و همکارانش باقی نماند، جز این که خود را تسلیم بارزانی کرده و مورد عفو مجدد ملامصطفی قرار گیرند. طالبانی در رأس گروه خود، که آن را جناح چپ حزب دموکرات کردستان می‌دانست، پس از پیوستن مجدد به بارزانی، آن را در حزب دموکرات ادغام کرده و خود، به عنوان یکی از اعضای کمیتهٔ مرکزی آن انتخاب گردید.

متعاقب امضای موافقت‌نامهٔ کردها و بعثی‌ها، یعنی صدام حسین و ملامصطفی، روابط میان دولت عراق و دولت ایران بیش از پیش تیره شد. دولت بعثی عراق از سازش خود با کردها استفاده کرده و بر تحریکات خود در مرزهای ایران افزوده و حتی به تشویق کردهای مخالف رژیم ایران، که در آن سال‌ها به عنوان پناهنده در عراق به سر می‌بردند، پرداخت و در مقابل، دولت ایران نیز به بهانهٔ این که کردهای آریایی در عراق مورد ظلم و ستم بعثی‌ها واقع شده‌اند، هم به روابط بارزانی‌ها و بعثی‌ها لطمه وارد می‌ساخت و هم دخالتهای خود را حمایت از کردهای عراق توجیه می‌کرد.

در سال ۱۹۷۱، که دولت بعثی عراق به حملاتش علیه نیروهای مرزی ایران در

مرز قصر شیرین دست زد، از بارزانی‌ها نیز درخواست کرد تا برای اثبات وفاداری خود نسبت به دولت عراق، در حملات و علیه دولت ایران دست به تحریکاتی بزنند. ولی ملامصطفی، با رد این درخواست، به دولت عراق اعلام کرد که چنین مسائلی بستگی به اجرای کامل مفاد موافقت‌نامهٔ یازدهم مارس دارند.

در خلال سال‌های به اصطلاح آتش‌بس میان کردها و دولت عراق، به جای اجرای موافقت‌نامهٔ مارس، ده‌ها توطئهٔ آشکار و مخفی از سوی دولت عراق برای قتل ملامصطفی بارزانی و یا حداقل تضعیف موقعیت او در میان کردها و تقویت رقبایش صورت گرفت.

در سال ۱۹۷۲ دولت بعثی عراق بیش از چهل هزار تن از کردهای ساکن استان نفت‌خیز خانقین، را به بهانهٔ این که ایرانی‌الاصل هستند، از خانه و کاشانهٔ خود آواره کرده و تلاش وسیعی به خرج داد تا در مناطق نفت‌خیز کردستان عراق، با اخراج دسته‌جمعی کردها و اسکان‌دادن اعراب، کردها را از اکثریت بیندازد، و به این ترتیب ادعای کردها را نسبت به کرکوک تحت‌الشعاع قرار دهد.

سال ۱۹۷۲ برای هر دو طرف، سال طفره و فریب بود. ملامصطفی از تعهد خود برای بستن مرز با ایران سرباز زد و کماکان از ایران اسلحه وارد می‌ساخت. عراق نیز با ملی‌کردن نفت، در عمل نفت کردی کرکوک را به نفت عربی تبدیل کرد تا موضوع ادعای کردها را منتفی نماید.

جابه‌جایی مواضع ابرقدرت‌ها در برابر کردهای عراق

در سال ۱۹۶۹ سکوت شوروی در مقابل حملهٔ بعثی‌ها به شورشیان کرد، به منزلهٔ حمایت آن کشور از دولت عراق تلقی شد؛ زیرا روس‌ها در مقابل یک لقمهٔ بزرگتر دوستان کوچک خود را رها کرده بودند. به همین خاطر بارزانی ناچار شد از کمکهای شاه ایران، که تا آن موقع به قول خودش حسابی برای آن نگشوده بود، استقبال کند. بارزانی‌ها اواخر پاییز سال ۱۹۶۹، با همین کمکهای سیل‌آسا و بی‌دریغ رژیم شاه، که در حقیقت کمکهای آمریکا بود، در بسیاری از مناطق حساس کردستان عراق پیروزی‌های چشمگیری بر ارتش عراق به دست آوردند.

مجلهٔ هفتگی "الاحد"، چاپ بیروت در شمارهٔ مورخ ۱۹۶۹/۸/۱۰ خود آورده است که ملامصطفی بارزانی در اگوست سال ۱۹۶۹ دو افسر امریکایی را به حضور پذیرفته بود. این دو افسر به اسامی آنتونی دوری هانتر و جان پرکینز متعلق به پیمان سنتو بودند. آنها با یک هواپیمای ویژهٔ امریکایی در نزدیک ستاد بارزانی فرود آمدند و پس از یک بحث طولانی، آنجا را ترک کردند. پس از چهار روز پرکینز همراه با چهار امریکایی دیگر برای امضای یک قرارداد مخفیانه به ستاد بارزانی برگشت، طبق این قرارداد، ملا چهارده میلیون دلار امریکایی دریافت می‌کرد. موافقت‌نامهٔ مخفی شامل مواد زیر است:

هدف شورش، به رهبری ملامصطفی بارزانی تحت اوامر امریکا بایستی برانداختن رژیم بعث عراق باشد و بعد از پیروزی شورش و برانداختن حزب حاکمهٔ بعث، ادامه یا توقف انقلاب بایستی بنا به نظر و دستور امریکا تعیین شود.

آنها همچنین توافق کردند که هیچ‌گونه تماس یا ارتباطی بین جنبش کرد و اتحاد شوروی و کمونیست‌های عراق، چه در حال و چه در آینده نبایستی صورت بگیرد. جنبش کرد بایستی دشمن مستقیم کمونیسم باشد و از جهان آزاد، مطابق این موافقت‌نامه حمایت کند.

طبق این توافق هر چه جنبش وسعت می‌گرفت، کمک امریکا افزایش می‌یافت و حکومت امریکا می‌توانست در تعیین حجم کمکهای نظامی و مالی، آزاد بوده و شورش باید مشخص کند که کمکهای امریکا را در چه مواردی مصرف کرده است و سیاههٔ این مخارج را سالانه برای تأیید مقامات امریکایی، به امریکا بفرستد.

حکومت آمریکا فقط ملامصطفی بارزانی را مسؤول شورش می‌دانست و تنها اعتراضات او را در رابطه با اجرای موافقت‌نامه فی‌مابین می‌پذیرفت. در مقابل، ملامصطفی از حکومت عراق خودمختاری می‌گرفت و مقاومت او بایستی مطابق با نیازهای سیاسی امریکا در رابطه با وضع منطقه می‌بود.

با این حال، حزب دموکرات کردستان عراق تا سال ۱۹۷۲ همچنان رابطهٔ نزدیکی با اتحاد شوروی داشت و حتی در همان سال دولت شوروی برای شرکت در کنگرهٔ ۲۴ حزب کمونیست آن کشور، از ملامصطفی دعوت کرد و وی هیأتی را

جهت شرکت در آن کنگره عازم مسکو نمود. رابطهٔ شوروی و بارزانی‌ها در سال ۱۹۷۲ به سردی گرایید. حزب کمونیست عراق نیز ملامصطفی را متهم به وابستگی به عامل رژیم شاه و آمریکا نمود و روزنامهٔ "طریق‌الشعب" ارگان حزب شیوعی تبلیغات وسیعی را بر ضد بارزانی‌ها شروع کرد. در مقابل، بارزانی‌ها نیز در کردستان به شکار کمونیست‌ها پرداخته و ده‌ها تن از آنان را دستگیر و به قتل رساندند.

دولت ایالات متحدهٔ امریکا، از طریق وابستگان خود در منطقه، حسابهای ویژه‌ای برای نیرو و اقتدار کردها در معاملات سیاسی خویش در منطقه گشوده و بر آهنگ فعالیت‌های خود، جهت به سازش‌کشاندن دولت بعثی عراق افزود. در اواخر سال ۱۹۷۲، در حالی که بارزانی از کمک‌های سابق شوروی قطع امید کرده بود، همکاریهای خود را با آمریکا و وابستگان آن، یعنی ایران و اسرائیل افزایش داده و کمک‌های زیادی، اعم از مالی و تسلیحاتی، دریافت داشت. در همان سال در یکی از اجلاس کمیتهٔ مرکزی حزب دموکرات کردستان عراق، تنی چند از رهبران حزب گفته بودند، اکنون که هر نوع امکاناتی در اختیار داریم، چرا جنگ‌های خود را علیه دولت عراق از سر نگیریم.

در این سال دولت آمریکا و برجسته‌ترین مقام آن، یعنی رئیس‌جمهوری، وعده‌های زیادی به کردهای عراق داد و آژانسهای تبلیغاتی غرب، چنان جاروجنجالی به سود کردها به راه انداختند که تا آن زمان تاریخ شورش کردها به خود ندیده بود. اکنون دیگر کردستان عراق سیمای دیگری داشت. مرزهای ایران به طور کامل بر روی آنان باز شده بود. روزانه هزاران تن از کردهای هواخواه بارزانی به شهرهای کوچک و بزرگ ایران رفت و آمد می‌کردند. مسؤولین رده بالای شورشیان، از برکت کمک‌های مالی امریکا چنان پولی در جیب داشتند که با کمال سهولت، مایحتاج خود را در دورترین نقطهٔ کردستان عراق تهیه می‌کردند. حتی در داخل ایران هرگونه مخالفتی با بارزانی‌ها از سوی رژیم شاه، جرمی سنگین و نابخشودنی حساب می‌شد و چه بسا افرادی به خاطر اختلاف با جنگجویان بارزانی دستگیر و زندانی می‌شدند.

در نهم آوریل سال ۱۹۷۲، که قرارداد یک همکاری پانزده ساله میان عراق و

مسکو به امضا رسید، متعاقب آن سیل کمک‌های مالی و تسلیحاتی شوروی به سوی عراق سرازیر گردید. ایالات متحدهٔ امریکا نیز بیش از پیش به تقویت بارزانی‌ها پرداخته و امکانات بی‌شماری در اختیار آنان قرار داد. دربارهٔ کمکهای امریکا در سال ۱۹۷۲ به بارزانی هرالد تریبون امریکایی در شمارهٔ مورخه ۱۱/۱۳ سال ۱۹۷۵ خود نوشت:

«یک مقام بلندپایه و سخنگوی سازمان سیا دیروز اظهار داشت که این سازمان در سال ۱۹۷۲ شورشیان کرد را با سلاح‌ها و مهماتی به ارزش میلیونها دلار مجهز کرده بود. سلاح‌ها که مارک چین و شوروی داشتند در ماه می سال ۱۹۷۲ به دستور نیکسون برای کمک به شورشیان فرستاده شدند.» این منبع ادامه می‌دهد که: سلاح‌ها علی‌رغم مخالفت وزارت امور خارجی تحویل داده شدند. ضمناً ارسال سلاح‌ها به تأیید شورای امنیت ملی، که تنها مرجعی است که صلاحیت تأیید چنین فعالیت‌هایی را دارد نیز نرسیده بود. گفته می‌شود این دستور به وسیلهٔ نیکسون صادر شده و از طریق هنری کسینجر، مشاور امنیت ملی او، به سیا رسیده است.

عمده‌ترین هدف دولت ایالات متحدهٔ امریکا از حمایت و تقویت بارزانی‌ها، خنثی‌کردن نیروی عراق به عنوان یکی از تندروترین کشورهای عرب مخالف اسرائیل بود، که ظاهراً خود را مخالف هرگونه صلح و آتش‌بس با صهیونیست‌های اشغالگر نشان می‌داد.

ملامصطفی، همان اشتباهی را که در مناسبات خود با انگلستان در سال‌های ۶-۱۹۴۵ مرتکب‌شده بود در مناسبات با امریکا هم تکرارکرد. گویا وی متوجه نبود که امریکا و متحد او، یعنی رژیم دست‌نشاندهٔ ایران، با جدایی کردستان به علت تأثیر آن بر تمامیت ارضی عراق و نیز بر کردهای ایران و ترکیه کاملاً مخالف بود. آنها در پی تضعیف همزمان رژیم بعثی عراق و حرکتهای کردی بودند، تا به طور همزمان از دردسرهای حکومت تندرو و مایل به شوروی بغداد و حرکتهای تجزیه‌طلبانهٔ کردی، که نشانه‌های آن در ایران به چشم می‌خورد، خلاص شوند.

در فاصلهٔ سال‌های ۴-۱۹۷۲، ملامصطفی با همکاری سه دشمن بزرگ عراق یعنی امریکا، ایران و اسرائیل امیدوار شده بود که حتی بیش از محتوای موافقت‌نامهٔ

سال ۱۹۷۰ را بر رژیم بغداد تحمیل کند. دولت بغداد به گسترش رابطهٔ بارزانی‌ها با ایران و امریکا؛ شدیداً معترض بود. از سوی دیگر اقدامات این دولت در عربی‌کردن کردستان و دور نگه‌داشتن کردها از هیأت مراکز قانون‌گذاری فرماندهی ارتش، برنامه‌ریزی دولتی و تعویق سرشماری کرکوک توسط رژیم بعث، نیز مورد اعتراض بارزانی‌ها بود. این اعتراضات دو جانبه، که به شکل مکاتبات بروز می‌یافت، زمینه را برای بی‌اعتبارکردن موافقت‌نامه سال ۱۹۷۰ فراهم ساخت. ملامصطفی با توجه به حامیان جدید خود، یعنی امریکا و متحدانش، در ژوئن ۱۹۷۳ طی یک مصاحبه با روزنامهٔ "واشنگتن پست" گفت؛ اگر امریکا از ما در برابر این گرگها حمایت کند، ما آماده‌ایم برطبق سیاست او عمل کنیم. در صورتی که کمک کافی به ما بکند، ما می‌توانیم حوزه‌های نفتی را بگیریم و حق بهره‌برداری از آنها را به شرکتی امریکایی واگذار کنیم.

دولت اسرائیل نیز همزمان با تقویت کردهای عراق از سوی ایالات متحده و ایران، به سازمان جاسوسی خود "موساد" دستور داده بود تا با ساواک ایران به طور کامل همکاری کرده و سازمان اطلاعاتی بارزانی‌ها، یعنی "پارازتن" را از هر نظر تقویت کند. این سازمان به عنوان بازوی سازمان جاسوسی امریکا عمل می‌کرد و در سال ۱۹۷۳ از سوی یکی از وابستگان ساواک ایران به نام فرانسوا حریری* سرپرستی می‌شد.

جنگ مجدد بارزانی‌ها با رژیم بغداد ۷۵-۱۹۷۴ م.

در سال ۱۹۷۳ ملامصطفی، که از سوی رژیم شاه ایران بر پایداری روی خواسته‌های خود در مقابل حکومت بغداد تشویق می‌شد؛ رسماً دولت عراق را تهدید به یک جنگ همگانی کرد و آشکارا از دولت امریکا درخواست کمک نمود که کردها را در مقابل حملهٔ احتمالی عراق یاری دهد. دولت بعثی عراق با این که در سال ۱۹۷۰ تعهد کرده بود که ظرف چهارسال متن موافقت‌نامهٔ مذکور را به طور

* وی چند سال پیش رئیس و عضو کمیتهٔ مرکزی حزب دموکرات کردستان عراق بود که به طور مشکوکی ترور شد.

کامل اجرا خواهد کرد، ولی در سال ۱۹۷۴ مواد مهم آن موافقت‌نامه را حذف کرده و مناطق نفت‌خیز کردستان عراق، از جمله کرکوک، خانقین و سنجار را بخشی از منطقهٔ خودمختار به شمار نمی‌آورد.

صدام حسین به عنوان معاون رئیس حکومت بعث و طرف مذاکرهٔ قبلی با بارزانی، اطلاع یافته بود که ایران در صورتی که عراق حاکمیت مشترک ایران و عراق بر رودخانهٔ مرزی شط‌العرب را بپذیرد، آماده است کردها را رها کند. لذا درنامه‌ای به ملامصطفی نوشت که با ادامهٔ روند موجود، بغداد چاره‌ای جز این نخواهد داشت که برای حل مسألهٔ کرد، امتیاز لازم را به ایران بدهد. اما ملامصطفی به این نامه پاسخی نداد. برعکس توقع خود را بالا برد و اعلام کرد که حوزهٔ مناطق مورد ادعای حزب دموکرات، وسعت بیشتری یافته و کرکوک باید پایتخت آن باشد. همچنین اظهار داشت که در مناطق مورد ادعا باید اولویت با قانون محلی باشد؛ نه قانون ملی.

رژیم بغداد در یازدهم مارس ۱۹۷۴، قانون خودمختاری مورد نظر خود را اعلام کرد، و با آن که میزان خودمختاری در آن، از موافقت‌نامه‌های سابق بیشتر بود، اما در موارد بسیاری خواستهٔ بارزانی‌ها را برآورده نمی‌ساخت. از جمله آن که مرکز منطقهٔ خودمختار به جای کرکوک، اربیل خواهد بود و بودجهٔ آن در چارچوب نظام مالی کشور است و رئیس‌جمهور عراق یکی از اعضای شورای قانونگذاری را برای تشکیل شورای احزابی منصوب خواهد کرد و حق برکناری او را دارد. نیروهای پلیس و ادارات منطقه، تابع مقررات کشوری خواهند بود و دیوان عالی تمیز عراق، مرجع تأیید قانونی‌بودن تصمیمات هیأتهای مقننه و مجریهٔ مناطق خودمختار خواهند بود.

ملامصطفی و حزب دموکرات رسماً تصمیم گرفتند که قانون خودمختاری را رد کنند. البته سه تن از اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب دموکرات و پسر ملامصطفی به نام عبیدالله، با اعلام مخالفت با سیاست‌های بارزانی او را ترک کردند و حزب را به تأثیرپذیری از ساواک ایران متهم ساختند. به این ترتیب جنگ جدیدی بین کردها و رژیم بغداد، از سال ۱۹۷۴ آغاز شد.

دولت عراق پس از اعلام طرح اصلاحی خود در یازدهم مارس، یک اولتیماتوم دوهفته‌ای به ملامصطفی بارزانی داد؛ که برای پایان‌دادن به خشونت شمال عراق، این طرح را پذیرفته و به جبههٔ حزب بعث و حزب شیوعی عراق ملحق شود. در خلال این دو هفته، مقامات سفارت شوروی در عراق، برای جلوگیری از جنگ‌های مجدد میان بارزانی‌ها و دولت عراق و وادارساختن بارزانی به قبول این طرح، فعالیتهای وسیعی آغاز کردند و حتی سفیر شوروی در عراق شخصاً به شمال عراق آمده و با ملامصطفی دیدار کرد و وی را به قبول این طرح ترغیب ساخت.

پس از اولتیماتوم، دولت ملامصطفی در ماه مارس ۱۹۷۴، جنگ مجدد کردستان عراق را آغاز کرد. او پس ازگرفتن سلاح‌های مدرن از رژیم شاه، که مسائل عدیده‌ای در رابطهٔ خود با رژیم بغداد داشت، به خود مطمئن شده بود. همان‌طور که رژیم عراق با اتکا به کمکهای مسکو از آسودگی خاطر برخورداری بود. به این ترتیب طرفین درگیر با اتکا به قدرتهای خارجی خویش، تمام نیروهای خود را برای پیروزی به کار گرفتند.

جنگ بارزانی علیه دولت عراق در سال ۱۹۷۴، دیگر یک جنگ چریکی و فرسایش برضد دولت عراق نبود؛ بلکه جنگی کاملاً منظم و جبهه‌ای بود که بیش از ۱۶۰ هزار تن از کردها در آن شرکت داشتند. در حقیقت کردها به لطف کمک‌های شاه ایران، که در حقیقت کمک امریکا بود، در مدت کوتاهی رژیم عراق را در موقعیت خطرناکی قرار دادند و حزب بعث عراق را ناچار ساختند برای ادامهٔ حیات خود، فعالیت‌هایی در جهت نزدیکی به امریکا را آغاز کند.

قرارداد الجزایر و بارزانی‌ها (۱۹۷۵)

همان‌طور که ذکر شد، بارزانی‌ها با حمایت تسلیحاتی وسیع حزب، طی مدت کوتاهی در سال ۱۹۷۴ دولت عراق را در موقعیت بدی قرار داده و در حقیقت رژیم بعثی عراق را تا لبهٔ پرتگاه عقب راندند. به علاوه تغییر توازن قوا به نفع امریکا، به ویژه پس از جنگ اکتبر سال ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل و سازش خفت‌بار تعدادی از سران کشورهای عربی مانند مصر با امریکا، بیش از پیش به تقویت‌گرایش و

تمایلات امریکایی در داخل حزب بعث، که صدام‌حسین پرچمدار آن بود، افزود. مدتی بعد از شروع جنگ‌های مجدد در شمال عراق، حزب بعث به طور محرمانه، هیأتهایی را جهت مذاکره با مقامات امریکایی عازم آن کشور کرد و بدین‌ترتیب نخستین گام، از سوی حزب بعث عراق برای امضای قرارداد الجزایر برداشته شد.

متعاقب پا در میانی مشترک الجزایر و اردن، با اطلاع دولت امریکا در اثنای جنگ کردها و دولت عراق در سال ۱۹۷۴ م. وزرای خارجهٔ ایران و عراق در استانبول پایتخت ترکیه گردهم آمده و با حضور وزیر خارجهٔ ترکیه، نخستین دور مذاکرات خود را پیرامون مسائل مورد اختلاف طرفین شروع کردند. در این اجلاسیه که درست شش ماه پیش از امضای قرارداد الجزایر برگزار شد، متن قراردادی که مربوط به تعیین مجدد مرز ایران و عراق می‌شد، آماده گردید. طبق آن ایران و عراق تعهد کردند که تا عمق ۲۵ الی ۳۰ کیلومتری خاک کشورهای خود در منطقهٔ کردنشین، روستاهای کردی را خالی از سکنه ساخته و آنان را به اردوگاه‌ها یا شهرها اسکان دهند. افزون بر آن، توافقهایی نیز در مورد مسألهٔ خلیج‌فارس و اروندرود میان آنان صورت گرفت و عراق متعهد شد در صورت قطع کمک به کردها از سوی شاه ایران، حتی حاکمیت ایران را بر اروندرود بپذیرد.

پس از پایان اجلاسیهٔ وزرای خارجهٔ ایران، عراق و ترکیه در استانبول، که در حقیقت زنگ خطری برای شورش بارزانی‌ها بود، ملامصطفی برای اطلاع از چگونگی جریان، نزد مقامات ایران رفته و دربارهٔ سرنوشت شورش بارزانی‌ها از آنان سؤال کرد. شخص شاه و دیگر مقامات ایران به ملامصطفی بارزانی پاسخ می‌دهند که؛ ما با آنها سازش نمی‌کنیم و اگر هم سازش بکنیم، این سازش، به حساب شما نخواهد بود. با این حال، بالأخره باید تکلیف روشن شود.

این پاسخ بیش از پیش ملامصطفی بارزانی را نگران ساخته بود. سرانجام در پایان زمستان سال ۱۹۷۵ هنگامی که سران کشورهای اسلامی در الجزایر پایتخت کشور الجزایر گرد آمده بودند، نتیجهٔ نهایی مذاکرات حزب بعث عراق با ایران، در

ملاقات میان شاه و صدام به وساطت هواری بومِدین[1] رئیس جمهور وقت الجزایر به تصویب رسید.

در این وقت، دیگر دلیلی برای حمایت ایران از کردها وجود نداشت و ظرف ۲۴ ساعت پس از اطلاق بیانیهٔ صلح الجزایر، مقاومت کردها در سرتاسر کردستان عراق درهم شکست. کردهای شمال عراق، راه ایران را در پیش گرفتند و بسیاری از آنان، که نتوانستند خود را به موقع از مرزها دور سازند، یا به دست دولت بعثی عراق به قتل رسیده و یا در کام سرمای کوهستانهای مرزی فرورفته و تلف شدند. جالب توجه است که صدها تن از پیش‌مرگانی که هیچ‌وقت انتظار چنین روزی را نمی‌کشیدند، به جای قتل سربازان عراقی، علیه خود سنگر گرفته و خودکشی کردند.

کلاشینکفی که تا پیش از اعلام قرارداد الجزایر، بیست تا سی هزار تومان به فروش می‌رسید، پس از آن، حتی به مبلغ یکصد تومان هم خریداری نداشت.

متعاقب اعلام بیانیهٔ صلح شاه و صدام، که دیگر دولت عراق ظاهراً به مشکل کردها پایان داده بود، همهٔ مناطق کردنشین را از مرز ترکیه و سوریه، تا انتهای مرزهای ایران به عمق ۲۵ الی ۲۰ کیلومتر، از وجود کردها تخلیه کرد و آنان را در اردوگاه‌ها محبوس کرد یا به جنوب عراق انتقال داد.

بیش از هفتصد هزار تن از کردها آواره شدند و صدها نفر، که مورد عفو بعثی‌ها قرار گرفته بودند، به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. از این آوارگان حدود پانصد هزار کرد راهی ایران شدند و اکثراً سلاح‌های خود را تسلیم رژیم شاه کردند.

شکست کردها تنها از نظر نظامی نبود؛ زیرا تنها حزب سازمان‌دهندهٔ کردها که ملامصطفی بارزانی در رأس آن قرار داشت نیز از هم پاشید و رهبران آن هر کدام به سویی رفتند و در تهران و کرج و دیگر شهرهای ایران پراکنده شدند. تعدادی دیگر از آنان هم به اروپا و امریکا مهاجرت کردند. به جز رهبران بارزانی که شرایط زندگی خوبی داشتند، بقیهٔ پیش‌مرگ‌ها و خانواده‌های ایشان، یا به صورت فلاکت‌باری در

---

1. Hovari Boumedian

ایران کارگری می‌کردند و مجاز به تردد به مناطق کردنشین نبودند و یا به عراق رفتند و توسط رژیم بغداد به جنوب عراق تبعید و آواره شدند.

علل شکست بارزانی‌ها

می‌توان عمده‌ترین علل شکست شورش بارزانی‌ها را چنین برشمارد:

۱ـ قرارگرفتن بارزانی‌ها به عنوان یک ابزار سیاسی و آلت فشار که ابتدا در دست شوروی و سپس در دست امریکا قرار گرفتند.

۲ـ اتکای بیش از حد بارزانی‌ها به رژیم شاه ایران و ساواک، که خود با مشکل کردها در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ ش. در اثنای شورش بارزانی در عراق روبرو، و به کردها بدبین بود.

در سال ۱۳۴۷-۱۳۴۶ ش. به موازات حمایت رژیم شاه ایران از شورش بارزانی‌ها، دولت عراق نیز با حمایت از کردهای هواخواه حزب دموکرات کردستان ایران، که سلیمان معینی، اسماعیل شریف‌زاده، ملا آواره، عبدالله معینی، محمدامین سراجی از معروفترین آنان بودند، تلاش می‌کرد تا مشکلاتی را توسط آنان برای رژیم شاه در منطقهٔ کردنشین ایران به وجود آورد.

حرکت سلیمان معینی و طرفداران او در سال ۱۳۴۷، که از سوی رژیم عراق حمایت می‌شد، با مخالفت شدید ملامصطفی بارزانی مواجه گردید و بارزانی‌ها در سرکوبی این افراد همکاریهای وسیعی را با رژیم شاه، به ویژه در مرزهای مشترک مناطق کردنشین عراق و ایران به عمل آوردند. پس از قتل سلیمان معینی، دبیرکل وقت حزب دموکرات به دست ملامصطفی بارزانی و تسلیم جنازهٔ وی به دولت ایران،همکاری بارزانی‌ها با دولت ایران به صورت آشکارتری صورت گرفت. متعاقب قتل سلیمان معینی، ده‌ها تن از کردهای هواخواه وی که در کردستان عراق به سر می‌بردند، از سوی ملامصطفی بارزانی دستگیر و تسلیم ایران گردیدند.

۳ـ بارزانی‌ها چون دارای ایدئولوژی خاصی نبودند، روزی که سیاست‌های شوروی اقتضا می‌کرد از آنان حمایت کند، ملامصطفی بارزانی خود را به عنوان یک فرد چپ‌گرا نشان می‌داد و عقاید مارکسیسم-لنینیسم را به مثابه هدف نهایی حزب

خود قبول می‌کرد. برعکس وقتی برحسب اقتضا، شوروی از دولت عراق حمایت می‌کرد، بلافاصله بارزانی با ۱۸۰ درجه چرخش به سوی غرب اعلام می‌کرد که هرگز به کمونیسم اعتقاد نداشته و خود را یکی از سرسخت‌ترین دشمنان کمونیست‌ها نشان می‌داد. پس از سال ۱۹۷۵، بارزانی‌ها مجدداً گرایش به شرق پیدا کرده و باز هم مارکسیسم‌لنینیسم را فراروی حرکتهای مبارزاتی خود قرار داده‌اند.

۴ـ کنارگذاشتن زندگی سادهٔ قبیله‌ای توسط بارزانی‌ها و آشنایی آنان با انواع مفاسد اخلاقی؛ به ویژه پس از این که دروازهٔ مرزهای ایران به روی آنان گشوده شد و به یُمن پولهای کلانی که شاه در اختیار آنان قرار می‌داد، به هرگونه آرزوی خود باکمال سهولت دست می‌یافتند. در این باره مرحوم "هژار" شاعر معروف و کرد که مدتها با ملامصطفی بارزانی بوده می‌گفت: «دیگر آن نیرویی نبودیم که حتی از عهدهٔ انتظارات مردم کرد برآییم و رژیم صدام را به زانو درآوریم؛ چه رسد به تأمین خودمختاری کردها. زیرااین مسأله اصلاًامکان نداشت، چه درآن‌صورت شایدحرکتی درمیان کردهای ایران هم به وجود می‌آمد و آن وقت خود شاه، ما را از میان می‌برد.»

شاه ایران درِ خزانه و دروازهٔ شهرها را به روی ما بازگذاشت، هر چه تئاتر و میخانه در تهران و دیگر شهرهای ایران بودند، به خاطر حضور سران کرد عراقی نوبت دیگران نمی‌شد. خلاصه جنبش ما در سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ همچون درختی بود که موریانه وسط آن را خالی کرده بود و اگر باد هم نمی‌وزید، بالأخره آن درخت خود به خود به زمین می‌افتاد».

شاه ایران نیز پس از امضای قرارداد الجزایر طی مصاحبه‌ای با حسنین هیکل، روزنامه‌نگار مصری اظهار داشت:

ما انقلاب کرد را اختراع نکردیم؛ بلکه آن را یک حقیقت موجود یافتیم. سال‌های طولانی رژیم‌های حاکم در عراق با ما دشمنی ورزیدند... انقلاب کرد، فرصتی یافت [و] ما از آن بهره‌گیری کردیم. آیا ما در واقع می‌خواهیم یک مشکل کرد به‌وجود بیاوریم؟

طبیعتاً خیر؛ باید بدانید که ما دارای اقلیت کرد بزرگی هستیم؛ به طوری که

یادآور شد، رژیمهای حاکم در عراق سال‌های طولانی با ایران دشمنی ورزیدند. آیا حق نداشتیم به این روش به آنها جواب بدهیم و از فرصتی که به دست آمده بود استفاده کنیم. آری به انقلاب کرد علیه حکومت بغداد کمک کردیم و این اقدام ما پاسخی بود به اقداماتی که علیه ایران کرده بودند. آنها از دشمنی با ما دست برداشتند؛ ما نیز چنین کردیم....

در سال ۱۹۷۶ وفاداران به بارزانی با هدایت فرزندان وی، یعنی مسعود و ادریس پس از انتخاب یک رهبری موقت تحت نام "قیاده موقت" برای حزب دموکرات به احیای تشکیلات آن پرداخته و در مناطق شمالی کردستان عراق، فعالیتهای مسلحانهٔ خود را به صورت پراکنده بر ضدرژیم عراق از سر گرفتند. البته رهبران قیاده موقت و خانواده‌های ایشان در ایران اقامت داشتند.

ساواک ایران به طور دقیق هرگونه حرکت و فعالیت کردهای عراقی در ایران را تحت‌نظر داشت و چه بسا افرادی که ازکردهای عراقی تنها به خاطر تبلیغات بر ضد رژیم صدام از سوی مقامات ایران، تسلیم عراق می‌شدند؛ حتی این کنترل شامل فعالیت‌های قیاده موقت که در مرزهای ترکیه و عراق، به ویژه در حوالی استان حکاری ترکیه جریان داشت، بود. این فعالیت‌ها گاهی همراه با عملیات نظامی علیه دولت عراق بود و مقامات دولت ترکیه با این که رابطهٔ دوستانه‌ای با دولت عراق داشتند، در این مورد سکوت می‌کردند. حتی عشایر کرد استان حکاری نیز که تحت کنترل شدید سازمان اطلاعاتی ترکیه بودند، آشکارا از بارزانی‌ها حمایت می‌کردند.

طی نامه‌ای که در فوریهٔ سال ۱۹۷۷ با امضای ملامصطفی به عنوان رئیس حزب دموکرات کردستان عراق برای کارتر رئیس‌جمهوری امریکا ارسال شده بود، ملامصطفی می‌نویسد:

«... آقای رئیس‌جمهور، ما مخالف روابط خوب ایران و عراق نیستیم؛ لکن آیا باید این روابط در ازاء معاملهٔ ما صورت گیرد؟ ما کردهایی که از طریق تعهد شفاهی شرافتاً هم به ایالات متحده و هم به ایران وابسته بودیم، پاداش خودمختاری موجود ما کجا است؟ در اردوگاه‌های پناهنده در ایران، در اخراج دسته‌جمعی مردم‌کرد به جنوب عراق...، در ترس از بازگرداندن ناگهانی پناهندگان

کرد توسط مقامات ایرانی به میهن خود، ما از نظر نظامی از دشمنانمان شکست نخوردیم؛ بلکه به وسیلهٔ دوستانمان نابود شدیم.»

انتشار متن نامهٔ بارزانی به جیمی کارتر، بار دیگر به‌دست طالبانی‌ها بهانه دادتا مجدداً بر ادامهٔ تبلیغات خود علیه قیاده موقت بیفزایند و حتی طی کمین‌هایی نیز تعدادی از افراد بارزانی را به قتل رساندند. اتحادیهٔ میهنی کردستان، هرگونه توافقی را با قیاده موقت، به اعتراف آنان به وابستگیِ امریکا و پشتیبانی از این کشور موکول ساخت.

پس از امضای موافقت‌نامهٔ شاه ایران و صدام‌حسین در الجزایر طی سال ۱۹۷۵، که منجر به درهم شکسته شدن مقاومت کردهای عراق به رهبری ملامصطفی بارزانی شد، حزب دموکرات کردستان عراق، که تنها حزب سیاسی ـ نظامی کردهای عراق محسوب می‌شد، از نظر سازمانی تقریباً متلاشی شد. تعدادی از سران و مسؤولین آن، خود را تسلیم رژیم بعثی عراق کردند و امان‌نامه گرفتند. تعدادی نیز راهی کشورهای اروپا و سوریه شدند و سرانجام ملامصطفی و تعداد زیادی نیز به عنوان پناهندهٔ سیاسی وارد ایران گردیدند.

شکست شورش کردها و متلاشی‌شدن سازمانهای حزب دموکرات کردستان عراق، فرصت مناسبی برای جلال طالبانی به وجود آورد، تا با استفاده از عدم حضور ملامصطفی بارزانی در صحنهٔ سیاسی کردستان عراق، رهبری خود را در جنبش کردهای عراق، که سال‌ها در آرزوی آن بود، اعمال نموده وگروهی به نام "اتحادیهٔ میهنی کردستان" را تشکیل دهد.

در تاریخ ۱۹۷۵/۶/۱ م. یعنی چند ماه پس از شکست شورش کردهای عراق، اتحادیهٔ میهنی کردستان موجودیت خود را اعلام نمود و ضمن برشمردن علل و عوامل شکست شورش بارزانی و متهم‌ساختن وی به وابستگی به امپریالیسم، اسرائیل و شاه ایران، اصلی‌ترین وظایف اتحادیه را به شرح زیر اعلام کرد:

۱ـ آزاد ساختن عراق از شبکهٔ استعمار نو از دیدگاه سیاسی و اقتصادی.

۲ـ سرنگون ساختن رژیم بعثی عراق.

۳ـ استقرار یک حکومت ملی و دموکراتیک با ائتلاف از نیروهای دموکرات

به‌گونه‌ای که دموکراسی را برای مردم عراق تضمین کند.

۴ـ شناسایی حقوق ملی کردها و تأمین خودمختاری آنان در چارچوب جمهوری مستقل و دموکراتیک عراق.

۵ـ انجام اصلاحات ارضی بنیادین، به سود دهقانان، صنعتی‌کردن کشور، بهره‌برداری از منابع طبیعی کشور در جهت پیشرفت جامعهٔ عراق به عنوان مرحلهٔ انتقالی در جهت ایجاد ساختمان سوسیالیسم در کشور. جلال طالبانی در مورد تشکیل اتحادیهٔ میهنی کردستان طی مصاحبه‌ای می‌گوید:

«... ما در آن زمان به یک نوع سازماندهی احتیاج داشتیم که با روحیهٔ موقعیت کردستان عراق سازگار باشد و بدین‌گونه ما به این نتیجه رسیدیم که فعلاً یک نوع اتحادیه را تأسیس کنیم که بتواند ایدئولوژی‌ها، افکار و اندیشه‌های مختلف را در خود جای دهد و گروه‌ها بتوانند در چارچوب همان اتحادیه فعالیت سیاسی نمایند و از جدایی احزاب و سازمانهای سیاسی جداً پرهیز گردد و شخصیت‌های مفید و مؤثر مبارز را هم در خود گردآورد. به این ترتیب اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق را در اواخر سال ۱۹۷۵ م. تشکیل دادیم».

نخستین گروه تشکیل‌دهندهٔ اتحادیهٔ میهنی، گروه اتحادیهٔ انقلابیون کردستان یا خط‌العام بود که ایدئولوژی خاصی نداشت. ظاهراً رهبر این گروه دکتر فؤاد معصوم بود و در عمل، جلال طالبانی آنها را هدایت می‌کرد. پس از تشکیل اتحادیه، جمعیت رنجداران کردستان، با افکار مائوسیستی و اعتقاد به ایجاد کردستان واحد با سرپرستی نوشیروان، وارد اتحادیه شد. البته رهبر پشت پردهٔ این گروه نیز جلال طالبانی بود.

گروه بعدی که به اتحادیه پیوست، جبههٔ سوسیالیستی کردستان بود. این گروه که در میان کردها به نام "بزوتنه وه" یعنی "جنبش" معروف بود. یک سازمان سوسیال ـ دموکرات و طرفدار حزب سوسیالیست اروپا محسوب می‌شد، که توسط افرادی چون دکتر محمود عثمان، علی عسگری، دکتر خالد، عمر دبابه، رسول‌مامند و خاله‌حاجی پایه‌گذاری شد. این گروه از همان ابتدا با رهبر آن یعنی جلال طالبانی هماهنگی نداشت. اما سران آن معتقد بودند، در جایی که بارزانی از

لحاظ داخلی متکی بر فئودال‌ها و از لحاظ خارجی هم به طور دربست وابسته به شاه، ساواک و صهیونیست‌های اسرائیل و سیای امریکاست، نمی‌توان با آنها یک گروه ایدئولوژیک انقلابی را تشکیل داد. به این ترتیب اتحادیهٔ میهنی به‌گروه بزرگی تبدیل شد که با توجه به منطقهٔ جغرافیایی نفوذ، یعنی سلیمانیه و سوابق تاریخی آن در مبارزات کردستان، سریعاً موقعیت بالایی به دست آورد و ادعای رهبری حرکت کردها را نمود.

حدود یک سال پس از اعلام موجودیت اتحادیهٔ میهنی کردستان و در حالی که رابطهٔ دوستانه‌ای میان آن با حکومت حافظ اسد در سوریه برقرار شده بود و حکومت بعثی سوریه کمکهای فراوان مالی و تسلیحاتی در اختیار اتحادیهٔ میهنی قرار می‌داد. در سال ۱۹۷۶ سران اتحادیه، نخستین کنگرهٔ خود را در سوریه منعقد ساختند.

کنگره تحلیلی همه‌جانبه از علل و عوامل شکست شورش کردها به رهبری بارزانی به عمل آورده و از بارزانی و هواخواهانش و وابستگی آنها به رژیم ایران و امریکا، به عنوان عاملان اصلی شکست شورش یاد کردند.

در کنگرهٔ اول، اتحادیهٔ میهنی کردستان نمایندگان حاضر در کنگره بر دوستی اتحادیه با دولت سوریه تأکید نمودند و مقرر شد که اتحادیه فعالیتهای خود را در جهت جلب دیگر گروه‌های کرد عراقی تشدید سازد.

نکتهٔ جالب توجهی که در کنگرهٔ اول اتحادیهٔ میهنی کردستان مطرح گردید، این بود که در حالی که تمام تحلیل و تفسیرها، از ملامصطفی بارزانی به عنوان عامل امپریالیسم و عامل اصلی درهم شکسته شدن شورش کردها یاد می‌کردند، قرار شد تا شخص جلال‌طالبانی، علی‌رغم تمایلات شخصی خود، با افراد خانوادهٔ بارزانی که به تازگی حزب دموکرات کردستان عراق را با عنوان قیاده موقت احیا کرده بودند، رابطه برقرار سازد.

اتحادیهٔ میهنی کردستان پس از کنگرهٔ اول، گروه‌های مسلحی در مناطق مرزی و کوهستانهای صعب‌العبور کردستان عراق تشکیل داده و در گسترهٔ محدودی، فعالیت‌های نظامی را علیه رژیم بعثی عراق از سر گرفت. البته در ایجاد این

گروه‌های مسلح، کمکهای دولت سوریه، که با رژیم بعثی عراق اختلافات شدیدی داشت، نقش اصلی و قابل توجهی ایفا نمود.

در مدت کوتاهی، تعدادی از پناهندگان کرد عراقی در ایران و کردهای عراقی، که از سیاست تهجیر و تخریب مناطق کردنشین عراق توسط رژیم بعثی‌ها ناراضی بودند، به گروه‌های مسلح اتحادیهٔ میهنی کردستان پیوستند. بدین‌سان این گروه به تدریج به نیروی نسبتاً بزرگی تبدیل شد که بخشی از کردهای عراق را تحت‌تأثیر قرار داد.

با آن که اتحادیهٔ میهنی از رژیم شاه در مواضع آشکار خود به عنوان عامل شکست نهضت کردستان عراق یاد می‌کرد، با این حال ساواک ایران همکاریهایی با پیش‌مرگان اتحادیه داشت. پس از انتقال نیروهای اتحادیه از مناطق کردنشین غرب ارومیه به مرزهای سردشت، آنان به کمک ساواک در منطقهٔ دره ناوزنگ کردستان عراق، در نزدیک مرز سردشت، استقرار یافتند.

با این حال رژیم شاه به لحاظ آن که روابط خود را با این گروه پرده‌پوشی کند، به صورت ظاهری در عملیات هماهنگی علیه آنان با دولت عراق در سال ۱۹۷۷ م. و بدون واردکردن ضربه به ایشان شرکت کرد.

پس از عملیات وسیع رژیم بعثی عراق علیه مواضع پیش‌مرگان اتحادیهٔ میهنی کردستان در سال ۱۹۷۷ در نوار مرزی مناطق غربی سردشت و هماهنگی‌های تاکتیکی و ظاهری واحدهایی از ارتش ایران با رژیم عراق حدود هشتصد نفر از پیش‌مرگان اتحادیهٔ میهنی کردستان ظاهراً به منظور آوردن اسلحه از سوریه به طریق مرزهای مشترک ایران ـ عراق، و عراق ـ ترکیه عازم سوریه گردیدند. آنها در مسیر خود در مناطق بادینان کردستان عراق و حوالی استان حکاری ترکیه مورد حملات واحدهایی از افراد قیاده موقت و عشایر کرد حکاری ترکیه، که توسط بارزانی‌ها تحریک شده بودند، قرار گرفته و تقریباً تارومار شدند. در این میان دو تن از برجسته‌ترین رهبران اتحادیهٔ میهنی یعنی دکتر خالد و علی عسگری به دست قبایل کرد ترکیه کشته شدند.

به این ترتیب برخورد طالبانی و بارزانی از فاز تبلیغاتی و سیاسی برای نخستین

بار وارد فاز مسلحانه شد. در سال ۱۹۷۶ طالبانی‌ها با توجه به ضعف قدرت خود در مقایسه با بارزانی‌ها، پس از ملاقات جلال و مسعود قرارداد ترک مخاصمه امضا کردند.

در سال ۱۹۷۸ مدتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، اختلافات سران جنبش سوسیالیستی کردستان با جلال طالبانی اتحادیهٔ میهنی کردستان را با انشعاب مواجه ساخت و این گروه رسماً جدایی خود را از اتحادیهٔ میهنی اعلام کرد. سوسیالیست‌ها قبل و بعد از انشعاب، در تبلیغات خود علل اختلافات خود با جلال‌طالبانی را ارتباط جلال با ساواک ایران و سازمان جاسوسی انگلیس، یعنی انتلیجنت سرویس[1] که به توسط پدرزنش ابراهیم احمد ایجاد گردیده بود و شیوهٔ دیکتاتورمآبانهٔ جلال در رهبری ذکر می‌کردند.

1. Inteligent Service

فصل ششم

کردهای عراق، انقلاب اسلامی ایران و جنگ ایران و عراق (۱۹۸۹-۱۹۷۹ م.)



در سال ۱۳۵۷ ش. با اوج‌گرفتن تظاهرات مردم مسلمان ایران، تحت رهبری امام‌خمینی، کردهای عراق نیز جان تازه‌ای یافته و بسیاری از آوارگان کرد عراقی که در ایران به سر می‌بردند، در قیام مردم مسلمان ایران شرکت کرده و حتی شهید دادند.

قیاده موقت و اتحادیهٔ میهنی کردستان، که رژیم منحوس شاه را حتمی‌الزوال می‌دانستند، هر کدام به نحوی سعی در نزدیک‌شدن به انقلاب و امام را داشتند و حتی ملامصطفی بارزانی با ارسال پیامی به پاریس، حمایت خود را از رهبری امام اعلام داشت. در این شرایط در عین حال گروه‌های عراقی از جو دوران انقلاب استفاده کرده و هر کدام، به مقتضای سیاست خود، به تحکیم موقعیت خویش در منطقه پرداختند.

کنگرهٔ دوم اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق (۱۹۷۹ م.)

در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ ش. که گروه طالبانی در نزدیک مرز ایران بود و انقلاب ایران شکل می‌گرفت، نیروهای مخالف رژیم شاه به خصوص گروه‌های چپ مقیم اروپا با وی در تماس بوده و حتی از پشتیبانی‌های او برای ورود به ایران بهره‌مند می‌شدند. چند ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و در حالی که پیروزی این انقلاب عظیم دگرگونی بزرگی در حرکت کردها ایجاد کرده بود، در سال ۱۹۷۹ م. اتحادیهٔ میهنی کردستان در درهٔ ناوزنگ، که به وادی الاحزاب معروف شده، دومین کنگرهٔ خود را منعقد ساخت. این کنگره در حالی برگزار گردید که گروه‌های مختلفی در مناطق کردنشین ایران، با هدف به اصطلاح مبارزه برای ایجاد خودمختاری در کردستان، به وجود آمدند. از آنها هر کدام به‌گونه‌ای با جلال طالبانی در ارتباط بودند و اتحادیهٔ میهنی کردستان در غارت و خلع سلاح پایگاه‌های ژاندارمری مناطق

کردنشین تفنگداران خود را در اختیار آنان قرار می‌داد و حتی آنان را تشویق می‌کرد که جهت تقویت خود از رژیم بعثی عراق اسلحه و مهمات و دیگر وسایل مورد نیاز را بگیرند.

در دومین کنگره، سران اتحادیهٔ میهنی کردستان تصمیم گرفتند که رابطهٔ نزدیکی با دولت جمهوری اسلامی ایران برقرار سازند. البته قبل از پیروزی انقلاب نیز جلال‌طالبانی در حالی که زوال رژیم شاهنشاهی را حتمی می‌دانست، برای برقراری رابطه با سران نهضت، کوششهایی به خرج داد. یک بار نمایندهٔ خود را در پاریس جهت همبستگی با مردم ایران، خدمت امام فرستاد و در همان حال طی نامه‌ای به شریعتمداری اعلام آمادگی کرد که در صورت تمایل وی نیروهای خود را در اختیار او قرار دهد.

فعالیت‌های طالبانی برای نزدیکی به انقلاب اسلامی در حالی صورت می‌گرفت که سران کومله، که هنوز به این نام معروف نشده بودند، در دامان اتحادیهٔ میهنی کردستان تئوریهای مائوسیستی و شبه‌مارکسیستی می‌آموختند.

با این حال، سران گروه اتحادیهٔ میهنی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به دلیل تحولاتی که این انقلاب در حیات سیاسی کردها ایجاد کرده بود و نیز زمینهٔ مساعدی را برای فعالیت‌های آنان، به ویژه در مناطق کردنشین عراق فراهم ساخته بود، به‌هیچ‌وجه نمی‌توانستند به روابط خود با دولت جمهوری اسلامی کم‌بها داده و یا آن را نادیده بگیرند.

تخریب چهره بارزانی‌ها

در مرزهای سردشت، طالبانی‌ها بااستفاده از جو موجود با میل خود به ایران رفت و آمد می‌کردند و ضمن تبلیغات وسیع برضد بارزانی‌ها، خود را از حامیان اصلی کردهای ایران نشان می‌دادند. در همان حال ده‌ها تن از روشن‌فکران مائوئیست کردهای ایران، که در سال‌های پیش از انقلاب با طالبانی‌ها بودند، به نشر افکار و عقاید "کومولە رنجدران" کردستان عراق پرداخته و نوکِ تیز حملات آنان متوجه قیاده موقت بود.

حزب دموکرات کردستان ایران به رهبری عبدالرحمان قاسملو، که در جریان انقلاب مجدداً احیا شده بود، نسبت به بارزانی‌ها سیاست معتدلتری در مقایسه با دسته‌های چپی کردستان ایران داشت. البته عبدالرحمان قاسملو، دبیرکل این حزب، در دههٔ ۱۹۶۰ م. با رژیمهای مختلف مستقر در بغداد همکاری داشت و حقوق‌بگیر ایشان بود. در جریان کشته‌شدن سران این حزب، سلیمان معینی و ملاآواره، به دست بارزانی‌ها، کینهٔ حزب دموکرات کردستان ایران نسبت به بارزانی‌ها شکل گرفته بود. اختلافات، میان دو حزب دموکرات کردستان وجود داشت و هواداران حزب نیز به تحریکات خود برضد بارزانی‌ها ادامه می‌دادند. عمده‌ترین شعار مردم شهرهای کردنشین ایران، در حین تظاهرات برضد رژیم شاه، اخراج افراد بارزانی یا قیاده موقت از ایران بود که در سطح وسیعی تکرار می‌شد. عامل اصلی بروز چنین شعاری در میان مردم، نفوذ، دخالت و القای سیاست‌های عوامل جلال طالبانی نزد حامیان شیخ عزالدین حسینی و عناصر چپ مائوئیست درکردستان بود که آن را تکرار می‌کردند.

کردهای عراق پس از پیروزی انقلاب اسلامی: رابطه بارزانی‌ها و جمهوری اسلامی ایران

اتحادیهٔ میهنی به رهبری جلال طالبانی از هفته‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، موفق شده بود بیش از پیش بر جنگ‌های تبلیغاتی خود برضد بارزانی‌ها افزوده و حتی ذهنیت عامهٔ کردهای ایران را علیه قیاده‌موقت به عنوان عوامل امریکا دشمن کردهای ایران تهییج سازد. در نتیجهٔ تحریکات طالبانی‌ها برضد قیاده موقت در میان کردهای ایران، طی قطعنامهٔ نمایندگان شوراهای انقلاب از شهرهای کردستان، که یک هفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سی‌ام بهمن خطاب به اطلاع هیأت دولت صادر شد، درخواست کردند که قیاده موقت که عامل ساواک، سیا و میت، و مورد نظر مردم‌کرد است را از ایران اخراج کرده و از هرگونه ارتباط و همکاری و همگامی با آنان بپرهیزد.

در یازدهم اسفند ماه ۱۳۵۷ ش.، که ملامصطفی بارزانی درگذشت و جنازهٔ وی

جهت خاک‌سپاری به اشنویه منتقل شد، نه تنها هیچ‌کدام از احزاب و گروه‌های کرد ایرانی با قیاده‌موقت اظهار همدردی نکردند، بلکه گروه‌های مهمی مانند حزب دموکرات کردستان ایران شرکت در تشییع جنازهٔ بارزانی را تحریم کرده و حاضر نشد هیچ‌گونه پیام تسلیتی برای رهبران قیاده موقت ارسال دارد. در چنین شرایطی و در حالی که هنوز مُهر شکست بارزانی‌ها در سال ۱۹۷۵ م. به مثابهٔ لکهٔ خیانتی بر پیشانی قیاده موقت در انظار عموم خود را نشان می‌داد، قیاده‌موقت بیش از هر چیز نیاز به توسعهٔ قدرت نظامی خود داشت تا بدین‌وسیله بار دیگر حضور مجدد خود را در عرصهٔ سیاسی کردستان پیدا کرده و جایگاهی در میان آن گروه‌ها و احزابی بیابد که روزی هیچ‌کدام از آنان نقش چندانی در عرصهٔ سیاست‌های کردستان نداشتند و یا اگر هم داشتند، بسیار اندک بود.

همکاری نظامی و سیاسی بارزانی‌ها با جمهوری اسلامی ایران

بارزانی‌ها به دلیل جو بسیار نامطلوبی که برضد آنان به وجود آمد و به شدت بر پایگاه‌های مردمی آنان لطمه وارد ساخته بود، نزدیکی به دولت جمهوری اسلامی ایران را به عنوان یک استراتژی انتخاب کردند. زیرا با استفاده از مشروعیت انقلابی و جهانی این دولت نوپا، خود را از اتهامات وارده مبرا می‌ساختند. بارزانی‌ها با استفاده از ارتباطات قبلی خود با برخی از ارتشیانی که در نظام جدید انقلابی نیز خدمت می‌کردند، تلاش نمودند توجه مقامات دولت موقت را برای استفاده از نیرو و امکانات بارزانی‌ها در کردستان جلب کنند و با استفاده از امکانات دولت، بار دیگر در عرصهٔ کردستان ایفاگر نقش باشند.

شایان توجه است که در ماه‌های اول پیروزی انقلاب، کردستان ایران وضعیت متشنج و آشوب‌زده‌ای داشت. بیشتر پاسگاه‌های ژاندارمری و مراکز انتظامی شهرها به دست گروه‌های ضدانقلابی افتاده و سقوط پادگان مهاباد در تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۱ شمسی، ضدانقلاب را بیش از پیش در ادامهٔ تحریکات خود علیه دولت جری‌تر کرد. شهرها و روستاهای کردستان به جولانگاه اصلی کلیهٔ گروه‌های ضدانقلابی چپ و راست تبدیل شده بود. ادامهٔ چنین وضعیتی عملاً حاکمیت جمهوری

اسلامی را در منطقه به مخاطره انداخته، و از شروع یک جنگ تحمیلی و ناخواسته علیه دولت موقت خبر می‌داد. از این رو در یک چنین وضعیتی شورای انقلاب در سال ۱۳۵۸ تصمیم گرفت به دلیل آشنایی بارزانی‌ها با موقعیت کردستان و روحیهٔ سلحشوری آنان، از نیرو و اقتدار آنان در عملیات درون و برون مرزی استفاده کند. در این خصوص شورای انقلاب طی تصویب طرحی، نیروهای نظامی و از جمله ارتش را موظف ساخت به تسلیح بارزانی‌ها بپردازند.

قیاده موقت پس از کسب اجازه از شورای انقلاب به جمع‌آوری بارزانی‌ها در سرتاسر ایران پرداخت و آنان را در مناطقی از کردستان، از جمله در نقده، زیوه، پیرانشهر و تا حدودی مریوان متمرکز ساخت. قیاده‌موقت پس از این‌که بر موقعیت سیاسی ـ نظامی خود در منطقه مسلط شد و به عنوان یک نیروی مقتدر نظامی پای به عرصهٔ کردستان آشوب‌زده گذاشت، قبل از هر چیز کوشید تا اعتبار خود را در میان گروه‌های سیاسی کردستان به دست آورده و چنان سیاستی در پیش گیرد که هم به دولت جمهوری اسلامی نزدیک باشد و هم تعادل سیاسی خود را در کردستان و در میان احزاب دست‌اندرکار این منطقه، از دست ندهد.

با این که اساساً شورای انقلاب برای استفاده از نیروهای بارزانی به تجهیز آنان پرداخته بود، با این حال در سال ۱۳۵۸ ش. که کردستان در یک وضعیت کاملاً بحرانی به سر می‌برد و اختلاف گروه‌های ضدانقلاب با دولت مرکزی به مرحلهٔ جنگ مسلحانه رسیده بود، قیاده موقت هیچ گونه عکس‌العملی از خود نشان نداد. آنها حتی غیرمستقیم به حزب دموکرات کردستان، از نظر آموزش نظامی، یاری نیز می‌رساندند. در همان حال قیاده موقت در سطح وسیعی تبلیغ می‌کرد که مسألهٔ کردستان، راه حل نظامی ندارد و وظیفهٔ دولت است که از طریق آشتی‌جویانه این مسأله را با به اصطلاح "رهبران خلق کرد" حل کند.

سال ۱۳۵۸ ش. قیاده موقت با تشکیل کنگرهٔ نهم خود در مناطق کردنشین غرب ارومیه، به رهبری موقت پایان داده و یک رهبری جدید را برای حزب دموکرات کردستان عراق انتخاب و رسماً در برنامهٔ خود آورد که:

حزب دموکرات کردستان عراق در فعالیتهای خود از افکار مارکسیسم-لنینیسم

پیروی می‌کند. نزدیکی بیش از حد حزب دموکرات کردستان عراق، به ویژه پس از انعقاد کنگره نهم، این حزب به کمونیست‌های عراق، برای کمونیست‌ها اهمیت زیادی داشت. حزب شیوعی عراق به این نتیجه رسید که به جای حساب‌کردن روی جلال‌طالبانی، که دشمن سرسخت بارزانی‌ها بود، با بارزانی‌ها یک اتحاد استراتژیک ایجاد کند که تا امروز نیز ادامه دارد. در همین راستا بارزانی‌ها علناً از عناصر معترض به قاسملو نظیر غنی بلوریان، که از مسکو و حزب تودهٔ ایرانی طرفداری می‌نمود و در این حزب ایجاد انشعاب کرده بودند و نام کنگرهٔ چهارم را به عنوان یک گروه مخالف حزب دموکرات بر خود نهاده بودند، حمایت کردند.

مسعود بارزانی هرگونه حمله از سوی حزب دموکرات، به انشعابیون کنگرهٔ چهارم را، حمله به افراد خود دانست و اعلام کرد از هیچ‌گونه حمایتی نسبت به این گروه کوتاهی نمی‌کند. ضمناً بارزانی‌ها اسنادی را که این گروه در مورد وابستگی قاسملو به بعث عراق انتشار دادند، با آب و تاب بیشتری پخش کردند. یکی از این اسناد که نشان‌دهندهٔ تعهد قاسملو به بعث عراق، در مورد محدود کردن گروه‌های عراقی در رفت و آمد به داخل خاک عراق بود، بیش از همه مورد توجه بارزانی‌ها قرار گرفت. آنها در این خصوص تبلیغات وسیعی را علیه حزب دموکرات به راه انداختند.

در همین روزها بود که جنازهٔ ملامصطفی نیز که در اشنویه تدفین شده بود از قبر بیرون آورده شد. بارزانی‌ها از آنجا که حزب دموکرات بر اشنویه حاکمیت داشت، مستقیماً آن را متهم به این کار ساختند و اعلام کردند که سیدرسول دهقان، از دبیران حزب دموکرات کردستان ایران، با همکاری دولت بعثی عراق دست به این کار زده است.

در مرداد ماه سال ۱۳۶۰ ش. بارزانی‌ها مستقیماً بر ضد پیش‌مرگان قاسملو وارد نبرد شده و دوش به دوش سپاه پاسداران و افراد ژاندارمری پیروان کنگرهٔ چهارم، در پاک‌سازی این مناطق شرکت کردند. در پاک‌سازی درهٔ قاسملو و منطقهٔ مرگور، بارزانی‌ها تلفات نسبتاً سنگینی بر پیش‌مرگان حزب دموکرات کردستان ایران وارد ساختند. در روز ۱۳۶۰/۶/۱۸ ش. شهر اشنویه که آخرین شهر بازمانده در دست

حزب دموکرات کردستان ایران بود، با کمک بارزانی‌ها آزاد شد. پس از آن نیز پیش‌مرگان بارزانی در منطقهٔ اشنویه همچنان به جنگ‌های خود با حزب دموکرات ادامه دادند و در اکثر درگیری‌ها با نیروهای انتظامی هماهنگی می‌کردند.

انگیزهٔ اصلی شرکت بارزانی‌ها در پاک‌سازی مناطق کردنشین ایران

درکنار انگیزه‌های ظاهری، چون ناراحتی از اهانت به جنازهٔ ملامصطفی و حمایت از پیروان کنگرهٔ چهارم؛ یکی از عمده‌ترین اهداف بارزانی‌ها در تارومارکردن حزب دموکرات کردستان ایران در مناطق مرزی شمال عراق، اشراف و دست‌یابی آنان بر راه‌ها و مواضع استراتژیک، تا بدین‌وسیله به آسانی به خاک عراق رفت‌وآمد کنند.

در این میان کوهستانهای کلاشین و دره گادر و قسمتی از مرزهای کردنشین مناطق جنوب غربی ارومیه، که اشراف کامل بر عراق دارد، برای بارزانی‌ها اهمیت فوق‌العاده‌ای داشته و بارزانی‌ها پس از دست‌یابی بر این مواضع، باکمال سهولت راه خود را به داخل خاک عراق بازکردند. افزون بر آن بارزانی‌ها در یک سال اول پاک‌سازیها، به ویژه در شهر اشنویه، چنان به اعمال حاکمیت خود می‌پرداختند، که بسان یک نیروی انتظامی حق هرگونه دخالتی را در امور داخلی مردم شهر و حوالی بغداد به خود داده بودند و با میل خود به دستگیری و یا آزاد کردن آنان می‌پرداختند. همین مسأله ابهتی به بارزانی‌ها داده بود. به طوری که چه بسا مردم برای رفع مشکلات خود، به آنان مراجعه می‌کردند.

بارزانی‌ها در سایر عملیات پاک‌سازی نظیر بازپس گرفتن جادهٔ استراتژیک سردشت ـ پیرانشهر در سال ۱۳۶۱ ش. نیز به عنوان راهنما و نیروی کمکی تا حدی به نیروهای سپاه و ارتش جمهوری اسلامی ایران کمک کردند.

مهمترین کار مشترک بارزانی‌ها با نیروهای مسلح ایرانی در تابستان ۱۳۶۲ ش. (۱۹۸۳ م.)، شرکت در عملیات والفجر ۲ برای آزادسازی منطقهٔ کوهستانی حاج‌عمران در منطقهٔ سنتی نفوذ بارزانی‌ها بود. این منطقه با عملیات سنگین سپاه و ارتش ایران، با موفقیت صورت گرفت و نیروهای بارزانی، که در عملیات بیشتر به عنوان راهنما شرکت داشتند، پس از آزادسازی منطقه، در آن مستقر شدند. جلسهٔ

مشترک بارزانی و مجلس اعلا در نخستین روزهای آزادسازی به عنوان سمبل وحدت معارضین عراق در روستای حاج عمران تشکیل شد.

عملیات مهم دیگر مشترک بارزانی‌ها با نیروهای ایران، عملیات آزادسازی دره‌گادر با مشارکت ارتش و تعدادی از نیروهای سپاه جمهوری اسلامی ایران بود. در این عملیات، که به صورت عملیات نامنظم و با مشارکت بیش از پیش بارزانی‌ها صورت گرفت، عبور و مرور بارزانی‌ها از ارتفاعات کلاشین و دره‌گادر به شمال‌شرق عراق تسهیل گردید.

به جز عملیات فوق‌الذکر، بارزانی‌ها در منطقهٔ خود در خاک عراق طی سال‌های ۸۶-۱۹۸۳م. به عملیات پارتیزانی مستقل و بعضاً با همکاری نیروهای ایران دست می‌زدند و توانستند حضور خود را در کوه‌ها و دره‌های مناطق دیانا، اربیل و بادینان، در شمال‌شرق عراق تثبیت سازند.

تشکیل اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق و رهبری جلال طالبانی

محوریت اکثر احزاب کرد اشخاص معینی هستند که به دلایل خصایص فردی و روابط سیاسی، با دیگر کشورها، رشد یافته‌اند؛ محور اتحادیه جلال طالبانی می‌باشد.

رابطهٔ اتحادیهٔ میهنی کردستان با جمهوری اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی اتحادیهٔ میهنی کردستان طی اعزام هیأتهایی به قم و تهران همبستگی خود را با انقلاب و جمهوری اسلامی اعلام داشته و برای برقراری رابطه با آن، دست به تلاش‌های زیادی زد.

در سال ۱۳۵۸ ش. پس از تلاش‌های فراوانی که از سوی سران اتحادیهٔ میهنی شکل گرفت، سرانجام دولت موقت به این گروه اجازه داد که در تهران دفتر دایر ساخت و فؤاد معصوم، به نمایندگی از سوی طالبانی، نیازمندیهای این گروه را به طور عمده از طریق دولت سوریه در اختیار می‌گرفت تا از طریق تهران به مناطق کردنشین انتقال دهد.

رابطهٔ اتحادیهٔ میهنی کردستان با دولت جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸ در حالی برقرار گردید که این گروه با کلیهٔ دسته‌های ضدانقلابی چون حزب دموکرات کومله چریکهای فدایی شیخ عزالدین حسینی و سپاه رزگاری و... رابطه داشت و به نحوی از انحاء از آنان حمایت می‌کرد. در همین سال او نقش واسطه‌گری را بین هیأت مذاکره‌کنندهٔ اعزامی دولت موقت تحت عنوان بنگاه حسن نیت و سران گروه‌های کرد ضدانقلاب مذکور ایفاد نمود. جلال طالبانی علناً دخالت خود را در امور داخلی ایران انکار کرده و ادعا می‌کرد که عدم دخالت در امور داخلی ایران را به عنوان یک اصل قبول کرده است.

در راستای جلب رضایت مقامات دولت جمهوری اسلامی، این گروه با سازمانهای اسلامی عراق چون "حزب‌الدعوه" و طرفداران آیةالله حکیم و لشگر اسلامی که مورد حمایت این دولت بودند، ارتباط برقرار کرد. البته لشگر اسلامی به سرپرستی عباس ابواسام معروف به عباس شبک که مورد حمایت لیبی نیز بود، پس از شروع فعالیت‌های خود در عراق از سوی افراد مسلح طالبانی خلع سلاح و در نهایت هلاک شدند؛ هر چند جلال طالبانی ظاهراً دخالت گروه خود را در خلع سلاح افراد لشگر اسلامی انکار کرد.

در سال ۱۳۵۹ ش. که مذاکرات بین سران ضدانقلاب و هیأت حسن نیت نتایجی به بار نیاورد و دوباره جنگ در مناطق کردنشین شروع شد؛ جلال طالبانی بار دیگر به طور ضمنی به حمایت از ضدانقلابیون برخاست و حتی در منطقهٔ باینگان، عواملی از افراد اتحادیهٔ میهنی کردستان، در جنگ با نیروهای دولت ایران به هلاکت رسیدند.

در سال ۱۳۶۰ ش. که همکاری بارزانی‌ها با دولت جمهوری اسلامی ایران شکل گرفته و از سوی دیگر روند همکاری طالبانی با ضدانقلابیون آشکار شده بود، دیگر جمهوری اسلامی ایران به وی اجازه نداد که از طریق تهران اقدام به آوردن اسلحه از سوریه نماید و حتی تعداد سیصد قبضه اسلحهٔ متعلق به این گروه را توقیف کرد.

در آذر ماه سال ۱۳۶۰ ش. جلال طالبانی طی بیانیه‌ای که از رادیو اتحادیهٔ میهنی بخش نمود. ضمن تشریح تاریخچه‌ای از مبارزات کردهای عراق، ترکیه، ایران و

سوریه و محکوم‌ساختن مجدد ملامصطفی بارزانی، به خاطر همکاری‌اش با ارتجاع، از رهبران گروه‌های معارض رژیم عراق درخواست نمود که به موضع‌گیری خصمانهٔ خود علیه اتحادیهٔ میهنی پایان داده و با آن متحد شوند. طالبانی در این بیانیه ضمن تعریف و تمجید از ضدانقلابیون ایران، به ویژه حزب دموکرات کردستان، جمهوری اسلامی ایران را به خاطر به اصطلاح بی‌توجهی به خواسته‌های کردها و اقدام به سرکوبی گروه‌های ضدانقلابی به باد انتقاد گرفت. او ضمن برشمردن کمکهای آنان به گروه خود اعلام کرد که اتحادیهٔ میهنی کردستان هیچ‌گاه این کمکها را فراموش نخواهد کرد و با تمام نیرو از آنان حمایت خواهد نمود.

جلال طالبانی در پایان بیانیهٔ خود، ضمن اظهار تأسف از برکناری ابوالحسن‌بنی‌صدر از ریاست جمهوری، که گویا به او وعده داده بود که به مخاصمات در کردستان پایان دهد، اظهار داشت که هیچ زمینهٔ تفاهمی در حال حاضر باقی نمانده است، این است که ما باید با تمام نیرو، از گروه‌های ایرانی ضدرژیم حمایت کنیم. در عمل نیز این حمایت به طور کامل در اختیار گروهی کرد ضددولتی ایران قرار گرفت.

تشکیل جبههٔ جوقد و شرکت اتحادیهٔ میهنی کردستان در آن (۱۹۸۲ م.)

در سال ۱۹۸۲ م. برای مقابله و سرنگونی رژیم صدام و در جهت متحدکردن گروه‌های کرد و عرب ضد صدام، جبههٔ سیاسی به نام "جوقد" تشکیل شد.

در تشکیل جبههٔ جوقد، گروه‌های حزب سوسیالیست عرب، اتحادیهٔ میهنی کردستان، حزب کمونیست عراق، حزب سوسیالیست کرد پاسوک، حزب سوسیالیست کردستان، جنبش سوسیالیستی عراق، حزب بعث عربی سوسیالیستی، استقلال‌طلبان دموکرات عراق، و اتحاد دموکرات ترکمن و چند گروه دیگر شرکت داشتند. اصلی‌ترین آنان اتحادیهٔ میهنی کردستان و حزب بعث سوسیالیستی عراق به رهبری عبدالجبار الکبیسی بود که اولی از نظر نظامی و دومی از نظر سیاسی با نفوذترین گروه‌های شرکت‌کننده در جوقد به حساب می‌آمدند.

از همان ابتدای تشکیل جبههٔ جوقد، موضع‌گیری اتحادیهٔ میهنی کردستان

براساس مخالفت با بارزانی‌ها صورت می‌گرفت. به‌گونه‌ای که موقعی کمونیست‌ها خواستار شرکت بارزانی‌ها در جبهه شدند، اتحادیهٔ میهنی کردستان به مخالفت با درخواست آنان پرداخت و همین امر باعث شد که حزب کمونیست عراق و به دنبال آن حزب سوسیالیست کردستان عراق، از آن خارج شوند.

اهم مصوبات کنگرهٔ سوم اتحادیهٔ میهنی در سال ۱۳۶۱ ش. تأکید بر مسألهٔ سرنگونی رژیم بعثی عراق، تلاش برای نزدیکی به دولت جمهوری اسلامی ایران، نزدیکی به احزاب مخالف رژیم عراق و برقراری رابطهٔ دوستانه‌تر با کشورهایی چون لیبی، سوریه و همکاری با سازمانهای مقاومت فلسطینی‌ها بود. طالبانی برای نزدیکی به جمهوری اسلامی ایران و برقراری رابطهٔ مجدد با دولت این کشور، به سوریه متوسل شد و دولت سوریه هم عبدالجبار الکبیسی، رهبر حزب بعث سوسیالیستی عراق را به طور رسمی روانهٔ ایران ساخت تا توافقی بین ایران و جلال طالبانی به وجود آورد که البته جمهوری اسلامی ایران در این برهه حاضر به همکاری با وی نشد.

در مورد نزدیکی به احزاب معارض عراق، اتحادیهٔ میهنی کردستان تا حدودی با کمونیست‌ها کنار آمد و ضمن انعقاد پیمان عدم تعرض با حزب شیوعی تعهد کرد که از درگیری و خصومت با دیگر گروه‌ها چون بارزانی‌ها و سوسیالیست‌ها بپرهیزد.

در مورد نزدیکی بیشتر به سوریه و لیبی، اتحادیه تلاش‌هایی کرد و همان‌طور که انتظار می‌رفت، رابطه‌اش با این دو دولت بیش از پیش صمیمانه‌تر شد و چندی بعد از پایان کنگره، جلال طالبانی شخصاً به دیدار سوریه و لیبی پرداخت. ضمناً در سوریه ملاقاتی نیز با یاسر عرفات و رهبران فلسطینی‌ها ترتیب داد و سلاح‌هایی به عنوان هدیه از وی دریافت داشت.

زمینه‌سازی و آغاز مذاکرهٔ طالبانی با رژیم بعثی بغداد (۱۹۸۳ م.)

از سال ۱۹۸۳ م.، به دنبال کسب پیروزی‌های وسیع جمهوری اسلامی در جبهه‌های جنگ با عراق، صدام حسین حدس زد که به زودی عملیاتی در مناطق مرزی شمال‌عراق با کمک کردهای عراق برعلیه ارتش بعث صورت خواهد گرفت. در

آغاز سال ۱۹۸۳ صدام حسین به فرار ۴۸۰۰۰ کرد، از جمله عشایر طرفدار خود، به کوه‌ها اعتراف کرد و به همین دلیل ناچار شد پنجاه هزار نیروی ارتش خود را در کردستان مستقر کند. صدام می‌خواست به هر نحوی بین ایران و شورشیان کرد جدایی بیندازد. به همین دلیل درکنارِدادن امتیازاتی از قبیل عفو کردهای شورشی و سربازان فراری کردستان، نمایندگانی را نزد طالبانی و بارزانی اعزام داشت. مذاکره با بارزانی‌ها نه تنها فایده‌ای برای صدام دربرنداشت؛ بلکه این کردها، نقش مؤثری را در عملیات والفجر ۲ در فتح حاج عمران و عملیات دره کادر به دست نیروهای جمهوری اسلامی ایفا نمودند.

در اوایل سال ۱۹۸۳ م. در حالی که توازن نیرو در جبهه‌های جنگ ایران و عراق به سود ایران در حال تغییر بود، در لبنان نیز حرکت حزب الله، حامیان امریکایی و فرانسوی اسرائیل را در تنگنا قرار داده بود. مجلهٔ "صوت الشفیله"، ارگان جنبش سوسیالیستی عربی در سوریه، برای نخستین بار طرح حکومت سوسیالیست فرانسه را، که دارای روابط نزدیک با رژیم بغداد، حزب دموکرات کردستان ایران و اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق بود، افشاء ساخت. طی این طرح که در کنگرهٔ سالانه حزب سوسیالیست فرانسه پیشنهاد شده بود، رهبران کرد، از جمله عبدالرحمان‌قاسملو، جلال طالبانی و عصمت شریف و انلی با حمایت احزاب سوسیالیست اروپا و به ویژه فرانسهٔ به وسیلهٔ اتحاد با یکدیگر می‌بایست حرکتی را برعلیه کشورهای ایران و سوریه به راه می‌انداختند. هدف اصلی سوسیالیست‌ها از این پیشنهاد، نخست این بود که جای پایی درکردستان بازکنند و ازکردستان بزرگ به عنوان اهرم فشاری علیه دولت جمهوری اسلامی ایران و دولت سوریه، که در خط‌مقدم جبهه علیه اسرائیل قرار داشت، استفاده کنند و در همان حال با به سازش‌کشاندن جلال طالبانی با رژیم بعثی عراق، آنان را از زیر ضربهٔ بخشی از قوای معارض عراقی نجات دهند.

در این پیشنهاد، از آنجا که کردستان ترکیه بخشی از یک کشور عضو پیمان ناتو بود، سوسیالیست‌های فرانسه سخنی از آن به میان نیاورده بودند. به‌هرحال این پیشنهاد از آنجا که در راستای تقویت رژیم بعثی عراق و مصالح و منافع آن بود و

باعث تجزیهٔ قوای معارض آن رژیم جنایتکار می‌شد، با استقبال دولت بعثی عراق روبرو گردید.

پس از این واقعه، عبدالرحمان قاسملو، دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران که با حمایت رژیم بغداد از اول پیروزی انقلاب در حال جنگ با دولت ایران بود، نقش وساطت و دلالی بین دولت عراق و جلال طالبانی را به عهده گرفت. او طالبانی را به مزایایی که از سازش با رژیم عراق به دست خواهد آورد ترغیب ساخت. طالبانی از زمان شروع به کار فعالیت اتحادیهٔ میهنی توانسته بود در مناطق سلیمانیه بیش از حزب دموکرات نفوذ به دست آورد. لذا اگر جلال طالبانی به توافق خوبی با صدام دست می‌یافت، می‌توانست موقعیت خود را در میان مردم کرد، بیش از پیش تثبیت نماید. به همین دلیل او با ایجاد درگیری با حزب سوسیالیست و عشایر کرد طرفدار دولت بغداد، اقدامات خود را آغاز کرد. در دسامبر سال ۱۹۸۳ م. اتحادیهٔ میهنی و صدام، اعلام آتش‌بس کردند تا امکان ایجاد یک دولت وحدت ملی و انعقاد یک موافقت‌نامه برای توسعهٔ خودمختاری براساس انتخابات آزاد فراهم گردد.

اما مشکل اینجا بود که هنوز بیش از هفت ماه از انعقاد کنگرهٔ سوم اتحادیه، که در آن بر سرنگونی رژیم عراق به علت ماهیت فاشیستی آن تأکید شده بود، نمی‌گذشت. با تنفری که پیش‌مرگان و اعضای اتحادیه نسبت به رژیم بعثی داشتند، زمینه‌سازی ذهنی در میان اعضا و هواداران اتحادیه برای آغاز مذاکره با رژیم بغداد کار ساده‌ای نبود.

به این منظور سران اتحادیه تبلیغات خود را نخست بیش از پیش علیه جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک رژیم آخوندی، که مرتجع‌تر از رژیم بعث است، متمرکز ساختند. آنان با حمایت از احزاب کردی ضدانقلاب به عنوان دفاع از حقوق یکپارچهٔ ملت کرد و در عین حال حمله به بارزانی‌ها و جبههٔ خود به عنوان متحد ایران، از یک طرف ذهن حامیان خود را از ضدیت با رژیم بعث برعلیه حکومت جمهوری اسلامی ایران جهت می‌دادند و از سوی دیگر اتحادیه را به عنوان تنها مدافع مستقل حقوق مردم کرد عراق قلمداد می‌کردند. به تدریج مسألهٔ

تمامیت‌ارضی عراق و حملهٔ ایران به این سرزمین و نادرست بودن مبارزه با ارتش عراق به تبلیغات طالبانی‌ها اضافه شد. در همین تبلیغات، کم شدن یا قطع شدن کمکهای لیبی و سوریه و تنها ماندن اتحادیهٔ میهنی نیز به عنوان توجیه‌گر سازش مطرح شد.

در سال ۱۹۸۳ پس از زمینه‌سازیهایی برای شروع مذاکرات و وساطتهای عبدالرحمان قاسملو، نخستین هیأت از سوی اتحادیهٔ میهنی کردستان وارد بغداد شد. همزمان با ورود این هیأت به بغداد، تبلیغات اتحادیهٔ میهنی علناً تغییر جهت داد و تعریف و تمجید از سازش و مذاکره با رژیم بعثی عراق و ضرورت آن را به اوج خود رساند. آنها در سخنرانی‌ها می‌گفتند که؛ تا به حال، به غلط دربارهٔ صدام فکر می‌کردند! صدام دوست کردها است و قلباً تمایل به حل مسأله کردستان دارد. صدام وعده داده که موافقت‌نامهٔ یازدهم مارس سال ۱۹۷۰ را به اضافهٔ ده‌ها مادهٔ دیگر درکردستان اجراکند. ۴۰٪ نفت کرکوک را به مناطق کردنشین اختصاص دهد و چهل هزار پیش‌مرگه را برای حفاظت ازکردستان مسلح سازد. به دنبال این تبلیغات وسیع اتحادیهٔ میهنی کردستان، تعداد زیادی از مردم شهر سلیمانیه و حوالی آن، به خیابانها و جاده‌ها ریخته و به جشن و پایکوبی پرداختند.

برخی از خواسته‌های اتحادیهٔ میهنی هنوز مورد مذاکره بود و صدام نمی‌توانست آنها را بپذیرد. از جمله توسعهٔ منطقهٔ خودمختار به بخشهایی از کرکوک، خانقین، سنجار و مندلی؛ توقف در عربی‌ساختن این مناطق؛ بازگشت بدون قید و شرط کردهای آوارهٔ این منطقه؛ برچیدن کمربند امنیتی در طول مرزهای ایران و ترکیه؛ انحلال نیروهای بیست هزار نفری جاشی یا طرفدار دولت و تعمیم و گسترش دموکراسی در تمام شؤون عراق، که به عقیدهٔ اتحادیهٔ میهنی شرط اساسی برای تشکیل یک دولت وحدت ملی بود.

همزمان با این مذاکرات فرستادهٔ ویژهٔ امریکا به خاورمیانه در دسامبر ۱۹۸۳ با صدام دیدارکرد و به او اطمینان داد که امریکا به هیچ‌وجه راضی به شکست عراق در جنگ با ایران نیست و در قبال موج فزایندهٔ حملات جمهوری اسلامی ایران، با حمایت در سازمانهای بین‌المللی و تأمین نیازهای نظامی رژیم بغداد، از این رژیم

حمایت خواهند کرد. همین امر صدام را مجدداً به این فکر انداخت که نیازی به حمایت طالبانی و امتیازدادن به وی ندارد. به همین دلیل در بهار ۱۹۸۴ با اعدام مشمولان فراری در سلیمانیه و تیراندازی به دانشجویان معترض در اربیل، نمایش قدرت خود را در برابر طالبانی آغاز نمود.

از سوی دیگر با سفر وزیر خارجهٔ ترکیه، در اکتبر همان سال به بغداد، صدام متوجه شد که حکومت ترکیه کاملاً مخالف توافق دولت بغداد با کردهاست. در این سفر وزیر خارجهٔ ترکیه، از ابزار تهدید به توقف صادرات نفت عراق از طریق خط لوله ترانزیت ترکیه، استفاده نمود.

پس از چند ماه خبری از وعده‌های اتحادیهٔ میهنی کردستان به مردم، جهت اعلام خودمختاری کذایی صدام نشد. در این میان سران اتحادیهٔ میهنی کردستان، ضمن دعوت مردم به حفظ آرامش و خونسردی، وعدهٔ اعلام خودمختاری مورد انتظار خود را به آیندهٔ نزدیک موکول می‌کردند. مسؤولین حزب بعث در مناطق کردنشین اعلام می‌کردند که جماعت جلال طالبانی از این پس می‌خواهند، در مقابل تجاوز رژیم ایران، از کشور دفاع کنند. سران اتحادیهٔ میهنی کردستان نیز می‌گفتند که جاش‌ها یا کردهای مسلح شده توسط دولت، باعث اشکال در اعلام خودمختاری شده‌اند.

به همین دلیل برخوردهای خونینی میان پیش‌مرگان اتحادیهٔ میهنی کردستان، و کردهای مسلح وابسته به دولت عراق صورت گرفت و ده‌ها تن از طرفین، طی این برخوردها به قتل رسیدند.

جالب توجه است که در عین ادامهٔ درگیری‌های میان کردهای مسلح طرفدار عراق و طالبانی‌ها، در حالی که ارتش عراق به طرفین اسلحه و مهمات کافی می‌داد؛ در صورت لزوم میان آنان حائل می‌شد و آنان را از یکدیگر جدا می‌ساخت. صدام‌حسین کلیهٔ سران عشایر کرد طرفدار خود را به بغداد دعوت کرده و به آنان گفته بود اگر از عهدهٔ دفاع از مناطق کردنشین و مرزها برنیایند و برای مقابله با تهاجم دولت ایران به کردستان خود را آماده نسازند، ناچار است به طالبانی خودمختاری داده و وی را مسؤول حفاظت از مرزهای کردستان کند.

بدین‌ترتیب رژیم عراق با به بازی‌گرفتن طالبانی، تنها باعث تجزیهٔ گروه‌های معارض خود نبود، بلکه بدین‌وسیله از این مذاکرات به مثابه اهرم فشاری جهت به کارگرفتن بهتر عشایرکرد که از نفوذ اتحادیهٔ میهنی وحشت داشتند، استفاده می‌کرد.

در اینجا مناسب است مختصری در مورد عشایرکرد عراقی که از دیرباز با دولت بغداد همکاری می‌نمودند، توضیح داده شود.

صدام حسین با کمال غرور و اطمینان ادعا می‌کرد که سازمانهای کرد عراقی مخالف بغداد به علت اختلافات درونی خود قدرت هیچ‌کاری را ندارند و حتی اعلام کرد که از حضور نظامی دولت درکردستان خواهد کاست و منطقه را به نیروهای کرد هوادار دولت یا جاش‌ها و عشایر خواهد سپرد. این گروه‌ها به سه دلیل همکاری خوبی با رژیمهای بغداد داشتند، دلیل نخست عادت و سابقهٔ تاریخی و سنتی کار ایشان با دولتها از عثمانی گرفته تا انگلیس‌ها و رژیم سلطنتی تا حکومت‌های قاسم و عارف و احمدحسن البکر بود. دلیل دوم خصومتهای نسل اندر نسل ایشان با بارزانی‌ها، این بود که حتی ازدواج ملامصطفی با دختر رئیس عشیرهٔ زیباری، که منجر به تولد مسعود بارزانی شد، در تقلیل این خصومت مؤثر نبود. سومین دلیل، مصون‌ماندن از تعدیات رژیم بغداد بود که به خصوص در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی قتل و غارت و تبعیدی که توسط دولت به کردها اعمال شد، موجب گردید تا عشایر با اعلام خدمت به دولت، از این مصیبتها مصون بمانند. ضمن آن که در طول جنگ ایران و عراق، به خاطر همین قرارداد، جوانان ایشان از جنگیدن در جبهه‌های جنگ به همراه دولت معاف بودند.

ناگفته نماند که این عشایر در عین‌حالی که درگیری‌های گسترده و جدی با بارزانی‌ها و طالبانی‌ها داشتند، اما هیچ‌گاه ارتباطات مخفی خود را با آنها قطع نکرده بودند و حتی در موارد مقتضی اطلاعات لازم را به ایشان می‌رساندند و یا از عبور و مرور پیش‌مرگه‌ها در منطقهٔ تحت حفاظت اغماض می‌کردند. عشایر با دولت عراق نیز صداقت نداشتند و در قبال پولی که می‌گرفتند، افراد کمتری از میزان تعهد خود به کار می‌گرفتند و دوست بغداد نیز سعی می‌کرد، از این تخلفات ایشان چشم‌پوشی کند. اوج همکاری این عشایر با گروه‌های سیاسی کرد مخالف رژیم، در

زمان حملهٔ نیروهای امریکا به صدام، در جریان جنگ خلیج‌فارس است که در صفحات آینده به آن خواهیم پرداخت.

سران اتحادیهٔ میهنی کردستان، پس از چندین دور مذاکره با رژیم بعثی عراق و پس از این که بعثی‌ها هر بار به بهانه‌ای ادامهٔ مذاکره را به دور دیگری موکول می‌کردند، به تدریج از وعده‌های طلایی که به مردم و پیش‌مرگان و اعضای گروهشان می‌دادند عقب‌نشینی نمودند.

جلال طالبانی و همراهانش مدت مدیدی در بغداد و در انتظار پاسخ صدام به سر بردند. ولی رژیم عراق هیچ‌گونه موافقت‌نامه‌ای با آنان امضا نکرد. در این فاصله رژیم بعثی عراق توانسته بود با استفاده از جریان مذاکرات بی‌نتیجه، صدها تیپ خفیفه از عشایر کرد را در کردستان به وجود آورد و موقعیت خود را بار دیگر در کردستان تقویت کند.

اتحادیهٔ میهنی کردستان در اوایل سال ۱۹۸۵ طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد که مذاکراتش با رژیم پایان یافته و دیگر هیچ‌گونه رابطه‌ای با بعثی‌ها ندارد. متعاقب این اطلاعیه، اتحادیهٔ میهنی کردستان در پاسخ سیاست‌های خشونت بار رژیم در حوالی کرکوک و اربیل، چند روستای عرب‌نشین را با خاک یکسان کرد و بیشتر ساکنان آنها را به قتل رساند. مذاکرات نافرجام اتحادیهٔ میهنی کردستان با رژیم بعثی عراق، حدود سیزده ماه به طول انجامید. در خلال این مدت، روحیهٔ بسیاری از پیش‌مرگان اتحادیه از دست رفته و تعداد زیادی از آنان، که با استفاده از جریان مذاکره به شهرها رفته بودند دیگر حاضر نشدند بار دیگر به مبارزات خود ادامه دهند. به همین دلیل خود را تسلیم رژیم عراق ساختند و یا به دیگر گروه‌های معارض رژیم عراق پیوستند. تشکیلات مخفی اتحادیهٔ میهنی، تقریباً در شهرها متلاشی شد و استخبارات عراق بسیاری از مسؤولین تشکیلاتی را در شهرها شناسایی و دستگیر، و تعداد زیادی از آنان را نیز در جریان مذاکرات خریداری نمود.

این مذاکرات باعث شد تا اتحادیهٔ میهنی کردستان حمایتهای دولت سوریه و لیبی را نیز از دست بدهد. به طورکلی اتحادیهٔ میهنی کردستان در اثر مبادرت به این

سازش خفت‌بار با رژیم بعثی عراق، نه فقط در کردستان عراق و در میان نیروهای معارض رژیم بعثی، بلکه در میان کلیهٔ نیروهای انقلابی، حیثیت سیاسی خود را از دست داد و به عنوان یک گروه سوداگر و سازشکار شناخته شد.

یکی از پیامدهای این مذاکرات، موضع‌گیری خصمانه و بی‌بندوبار اتحادیهٔ میهنی کردستان علیه دولت جمهوری اسلامی ایران بود. پس از این که اتحادیهٔ میهنی کردستان در مذاکراتش با رژیم عراق نتیجه‌ای نگرفت، طالبانی به عنوان رهبر اصلی این گروه برای چندمین‌بار در حیات سیاسی خود دست به یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای زده و بار دیگر خرقهٔ مبارزه با رژیم بعثی عراق را بر دوش کشید و شعار آشتی و وحدت با گروه‌های معارض رژیم صهیونیستی عراق را سر داد.

مرحلهٔ جدید مبارزهٔ کردهای متحد با رژیم بغداد

شکست سازش طالبانی و رژیم بعثی بغداد برای حیثیت عمومی طالبانی بسیار گران تمام شد و در اثر همین فشار، افکار عمومی جلال مجدداً به احزاب دموکرات و کمونیست و سوسیالیست کردستان عراق برای مصالحه، و به جمهوری اسلامی ایران، برای گرفتن کمکهای نظامی روی آورد. علی‌رغم سوابق منفی اتحادیهٔ میهنی، احزاب مذکور در سال ۱۹۸۶ بیانیه‌ای در جهت ضرورت وحدت و فراموشی اختلافات و مقابله در برابر صدام صادر کردند و دولت ایران نیز روابط جدیدی را با اتحادیه برقرار ساخت. اواخر این سال، احزاب مذکور در کنفرانسی در تهران همراه با سایر معارضین عراق شرکت نمودند.

در همین سال اتحادیهٔ میهنی، عملیات وسیعی را برعلیه ارتش عراق آغاز نمود که مهمترین آنها حمله به پالایشگاه کرکوک و کنترل ارتفاعات جاده‌های اطراف سلیمانیه بود. حزب دموکرات نیز توانست در بسیاری از مناطق مرزی عملیات موفق انجام دهد و به ارتش بعث فشار وارد آورد.

در ماه فوریهٔ ۱۹۸۷ م. حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق، بیانیهٔ مشترکی صادر کردند که در آن به قصد خود، برای تشکیل جبههٔ ملی کردستان و جبههٔ ملی مخالفان عراق اشاره کرده بودند. در ماه می همان سال علاوه بر دو گروه

فوق، احزاب سوسیالیست، کمونیست، احزاب کوچکتر یاسوگ، رنجبران و جنبش دموکراتیک آشوریان جبههٔ مذکور را تشکیل دادند.

رژیم بغداد نیز فشار خود را از زمان قطع مذاکرات با اتحادیهٔ میهنی تشدید ساخت. بعثی‌ها نزدیک به دویست روستای منطقهٔ حوزهٔ نفوذ طالبانی را ویران کردند و ۵۵۰۰۰ نفر در اثر آن بی‌خانمان شدند و پانصد کودک بین ده تا چهارده ساله که اقوام آنها پیش‌مرگه بودند، در سلیمانیه دستگیر و اعدام شدند. ژنرال علی حسن المجید معروف به علی یشیمانی که پسرعمهٔ صدام بود، از اوایل سال ۱۹۸۷، به عنوان حاکم مطلق کردستان منصوب شد و فشارهای نظامی و اقدامات غیرانسانی را به اوج رساند. وی حملات شیمیایی را به روستاهای نزدیک ستاد فرماندهی اتحادیهٔ میهنی آغاز کرد و خانواده‌ها و اقوام پیش‌مرگان را دستگیر و اعدام، یا تبعید می‌نمود و بیش از پانصد روستا را ویران کرد.

رژیم بعث تعداد نیروهای جاش عشایری را به سه برابر، یعنی ۱۵۰ هزار نفر رساند. با آغاز سال ۱۹۸۸، ارتفاعات سوق‌الجیشی ماووت به کمک طالبانی‌ها و به دست نیروهای ایران فتح شد. صدام در عکس‌العمل به این وضعیت، سلسه عملیاتی را تحت نام "انفال" جهت بمباران شیمیایی و دستگیری جوانان ذکور مناطق کردنشین حوزهٔ طالبانی آغاز نمود. هدف این سلسله عملیات، بر هم زدن نقشه‌های اتحادیهٔ میهنی و جمهوری اسلامی ایران، برای تصرف مناطق حساس از قبیل سد دوکان بود. در این سلسله عملیات دوازده شهر و شهرک و بیش از سه هزار روستا ویران شد و ۱/۵ میلیون نفر تبعید و بی‌خانمان شدند. صدها نفر در اثر گازهای شیمیایی جان باختند و مجروحان نیز پس از مراجعه به بیمارستانهای عراقی دستگیر شدند.

در ۱۵ آوریل ۱۹۸۸ نیروهای اتحادیهٔ میهنی و ایران، شهر حلبچه را که دارای موقعیت سوق‌الجیشی و مشرف به دریاچهٔ سد دربندی‌خان بود تصرف کردند و تلفات سنگینی بر نیروهای عراق وارد آوردند. رژیم عراق که احساس کرد این عملیات سرآغاز سقوط کردستان است، با توحّشی عجیب و غیرقابل پیش‌بینی، شهر و مردم بی‌دفاع آن را به این جرم که از نیروهای جمهوری اسلامی ایران استقبال

کرده‌اند، به دستور ژنرال علی عبدالحمید (علی یشیمانی) بمباران شیمیایی کردند. در اثر این حملات، حدود پنج هزار نفر از مردم غیرنظامی ساکن حلبچه ظرف چند ساعت بمباران، به وضع فجیعی، با بدنهای تاول‌زده و پوستهای سیاه شده و خنده‌های جنون‌آمیز نابود شدند. ارتش عراق در ادامهٔ این عملیات، با وحشی‌گری تمام، در سلسله عملیات "انفال"، حملات شیمیایی زیادی را به روستاهای طرفدار طالبانی و بارزانی صورت داد که نتیجهٔ آن ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار کشته بود.

نکتهٔ جالب توجه این که علی‌رغم پخش فیلمهای خبری و بازدید خبرنگاران خارجی از این فاجعه، نه تنها دولت عراق ابتدا اعتراف به انجام این اقدام وحشیانه نمی‌کرد و آن را به ایران منتسب می‌نمود، بلکه امریکا و کشورهای اروپایی هوادار صدام نیز تا مدتها حاضر نبودند براساس مستندات خبری به این امر اعتراف کنند.

خانم گلاسپی سفیر امریکا که یک سال بعد، در سال ۱۹۸۹، از منطقهٔ کردستان عراق بازدیده نموده بود، در گزارش سفر و نیز در مصاحبهٔ بعدی خود ادعا می‌کند که هیچ‌گونه نشانه‌ای از این ادعاها در این سفر ندیده است. عبدالرحمان قاسملو نیز در همان سال گزارش می‌دهد که رژیم صدام تنها ناچار به استفاده از گازهای اشک‌آور برای پراکندن گروه‌های معترض شده است!!

وحشی‌گری صدام در حمله به حلبچه ضربهٔ خردکننده‌ای بر روحیهٔ کردها وارد کرد. اکنون برای کردها، مردم عراق و جهانیان آشکار شده بود که صدام برای نابودی کسانی که موجودیتش را تهدید می‌کنند، در مقیاسی به کشتار دست خواهد زد که پیشتر برای هیچ‌کس قابل تصور نبود. در اثر حمله به حلبچه بیش از شصت هزار کرد به ترکیه، و بالغ بر دویست هزار نفر به ایران پناه بردند. دولت ترکیه به منظور اجتناب از رنجاندن بغداد اجازهٔ انتشار مصاحبه‌های مربوط حملات شیمیایی رژیم صدام به کردها را نمی‌داد! عدم عکس‌العمل سازمانهای بین‌المللی و کشورهای غرب و شرق در قبال جنایات صدام برعلیه کردها، ثابت کرد که آنها تا چه حد آسیب‌پذیر هستند و مظلومیتشان به راحتی، آنها مانند دیگر اقوام غیرغربی، فراموش می‌شود.

البته عمق وحشیگری رژیم صدام در این عملیات چنان بود که حتی وزیرخارجهٔ

وقت امریکا جرج شولتس ناچار شد، بی‌آن که به صحت این اطلاعات تأکید کند، استفادهٔ عراق از سلاح‌های شیمیایی را تنفرانگیز و ناموجه بخواند. اما ریگان رئیس‌جمهور وقت، با اقدامات تنبیهی علیه عراق که در سنای امریکا مطرح شده بود، نظیر قطع اعطای صدها میلیون دلار وام و تضمین‌های مالی مخالفت به عمل آورد. این در حالی است که جلال طالبانی خود، در جریان دیدارش از واشنگتن (ژوئن ۱۹۸۸) اطلاعات فراوانی در اختیار مقامات وزارت خارجهٔ امریکا در مورد حملات شیمیایی عراق به حلبچه و دیگر مناطق کردنشین داده بود. در اسنادی که بعدها به دست آمد، دستورات صدام به ژنرال مجید برای کشتن همهٔ جانبداران مناطق فعالیت طالبانی و بارزانی، و ویرانی روستاهای این مناطق و اعدام افراد ذکور پانزده تا هفتاد ساله دیده می‌شود.

پس از آن که برای حامیان غربی صدام روشن شد که ایران توانایی ادامهٔ پیروزمندانهٔ جنگ را ندارد، به ابتکار انگلستان زمینهٔ تصویب قطعنامهٔ ۶۲۰ شورای امنیت در اواخر اوت سال ۱۹۸۸ م. فراهم شد. در این قطعنامه که به کارگیری سلاح‌های شیمیایی را توسط عراق محکوم و خواستار اقدامات شایسته و مؤثر بر علیه آن شده بود، اما باز هم در عمل اتفاقی نیفتاد؛ زیرا روشن بود که کشورهای غربی که مواد بمبهای شیمیایی را به عراق فروخته بودند، مایل نبودند سود خود را از این معاملات به خاطر قطعنامه‌های شورای امنیت از دست بدهند!

فهرست منابع فصل‌های پنجم و ششم

در تهیهٔ فصل‌های پنجم و ششم از کتاب‌های ذیل استفاده شده است:

۱ـ *مسألهٔ کرد در عراق*

۲ـ *بارزانیها از گذشته تا امروز*

۳ـ *بررسیهای سیاسی*

این سه کتاب در سال ۱۳۶۴ در استانداری آذربایجان غربی به صورت محدود انتشار یافت و در این دو فصل از آنها به مقدار زیادی استفاده شده است.

۴ـ *از کردستان عراق تا آن سوی ارس راهپیمائی تاریخی*، ملامصطفی بارزانی ۱۳۲۶، مرتضی زربخت شیرازه، تهران، ۱۳۷۷.

۵ـ *کردها، ترکها، عرب‌ها*، سیسیل جی ادموندز، ترجمه ابراهیم یونسی، روزبهان، تهران، ۱۳۶۷.

۶ـ *جنبش ملی کرد*، کریس کوچرا، ترجمه ابراهیم یونسی، نگاه، ۱۳۷۷.

۷ـ *از تکریت تا کویت*، جودیت میلر، ترجمه حسن تقی‌زاده، کویر ۱۳۷۰.

۸ـ *نگاهی به تاریخ سیاسی عراق*، سرهنگ ع. الجمیلی/ترجمه محمدحسین زوارکعبه، حوزه هنری ۱۳۷۰.

۹ـ *از مهاباد خونین تا کرانه‌های ارس*، نجفقلی پسیان، تهران ۱۳۲۸.

۱۰ـ *تاریخ معاصر کرد*، دیوید مک داول ترجمه ابراهیم یونسی پائیز ۱۳۸۰.

۱۱ـ *کرد و کردستان*، عبدالرحمن قاسملو، ترجمه دفتر تحقیقات استانداری آذربایجان غربی ۱۳۶۴.

۱۲ـ *کردستان*، کندلال ترجمه هاتفی

13- The Kurdish war, David Adanson, George Allen, Aunwin LTD, London, 1964.

14- Kurdish society and politics, Resat kasab, Middle East Reserch and Information Ploject

۱۵ـ سایت‌های گروه‌های بارزانی و طالبانی در اینترنت.

فصل هفتم

جنگ خلیج فارس و ایجاد حکومت خودمختار در کردستان عراق (۱۹۹۷-۱۹۹۰ م.)



با پایان گرفتن جنگ ایران و عراق و پذیرش قطعنامهٔ ۵۹۸، کردهای عراق خود را در مبارزه با صدام یک بار دیگر تنها یافتند. البته این بار برخلاف سال ۱۹۷۵، ایران به ایشان خیانت نکرد، بلکه الزامات ناشی از پذیرفتن قطعنامه، مانع از دخالت مستقیم ایران در نبرد طالبانی و بارزانی با حکومت صدام می‌شد. اما ارتباطات سیاسی با دولت جمهوری اسلامی ایران پابرجا بود و حتی کنگرهٔ حزب دموکرات کردستان عراق در تهران برگزار گردید.

در اثر شکست سال ۱۹۸۸، اوضاع روانی کردها بسیار بدتر از وضعیت بارزانی‌ها در سال ۱۹۷۵ بود. وسعت نسل‌کشی، که حلبچه سمبل آن بود، هنوز به چشم می‌آمد و صدام و ژنرال عبدالمجید هنوز نیز علناً کردها را تهدید می‌کردند که نباید قضیهٔ حلبچه و عملیات انفال را از یاد ببرند. مسعود بارزانی و جلال طالبانی این بار با روحیه‌ای باخته و آرزومند برای اتمام جنگ، ناچار بودند با توجه به تجربیات گذشته و واقعیتهای موجود، تکلیف آیندهٔ مبارزه را روشن کنند. کمیتهٔ مرکزی حزب دموکرات در کنگرهٔ دهم خود، که دسامبر ۱۹۸۹ در تهران برگزار گردید، تصمیم به ادامه مقاومت گرفت و طالبانی نیز، که بخش کوچکی از مرز را در اختیار داشت، به حملات خود ادامه داد. البته این بار عملیات ایشان برخلاف قبل، جنگ تمام عیار نبود؛ بلکه برای حفظ روحیهٔ رزمندگان کرد و تضعیف روحیهٔ بعثی‌ها، محدود به عملیات ضربتی پارتیزانی می‌شد.

در سال‌های پایانی دههٔ ۱۹۸۰، کردها در اروپا، فعالیت‌های جدی از خود نشان دادند؛ به طوری که برخی از سیاستمداران اروپایی، ضرورت توجه به کردها را مطرح ساختند. فرانسوا میتران (رئیس جمهور وقت فرانسه)، که خود و همسرش از دیرباز با ناراضیان کرد ایرانی، عراقی و ترک در تماس بودند، در سخنرانی خود در چهل و سومین مجمع عمومی ملل متحد صحبت از وظیفهٔ مداخلهٔ بشردوستانه به میان آورد. کنفرانس بین‌المللی کردها در پاریس (۱۹۸۹) و استکهلم (۱۹۹۱)، نیز موجب شد تا توجه بین‌المللی بیشتری به آنها جلب شود.

علی‌رغم آن که طالبانی در سال ۱۹۸۹ تهدید کرده بود، مبارزات پارتیزانی را به مناطق عرب‌نشین خواهد کشاند، با این حال، هم جلال طالبانی و هم مسعود بارزانی معتقد بودند که مسألهٔ کرد را سیاسی می‌دانند و راه‌حل نهایی آن نظامی نیست. در سال ۱۹۹۰ رژیم بغداد از موضع بالا، و با مستثنی‌کردن رهبرانی چون طالبانی مسألهٔ عفوعمومی را اعلام کرد. تحلیل این رژیم چنین بود که ایران پس از پذیرش آتش‌بس، به علت مشکلات داخلی، قادر به حمایت از کردها نیست و حکومت بغداد می‌تواند در مدت زمان کوتاهی آنها را سرکوب کند.

اما این بار نیز مانند دوازده سال قبل از آن، که واقعهٔ پیش‌بینی نشدهٔ انقلاب اسلامی ایران در اوج ناامیدی کردهای عراق به داد ایشان رسید، تصمیم غافلگیرکننده و نسنجیده و احمقانهٔ صدام برای حمله به کویت، کردها را نجات داد. امریکا و متحدان اروپایی و عرب این کشور، با اجماع تصمیم به مقابلهٔ نظامی و اعمال تحریم برعلیه متحد و دوست قدیمی خود یعنی صدام گرفتند و سازمان ملل نیز مهر مشروعیت در پای این تصمیم نهاد. ائتلاف نظامی، به رهبری امریکا، صدام را به شکست مفتضحانه‌ای کشاند و بدین‌وسیله فرصت بی‌مانندی را برای کردهای عراق ایجاد ساختند.

در سال ۱۹۹۱، در جریان عملیات نظامی ائتلاف ضدعراق به رهبری امریکا، مردم عراق، حتی کسانی که دل‌خوشی از صدام نداشتند، در مقابل این ائتلاف موضع گرفته بودند. در نتیجه برای کردها بسیار غیرعاقلانه و خطرناک بود که از ائتلاف مذکور به طور آشکار حمایت نمایند؛ زیرا خیلی سریع در افکار عمومی اعراب عراق و دیگر عرب‌ها و حتی جهان اسلام به خیانت و همدستی با امریکا متهم می‌شدند. گرچه جلال‌طالبانی اندکی قبل از حملهٔ ائتلاف به عراق، سفری به واشنگتن نمود و سپس رهبران حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی از فرانسه دیدار رسمی کردند. اما جبههٔ کردستان عراق اعلام کرد که در جنگ بی‌طرف خواهد ماند.

بالاترین مقامات دولت بعث، حتی در اوج زمانی که زیر تهدیدهای ائتلاف به رهبری امریکا قرار داشتند، باز هم کردها را با یادآوری ماجرای حملهٔ شیمیایی به حلبچه مجدداً تهدید می‌کردند. در این هنگام نزدیک به هشت لشکر ارتش عراق،

همراه با صدهزار عشایر طرفدار دولت، در شمال عراق از ترس کردها زمین‌گیر شده بود. کردها و شیعیان و ملّیّون ضد صدام در همین زمان جبهه و ائتلاف مشترکی را تشکیل دادند. ولی این ائتلاف، که نگران تجزیهٔ عراق در اثر حملهٔ امریکا و متحدانش بود، به هیچ‌وجه رضایت به همکاری کردها و شیعیان را با امریکایی‌ها نمی‌دادند.

یکی از دلایل نگرانی ایشان ادعاهای تاریخی ترکیه نسبت منطقهٔ نفت‌خیز کرکوک و موصل بود. با تصرف کویت از سوی صدام، ترکیه زمینه را برای تجدید ادعای خود بر آن منطقه مناسب دید. از طرف دیگر استقلال کردها می‌توانست کردهای ترکیه را تحت‌تأثیر قرار دهد و به همین دلیل با وجود همهٔ مشکلات و هزینه‌ها، به‌خصوص قطع درآمد ترانزیت نفت عراق ـ ترکیه، به این ائتلاف پیوست. اما در عین حال اوزال نخست‌وزیر وقت ترکیه اعلام کرد که ترکیه باید با کردها دوست شود تا دیگران از کردها سوءاستفاده ننمایند.

قیام مارس ۱۹۹۱ و واکنش غرب

سرانجام حملهٔ ائتلاف، با فرماندهی آمریکا، به عراق صورت گرفت و نیروهای بعثی در ۲۸ فوریه، پس از شکستی مفتضحانه، از کویت عقب نشستند. امریکایی‌ها گرچه تعدادی از نیروهای خود را در تعقیب ارتش عراق از مرز کویت رد کرده و وارد جنوب عراق شدند، اما جلوتر نرفتند. در این زمان شیعیان جنوب عراق با دلگرم‌شدن از فرار دسته‌جمعی و اضمحلال نیروهای عراقی، به شورش برخاستند و با ارتش عراق درگیر شدند. چند روز بعد، یعنی در چهارم مارس، در کردستان عراق نیز شورش مردمی بدون آن که احزاب و گروه‌هایی چون دموکرات با اتحادیهٔ میهنی نقشی در رهبری آن داشته باشند، ازرانیه آغاز شد و به سرعت به دیگر مناطق کردنشین سرایت کرد.

در دهم مارس بیشتر کردستان از جمله دهوک، اربیل و سلیمانیه سقوط کردند و نُه روز بعد کرکوک، یعنی گوهرتاج سرکردستان نیز، سقوط کرد. صدام به هیچ‌وجه سقوط این مرکز مهم نفتی را تحمل نمی‌کرد. از این رو دستور داد تا حدود پنج هزار

نفر زن و کودک و مرد از اهالی شهر را، پنج روز قبل از سقوط گروگان بگیرند و هنگامی که نیروهای کرد و ترک‌های کرکوکی متحد ایشان حمله کردند، این عده را به یکباره کشت.

جالب این که در این مرحله عشایری که درگذشته مزدور دولت بودند و "جاش" خوانده می‌شدند، نقش اساسی را ایفا می‌کردند. اینها علاوه بر توانایی نظامی خود، از ارتباطات گذشتهٔ خود با نیروهای ارتشی بعث استفاده می‌کردند و در مذاکره با آنها رضایت و ضمانت می‌دادند که با تحویل سلاح، به سلامتی از منطقه کردستان خارج شوند. تعداد کثیری از نظامیان کرد نیز به شورش پیوستند. از آن سو نیز تنها تعداد کمی از جاش‌ها به صدام وفادار ماندند. به این ترتیب حدود پانزده هزار نیروی مسلح احزاب و گروه‌ها به یکصد هزار نفر افزایش یافت.

در این موقعیت جدید عشایر، اتحادیهٔ میهنی و حزب دموکرات، که در گذشته مبارزه با جاش‌ها یکی از محورهای اقداماتشان بود، برای جلب ایجاد رابطهٔ حسنه با سران این عشیره‌ها مسابقه گذاشتند.

اما پیروزی کردها عمر کوتاهی داشت، همان طور که پیروزی شیعیان در جنوب عراق به همین وضع دچار شد. ائتلاف ضد صدام به رهبری امریکا، نگران تجزیهٔ کشور و احتمال ایجاد مناطق شیعه‌نشین و کردنشین مستقل بود و این تجزیه می‌توانست اسباب دردسر آن دسته از همسایگان عراق که متحد امریکا بودند، بشود. به همین دلیل امریکا و متحدانش مایل نبودند کنترل کشور از دست صدام خارج گردد. در حالی که امریکا برای عراق منطقهٔ پرواز ممنوع اعلام کرده بود، در جریان این شورشها اجازه داد که هلی‌کوپترهای [چرخ بال] عراقی، سنگین‌ترین آتشها را بر سر جنگجویان مخالف صدام و حتی مردم غیرنظامی فرو ریزند. همان‌گونه که قبلاً هم ذکر شد، ارتش بعث در آستانهٔ سقوط کرکوک، پنج هزار نفر زن و مرد و کودک را در این شهر به گروگان گرفت و آنها را تیرباران کرد و از سوی امریکا و متحدان، کوچکترین تعرضی به او نشد.

این در حالی بود که امریکا از طریق رادیوهای خود، مردم را به خیزش و برکناری صدام تشویق کرده بود و حتی بوش در سخنرانی‌اش گفته بود که برای جلوگیری از

خونریزی بیشتر مردم باید با قیام خود، صدام را برکنار کنند.

در ۲۸ مارس حملهٔ متقابل عراق، که در آن سلاح‌های سنگین و نیروی هوایی برعلیه مردم غیرنظامی به‌کارگرفته شده بود، شورشیان را وادار به ترک شهر کرکوک کرد و سپس از اربیل و دهوک و زاخو عقب‌نشینی کردند. ارتش بعث یکصد هزار تن کرد و ترکمان را دستگیر کرد و بالغ بر بیست هزار تن را کشت.

وحشت همگانی سراسر کردستان را فراگرفت و بیش از ۱/۵ میلیون کرد، آواره شدند و به سمت ایران و ترکیه گریختند. اکثر ایشان در راه پناهنده‌شدن زیر بمبارانهای وحشیانه قرار گرفتند و هیچ‌گونه اقدامی نیز از سوی مجامع بین‌المللی برعلیه صدام عملی نشد. امریکا در تبلیغات از صدام به عنوان شرورترین دیکتاتور تاریخ یاد می‌کرد و مردم کرد و شیعه را در بدو امر به این شورشها تحریک ساخته بود. مردم نیز با امید حمایت متحدین وارد میدان مبارزه شده بودند. اما در طی اقدامات وحشیانهٔ صدام، امریکا به عذر عدم مداخله در امور داخلی عراق، تا پیش از ۲۸ مارس، یعنی سرکوب‌شدن کامل گروه‌های مخالف، از تماس با گروه‌های مخالف خودداری کرد؛ زیرا شناخت و اطمینان درستی از مخالفان صدام نداشت و نمی‌دانست چنانچه مخالفان صدام قدرت را در دست گیرند، چه موضعی نسبت به امریکا اتخاذ خواهند کرد. لذا حفظ صدام را بر یک آیندهٔ مبهم، ترجیح داده و دست صدام را باز گذاشتند تا به شورشها خاتمه دهد. وزیر دفاع امریکا نیز در آن زمان به این مسأله اذعان می‌کند: «واشنگتن کنارآمدن با دشمنی را که می‌شناسد، آسان‌تر می‌داند تا چشم‌انداز روبروشدن با افرادی را که از نظر امریکا ناشناخته هستند».[۱]

پیتردال،[1] عضو کمیتهٔ امور خارجی مجلس نمایندگان امریکا، بعدها در این مورد می‌گوید: «اگر شیعیان در جنوب پیروز می‌شدند، این کشور در زمرهٔ اقمار ایران قرار می‌گرفت و عربستان سعودی و کویت را تهدید می‌کرد و اگر کردها نیز پیروز می‌شدند، یک کشور مستقل ایجاد می‌کردند و کشور هم‌پیمان و دوست ما، یعنی

1. Petter Doll

ترکیه را که عضو ناتو می‌باشد، تهدید می‌نمودند».[۲]

واقعیت آن است که در هر صورت امریکا بازنده بود و تجزیهٔ عراق و ایجاد یک دولت شیعی و کرد، با توجه به پیوندهای مذهبی و قومی با ایران، کفهٔ معادلات منطقه‌ای را به نفع ایران تغییر می‌داد؛ چرا که همواره یک عراق قدرتمند و متحد، مانعی عمده در برابر ایران تلقی شده است. آندره فونتن در این رابطه می‌نویسد: «سعودی‌ها از فکر این که رژیمی موافق ایران در بغداد مستقر شود، دچار وحشت شدند. بدین لحاظ بود که پانزده روز پس از آن که دولت امریکا اعلام کرد استفاده از هواپیماها و هلی‌کوپترهای عراقی را علیه شورشیان به منزلهٔ تخطی از آتش‌بس تلقی خواهد کرد، در ۲۶ مارس ۱۹۹۱ در تصمیم خود تجدیدنظر کرد و گفت که با این کار مخالفتی ندارد." او می‌افزاید که: "معلوم می‌شود که ایالات متحده در حل این مسأله درمانده بود و می‌ترسید که سوریه به نام حزب بعث و ایران به نام مذهب شیعه، و حتی ترکیه به نام غرب، قطعه‌ای از خاک عراق را مطالبه کنند».[۳]

عده‌ای نیز علت بازگذاشتن دست صدام در سرکوب مردم را، به لزوم امریکا برای ارائه کردن چهرهٔ جدیدی از صدام حسین در انظار و اذهان ملت عراق و دیگر مردمان عرب و غیرعرب مربوط می‌دانند. از دیدگاه غرب و امریکا، یک صدام شکست‌خورده و ذلیل‌شده در برابر نیروهای بسیار مسلح و قدرتمند متحدان، خاطرهٔ یک قهرمان عرب را که حدود چهل موشک به سمت اسرائیل پرتاب کرده، از اذهان مردم عراق و دیگر سرزمینهای مسلمان پاک می‌ساخت.

اما، چنانچه صدام ملت خود را شدیداً (برای یک بار دیگر) سرکوب می‌کرد و سپس رسانه‌های گروهی، اعم از خبرنگاران و دوربینهای از قبل تهیه شده در منطقه، این فاجعه را مو به مو، به جهان گزارش می‌کردند و تلویزیونهای سراسر دنیا این تصاویر را بارها نشان می‌دادند؛ دیگر صدام نه تنها یک قهرمان شکست خورده، بلکه یک خونریز جلاد ـ که به ملت خود هم رحم نمی‌کند ـ بود. این چیزی بود که وجدان هر انسانی را جریحه‌دار ساخته و همه از این که امریکایی‌ها او را سرجای خود نشانده‌اند، راضی می‌شدند. به همین دلیل نیروهای غربی و به خصوص امریکایی ـ حدود شش هزار سرباز امریکایی در پایگاه اینجرلیک ترکیه، تحت

عنوان نیروهای چکش تعادل، برای حفاظت از مناطق امن شمال عراق حضور دارند ـ توانستند به عنوان "مدافع مردم" در برابر یک "رژیم ستمگر" در منطقه حضور داشته باشند.

امریکا علی‌رغم وعده‌های قبلی، در جریان قیام مارس ۱۹۹۱، کمکی به کردها نکرد و برای جلوگیری از سرکوب آنها به وسیلهٔ صدام نیز اقدامی به عمل نیاورد. جلال طالبانی رهبر اتحادیهٔ میهنی کردستان سکوت امریکا را چنین تعبیر می‌کند: «صدام از بحران کویت خارج شد و بوش به او دستور داد تا قیام را سرکوب کند».[۴]

نیوزویک در مقاله‌ای با اشاره به سیاست امریکا در قبال کردها می‌نویسد: «اگر چند هفته قبل، امریکا مبارزان کرد را با موشکهای استینگر و سایر سلاح‌هایی که به داخل افغانستان سرازیر کرد، مسلح کرده بود، کردها، که جنگجویان شجاع و ماهری هستند، قادر بودند که از خود دفاع کنند».[۵]

اما امریکا و متحدان او، در جریان قیام، دست روی دست گذاشتند تا بعد بتوانند به عنوان منجی یک ملت سرکوب‌شده که در کوه‌ها سرگردان بودند و یا به خاک ایران پناه برده بودند، فرود آمده و سیل کمکهای خود را برای ایجاد مناطقی امن در خاک عراق گسیل دارند. در این عملیات که به عملیات "ایجاد آسایش" معروف شد، حدود هشت هزار تفنگدار امریکایی شرکت داشتند. مبنای اقدامات نیروهای نظامی متحدین، قطعنامهٔ ۶۸۸ شورای امنیت بود، که به نوبهٔ خود تحولی عمیق و اساسی در اقدامات سازمان ملل و مداخلات بعدی امریکا بود، و بعداً بدان اشاره خواهد شد.

تشکیل منطقهٔ امن، علل و پیامدهای آن

پس از اضمحلال نیروهای شورشی و سکوت افتضاح‌آمیز نیروهای متحد، از طرفی موقعیت صدام تا حدودی تثبیت شد و از سوی دیگر مخالفان، شدیداً احساس نیاز به حمایت غرب می‌نمودند. در آوریل ۱۹۹۱ یعنی یک هفته پس از شکست شورش، شورای امنیت با تصویب قطعنامهٔ ۶۸۸، دولت عراق را برای سرکوب مردم غیرنظامی از جمله در منطقهٔ کردستان محکوم کرد و این دولت را برای انجام

کمکهای انسان‌دوستانه در داخل مرزهایش تحت فشار قرار داد تا به این سرکوب پایان دهد و امکان دسترسی سازمانهای بین‌المللی را جهت کمک به افراد سرکوب شده فراهم سازد. ابتدا مناطقی در مجاورت خاک ترکیه (زاخو، دهوک و عقره) به عنوان منطقه امن تشکیل شد. ترکیه با وجود عضویت در ناتو و نیروهای متحد، برخلاف ایران که سخاوتمندانه پذیرای بیش از یک میلیون کرد پناه‌جو شد، در جریان حملهٔ صدام به شمال عراق، مرزهایش را بست و تنها ۲۵۰ هزار کرد را با شرایط بسیار بد پذیرا گردید، که آن هم خود، موجب فاجعهٔ انسانی دیگری شد. با این حال رسانه‌های غربی، اردوگاه‌های ترکیه را مرکز توجهات خود قرار دادند و همین وقایع بهانه‌ای شد که تورگوت اوزال رئیس‌جمهور وقت ترکیه نیز در زمرهٔ بانیان این قطعنامه درآمد. محدودهٔ قطعنامه در این مرحله گسترش یافته و تاکلار، کفری، چمچمال و تقتق را دربرگرفت که شامل قسمت عمده‌ای از خاک عراق می‌شد. اما شهرهای موصل و کرکوک خارج از محدوده بودند. به طور کلی تقریباً مرز این مناطق امن مماس بر مرزهای محدودهٔ خودمختاری بود که در سال ۱۹۷۵ برای کردها به رسمیت شناخته شده بود.

همین‌طور، پرواز هواپیماها و چرخ‌بالهای دولت صدام بر فراز محدودهٔ تعیین‌شدهٔ کردها، ممنوع اعلام شد. از آن زمان تاکنون حاکمیت دولت بعث در شمال مدار ۳۶ درجه کاملاً از بین رفته و صرفاً پول و تمبرهای پستی دولت بغداد مورد استفاده قرار می‌گیرد. کردها منطقهٔ امن ایجاد شده را نه به عنوان یک پوشش دفاعی موقت؛ بلکه حمایتی بلندمدت در برابر صدام می‌دانند. لذا تا جایی که توانسته‌اند نهادهای حکومتی بغداد را از این منطقه حذف کرده‌اند.

این قطعنامه، پس از رأی کمیسیون‌داوری جامعهٔ ملل در ۱۹۲۶، اولین قطعنامه‌ای بود که نامی از کردها در آن به میان می‌آمد و نیز اولین قطعنامه‌ای بود که از یک دولت می‌خواست تا امکان مداخله در امور داخلی آن را تحت عنوان ارسال کمکهای بشردوستانه فراهم سازد.

اما چرا امریکا و به طور کلی غرب، پس از سرکوب قیام کردها در مارس ۱۹۹۱، درصدد برآمدند که یک منطقهٔ امن و در واقع یک دولت دو فاکتوی خودمختار برای

آنها ایجاد کنند؟ حقیقت آن است که اگر حمایت آنها نبود، ایجاد این منطقه امکان‌پذیر نمی‌شد. در بسیاری از مقالات منتشرشده در غرب، به ابعاد انسان‌دوستانه و مبانی‌های حقوقی این اقدام اشاره شده است. عده‌ای به اهمیت سیاسی کردها برای غرب به منظور تحت فشار قراردادن صدام و نیز استفاده از آن، در بازیها و معادلات سیاسی منطقه و فشار بر ایران و سایر دولتها توجه کرده‌اند.

برخی نیز مشکلات اقتصادی دول غربی، از بین رفتن انگیزه‌های دورهٔ جنگ سرد برای پذیرش مهاجران خارجی و بیگانه ترسی ـ خطر از دست رفتن هویت نژاد سفید غربی! و حل آن در میان سایر اقوام و نژادهای غیرغربی ـ را عنوان می‌کنند. از این دیدگاه، برای جلوگیری از هجوم امواج پناهندگان جهان سومی، دولتهای غربی باید بتوانند، با مداخله در آن سرزمینها، ضمن ایجاد پناهگاه برای آنها در محل و انجام کمکهای بین‌المللی، از ورودشان به اروپا و امریکا (جایی که معمولاً آماج این حرکتها بوده است) خودداری نمایند.

در هر صورت در منطقهٔ مذکور یک دولت خودمختار کرد، به صورت دو فاکتو ایجاد شد. کردها نیز علی‌رغم نگرانی و بدگمانی نسبت به امریکا، در جریان حوادث مارس ۹۱، از ایجاد این مناطق راضی شدند. در عین حال، آنها به کشورهای منطقه اطمینان دادند که در پی کسب استقلال نیستند. مسعود بارزانی در اردیبهشت ۱۳۷۰ گفت که آنها در پی تشکیل یک دولت مستقل کرد در شمال عراق نیستند و هدف ایشان، خودمختاری در چارچوب یک فدراسیون با عراق است.

در ماه‌های اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۰ ش.، مذاکراتی حول محورهای؛ عادی‌کردن اوضاع در شمال عراق، برقراری دموکراسی در عراق، استیفای حقوقی ملی کردها و حفظ وحدت ملی عراق، بین صدام و سران حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی صورت گرفت. اما اختلافات عمده‌ای بر سر الحاق کرکوک به منطقهٔ خودمختار کردستان و حذف مواردی از قانون اساسی وجود داشت. این اصول قانونی، اعم بود از این که عراق را بخشی از ملت عرب می‌داند؛ حقوق سیاسی را برای کسانی که در جنگ ایران و عراق شرکت نداشته‌اند لغو می‌سازد. و نیز مغایر برگزاری انتخابات آزاد با شرکت احزاب است. مسعود بارزانی در طول مذاکرات، به

نسبت جلال طالبانی که حاضر نبود از مسألهٔ کرکوک بگذرد، از نرمش بیشتری برخوردار بود.

امریکایی‌ها نیز کردها را تشویق به مذاکره کردند، و به آنها گفتند که تنها اگر ارتش صدام به منطقهٔ آنها حمله کند، حاضر به دفاع از ایشان هستند؛ ولی از حملهٔ کردها برعلیه ارتش عراق حمایت نمی‌کنند. جلال طالبانی بعدها اعلام کرد که از طرف لندن، پاریس و واشنگتن تشویق می‌شده تا هیچ موافقت‌نامه‌ای را با صدام امضا نکند. این سلسله مذاکرات سرانجام به بن‌بست رسید و یک ماه بعد، دولت عراق، محاصرهٔ اقتصادی گسترده‌ای را بر علیه کردها اعمال نمود.

شاید علت اصلی این که امریکا و غرب، خواهان شکست مذاکرات بوده‌اند، این بوده که وضعیت موجود، یعنی حضور خود در منطقه و خلع سلاح دولت عراق که خطر عمده‌ای برای دوستان امریکا در منطقه و به ویژه رژیم صهیونیستی محسوب می‌شد، را حفظ کرده و بهانهٔ لازم را در دست داشته باشند.

همان طور که گفته شد، قطعنامهٔ ۶۸۸ شورای امنیت به عنوان مبنای دخالت نیروهای غرب در شمال عراق مورد استناد قرار گرفته است. این قطعنامه به دنبال درخواست دولتهای ایران، ترکیه و فرانسه صادر شده است. این دولتها ضمن تأکید بر حاکمیت و تمامیت ارضی عراق، جریان آوارگان را تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی دانسته‌اند. دولت ایران صرفاً به اقدام فوری اشاره نموده، حال آن که دولت ترکیه، خواستار اقدام قهرآمیز، برای جلوگیری از سرکوب مردم شد.[۶]

پس از تصویب قطعنامهٔ ۶۸۸ از سوی شورای امنیت، جان میجر نخست‌وزیر انگلستان پیشنهاد کرد که منطقه‌ای امن برای حمایت از مردم، در برابر نیروهای عراقی، در مناطق کردنشین ایجاد گردد. این ابتکار "قلمرو بسته‌ای" را برای کردها در نظر می‌گرفت که به مرزهای ایران و ترکیه منتهی شده و تحت نظارت و مدیریت سازمان ملل باشد. در اجلاس سران جامعهٔ اروپا که در هشتم آوریل ۱۹۹۱ در لوکزامبورگ تشکیل شد، ابتکار مذکور مورد حمایت قرار گرفت و در ماه آوریل همان سال، دولت امریکا عراق را برای توقف فعالیت‌های نظامی در شمال مدار ۳۶ درجه تحت فشار قرار داد. و پس از آن که دولت عراق نیز مجبور شد نیروهای

زمینی، هواپیماها و هلی‌کوپترهای خود را از منطقه خارج سازد، نیروهای هوایی و زمینی امریکا، انگلیس، فرانسه، هلند و ایتالیا، عملیات "ایجاد آسایش" را به منظور اسکان کردها آغاز کردند.

طارق عزیز، معاون نخست‌وزیر عراق، در دو نطق مختلف با فاصلهٔ چند روزه اظهار داشت که: «ایجاد مناطق امن در داخل خاک عراق، مداخله در امور داخلی این کشور محسوب می‌شود و از این جهت مخالف قوانین بین‌المللی است».[۷] وی در نطق دوم با لحنی کاملاً متفاوت تقاضا کرد که در صورت ایجاد چنین مناطقی، لااقل ناحیهٔ نفت‌خیز کرکوک جزء آن به شمار نرود.[۸]

نیروهای نظامی غربی، تا اواسط ژوئیهٔ ۱۹۹۱ در منطقه ماندند و از این زمان، به تدریج خاک عراق را ترک کردند و به جای آنها پانصد نیروی سازمان ملل متحد، زیر نظر دبیرکل، وارد منطقه شدند و نیروهای امریکایی از جنوب ترکیه (پایگاه اینجرلیک) نظارت بر منطقه را ادامه دادند. کما این که در مواردی هم با هواپیماهای عراقی درگیری هوایی پیش آمد.

دبیرکل نیز براساس مأموریت قطعنامه، پرنس صدرالدین آقاخان را به عراق فرستاد. به دنبال مذاکرات آقاخان و وزیر خارجهٔ عراق، یک یادداشت تفاهم در ۱۸ آوریل ۱۹۹۱ امضا شد. در این یادداشت تفاهم دولت عراق پذیرفت که سازمانهای انسان‌دوستانهٔ بین‌المللی در عراق حضور داشته باشند و دولت عراق نیز به این فعالیت‌ها کمک کند. قرار بر این شد که نیروهای گارد سازمان ملل، صرفاً عهده‌دار نظارت، مراقبت و ارسال گزارش در مورد اقدامات بشردوستانه باشند و مسائل امنیتی کردها در حوزهٔ کار آنها نبود.

داگلاس هرد، وزیر خارجهٔ انگلیس نیز در این رابطه گفت: «هدف ما ایجاد شرایطی است که آوارگان احساس امنیت کنند، ما قصد نقض تمامیت ارضی عراق را نداریم و نمی‌خواهیم که حضوری دائم در خاک عراق داشته باشیم. ما از تمامیت ارضی دولت عراق حمایت می‌کنیم». و سرانجام خاویار پرز دکوئیار، دبیرکل وقت ملل متحد در سال ۱۹۹۱ اعلام کرد که: «دفاع از ستمدیدگان به نام اخلاقیات، امروزه فراتر از مرزها و اسناد حقوقی پیشین قرار گرفته است».[۹]

این استدلال، به طور عمده مداخلهٔ بشردوستانه را با شکل سنتی آن مـدنظر دارد. یعنی اقدام یک یا گروهی از دولتها که در جهت حمایت از اتباع یک کشـور صورت می‌گیرد و در دوران جنگ سرد نیز در مواردی همچون مداخـلهٔ هـند در پاکستان شرقی انجام گردید. اما بایستی توجه کنیم که با وجود اصل عدم توسل به زور، که در منشور ملل متحد مطرح گردیده اسناد متعدد که هرگونه توسل به زور، جز دفاع مشروع و اقدامات قهری طبق فصل هفت را منع می‌کنند، امروز جایی برای مداخلهٔ فوق وجود ندارد.

رضایت دولت عراق نیز محور استدلال عده‌ای دیگـر است. ایـن رضـایت در قالب یادداشت تفاهم امضا شده بین نمایندهٔ دبیرکل و وزیر خارجهٔ دولت عراق در هجدهم آوریل ۱۹۹۱ حاصل گردید. طی آن، دولت عراق ضمن قبول مساعدت و همکاری با سازمان ملل متحد، پذیرفته است که عبور آزاد و امن وسایل مناسب کمک اضطراری در سراسر کشور را تسهیل ساخته و همکاریهای پولی و... را نـیز برعهده گیرد.

اما واقعیت آن است که دولت عراق به ورود نیروهای چندملیتی رضایت نداد. هرچند که توافقات بعدی ملل متحد و عراق باعث شد کـه مـطابق آن، سـربازان ملل‌متحد وارد منطقه شوند، اما این رضایت آشکارا در نتیجهٔ تهاجم اجباری اولیهٔ متحدان بود.

نیروهای مذکور حتی پس از خروج از خاک عراق، در پایگاهی در جنوب ترکیه و نیز داخل خاک کویت و عربستان باقی ماندند و گاه هواپیماهای آنها بر فراز مناطق پرواز ممنوع در شمال و جنوب کشور اقدام به عملیات می‌نمودند و بدین‌وسیله دولت عراق را تهدید می‌کردند.

مذاکرات صدام و کردها

پس از شکست قیام مردمی عراق در جنوب و شمال، و پس از آن که کرکوک مجدداً توسط نیروهای عراقی فتح شـد، صـدام پـیشنهادی بـرای کـردها و جـبههٔ مـتحد کردستان، که متشکل از اتحادیه و حزب دموکرات و سایر گروه‌های کوچکتر بود

فرستاد و خواستار حل و فصل مسأله براساس فدرالیسم شد.

هدف عراق از این پیشنهاد ایجاد فضای تنفسی پس از یک جنگ سخت بود و کردها نیز متقابلاً پس از آن همه مصیبت که بر سرشان آمده بود، به چنین فضایی نیاز داشتند. در پاسخ به این پیشنهاد، رهبران جبههٔ کردستان، که باور چندانی به تعهد نیروهای متحد برای حفظ امنیت منطقه‌ای برای مدت طولانی نداشتند، عکس‌العمل مثبت نشان دادند. مسعود بارزانی گفت که جبهه خواستار استعفای صدام یا استقلال سیاسی نیست و تنها خواستار دموکراسی برای عراق و خودمختاری برای کردهاست. جلال طالبانی نیز برای مذاکرات مربوط به بسط خودمختاری کردستان در چارچوب عراق فدرال، وارد بغداد شد و صدام را در آغوش کشید.

نتیجهٔ مذاکرات برای کردها خوشحال کننده بود؛ زیرا صدام وعدهٔ انحلال شورای انقلاب و برگزاری انتخابات آزاد را داده بود و آنها نیز باور کرده بودند که کرکوک پایتخت منطقه خودمختار خواهد شد. چند هفته بعد، یعنی در ماه می، هیأت دوم به سرپرستی مسعود بارزانی وارد بغداد شد. وی طی در مصاحبه‌ای که یک هفته بعد انجام شد، وعدهٔ اعلام قریب‌الوقوع موافقت بین کردها و دولت بغداد را داد. اما صدام حاضر نبود کرکوک را به کردها بدهد.

جبههٔ کردستان حتی آماده شد در قبال گرفتن کرکوک، ادارهٔ صنعت نفت در دست دولت بماند. خواستهٔ متقابل دولت بغداد هم قطع ارتباط کردها با خارجی‌ها بود، تا به این وسیله، کردها را مجبور کند تا پناهی جز بغداد نداشته باشند.

شیعیان و احزاب کمونیست عراق و ملّیّون ضد صدام، که از دسامبر ۱۹۹۰ جبههٔ مخالف صدام را همراه کردها در دمشق تشکیل داده بودند، از این مذاکرات کردها ابراز نارضایتی کردند و معتقد بودند، این مذاکرات فقط فرصت مناسبی برای ابقای صدام است. جلال طالبانی نیز، که تجربهٔ بیشتری در سازش و مذاکره با صدام داشت، بدبینی خود را صراحتاً ابراز می‌داشت و معتقد بود، قبل از قطعی‌شدن مرزهای منطقهٔ خودمختار، همراه با یک تضمین بین‌المللی قابل قبول، مذاکره بی‌فایده است. اما مسعود بارزانی هنوز از مذاکرات قطع امید نکرده بود؛ زیرا آغاز

یک جنگ جدید را، با توجه به ضربات وحشتناکی که نیروهای او و مردم کرد در یک سال گذشته متحمل شده بودند، ورود به مهلکهٔ جدیدی برای کردها می‌دانست. وی معتقد بود تجربه نشان داده که نیروهای ائتلاف به رهبری امریکا قابل اتکا نیستند و آنان ممکن است هر لحظه پشت کردها را خالی کنند.

از طرف دیگر تجربهٔ عشایر طرفدار دولت در بحران اخیر قابل توجه بود که توانسته بودند برخلاف بارزانی‌ها و طالبانی‌ها که سال‌ها سرگردان و تحت‌فشار قرار داشتند، هم از امتیاز همکاری با دولت بهره‌مند شوند و هم در این بحران به عنوان ناجی اصلی کردستان مطرح گردند. مسعود بارزانی به دنبال فرمولی بود که معامله‌ای را با دولت بغداد بپذیرد که به کردها امکان دهد در سرزمین خود بدون دردسر مستقر شوند.

اما این امید تا ماه ژوئن بیشتر ادامه نداشت؛ زیرا دولت بغداد برخواسته‌هایی پافشاری می‌کرد که از نظر کردها اجابت آنها غیرممکن بود. دولت بغداد می‌خواست کردها سلاح‌های سنگین خود را تسلیم کنند. برنامه‌های رادیویی خود را قطع کرده و کلیهٔ روابط خود با خارجیان را متوقف سازند.

در اینجا مسعود بارزانی نیز، همنظر با دیگر رهبران کرد، مانند جلال طالبانی و دکتر محمود عثمانی رهبر سوسیالیست‌ها شد و به این نتیجه رسید که با توجه به حمایت مردمی که پشت سر خود دارند و با توجه به رفتار وحشیانهٔ اخیر بعثی‌ها با کردها، که موجب بی‌اعتمادی شدید مردم کرد و جاش‌ها به دولت بغداد شده است، هرگونه سازش با دولت بعث موجب از دست رفتن حیثیت سیاسی رهبران کرد خواهد شد. لذا آنان اعلام کردند که هیچ توافقی در خارج از چارچوب دموکراسی برای همه و خودمختاری برای کردها صورت نخواهد پذیرفت.

در ماه جولای، درگیری‌ها با بیرون‌کردن نیروهای عراقی از شهرهای سلیمانیه و اربیل آغاز شد و متقابلاً نیروهای بعثی نیز کردها را از روستاهای تحت کنترل خود بیرون کرده و عرب‌ها را جایگزین ساختند. این درگیری‌ها در اواخر اکتبر با محاصره نظامی و اقتصادی کردستان توسط نیروهای صدام تشدید شد. نیروهای ائتلاف غرب علی‌رغم التماسهای رهبران کرد، وارد معرکه نشدند.

در ماه نوامبر با محاصرهٔ اربیل و آواره‌شدن حدود دویست هزار نفر کرد، اوضاع رو به وخامت گذاشت؛ زیرا با فرارسیدن زمستان، تحمل نتایج محاصره برای مردم دشوارتر می‌شد و ۱/۲ میلیون نفر اهالی سلیمانیه فقط به اندازهٔ یک ماهِ خود آذوقه ذخیره داشتند.

طرح صدام این بود که با محاصرهٔ اقتصادی کردستان در فصل زمستان و نرسیدن آذوقه به مردم، کردهای غیرسیاسی که اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند، با انتساب این مشکلات به گروه‌های سیاسی علیه جریانات طالبانی و بارزانی و دیگر احزاب شورش کنند و در نهایت رهبران عشایر، که در گذشته نیز مراوداتی با بغداد داشتند، بر سر خودمختاری با دولت وارد مذاکره شوند. بروز تدریجی نارضایتی‌ها و تظاهرات در سلیمانیه، حلبچه و دهوک، کار دولت محلی جبههٔ مقاومت کردها را تقریباً فلج کرده بود؛ علائم مثبتی برای صدام در رابطه با این طرح به شمار می‌آمد.

در این ماجرا اگرچه جبههٔ مقاومت کردستان دچار بحران شد، اما برعکس تصور صدام همهٔ گروه‌های سیاسی کرد به این نتیجه رسیدند که توافق و معامله با صدام راه به جایی نخواهد برد و به جای آن، جبههٔ کردها باید برای ادارهٔ امور کردستان عراق و قبل از همه خروج از بحران محاصرهٔ اقتصادی بدون دخالت صدام، خود وارد صحنه شود. البته رهبران سیاسی کرد به خوبی متوجه بودند که این کار بسیار خطیر است. زیرا از سویی عدم‌توفیق آنها در ادارهٔ منطقه از نظر مردم شکست نهضت به شمار می‌آمد. همچنین افکاری که از گذشته وجود داشت و وابستگی کردهای عراق به بغداد را بیشتر در جهت مصلحت کردها می‌دید، مجدداً نمودار می‌شد. ثانیاً اگر کشورهای ایران، ترکیه و سوریه استنباط می‌کردند که این اقدام کردهای عراق در راستای تجزیه‌طلبی است، برعکس عکس‌العمل‌های تندی نشان می‌دادند، زیرا به گمان ایشان تولد چنین پدیده‌ای در کردستان عراق موجب تحریک کردهای این سه کشور می‌شد.

بی‌تردید امریکا نیز به عنوان متحد ترکیه با توجه به شناخت آسیب‌پذیری این کشور از کردهای ترکیه، هیچ علاقه‌ای به این امر نداشتند. به همین‌دلیل بارزانی با این اعتقاد که اقدامات رادیکال به جایی نمی‌رسد، شعار "خودمختاری برای

کردستان و دموکراسی برای عراق با توافق رژیم بغداد" را مطرح کرد. طالبانی شعار "حق تعیین سرنوشت کردها را در درون عراق فدرال و با میزان خودمختاری بیشتر" را مطرح ساخت. طالبانی معتقد بود گفتگو با بغداد باید تحت نظارت سازمان ملل باشد. هر دو رهبر کرد برای جلب‌نظر موافق همسایگان تصریح می‌کردند که در طلب استقلال نیستند.

انتخابات، تشکیل مجلس ملی و کابینه

در ژانویهٔ ۱۹۹۲ نمایندگان حزب دموکرات کردستان عراق و اتحادیهٔ میهنی کردستان در دمشق به نمایندگان سایرگروه‌های مخالف صدام پیوستند تا شالوده‌ای را برای تشکیل دولت عراق در تبعید بریزند. در عین حال جبههٔ کردستان در این زمان خود را رسماً از مذاکرات خودمختاری با دولت بغداد کنارکشید و اعلام کرد که قصد دارد به جای مجلس قانون‌گذاری سابق در منطقهٔ خودمختار، مجلسی براساس انتخابات آزاد و با نمایندگانی که برخلاف گذشته تحمیل شده از سوی بغداد نباشند، ایجاد کند.

یکی از اهدافی که حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی از برگزاری این انتخابات در نظر داشتند، ایجاد نوعی تمرکز و کم ساختن اعتبارگروه‌های کوچک و چهره‌های متنفذ محلی بود. به این ترتیب مصوبات مجلس و دستورالعمل‌های دولت محلی، جایگزین اعمال نفوذ افراد شد. برای این هدف باید ابتدا تمرکزی در نیروهای مسلح ایجاد می‌گردید و نیروهای هشتاد هزار نفری پیش‌مرگه و چهارصد هزار نفر مسلح پراکنده می‌بایست در قالب ارتش و پلیس کردی سازماندهی می‌شدند. مسلماً در صورت اجرای این تصمیمات از حوزهٔ نفوذ اشخاص وگروه‌ها کاسته و در نتیجه به همین دلیل، مخالفتها و اختلافات داخلی به بهانهٔ انتخابات اوج گرفت.

این انتخابات بیش از آن که مربوط به تقابل ایدئولوژیها باشد، مربوط به رقابت اشخاص و پیروان وفادار ایشان بود. مردم حتی به برنامه‌هایی تحت عنوان خودمختاری گروه‌ها توجه چندانی نداشتند و رأی خود را براساس ارادت یا رابطه یا میزان انتفاع خود نسبت به اشخاص ارائه می‌دادند. جاش‌ها و متنفذان محلی با

گرفتن امتیازاتی از گروه‌ها و احزاب به آنها می‌پیوستند. البته تعدادی از رؤسای عشایر، تشکیلات جدیدی به نام "مجمع قبایل کرد" تشکیل دادند تا از هویت ریشه‌دار عشیره‌گری در برابر جریانات سیاسی دفاع کنند. احزاب اسلامی نیز در میان مردمی که از دوران آوارگی و پناهندگی در ایران خاطرات خوبی از عملکرد احزاب نداشتند تشکیل شده و به سرعت گسترش یافتند.

در نبود حاکمیت دولت عراق، بین بغداد و اربیل، وضعیت نه جنگ و نه صلح ایجاد شد. از زمان ایجاد منطقهٔ امن شمال، "جبههٔ کردستان" مسؤول اجرایی امور مردم بود و برای این کار تشکیلاتی ایجاد کرد که کارهای قضایی، پلیس، کنترل مالیاتها، بازسازی، اقدامات بهداشتی و تأمینی را اداره می‌کرد. جبههٔ کردستان خدمات آب‌رسانی را احیا ساخته و حقوق کارمندان را می‌پرداخت. اما این تشکیلات، متمرکز نبود و کارآیی چندانی هم نداشت. حقیقت آن است که جبههٔ مزبور، جبههٔ واحدی نبود و احزاب، پیوند چندانی با هم نداشتند.

در اوایل سال ۱۹۹۲ م. آشکار شد که در فقدان یک اقتدار دولتی، زندگی برای مردم بسیار مشکل است. با توجه به بازبودن مرزها، بسیاری از ماشین‌آلات در کشورهای همجوار فروخته می‌شد. از طرفی در روابط خارجی کردها، هرگروهی به سلیقهٔ خود باکشور مورد نظر برخورد می‌کرد. فرماندهان نیز در مناطق تحت سیطرهٔ خود، بسان ملکی شخصی رفتار می‌کردند، هریک از احزاب عضو جبههٔ کردستان قدرت "وتو" را در منطقه و شهر تحت تصرف اعمال می‌کرد.

این مسائل موجب ایجاد موجی از نگرانی و عدم اطمینان شده بود و بالطبع رهبران کرد را نیز آشفته ساخته بود. مسعود بارزانی در این مورد اظهار داشت که؛ برخی فرماندهان محلی از قدرت خود سوءاستفاده می‌کنند، ما بایستی با فساد و تباهی در کردستان مبارزه کنیم. او برای حل این مشکلات پیشنهاد کرد، یک انتخابات برای تعیین شورای اجرایی و رهبری عالی انجام شود. جلال طالبانی نیز امیدوار بود که انتخابات منجر به استقرار یک موجودیت قانونی، اساسی و مشروع در قالب شورایی که نمایندهٔ مردم کرد بوده و شامل مجموعهٔ تصمیم‌گیرندهٔ سیاسی در کردستان عراق باشد.

مشکلات ناشی از یک تشکیلات متمرکز و نیز ایجاد مبنایی دموکراتیک برای یک دولت خودگردان در شمال، انجام انتخابات را امری ضروری می‌ساخت. جبههٔ کردستان در آوریل ۱۹۹۲، قوانین و دستورالعمل‌های خود را برای انتخابات مجلس ملی کردستان عراق، با رعایت استانداردهای بین‌المللی حقوق‌بشر و دموکراسی انتخابات تعیین رهبری عالی حرکت آزادی‌بخش کردستان، صادر کرد.

البته کردهای عراق در تئوری، از سال ۱۹۷۴ طبق قانون‌اساسی عراق حق داشتند تا از مجلس ملی خود برخوردار باشند. اما این ایده‌آل به طور واقعی هیچ‌گاه، در عمل تحقق نیافته است و اعضای این مجلس همواره منصوب دولت بغداد بوده‌اند.

در ۱۹ مه ۱۹۹۲ انتخابات مجلس و رهبری در کردستان عراق، برگزار شد. اهداف عمدهٔ این انتخابات عبارت بودند از:

۱ـ پایان بخشیدن به هرج و مرج حاکم بر منطقه در فقدان یک تشکیلات متمرکز دولتی و کنترل منطقهٔ کردستان.

۲ـ یکپارچه کردن قدرت نظامی و نیز نیروهای پیش‌مرگه.

۳ـ مقابله با تحریمهای اقتصادی سیاسی و بغداد.

۴ـ تعریف تدوین و تنظیم مجدد اهداف ملی کرد نیز یکی از برنامه‌های اصلی در این انتخابات بود. تا قبل از جنگ خلیج‌فارس، کسب خودمختاری هدف اعلام‌شدهٔ روند کلی مبارزات کردها بود. اما در سال ۱۹۹۲، پس از تبادل نظرهای زیاد، این هدف به تشکیل یک فدراسیون تغییر یافت.

۵ـ ایجاد مشروعیت و مبنایی قانونی برای حکومت خودمختار کرد، به طوری که "گراهام فولر" دولتمرد سیاسی معروف امریکایی می‌نویسد: «انتخابات آزاد در کردستان عراق در تابستان ۱۹۹۲ به دولت خودمختار کردها مشروعیتی را داده که رژیم بغداد فاقد آن است». به عبارت دیگر کردها پس از انتخابات می‌توانستند دولتی تشکیل دهند که تا قبل از آن هیچ دولتی در عراق نتوانسته بود تا این پایه دموکراتیک باشد؛ زیرا برای اولین بار در خاک عراق یک انتخابات دموکراتیک صورت می‌گرفت. به مدد این انتخابات، جلال طالبانی و مسعود بارزانی به بازیگران

اصلی در حرکت اپوزیسیون عراقیانِ در تبعید مبدل شدند و توانستند شکایات و آرزوهای ملی خود را در مقابل رهبران اصلی حرکت اپوزیسیون شیعه و سنی عراق مطرح کنند. این مبنای انتخاباتی، همچنین موجب شد تا دول غربی در کمک به آنها راغب‌تر باشند.

شب انتخابات، رهبران احزاب جبههٔ کردستان در اربیل، میثاق مقدس و تاریخی کرد را امضا کردند و طبق آن متعهد شدند که انتخابات را بر هم نزده و اعتبار و مشروعیت آن را محترم شمارند و به نتیجهٔ آن پای‌بند بمانند.

دولت بغداد، قبل از برگزاری انتخابات اعلام نمود که این اقدام را تحمل نخواهد کرد. مگر آن که کردها روابط خود را با قدرتهای غربی قطع کنند. از نظر دولت عراق، این عمل وسیله‌ای برای غرب بوده تا عراق را تقسیم سازند. دولت عراق از این می‌ترسید که برگزاری انتخابات مقدمه‌ای برای استقلال کردستان باشد و غربی‌ها نیز براساس این انتخابات، دولت کردها را به رسمیت بشناسند. همچنین می‌هراسید که مناطق شیعه‌نشین و بقیهٔ مردم عراق نیز برای مطرح‌ساختن درخواست‌های سیاسی خود وارد عمل شوند. از نظر صدام، یک کردستان دموکراتیک، سرمشقی برای سایر مناطق بود تا به مشارکت سیاسی بیندیشند. انعطاف‌ناپذیری دولت عراق باعث شد تا دول غربی از برگزاری این انتخابات حمایت کنند و این انتخابات تحت حمایت نیروهای سازمال ملل متحد انجام شود.

برای مجلس ملی کردها ۱۰۵ عضو در نظر گرفته شده بود، یعنی برای هر سی هزار نفر یک نماینده. احزاب، برای کسب کرسیهای نمایندگی باید هفت درصد از آرا را به دست می‌آورند- شرطی که همهٔ احزاب، به جز حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی را محروم می‌کرد- . رهبری اجرایی عالی نیز بایستی حداقل ۵۱ درصد از آرا را کسب می‌کرد.

کسانی که بالاتر از هجده سال سن داشتند حق شرکت در انتخابات را یافتند. شرایط انتخاب‌شوندگان عبارت بود از: حداقل سی سال سن، عاقل، باسواد، عدم انجام کارهای خرابکارانه و نداشتن سابقه جنائی فقط هفت حزب از نُه حزب معتبرِ عضو جبههٔ کردستان، در انتخابات شرکت کردند. مجموع کسانی که در انتخابات

شرکت کردند یک میلیون و یک صد هزار نفر بوده. در انتخابات مجلس ملی، حزب دموکرات ۵۰/۲۲ درصد و اتحادیهٔ میهنی ۴۹/۷۸ درصد آرا را به خود اختصاص دادند. با انعطاف مسعود بارزانی، توافق شد که کرسیهای پارلمان ۵۰-۵۰ بین دو حزب تقسیم شود و پنج کرسی به اقلیت مسیحی و چهار کرسی نیز به حرکت دموکراتیک آشوریان داده شد. البته هیچ‌کدام از احزاب کوچکتر نتوانستند هفت درصد لازم را به دست آورند. قرار شد که سازمانهای اداری مختلف در شمال عراق در هم ادغام شده و زیر نظر تشکیلات جدید اداره شوند.

تعدادی از احزاب برای کسب آرای بیشتر ائتلاف کردند. حزب رنجبران با گرفتن سه کرسی به اتحادیهٔ میهنی پیوست و حزب کوچک یاسوک با حزب سوسیالیست کردستان عراق ائتلاف نمود. گروه‌های اسلامی نیز تحت عنوان جنبش اسلامی به رهبری ملاعثمان عبدالعزیز، امام جمعهٔ حلبچه، متحد شدند. مجمع عشایری قبایل کرد و حزب کوچک و نیمه‌مخفی آزادی کردستان، که متمایل به پ.ک.ک. ترکیه بود، در انتخابات شرکت نکردند.

به اقلیتهای ملی ترکان و آشوری نیز تعدادی کرسی داده شد. ترکمان‌ها با جمعیتی حدود سیصد هزار نفر، در طول پنجاه سال گذشته با حمایت غیرمستقیم ترکیه، به دنبال خودمختاری کرکوک بودند. به همین دلیل، هم رژیم بغداد و هم اکثریت کردها دل‌خوشی از ایشان نداشتند و دولت بغداد نیز در مواقعی می‌توانست به خوبی ترکمان‌ها و کردها را به جان یکدیگر بیندازد. اما پس از جریان جنگ خلیج‌فارس حزب ملی ترکمانان با جبههٔ کردستان همکاری داشت. با این حال در جریان این انتخابات، ترکمان‌ها، که هنوز اکثریت ایشان در منطقهٔ کرکوک و موصل تحت کنترل دولت بغداد بودند، از ترس انتقام دولت در انتخابات شرکت نکردند. آشوری‌های روستایی علی‌رغم درگیری‌های تاریخی گذشته با کردها، در دهه‌های اکثراً گذشته با کردها متحد بودند و تعدادی پیش‌مرگه در میان جنبش کرد داشتند. اما آشوریان شهری با عرب‌ها و حکومت بغداد همکاری می‌کردند. در این انتخابات حزب جنبش دموکراتیک آشوریان، که در سال ۱۹۷۹ تأسیس شده بود، شرکت نمود؛ ولی این حزب سایه‌نشین حزبهای بزرگ کردی بود.

در انتخابات رهبری، بارزانی ۴۷/۵ درصد (۸۶۶۴/۹ رأی) و طالبانی ۴۴/۹ درصد (۴۴۱۰۵۷ رأی) را به خود اختصاص داد و دو کاندیدای دیگر کمتر از ۷/۶ درصد (حدود ۴۰۰۰۰ رأی) را به سرعت آوردند. لذا انتخابات برای رهبری به دور دوم کشیده شد.

اما انتخابات دور دوم به علت اختلافات دو گروه بزرگ بارزانی و طالبانی هیچ‌گاه برگزار نشد. نتایج برای بارزانی، که بر انجام انتخابات رهبری بیشتر تأکید داشت، ناامیدکننده بود. در این حال، طالبانی که پیش از آن احتیاط بیشتری به خرج می‌داد، از نتایج خوشحالتر به نظر می‌رسید.

جبههٔ کردستان از ناظران رسمی بین‌المللی دعوت کرد تا در جریان انتخابات حضور یابند. اما صرفاً سازمانهای غیردولتی اقدام به مأمورساختن ناظرانی برای این موضوع نمودند. گروه بین‌المللی حقوق بشر واشنگتن دی. سی. هیأتی را به منطقه اعزام کرد که گزارش خود را از جریان برگزاری انتخابات منتشر ساخت. در این گزارش تأکید شده که انتخابات آزاد، و به دور از تقلب بوده است.

موضع‌گیری کشورهای منطقه در قبال انتخابات نیز جالب است. با وجودی که این حرکت از سوی دولتهای ایران، ترکیه و سوریه نوعی تهدید قلمداد می‌شد. اما تحت‌تأثیر جوّ بین‌المللی ایجاد شده، مخالفتی با این اقدام نکردند. به طوری که گمان می‌رفت، این اقدام با نظر مساعد دولتهای منطقه برگزار شده است.

دولت عراق نتایج انتخابات را مردود شمرد و آن را نامشروع و غیرقانونی دانست. کردها در پاسخ گفتند که انتخابات، خلاء اداری و قانونی بین‌المللی ایجاد شده از سوی دولت عراق را پر کرده است.

طالبانی و بارزانی در پایتختهای غربی به عنوان شخصیت‌هایی موجه پذیرفته شدند. آنها به رسانه‌های مختلف دسترسی یافتند و همچنین از آن زمان به بعد، رادیو آمریکا در طول شبانه‌روز چند ساعت به زبان کردی برنامه پخش می‌کند.

از ابتدای انتخابات دول غربی بارها اعلام کرده بودند که حاضر نیستند یک دولت کرد مستقل را به رسمیت بشناسند. سخنگوی وزارت خارجهٔ امریکا اظهار داشت که؛ رهبران کرد تعهد کرده‌اند اجرای انتخابات به معنای جدا شدن از عراق و

استقلال نخواهد بود. سران کرد، پس از انتخابات نیز همچنان بر مواضع خود در رابطه با عدم درخواست استقلال، تأکید نمودند. بارزانی گفت که هدف ما تشکیل یک دولت مستقل نیست و طالبانی نیز اظهار داشت که ما نمی‌خواهیم از عراق جدا شویم؛ ما خواهان یک عراق دموکراتیک هستیم. مسعود بارزانی سپس به اروپا و ترکیه سفر کرد. او در بازگشت اذعان داشت که وضعیت سیاسی امروز طوری است که اجازهٔ تغییر مرزهای منطقه‌ای را نمی‌دهد؛ بین آن چیزی که ما می‌خواهیم و حق ماست و آن چیزی که ما می‌توانیم به دست آوریم، شکاف بزرگی وجود دارد.

در اکتبر ۱۹۹۲، مجلس ملی کردستان تصمیم گرفت که برنامهٔ آیندهٔ کردستان را تدوین کند. این تصمیم، مجلس کردستان و دولت خودمختار را متعهد می‌ساخت که در صدد تحقق و تشکیل یک فدراسیون در یک عراق دموکراتیک و پارلمانی برآیند.

برخی بر این عقیده‌اند که هر چند بارزانی و طالبانی بارها اعلام کرده‌اند که خواستار استقلال نیستند، اما واقعیت آن است که کردها یک دولت مستقل را ترجیح می‌دادند و به دنبال شرایط مساعدی برای تحقق این هدف هستند. کما این که درست پس از انتخابات کردستان عراق، تابلوهایی را که بر روی آنها عبارت به "کردستان آزاد خوش آمدید" را نوشته شده بود، در مرزها و مقرهای گروه‌های سیاسی دیده می‌شد. البته این تابلوها بعدها جمع‌آوری شد. همچنین پرچم عراق جایگزین پرچمهای زرد و سبز حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی شد. دکتر کمال فواد از اعضای رهبری اتحادیهٔ میهنی در پاسخ به این پرسش که آیا کردها می‌خواهند یک دولت مستقل تشکیل دهند، می‌گوید که، چرا نه؟ او در ادامه می‌گوید: اما در حال حاضر، چنین هدفی نداریم.

اولین نشست مجلس، در چهارم ژوئن ۱۹۹۲، با حضور بارزانی و طالبانی انجام شد. در این نشست، دکتر فؤاد معصوم، از اتحادیهٔ میهنی کردستان؛ یک اسلام‌شناس و استاد سابق دانشگاه بغداد، به ریاست شورای وزیران انتخاب و دولت خودمختار کرد شکل گرفت. نامق از اعضای حزب دموکرات نیز به عنوان رئیس مجلس برگزیده شد.

این دولت فقط شامل اعضایی از حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی و یک مسیحی بود. بقیهٔ احزاب که با درخواست آنها برای تصدی یکی از وزارتخانه‌های کشور (پیش‌مرگه و کمکهای انسان‌دوستانه) مخالفت شده بود، حاضر به قبول سایر پستهای وزارت نشدند.

بعدها نیز تشکیل شورای ریاست جمهوری اعلام شد. این شورا بالاترین نهاد تصمیم‌گیری بود. مسعود بارزانی، جلال طالبانی و دو تن دیگر از دو حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی و رؤسای دولت و مجلس در آن عضویت داشتند.

جایگاه کردها در میان معارضین، قبل و بعد از انتخابات

عمده‌ترین دستاورد و شاید تنها دستاورد مثبت این انتخابات برای کردها، به رسمیت شناخته شدن یک چارچوب فدرال برای آیندهٔ عراق از سوی کنفرانس معارضین عراقی در شهر کردنشین صلاح‌الدین است. سران کرد، از سوی سایر مخالفان حزب بعث و گروه‌هایی که می‌توانند در آیندهٔ عراق نقش مهمی داشته باشند، جدی‌تر گرفته شدند و سرانجام تشکیل یک فدراسیون عراقی مورد تأکید واقع شد.

معارضین صدام در دههٔ هشتاد نشستهای مشترک رسمی و غیررسمی متعددی داشتند. نخستین نشست رسمی بین مجلس اعلی و جبهه بود. بارزانی‌ها، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها، پس از آزادسازی حاج عمران در سال ۱۹۸۳ م. برگزار شد.

پس از آن نیز جلساتی در تهران و دمشق برای تصمیم‌گیری و اعلام موضع مشترک برگزار می‌شد. پس از جنگ خلیج‌فارس، اولین اجلاس معارضین عراقی در مارس ۱۹۹۱ در بیروت برگزار شد. رهبران دو حزب عمدهٔ کرد در این اجلاس شرکت نداشتند. در این اجلاس تشکیلاتی تحت عنوان شورای نجات ملی عراق ایجاد شد. معارضین طرحی را به شرح زیر پیشنهاد کردند:

- تشکیل مجلس نجات ملی عراق.
- به رسمیت شناخته‌شدن این مجلس از سوی کشورهای همجوار.

- همکاری با فعالیت نظامی درکشورهای همجوار.
- به رسمیت شناختن استقلال عراق، تأکید بر محترم شمردن فرهنگ، زبان، شخصیت حقوقی و حقیقی مردم کردستان در چارچوب تمامیت ارضی عراق و مردود دانستن هرگونه تجزیه‌طلبی.

چنانچه ملاحظه می‌شود، در این کنفرانس هیچ اشاره‌ای به وضعیت آیندهٔ سیاسی کردها نمی‌شود.

کنفرانس بعدی معارضین عراقی از ۱۶ تا ۱۹ ژوئن ۱۹۹۲ در وین برگزار گردید. در این کنفرانس، حدود دویست نماینده از حدود چهل گروه؛ از جمله کردها شرکت کردند. گروه‌های عمده‌ای همانند مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و حزب‌الدعوه و شیوعی در این گردهمایی حضور نداشتند. در این کنفرانس کردها درخواست کردند که حق تعیین سرنوشت آنها به رسمیت شناخته شده و بازگشت آن به یک عراق واحد و یکپارچه اختیاری باشد. این درخواستها باعث نگرانی‌های عمده‌ای در میان بسیاری از گروه‌های عرب شرکت‌کننده گشت. جواد الملکی، رئیس اولین کنفرانس معارضین در بیروت و یکی از اعضای رهبری حزب الدعوه، که درکنفرانس حاضر نشده بود، این درخواست کردها را به عنوان گامی در راستای تجزیهٔ عراق، رد کرد. بسیاری از حاضران در اجلاس نیز چنین اعتقادی داشتند.

اما موضوع کردها، انتخابات و تشکیل دولت موضوعی نبود که معارضین به سادگی آن را نادیده بگیرند. آنها نسبت به وضعیت کردها حساس شده بودند و در عین حال می‌خواستند از مناطق کردنشین عراق، به عنوان مناطقی که می‌تواند آزادی عراق را در آینده رقم بزنند، استفاده کنند.

در ۲۷ اکتبر ۱۹۹۲، ۲۳۴ نمایندهٔ اکثر گروه‌های مخالف عراقی، برای نخستین بار، در رشد صلاح‌الدین، نزدیک اربیل، گرد آمدند. در این کنفرانس، کنگرهٔ ملی عراق تشکیل شد. این اجتماع گسترده‌تر ازکنفرانس معارضین در وین و بیروت بود.

دو موضوع در دستور کار کنفرانس قرار داشت؛ هماهنگی و همکاری گروه‌ها و وضعیت بسیار بحرانی در بخشهای مختلف خاک عراق. اما واقعیت آن است که ایجاد یک دولت جایگزین برای جانشینی صدام اهمیت ویژه‌ای داشت. مسألهٔ

فدرالیسم که به طور یک‌جانبه‌ای از سوی کردها مطرح شده بود نیز یکی از موضوعات مهمی بود که بحثهای زیادی بر سر آن درگرفت. برای کمیته اجرایی کنفرانس، آقایان جلال طالبانی، محمد بحرالعلوم (رهبر حزب مستقل اسلامی شیعی) و حسن النقیب (یک ناراضی و عضو سابق در حزب بعث و سنی مذهب) انتخاب شدند. کمیته‌های دیگری تحت عنوان: کمیته‌های سیاسی، اقتصادی، قانون‌اساسی، حقوق‌بشر، همکاری و کمکهای انسان‌دوستانه، اطلاعات، حمایت از قیام و کمیتهٔ نظامی ایجاد شد.

نتیجهٔ بی‌سابقه و مثبت کنفرانس (برای کردها) در تصمیم برای تبدیل عراق به یک دولت دموکراتیک و فدرال، پس از سقوط دولت صدام بود.

یک مجمع ملی با دویست عضو و دو ارگان انتخاب شده برای تشکیل یک حکومت غیررسمی، یک شورای ریاست سه نفره برای مسائل بین‌المللی و یک کمیتهٔ اجرایی ۲۶ نفره برای خدمت به عنوان شورای وزیران، به عنوان دولت موقت عراق در لندن، با کمیته‌های ویژه‌ای در مناطق تحت قلمرو دولت کردها، در شمال عراق ایجاد گردید.

شورای ریاست به طور مساوی به کردها، شیعیان و سنی‌ها اختصاص یافت که مسعود بارزانی، محمد بحرالعلوم و حسن النقیب به عنوان اعضای این شورا انتخاب شدند. برای کمیتهٔ اجرایی شش کرد انتخاب شد؛ محمد سامی رحمان از حزب وحدت کردستان، هوشیار زیباری و موشین دیزای از حزب دموکرات، لطیف رشید و کمال فؤاد از اتحادیهٔ میهنی کردستان و شیخ عبدالعزیز از حرکت اسلامی کردستان. سایر اعضا بین شیعیان و سنی‌ها تقسیم شد. همچنین یک نفر ترکمن و یک آشوری نیز انتخاب گردیدند.

اتحاد بین اعضای اپوزیسیون عراقی کامل نبود. گروه شیعهٔ مجلس اعلای انقلاب اسلامی از شرکت در دولت خودداری کرد. استدلال آنها این بود که انتخاب در عضو شورای ریاست به نوعی تقویت جدایی‌طلبی و تقسیم قومی است و دیگر گروه‌های قومی را محروم می‌کند. آیةالله محمدباقر حکیم، رئیس مجلس اعلای انقلاب اسلامی، با این مسأله، که فقط یک سوم اعضای دولت شیعه باشند،

مخالفت کرد. چراکه به نظر او شیعیان ۶۵ درصد از مردم عراق را تشکیل می‌دهند.

محمد بحرالعلوم در پایان اجلاس گفت که ما می‌خواهیم صدام را با هر هزینه‌ای و با هر شیوه‌ای از قدرت برکنار کنیم. او تأکید کرد که کمیته‌های مختلف به زودی طرحی برای اقدام نظامی ارائه می‌کنند.

پس از این کنفرانس، بارزانی و طالبانی اظهار داشتند که کردها می‌خواهند در چارچوب یک عراق فدرال باقی بمانند. رهبر حزب دموکرات گفت: دولت کردی فدرال در چارچوب تمامیت سرزمین عراق باقی خواهند ماند. در حالی که طالبانی تأکید می‌کرد که ما یک فدراسیون در چارچوب تمامیت ارضی عراق می‌خواهیم. بارزانی در قسمت دیگری از سخنانش گفت: ما می‌خواهیم وحدت عراق را حفظ کرده و یک فدراسیون دموکراتیک، پارلمانتاری و چند حزبی را به وجود آوریم. باید به ما حق تصمیم داده شود که چه نوع روابطی بین ما و دولت مرکزی باشد.

به طور کلی در این کنفرانس، کردها جایگاه ویژه‌ای پیدا کردند. حضور مخالفان در صلاح الدین (یک شهر کردی) و تأکید بر یک عراق دموکراتیک و فدرال و اهمیت و منزلتی که رهبران کرد در این اجلاس یافتند، همگی از دستاوردهای انتخابات آزاد در کردستان بود.

مشکلات اقتصادی کردها

علی‌رغم دستاوردهای کردها در ایجاد یک دولت خودمختار و نیز جایگاهی که در میان معارضین عراقی پیدا کردند، آنها با مشکلاتی مواجه شدند که هم بر اعتبار و جایگاه آنها و هم بر توان آنها برای حفظ وضعیتشان آسیب رساند. مشکلات اقتصادی، نزاعهای داخلی، تنشهای مرزی، خصومت کشورهای همسایه و نیز برخی محدودیتهای بین‌المللی، آنان را در تنگنا قرار داده و آیندهٔ آنها را در هاله‌ای از ابهام فرو برد.

یکی از فشارهای عمدهٔ وارد شده بر کردها و دولت خودخوانده‌شان، از ناحیهٔ تحریمهای اقتصادی اعمال شده از نیروی دولت عراق بود که باعث آسیب‌پذیریشان شد و آنان را وابسته به کمکهای بین‌المللی و به‌ویژه همسایگان ساخت.

در کردستان عراق قیمت مواد خوراکی به نسبت قبل از سال ۱۹۹۱ بیست تا سی برابر افزایش یافت و مردم وابسته به کمک هزینه‌ای شدند که از طرف دولت پرداخت می‌گردید و از منبع کمکهای سازمانهای بین‌المللی بود. این مبلغ حدود ده درصد هزینه‌های ضروری را پوشش می‌داد. بی‌کاری و مهاجرت از روستا و قاچاق و بازارسیاه، به صورت معضلات شاخص کردستان عراق درآمده بود.

سه ـ چهارم مردم کرد در مناطق شهری بی کار بودند و این در حالی است که دو ـ سوم مردم کردستان در شهرها ساکنند. این قضیه عمدتاً بدان خاطر است که براساس سیاست دولت بغداد، در دهۀ هفتاد و هشتاد، روستاهای کردنشین ویران شده و مردم به شهرها کوچانیده شده‌اند و همین مسأله تعادل جمعیت را به نفع شهرها تغییر داده است. به طوری که در حال حاضر حدود ۲/۵ میلیون کرد منطقۀ خودمختار در اطراف شهرهای اربیل و سلیمانیه زندگی کنند. در کردستان عراق، تجار ثروتمندتر شدند و طبقات متوسط در فشار اقتصادی زیادی بودند و توده‌های مردم وابسته به کمکهای بشردوستانه گشتند.

حکومت منطقۀ خودمختار از لحاظ مالی شدیداً وابسته به حقوق گمرکی، تعرفه‌های تجاری و درآمدهای نفتی است که رقم آن حدود نود میلیون دینار است. به طور کلی برآورد شده که ۱۵۰ میلیون دینار برای ادارۀ نواحی مختلف منطقۀ خودمختار مورد نیاز است. ویرانی روستاها و تعداد زیاد یتیمها و بیوه‌زنان و کثرت کشته‌های کردستان، وضع رقت‌باری را برای معیشت مردم کردستان عراق ایجاد کرده بود. سازمانهای بین‌المللی در اوایل دهۀ نود به جز نشر مواضع و بیانیه، در عمل توجه چندانی به وضعیت کردهای عراق و آثار محاصرۀ اقتصادی صدام نداشتند. آژانس "توسعه و عمران سازمان ملل" (UNDP) گزارش استراتژی درازمدت و میان‌مدت کردستان عراق را بیان نموده بود که با پاکسازی میادین مین آغاز می‌شد و با احیای اقتصادی روستاها ادامه می‌یافت. پس از انتخابات کردستان، سازمان بین‌المللی از ترس این که عمل به برنامۀ "UNDP" و ارسال کمک به کردستان به معنی شناخت رسمی دولت منطقه‌ای کرد تعبیر شود، از برداشتن گام عملی خودداری ورزیدند.

اما دستگاه رهبری کرد هم در فراهم‌شدن اسباب بی‌بندوباری و بی‌نظمی اقتصادی نقش چشمگیری داشت. دولت به دنبال درآمدهای گمرکی حاصل از واردات به کردستان بود. در حالی که این عوارض منبع اصلی درآمد بزرگان محلی در مرزها بود. در نتیجه درآمدی که به دولت می‌رسید، حتی کفاف حقوق ماهیانهٔ کارمندان را نمی‌داد. افزون بر آن متنفذین محلی به منظور ایجاد درآمد برای خود، از فروش خودرو و ماشین‌آلات دولتی نیز رویگردان نبودند. لذا در عمل اکثر امکانات واگذاری دولت بغداد به کردستان فروخته می‌شد. گندم استحصالی منطقه، حتی نیمی کمتر از مقدار پیش‌بینی شده بود. همین مقدار اندک نیز به علت کسر بودجه توسط دولت خریداری نشده و به صورت قاچاق به بغداد می‌رفت.

فصل هشتم

تجزیهٔ کردستان به دو حکومت و فاز جدید روابط طالبانی و بارزانی(۱۹۹۸ـ ۲۰۰۰ م.)



درگیری‌های داخلی طالبانی و بارزانی و تجزیهٔ کردستان عراق

به دنبال تشکیل دولت و مجلس کردی، بحران اقتصادی منجر به ایجاد مشکلاتی جدی در جامعهٔ کردی شمال عراق شد. کمک بین‌المللی عمدتاً در مناطق امن دهوک و نقاط همجوار مرزهای ترکیه، که تحت کنترل بارزانی هستند، اختصاص یافته بود. اما منطقهٔ سلیمانیه، که تحت کنترل جلال طالبانی بود، مشمول کمکهای کمتری می‌شد. این موضوع یکی از علل مهمی است که منجر به ایجاد اختلاف میان دو حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی شد. در برخی مناطق نیز بین دهقانان و مالکان اختلافاتی بر سرزمین پدید آمد و حتی منجر به جنگ‌های مسلحانه گردید.

نخستین بار در اوایل دسامبر ۱۹۹۳، در سلیمانیه بین نیروهای حزب دموکرات و یکی از شاخه‌های حزب سوسیالیست، تحت رهبری احمد حاجی محمود، درگیری رخ داد. سوسیالیست‌ها با حدود بیست هزار نیروی پیش‌مرگه درگذشته به تناوب متحدِ طالبانی و بارزانی بودند و روابط خوبی با ایران داشتند. همین‌طور دو هفته بعد، جنگ شدیدی بین نیروهای اتحادیهٔ میهنی کردستان و حرکت اسلامی کردستان به وقوع پیوست. نیروهای حرکت اسلامی که در فصل بعدی در مورد اینان توضیح خواهیم داد، رانیه و چوارکورنا را تصرف کرده و برخی از مقامات محلی اتحادیهٔ میهنی را به قتل رسانیدند. به دنبال آن، نیروهای اتحادیهٔ میهنی، اقدام به اشغال مقر اصلی حزب حرکت اسلامی نمودند. رهبر حرکت اسلامی، شیخ عثمان عبدالعزیز، به همراه دویست تن از طرفدارانش، به اسارت نیروهای طالبانی درآمدند. اما در شانزدهم دسامبر ۱۹۹۳ به دستور طالبانی آزاد شدند.

درگیری اتحادیهٔ میهنی و حرکت اسلامی باعث جلب نظرها به سوی این گروه اسلامی در کردستان شد و بسیاری، آن را پدیده‌ای جدید در تاریخ جنبش کردی تلقی کردند. در این درگیری‌ها، ابتدا حزب دموکرات تلاش کرد تا میان دو حزب

میانجی‌گری نماید. اما بعداً به پشتیبانی از حرکت اسلامی وارد نبرد با اتحادیهٔ میهن شد.

اختلافات دو حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی، طی جنگ ماه مه ۱۹۹۴، که شدیدترین درگیری این دهه در کردستان عراق است، آشکار شد. هر یک از دو حزب در این ماجرا یکدیگر را متهم به مسؤولیت آغاز مخاصمه کردند. درگیری اولیه ظاهراً، بر سر تصرف قطعه زمین یک روستاییِ طرفدار اتحادیه در منطقهٔ کَلاویژه توسط یکی از اعضای حزب دموکرات بود. این منازعه تنشهای دیرینه در جامعهٔ کرد را ظاهر کرد و نشان داد که ظاهرسازی مدرنیته در جامعهٔ عشایری کرد کارآیی چندانی ندارد.

افزون بر خصومت تاریخی دو گروه طالبانی و بارزانی، منبع اصلی مناقشات سال‌های پس از تشکیل دولت و مجلس کردستان عراق را بایستی در حقوق گمرکی و مالیاتی درآمدهای نفتی دانست که طرفداران بارزانی از تجارت مرزی با ترکیه کسب می‌کنند. گفتیم که محل استقرار نیروهای طالبانی سلیمانیه و مرز ایران است که در مقایسه با مرز ترکیه از درآمدهای گمرکی و تجاری کمتری برخوردار بود. لذا طالبانی توقع سهیم‌شدن در درآمدهای بارزانی را داشت. طالبانی مدعی بود که هدف بارزانی این است که درآمدی را که قرار بود از ماه مه ۱۹۹۴ به دولت خودمختار بپردازد، به فراموشی بسپارد. در همین رابطه طالبانی، ترکیه را به پشتیبانی نظامی از مسعودبارزانی متهم می‌نمود.

این درگیری‌ها در طول چهارماه هزار کشته و هفت هزار آواره بر جای گذاشت که کمتر از درگیری‌های گروه‌های کرد با ارتش عراق نبود. جنبش اسلامی نیز با استفاده از این درگیری‌ها و با حمایت بارزانی‌ها توانست شهرهای پنجوین و خورمال را که در کنترل طالبان بود اشغال کند و حتی پس از آتش‌بس در پاییز همان سال پایگاه‌های خود را در این مناطق حفظ کند.

با وجود آتش‌بس پاییز سال ۹۴ باز هم در زمستان این سال درگیری دو حزب به تحریک عشایر قبیلهٔ هرکی، بر سر ادعای مالکیت این قبیله بر زمینها و حمایت اتحادیه از آن عشیره از سر گرفته شد که منجر به کشته‌شدن پانصد نفر و تصرف

اربیل، مرکز دولت خود خواندهٔ کرد، توسط طالبانی شد.

پس از آن نیروهای بارزانی شهر را محاصره کردند. بارزانی‌ها که در این زمان روابط بسیار خوبی با ترکیه و دولت بغداد برقرار کرده بودند، طالبانی‌ها را متهم ساختند که با کمک دولت ایران موفق به این فتوحات شده است. در ابتدا دولت عراق، پیشنهاد میانجی‌گری بین دو جناح را مطرح کرد. اما کردها به آن اهمیت ندادند. سپس کنگرهٔ ملی عراق، که مجموعه‌ای از عرب‌های مخالف دولت بغداد و دارای روابط دوستانه با کردها بوده و تحت حمایتهای مالی و سیاسی سازمان سیا قرار داشتند، پیشنهاد میانجی‌گری داد. کردها نیز آن را پذیرفته و آتش‌بس برقرار شد.

دولت ترکیه در درگیری‌های شمال عراق از حزب دموکرات به رهبری مسعودبارزانی حمایت می‌کرد. این مسأله باعث شد تا بین ترکیه و امریکا بر سر کردها اختلاف‌نظر ایجاد شود. نوشیروان، معاون جلال طالبانی در یک مصاحبه، بدون اشارهٔ صریح به نام ترکیه ادعا کرد که کشورهای همسایهٔ کردستان عراق در شروع و تشدید درگیری‌های شمال عراق نقش داشته‌اند. او به وجود رابطه بین مسعود بارزانی و دولت عراق نیز اشاره کرد. پیش از این نیز دفتر سیاسی اتحادیهٔ میهنی ادعا کرده بود که مدارک مستندی در اختیار دارد که نشان می‌دهد حزب دموکرات ضمن انجام مذاکرات جداگانه با نمایندگان ایران و دولت عراق در تدارک یک طرح علیه اتحادیهٔ میهنی بوده است.

ایران در سال ۱۹۹۵ تلاش کرد تا بین دو حزب رقیب سازش برقرار کند. این تلاش‌ها منجر به مسافرتهای نمایندگان دو حزب، یعنی آقایان سامی عبدالرحمان و نیچروان بارزانی از حزب دموکرات، دکتر فؤاد معصوم و نوشیروان مصطفی از اتحادیهٔ میهنی کردستان به تهران شد. مذاکراتی نیز پیرامون غیرنظامی‌کردن اربیل و مسألهٔ گمرک زاخو در بهار و تابستان این سال انجام شد و هربار منجر به برقراری آتش‌بس گردید.

پس از این، امریکایی‌ها وارد قضیه شدند و هیأتی به سرپرستی سررابرت دوچ، مقام مسؤول منطقهٔ شمال خلیج‌فارس در وزارت خارجهٔ امریکا، به شمال عراق

سفر کردند. آنها به کردها گوشزد کردند که ایران و عراق برای کردها خطرناک‌ند و بایستی روابط خود را با دو کشور فوق کاملاً قطع کنند. امریکایی‌ها مذاکرات را به اروپا کشانیدند. اولین دور گفتگوها در مرداد ماه، در دوبلین (ایرلند) برگزار شد. این گفتگوها، که سه روز طول کشید، تحت نظارت امریکا و مشارکت ترکیه و کنگرهٔ ملی عراق به رهبری احمد چلبی صورت گرفت. در این دور مذاکرات توافقاتی انجام پذیرفت که مهمترین آنها عبارت بود از برقراری آتش‌بس، غیرنظامی‌کردن شهر اربیل، تشکیل یک کمیسیون بی‌طرف تحت نظارت کنگرهٔ ملی عراق، جمع‌آوری و واریزکردن درآمدهای گمرکی و دیگر درآمدهای طرفین تحت نظارت کمیسیون مشترک به حسابهای بانکی به نام دولت منطقه و سرانجام شروع کار پارلمان.

دور دوم مذاکرات دوبلین در پاییز برگزار شد، اما به نتیجه نرسید. طالبانی در اواخر شهریور به تهران مسافرت کرد. او در این سفر با سیدمحمدباقرحکیم، رئیس مجلس اعلا، پیرامون آیندهٔ عراق و نیز حل و فصل اختلافات در شمال عراق گفتگو کرد.

گرچه انجام انتخابات و ایجاد دولت در کردستان تجلی برآورده شدن یکی از آرزوهای دیرینهٔ کردها بود، اما این فرایند در بستر فرهنگ سیاسی سنتی کردها گرفتار بود. لذا علی‌رغم ظاهر مدرن آن، رفتارهای سیاسی پس از انتخابات در همان بستر سنتی شکل گرفت. برابری عجیب آرای حزب دموکرات (بارزانی) و اتحادیهٔ میهنی (طالبان) و توزیع جغرافیایی این آرا نشان‌دهندهٔ رقابتهای دیرینهٔ این دو حزب و دشمنی‌های شخصی بین رهبران آنها و تفاوتهای جغرافیایی بین بادینان و سوران و تفاوتهای زبانهای کردی کرمانجی و سورانی و تفاوت ایدئولوژیک بین دو فرهنگ قبیله‌گرا و حزب‌گرا بود.

جلال طالبانی و مسعود بارزانی با این استدلال که باید در عرصهٔ بین‌المللی فعال باشند و دولت کردی توسط هیچ دولت و سازمانی به رسمیت شناخته نشده، از ورود در دولت خودداری کردند تا بتوانند دیپلماسی جهانی خود را پی‌گیری کنند. اما این روش اوضاع را بدتر کرد؛ زیرا این دو باز هم به جای همکاری رقابت می‌کردند. آنها جداگانه به پایتختهای جهان سفرکرده و بر سر امتیازات گروهی خود

مذاکره می‌کردند. آنها به یکدیگر اعتماد نداشتند و فقط بیشتر ذهنشان به دیگری مشغول بود و رقابتهای گروهی بیشتر اوقاتشان را مصروف می‌کرد. بنابراین هیچ هدف استراتژیک مشترکی را تعقیب نمی‌نمودند. این رقابت در ادارهٔ دولت خودمختارکردستان نیز خود را بروز می‌داد و در نهایت موجب فلج‌شدن کارها شده بود.

دولت به ظاهر دولتی واحد بود؛ اما در واقع تصمیمات دولت در رقابت بین دو حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی و تلاش در جهت فائق‌آمدن یکی بر دیگری شکل می‌گرفت. مناصب دولتی به طور مساوی بین دو حزب تقسیم شده بود و به همین دلیل وزرا و معاونین نیز از احزاب مختلف بودند تا تعادل حفظ شود. اما همین موضوع نیز سبب کارشکنی‌های آنها علیه یکدیگر بود. کار به جایی رسید که همه می‌دانستند برای پیشرفت اداری و پیش‌برد کارهای شخصی، عضویت در یکی از احزاب ضروری است. در اینجا بود که نخست‌وزیر این دولت، فؤاد معصوم، که خود یک دانشگاهی سرشناس و وابسته به اتحادیهٔ میهنی بود، لب به شکوه گشود و از اعمال نفوذ احزاب و بیرون بودن ظاهریِ جلال و مسعود گله کرد و پیشنهاد کرد که برای حل مسائل این دو نفر وارد دولت شوند.

با توجه به پیوستن جاش‌ها یا قبایل به جریانات سیاسی شمال عراق، فرهنگ قبیله‌ای که بیشتر بین بارزانی‌ها رایج بود تقویت شد. علی‌رغم سازمان ظاهری احزاب، همان فرهنگ سنتی قبیله‌ای به رقابت احزاب شکل می‌داد و مرکز هر حزبی مانند اتحادیهٔ قبیله‌های سنتی بود. به وجود آمدن باندها و دارودسته‌ها در اطراف شخصیت‌های قبیله‌ای و محلی، زمینه را برای درگیری‌ها سیاسی و در نهایت نظامی بیش از پیش فراهم می‌ساخت. گرفتن گمرک و مالیات توسط دارودسته‌های فوق، آتش خشم را نزد طرف دیگر دامن می‌زد و همین زمینهٔ بسیار مؤثری را برای درگیری‌ها فراهم می‌ساخت.

تلاش‌های سال ۹۵ امریکا به جایی نرسید و سال ۹۶ سال اوج‌گرفتن‌بارزانی و طالبانی بود. کینه‌های این درگیری‌ها می‌رفت تا آن اندک امیدی را هم که در وصول به یک خودمختاری ماندگار در قرن بیستم برای کردها باقی مانده بود، بر باد دهد.

در این سال ابتدا حزب دموکرات کردستان عراق و سپس اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق مناطق وسیعی از خاک کردستان را اشغال کردند. بارزانی برای دریافت پشتیبانی نظامی به رژیم بغداد و برای پشتیبانی سیاسی و تا حدی نظامی به ترکیه متوسل می‌شد. آنها مدعی بودند که این کار را متقابلاً به خاطر آن که طالبانی مورد حمایت جمهوری اسلامی ایران است انجام می‌دهد. جالب آن که در نیمهٔ اول دههٔ ۸۰ این وضع درست برعکس بود؛ یعنی بارزانی به تهران و طالبانی به بغداد امید داشتند.

در ماه آگوست صدام طی چند روز متوالی ده‌ها هزار از نفرات گارد ریاست‌جمهوری همراه با صدها تانک و توپ را در جنوب مدار ۳۶ درجه، یعنی حد منطقهٔ ممنوعه که هواپیماهای متحدین از آن پاسداری می‌کردند، متمرکز ساخت. این منطقه تنها دوازده مایل با اربیل، پایتخت خودمختار کردستان که در کنترل طالبانی بود، فاصله داشت.

شایع شده بود که گروه بارزانی از چند ماه قبل، ده‌ها دستگاه تانک و زره‌پوش از بغداد خریده است. به نظر می‌رسید که آغاز عملیات مشترک صدام-بارزانی نزدیک است.

علی‌رغم این گزارش‌ها و با توجه به نزدیکی فصل انتخابات امریکا، این کشور قصد نداشت که وارد یک ریسک سیاسی شده و با بروز عکس‌العمل تند نظامی برای وادارساختن صدام به عقب‌نشینی، درگیر یک مناقشهٔ پیچیده بین کردی، که بازیگران متعددی چون ایران و ترکیه و عراق داشت، گردد. درگیری‌ها در آخر ماه آگوست این سال آغاز شد و در اثر آن بیش از چهار هزار نفر که بیشتر آنان غیرنظامی بودند، کشته شدند.

غرب و امریکا در آغاز درگیری، خود را از معرکه کنار کشیدند؛ اما با وسعت‌گرفتن آن و سرعت‌گرفتن روند مذاکرات بین صدام و بارزانی، امریکا از توافق احتمالی بغداد با بارزانی‌ها دچار وحشت شد. زیرا در این صورت بهانهٔ مشروعیت حضور امریکا برای دفاع از منطقهٔ امن زیر سؤال می‌رفت.

از سوی دیگر ترکیه که نگران تکرار هجوم پناهندگان به مناطق مرزی خود بود،

برای اقدام جدی به امریکا فشار وارد می‌آورد. به همین دلیل امریکا به صورت جدی‌تری به مسألهٔ کردها پرداخت و پلترو[1] معاون وقت وزیر امورخارجهٔ امریکا در امور خاورمیانه، برای پایان‌دادن جنگ بین دو حزب وارد عمل شد و طی تماس تلفنی سران دو حزب رقیب را به لندن دعوت کرد. طبق توافق اجلاس آتش‌بس ماههای قبلی در ایرلند، قرار بود طالبانی اربیل را تخلیه کرده و دولت و پارلمانی منتخب از سوی کردها، کار خود را که پس از تسخیر اربیل توسط طالبانی فلج شده بود، آغاز کنند. در عوض بارزانی سهم اتحادیهٔ میهنی را از مالیات سرشاری که از فروش سوخت دیزل عراق به ترکیه دریافت می‌کرد، پرداخت و امریکا نیز دو میلیون دلار به دیگر نیروهای اپوزیسیون پرداخت کند.

اما وسعت درگیری‌ها و عمق کینه‌ها بیش از آن بود که آتش‌بس تحمیلی به این شکل برقرار شود. جلال طالبانی به هیچ‌وجه زیر بار تخلیهٔ اربیل، این مهمترین شهر کردستان، نمی‌رفت.

از سوی دیگر در همین ایام دولت ایران برای تعقیب نیروهای ضدانقلاب کرد، به خصوص حزب دموکرات ایران و به استناد اقدامات قبلی ترکیه برعلیه پ.ک.ک. نیروهای خود را به عمق هشتاد مایل وارد خاک شمال عراق و منطقهٔ کوی‌سنجق ساخت. همین امر بهانه‌ای به دست بارزانی برای تبلیغات و هوچی‌گری وسیع برعلیه ایران داد و ادعا کرد که جمهوری اسلامی قصد حمایت نظامی از طالبانی و تصرف بخشی از خاک عراق را دارد.

هدف بارزانی از این تبلیغات‌دادن مشروعیت به مذاکرات خود با رژیم بغداد و توجیه این امر بود که دریافت حمایت مستقیم این رژیم به بهانهٔ دفاع حکومت عراق در برابر تجاوز ایران است. البته باید گفت رابطهٔ بارزانی و بغداد از مدتها قبل آغاز شده بود. اما حزب دموکرات کردستان عراق در تبلیغات خود ظاهراً از امریکا می‌خواست تا با اقدامات عراق نیز که می‌رود به بهانهٔ مقابله با تجاوز ایران، نیروهای خود را وارد شمال عراق کند، مبارزه نماید.

---

1. Peletro

پیشرفتهای طالبانی در کردستان، امریکا را بیش از پیش به این نتیجه رساند که نباید از اقدام صدام حسین به نفع بارزانی‌ها جلوگیری کند، زیرا از نظر امریکایی‌ها طالبانی مورد حمایت ایران بود. مسلماً امکانات اطلاعاتی و ماهواره‌ای امریکا این کشور را پیشاپیش از اقدامات ارتش عراق برای حمله به اربیل آگاه کرده بودند. طبق افشاگری که بعدها طارق عزیز معاون نخست‌وزیر عراق انجام داد، مسعود بارزانی در تاریخ ۲۳ اگوست آن سال، طی نامه‌ای از صدام حسین استدعا کرده بود که مداخله کند و به آنها در دفع خطر خارجی، یعنی ایران، یاری رساند.

برای درک انگیزهٔ بارزانی در اقدام به این عمل شاید آسانترین راه این باشد که بگوییم بارزانی آنقدر که از طالبانی نفرت داشت از صدام حسین واهمه نداشت. لذا ننگ همکاری با بدترین دشمن کرد را برای سرکوب رقیب کرد خود پذیرا شد. اما نباید نارو خوردن بارزانی‌ها از امریکا را طی دو برههٔ سال‌های ۱۹۷۵، در جریان صلح ایران و عراق و ۱۹۹۱، در جریان خیزش مردمی عراق در رسیدن بارزانی به این تصمیم بی‌تأثیر بدانیم. بارزانی به اندازه کافی بدعهدی امریکا و تنهاماندن گروه خود را در سخت‌ترین معرکه‌ها تجربه کرده بود؛ لذا دلیلی نداشت که به خاطر امریکا با صدام، که آمادگی کمک به او را داشت، همکاری نکند.

او با تمام وجود درک کرده بود که امریکا حتی به قیمت کشته‌شدن ده‌ها هزار عراقی که با امید آن کشور برعلیه صدام برخاسته بودند حاضر نشد صدام را سرنگون کند؛ زیرا بقای او را بر قدرت به نفع سلطهٔ خود در منطقه می‌دید. این رفتار ماکیاولیستی دلیلی نداشت که منحصر به سیاستمداران امریکا باشد و قابلیت تسری به کردهای بارزانی را نیز داشت.

در ساعات پیش از سپیده دم ۳۱ اگوست سال ۱۹۹۶، صدام حسین در یک نمایش قدرت، نیروی عظیمی شامل صدها توپ و تانک و حدود چهل هزار سرباز گارد ریاست‌جمهوری را به میدان آورد. هواپیماهای متحدین نیز به رغم منطقهٔ پرواز ممنوع که در محدودهٔ مدار ۳۶ درجه واقع شده بود، آن گونه که وزیر دفاع وقت امریکا ادعا کرد، به بهانهٔ این که این درگیری داخلی بین کردهاست، وارد عمل نشدند.

کلینتون نیز در مصاحبه‌ای اظهار داشت که قدرت امریکا برای کنترل همهٔ وقایع عراق محدود است. به این ترتیب از ترس گسترش نفوذ ایران، امریکا حاضر شد صدام مجدداً مهار خود را پاره کند.

اربیل ظرف چند ساعت به تصرف نیروهای صدام درآمد و پرچم عراق بر فراز عمارات دولتی افراشته شد. بارزانی‌ها تحت پوشش آتش واحدهای عراقی دست به حمله زده و نیروهای سبک، اسلحهٔ اتحادیهٔ میهنی را که مقاومت چندانی از خود بروز ندادند وادار به عقب‌نشینی کردند. مقر نیروهای معارض عراق، که تحت آموزش و حمایت سیا در اربیل قرار داشت، به تصرف عراق درآمد و بسیاری از پرونده‌ها و وسایل الکترونیکی به دست ایشان افتاد. البته این نیروهای معارض که تحت پوشش کنگرهٔ ملی عراق[1] و تحت حمایت سازمان سیا بودند، از قبل فرار کرده بودند. این افراد که نگران اسارت خانواده‌های خود به دست نیروهای صدام بودند، مدتها از ترس بی‌رحمی صدام و بی‌تفاوتی امریکا در شمال عراق، در وضع آشفته‌ای به سر می‌بردند. آنها پس از این عملیات سرانجام با وضع فجیعی به طریق ترکیه، از عراق خارج شدند.

امریکایی‌ها تحلیل خود را از این عملیات این‌گونه ارائه دادند که هدف صدام‌حسین در این وقایع کردستان نیست؛ بلکه هدف او بی‌اعتبار کردن قدرت ائتلاف در دفاع از مراکز تولید نفت جنوب عراق است. به همین دلیل هواپیماهای امریکایی به عوض ضربه‌زدن به نیروهای صدام در اربیل، امکانات ضدهوایی بعثی‌ها در جنوب عراق را بمباران کردند.

نیکلاس برنز، سخنگوی وزارت خارجهٔ امریکا، مسؤولیت این وقایع خونبار را به عهدهٔ گروه‌های رقیب کرد دانست و آنها را سرزنش کرد که نتوانستند از فرصت طلایی امنیتی، سیاسی و اقتصادی، که امریکا و متحدین در اختیار آنها قرار داده‌اند، استفاده کنند.

می‌توان گفت در این برههٔ زمانی از نظر واشنگتن قضیهٔ شمال عراق یک موضوع

---

1. INC: Iraq National Congress

پایان یافته و بی‌فایده و غیرقابل هزینه‌کردن بود. مرکزِ هماهنگی نظامی که پس از عملیات سال ۱۹۹۱ در کنار رودخانهٔ خابور در مرز ترکیه، زیر نظر و فرماندهی امریکا و با عضویت ترکیه و کردها و متحدان دایر شده بود، در حین عملیات اربیل در سال ۹۶ تخلیه شد. دولت ترکیه نیز با توافقات پنهانی که با عراق نموده بود، قرار شد اجازهٔ استفاده از پایگاه اینجرلیک خود را، جهت عملیات تلافی‌جویانهٔ هوایی علیه عراق، ندهد.

ائتلاف جهانی، که بوشِ پدر در سال ۱۹۹۰ آن را سر هم بندی کرده بود، با تغییر سیاست نسبت به کردها و عراق رو به متلاشی‌شدن رفت. روسیه و فرانسه، به علت مطالبات سنگین مالی خود از بغداد، ایجاد ارتباط با صدام را بیشتر به نفع خود می‌دیدند، تا شرکت فعال در عملیات نظامی علیه وی. به همین علت فرانسه قبل از سال ۱۹۹۶ نیز در عملیات هوایی نیروهای ائتلاف شرکت نمی‌کرد. عربستان نگران ایجاد حرکتهای اسلامی و سیاسی در جامعهٔ خود بود و ائتلاف علیه صدام را یک توطئهٔ غربی ضداسلامی می‌دانستند. ترکیه ارتباطات خود با بغداد را براساس ملاحظات امنیتی و اقتصادی، روزبه‌روز بیشتر گسترش می‌داد و حتی خانم چیللر یک بار گفت که با توجه به خطرات پ.ک.ک. برای امنیت ترکیه و حضور آنها در عراق، اشکالی نمی‌بیند که صدام به مرزها بازگردد.

پس از عملیات اربیل، جلال طالبانی در مصاحبه‌ای با خبرنگار ایندیپندنت با انتقاد شدید از امریکا گفت که؛ امریکا به هشدارهای وی توجه نکرد و یک فرصت طلایی را برای کوبیدن چهار لشگر گارد ریاست‌جمهوری عراق، از دست داد و با بارزانی به عنوان یک خائن و نه یک کرد خواهد جنگید.

سه روز پس از حمله به اربیل، بارزانی‌ها و حزب دموکرات، بدون مواجهه با مانع مهمی، پنجاه مایل به سمت شرق و مرزهای ایران پیش رفتند، آنها ارتفاعات شرق کوی سنجاق را، که منطقهٔ نفوذ طالبانی بود، گرفتند و روز بعد از آن توانستند با موفقیت حلبچه و سرانجام سلیمانیه، مرکز نفوذ طالبانی، را تصرف کنند. روزگار این‌بار به نفع بارزانی چرخیده بود، و پس از مدت طولانی که از اربیل، پایتخت خود، به وسیلهٔ طالبانی‌ها بیرون رانده شده بود؛ اینک نه تنها این پایتخت، بلکه

سلیمانیه پایتخت طالبانی را نیز به دست آورده بود.

شش هفته پس از عملیات اربیل، طالبانی به شکل غیرقابل انتظار با جمع‌کردن و سازماندهی مجدد نیروهای اتحادیهٔ میهنی هجوم خود را از مناطق مرزی ایران آغاز کرد و سلیمانیه و شهرهای اطراف آن را همچون پنجوین و حلبچه پس گرفت و بارزانی‌ها را تا اربیل عقب راند. پاتک بارزانی‌ها به جز تعدادی تلفات، دستاوردی برای ایشان نداشت.

به این ترتیب کردستان به دو قلمرو نفوذ تقسیم شد که ازگذشته نیز منطقهٔ نفوذ سنتی این دو گروه بود. قسمت کوچکتر، یعنی سلیمانیه در نقاط شرقی هم مرز با ایران، در اختیار اتحادیهٔ میهنی و جلال طالبانی و قسمت وسیع‌تر، یعنی دهوک و اربیل در غرب و نقاط مرزی ترکیه و همسایه با عراق، تحت نفوذ حزب دموکرات کردستان عراق و مسعود بارزانی قرار گرفت.

میانجیگری امریکا و ایجاد دو دولت

پس از این وقایع، در ماه اکتبر این سال رابرت پلترو معاون وزارت امور خارجهٔ امریکا به آنکارا آمد و با نمایندگان ردهٔ دوم دو گروه، مذاکرات خسته‌کننده‌ای را آغاز کرد که در ابتدا بی‌ثمر بود. هدف امریکا از این مذاکرات جلوگیری از مصالحهٔ کردها با رژیم بغداد و جلوگیری از نفوذ ایران در کردستان عراق و نفوذ خود در بین کردها بود، به طوری که آنان خود را مدیون امریکا بدانند.

پس از تداوم این تماسها و با جدیت بیشتری که امریکا به خرج داد تا زخم کهنهٔ کردستان عراق را سرهم بندی کند، سرانجام مسعود بارزانی و جلال طالبانی دو سال بعد، در سپتامبر ۱۹۹۸، به واشنگتن رفتند و در مذاکراتی تحت ریاست خانم آلبرایت، وزیر امور خارجه، توافق‌نامهٔ ۱۷ سپتامبر را امضا کردند. طی این توافق‌نامه نحوهٔ ادارهٔ مشترک مناطق کردنشین شمال عراق، توسط این دو گروه عمده به صورتی مبهم و قابل تفسیر، مشخص شده بود.

طی موافقت‌نامه سال ۱۹۹۸ واشنگتن، مقرر گردید دو گروه اتحادیهٔ میهنی و حزب دموکرات، اختلافات خود را کنار گذاشته و به طور مشترک ادارهٔ مناطق

کردنشین عراق را به‌عهده گیرند. مسعود بارزانی، پس از تصرف مجدد اربیل دکتر فؤاد معصوم، رئیس دولت را که از طالبانی‌ها بود و در جریان سقوط اربیل دستگیر شده بود، را آزاد کرد و همراه با پیامی نزد جلال طالبانی فرستاد. طالبانی و بارزانی که پس از چهارسال حکومت بر شمال عراق نتوانسته بودند اعتماد مردم را به کارآمدی خود جلب ساخته و دست به جنگی بی‌حاصل باتلفات زده بودند، در سال ۹۸ با زور تهدید امریکا ظاهراً، با یکدیگر آشتی کردند.

اما انگیزه‌های قدرت‌طلبی فراوان در هر دوی ایشان موجب گردید تا به جای تحمل یکدیگر و خدمت مشترک به مردم ستمدیدهٔ کردستان، هر یک جدای از دیگری حکومتی تشکیل دهند. در حالی که تنها در ۶۰٪ از کردستان عراق، آزادی را که سال‌ها برای آن مبارزه کرده بودند حاصل گردیده و ۴۰٪ که شامل مهمترین مناطق ثروتمند نفتی بود هنوز در اختیار صدام قرار داشت. کردستان به دو حکومت با پایتخت‌های سلیمانیهٔ، تحت کنترل طالبانی، و اربیل، تحت کنترل بارزانی، تقسیم شد.

پس از فتح اربیل به دست نیروهای عراقی، که منجر به برداشته‌شدن محاصرهٔ اقتصادی شهر توسط عراق گشت، معلوم شد که مردم از بازگشت حکومت عراق خوشحال شدند؛ زیرا این امر موجب شد که در همان روزهای نخست، سیل مایحتاج به مردم شهر روانه گردد و حقوقهای معوقهٔ کارمندان را پرداخت کنند. به این ترتیب مشخص شد که آرمان خودمختاری و سرمستی ناشی از رهایی حکومت وحشت صدام، تحت‌الشعاع ناکارآمدی، و عدم مدیریت حاکمانی قرار می‌گیرد که تا قبل از حکومت، تنها تجربه‌شان جنگ در کوهستان بود. رفتار ظالمانهٔ پیش‌مرگان اتحادیه یا حزب دموکرات با مردم و ضرب و جرح و رشوه و ضبط اموال توسط ایشان، در بسیاری از موارد بهتر از رفتار عوامل حکومت بغداد نبود.

در این مرحله که در کردستان دو حکومت تشکیل شد، جلال طالبانی و مسعود بارزانی و دیگر رهبران سیاسی به بازنگری در اوضاع گذشته پرداختند. دولتهای جدیدی که اینک هم‌منطقهٔ عمل کوچکتری داشتند و هم در منطقهٔ سنتی نفوذ خود حکومت می‌کردند و سرانجام نسبت به قبل، یک دست شده و عاری از

رقابتهای دیرینهٔ حزبی بودند، نهایت تلاش خود را برای کارآمدتر جلوه‌گرشدن کردند. تصمیم بارزانی و طالبانی به مذاکره با یکدیگر و کنترل درگیری‌ها در فاز جدید روابط در همین راستا ارزیابی می‌شود. در اینجا وضعیت دو حکومت در کردستان عراق را باید در چارچوب روابط با بغداد، رابطه با یکدیگر، رابطه با سایر گروه‌ها، رابطه با همسایگان و سرانجام با امریکا مورد بررسی قرار داد.

روابط با بغداد

مسعود بارزانی تعاملی راکه ازگذشته با حکومت بغداد آغازکرده بود، ادامه داد و تخلیهٔ اربیل از نیروهای صدام و تحویل آن به بارزانی به همین علت بود. بارزانی در موضع‌گیری‌های آشکار همواره از لزوم وحدت ارضی عراق و خودمختاری در چارچوب وحدت کشور سخن می‌گفت. به این ترتیب هم به تعامل سیاسی با بغداد ادامه می‌داد و هم اسباب رفع نگرانی ترکیه و عرب‌های خاورمیانه را از ایجاد کشور مستقل کردستان فراهم می‌ساخت.

مهمترین انگیزهٔ مسعود بارزانی از داشتن رابطهٔ نزدیک با حکومت بغداد، عدم اعتماد او به امریکا می‌باشد. این بی‌اعتمادی، با توجه به عملکرد این کشور پس از شکست عراق از نیروهای متحد و در جریان انتفاضهٔ جنوب عراق و پس از آن درگیری‌های کردها حاصل شد. به اعتقاد بارزانی امریکا بیشتر پی‌گیر مسائل خود با حکومت عراق است تا کار مردم عراق کرد. آنها معتقدند مسألهٔ کردها هیچ‌گاه برای امریکایی‌ها به عنوان یک مسألهٔ مهم مطرح نبوده و در طول تاریخ از زمان قرارداد ۱۹۷۵ تا هنگام جنگ ایران و عراق و بمباران شیمیایی حلبچه و وقایع سال‌های بعد از ۹۲، امریکایی‌ها منافع کردها را هر جا که مصلحت دیده‌اند فدا کرده‌اند.

از سوی دیگر به نظر بارزانی‌ها حکومت صدام قوی‌تر از آن است که بدون اقدام جهانی و رهبری امریکا قابل سقوط باشد. در نتیجه هر نوع درگیری با صدام- با توجه به درنده‌خویی و سرکوب‌گری وی- و احتمال استفاده از سلاح‌های شیمیایی و میکربی، این کردها هستند که لطمه خواهند دید. پس، در صورت برقراری یک نوع تعامل حساب‌شده با حکومت صدام ضعیف، کردها می‌توانند امتیازات

محدودی به دست آورند. وی با همین نگرش بارها اعلام کرد که کردها و بارزانی‌ها در پی استقلال از حکومت عراق نمی‌باشند و صرفاً به نوعی فدرالیسم در چارچوب حکومت عراق قانع هستند.

مسعود بارزانی در یک مصاحبه با مجلهٔ ترک زبان "سرَبستی" ترکیه در اوایل شهریور سال ۱۳۷۹ ش. می‌گوید: «قبلاً امریکا به چشم یک مشکل داخلی عراق به کردها می‌نگریست. اما یکی ـ دو سالی است که امریکا همزمان با مسألهٔ حفظ یکپارچگی عراق، مسألهٔ فدرالیسم را مطرح کرده است. ما بحثی در این زمینه نداریم که امریکا تا چه میزان بر این سیاست خود مصرّ است و اگر واقعاً هست، برنامه و پروژه‌هایش برای حل مسألهٔ کرد چه می‌باشد. اما براساس مواردی که ما شنیده‌ایم و از رسانه‌های امریکا فهمیده‌ایم، امریکا در حفاظت از منطقه و مقابله با تهدیدات اصرار دارد؛ ضمن این که از راه حل فدرالی هم حمایت می‌کند. این برای ما بسیار مهم است. ما هم در اصل از سیاستی که خواستار تجزیهٔ خاک عراق باشد، پیروی نمی‌کنیم... از ابتدای مبارزه گفته‌ایم خودمختاری برای کردستان، دموکراسی برای عراق. در شرایط کنونی هم پارلمان کردستان یک راه‌حل فدرالی را پیشنهاد کرده که تصمیم ملت کرد است و بعد از آن همه تجربه معتقدیم بهترین و مناسب‌ترین راه‌حل است. حتی اگر حق جدایی هم داشته باشیم، چنین درخواستی را مطرح نخواهیم کرد».

بارزانی‌ها با توجه به موقعیت جغرافیایی و مجاورت با مناطق تحت کنترل بغداد، علاوه بر آن که متکی به بخشی از سهم ۱۳٪ درآمدهای نفت عراق، تحت کنترل سازمان ملل، می‌باشند؛ توانسته‌اند با برقراری روابط بازرگانی با عراق نقش واسطه بین عراق و ترکیه را در انتقال قاچاق فرآورده‌های نفتی و واردکردن کالاهای مورد نیاز از ترکیه بر عهده گیرند و به این ترتیب منبع درآمد مناسبی برای خود ایجاد کنند.

بارزانی‌ها از سوی دیگر با داشتن روابط اطلاعاتی با وساطت عشایر کرد حاضر در منطقه، که از گذشته‌ها روابط بسیار صمیمانه‌ای با بغداد داشته و به عنوان مزدور آنها خدمت می‌کردند، امتیازات خوبی در رقابت با سایر گروه‌ها به خصوص

طالبانی‌ها داشتند. بارزانی‌ها در اثر این نوع تعاملات احساس امنیت خوبی دارند و به همین دلیل در پاسخ امریکا برای فعالیت جدی‌تر برعلیه صدام همواره طفره رفته‌اند.

اما جلال طالبانی وضعیت متفاوتی دارد. او که علی‌رغم سوابق سازش خفت‌بار اوایل دهۀ هشتاد با صدام، در اواخر جنگ ایران و عراق تقابل آشکارتری را با صدام آغاز نمود و نیروهایش در جریان حملات شیمیایی و کلاسیک ارتش بعث بیشترین آسیب را متحمل شدند. از طرفی طالبانی، هم‌زمان با رقابتها و درگیری‌هایش طی سال‌های ۹۸-۹۶ با بارزانی، زیرا حکومت صدام از بارزانی حمایت می‌کرد، به همین دلیل یکی از دلایل این تیرگی را باید در روابط طالبانی با عشایر دانست. طالبانی از شروع ظهور و بروز نقش سیاسی خود، دخالت فرهنگ عشایری در امور سیاسی را مضر می‌دانست و مُبلّغ فرهنگ حزبی بود. همین امر از پایه‌های اختلاف او با ملامصطفی بارزانی محسوب می‌شد. عشایر منطقۀ او، که عمدتاً در خدمت صدام بودند، برخلاف عشایر منطقۀ نفوذ بارزانی، در جریانات اخیر نتوانستند نقش میانجی بین جلال و صدام را بازی کنند.

جلال طالبانی با توجه به موقعیت جغرافیایی منطقۀ تحت نفوذ خود، ناچار بود بیشتر به ایران متکی شود و همین نیز دلیل دیگر تیرگی روابط او با بغداد می‌باشد. یکی از مظاهر این اتکا به ایران مقابلۀ جلال با گروه‌های کرد و غیرکرد مخالف جمهوری اسلامی ایران بود که با کمک دولت بغداد عملیات خود را برعلیه ایران انجام می‌دادند. البته این مقابله به خصوص با گروه‌های کرد ایرانی که سابقۀ روابط صمیمانه‌ای بین آنها و طالبانی وجود داشت، کمتر به درگیری مسلحانه منجر می‌شد و بیشتر در حد دورنگه‌داشتن ایشان از مرز بود.

یکی از نمودهای این دیدگاه طالبانی، به وجودآوردن پرچم برای حکومت خود است که به شدت مورد اعتراض عراق و ترکیه قرارگرفت. بارزانی نیز آن را خلاف عهد فدرالیسم در چارچوب حکومت عراق قلمداد کرد. با این حال جلال‌طالبانی نیز همیشه صراحتاً جدایی کردستان از حکومت عراق را تکذیب می‌کند، ولی از هواخواهان سرنگونی صدام، برای ایجاد یک حکومت دموکراتیک فدرال در عراق

است.

ادامه اختلافات اتحادیهٔ میهنی و حزب دموکرات

مذاکرات، در چارچوب موافقت‌نامه سال ۹۸ واشنگتن بین اتحادیهٔ میهنی و حزب دموکرات تا وقایع پس از یازدهم سپتامبر و طرح موضوع حملهٔ امریکا به عراق ادامه داشت؛ ولی مفاد موافقت‌نامه برای ایجاد دولت و پارلمان واحد عملی نشد. اختلافات دو گروه در رابطهٔ موافقت‌نامه فوق حول چندمحور بوده است.

مسألهٔ اول نسبت تقسیم کرسی‌های پارلمانی بین دو گروه بود. اتحادیه براساس توافقی که پس از انتخابات سال ۹۲ با بارزانی نمود، خواهان پنجاه درصد از کرسی‌ها بود. در حالی که حزب دموکرات معتقد بود این توافق قبل از درگیری‌ها بوده و اکنون باید نتیجهٔ انتخابات را، که بر مبنای ۵۲ و ۴۸ درصد به نفع حزب دموکرات بود، ملاک قرار داد. طالبانی حتی در مصاحبه‌ای اعلام کرد که پارلمان قبلی مردود است و نتایج قبلی قابل پذیرش نیست. در مورد محل برگزاری پارلمان، که سلیمانیه، اربیل، دهوک و یا به صورت تناوبی باشد و نیز رئیس پارلمان نیز اختلافات حل نشده است. برای تقسیم پستهای دولتی، اتحادیه پیشنهاد ۴۴ درصد برای هریک از دوگروه و دوازده درصد برای سایر احزاب را داد که حزب دموکرات براساس نتایج انتخابات پیشنهاد متفاوتی داشت. پیشنهاد امریکا برای حل این اختلاف، تعیین پنج وزیر از هر یک از دوگروه و پنج وزیر از سایرگروه‌ها و ایجاد یک کابینهٔ پانزده نفری بود.

از موارد دیگر اختلاف دو گروه رفتار با پ.ک.ک. یا گروه کرد معارض با ترکیه بود. اتحادیه در ابتدا روابط بهتری با پ.ک.ک. داشت و همین امر مورد اعتراض حزب دموکرات بود و آن را خلاف توافقات می‌پنداشت. لکن پس از دستگیرشدن عبدالله اوجالان، رهبر این گروه در سال ۱۹۹۹، توسط ترکیه و به کمک امریکا و اسرائیل، توافقات غیرآشکاری بین طالبانی و حکومت ترکیه صورت گرفت و دولت ترکیه وعده‌های کمک مالی و روابط تجاری به طالبانی داد. در نتیجه، طالبانی فشار بیشتری را بر پ.ک.ک. وارد آورد. به طوری که در مواردی به ایجاد

درگیری و کشته‌شدن نیروهای طالبانی، در اثر کمین و حملات پ.ک.ک. گردید. در این دوره حزب دموکرات به تدریج روابط بهتری را با پ.ک.ک. در پیش گرفت و به اتحادیه اعتراضاتی را به خاطر درگیری با پ.ک.ک. وارد آورد.

مسألهٔ حل نشده دیگر بین دوگروه، مبادلهٔ اسرا و بازگشت آوارگان بود؛ که حل نشده، در دست مذاکره ماند. مورد اختلاف دیگر، عزل و نصب مقامات توسط دو دولت، در مناطق تحت کنترل خود بود که بعضاً طرف مقابل ادعا می‌کرد، چون در انتخابات سال ۹۲ حزب ایشان برنده بوده، نباید حزب دیگر عزل و نصبی را انجام دهد. علی‌رغم این اختلافات دوگروه، از سال ۱۹۹۸ به این طرف، از ایجاد درگیری جدی با یکدیگر احتراز کرده‌اند و در موارد اختلاف، برداشت از موافقت‌نامهٔ واشنگتن موضوع را به امریکایی‌ها ارجاع کردند که مبتکر مذاکرات و توافق‌نامهٔ صلح بین بارزانی و طالبانی بودند. دلیل عدم اجرای کامل توافق‌نامهٔ واشنگتن، ابهام و غیرصریح و غیرکارشناسی‌بودن متن آن است که توسط امریکایی‌ها تهیه شده است. به همین علت و در هر جلسه طرفین تفسیرهای متفاوتی از آن به عمل می‌آوردند و این خود ناشی از عدم اطلاعات و تحلیل عمیق امریکایی‌ها نسبت به مسألهٔ کردستان عراق است.

علی‌رغم مذاکرات و ملاقات‌های مقامات بالاترین سطوح دو حزب، در خارج یا داخل کردستان، ملاحظه می‌شود که مسائل اصلی حل نشده باقی‌مانده و هر یک از دوگروه در تثبیت حاکمیت خود تلاش می‌کنند. حزب دموکرات که پس از دو کابینهٔ مشترک، کابینهٔ سوم را در هنگام ایجاد منطقه خود در سال ۹۸ تشکیل داده، در حین ادامهٔ مذاکرات با اتحادیه، با میانجیگری امریکا، در سال ۲۰۰۱ کابینهٔ چهارم در منطقهٔ خود را تشکیل داد. طالبانی نیز متقابلاً نهاد دادگاه تمیز را در منطقهٔ تحت کنترل خود ایجاد کرد و انتخابات شهرداریها را برگزار کرد. این در حالی است که فقط ۶۰٪ کردستان شمالی عراق در دست این دو حزب است و ۴۰٪ دیگر، که شامل مناطق نفت‌خیز و حساس کرکوک و خانقین نیز هست، هنوز تحت کنترل صدام قرار دارد.

یکی از موارد اعتراض اتحادیهٔ میهنی به حزب دموکرات، عدم اجرای این بند از

موافقت‌نامهٔ واشنگتن است که پرداخت ماهانه سی میلیون دینار به ادارات مناطق تحت کنترل اتحادیه، توسط حزب دموکرات را تضمین می‌سازد. اتحادیه با این ادعا که درآمدهای گمرکی بارزانی‌ها روزانه ۲/۵ میلیون دلار است، معتقدند باید حق خود را از این درآمدها دریافت کنند. بارزانی‌ها در مقابل می‌گویند؛ اولاً چنین بندی در توافقنامه وجود ندارد. ثانیاً توافق‌نامه یک کلیت است که باید اجرا شود و نمی‌توان فقط یک بند آن را اجرا کرد. ثالثاً درآمد واقعی گمرکات خیلی کمتر از این میزان است.

در پاییز سال ۱۹۹۹ هیأتی به ریاست نیچروان بارزانی، نفر دوم حزب دموکرات، در رأس هیأت عالی رتبه‌ای، از جمله رئیس مجلس و نخست‌وزیر دولت بارزانی، سفری به سلیمانیه نمودند و طی مذاکره با جلال طالبانی، توافق‌نامه‌ای برای آزادی تمام اسرا و بازگشت آوارگان و تأسیس دفاتر طرفین در مراکز یکدیگر و استمرار همکاری با معارضهٔ عراق، که برای اولین بار مطرح شده است و همکاریهای بازرگانی، به امضا رساندند. در همین سفر هیأت حزب دموکرات پنجاه میلیون دینار در قالب توافق‌نامهٔ واشنگتن به صورت علی‌الحساب به اتحادیهٔ میهنی پرداخت کرد. البته پس از این سفر کماکان گلایه و جوسازیها توسط رسانه‌های گروهی دو طرف برعلیه یکدیگر ادامه داشت؛ ولی علی‌رغم همهٔ آنها طی چهار سال گذشته هیچ‌گاه درگیری جدی بین این گروه‌ها رخ نداده است.

دلیل این تحمل یکدیگر توسط دو گروه این است که اولاً حزب دموکرات با توجه به تسلط به قسمت بزرگتر خودمختار، داشتن پارلمان و دولت یکدست، تسلط بر مرز ابراهیم خلیل در مرز عراق و ترکیه و درآمدهای گمرکی آن، داشتن روابط خوب با ترکیه، امریکا و عراق، بهبود روابط با ایران و کشورهای عربی و بهره‌مندی از درآمدهای حاصله از اجرای قطعنامه‌های ۹۸۶، ادامهٔ وضع موجود را به نفع خود می‌داند و اصراری بر تشکیل دولت و پارلمان مشترک ندارد.

ثانیاً اتحادیهٔ میهنی نیز به دلیل عدم ارادهٔ جدی امریکا در اجرای کامل و سریع توافق‌نامهٔ واشنگتن و عدم توانایی نظامی جهت تصرف اربیل و عدم حمایت دولتهای بغداد، آنکارا و تهران از این امر و مخالفت امریکا با برهم خوردن توازن

کنونی، موقعیت را برای کسب امتیاز بیشتر مناسب نمی‌داند. اتحادیهٔ میهنی با اقدامات سیاسی داخلی و خارجی و بازسازی توان نظامی و اقتصادی و سعی در انجام خوب خدمات عمومی و فعالیت‌های تبلیغاتی، درصدد کسب آرای عمومی مردم کردستان، جلب‌نظر قدرتهای منطقه‌ای و کاهش نگرانی رژیم عراق بوده است.

دو گروه، با وجود اختلافات در سال‌های قبل، عزم جدی بر اقدامات هماهنگ و یکپارچه در راستای طرح موضوع کردی و حقوق آنها و شکل فدرالی آیندهٔ حکومت عراق به عمل می‌آورند. آنها در همکاریهای همراه با معارضه، سعی در برخورد نسبتاً هماهنگ داشته‌اند. با این حال، سوءظن دو گروه به یکدیگر نه تنها در مذاکرات خصوصی سران آنها با دیگران، بلکه در لحن رسانه‌های جمعی ایشان نیز کاملاً مشهود است.

در این دوران طالبانی در مواضع خود به اهمیت دموکراسی در عراق به اندازهٔ خودمختاری و وضعیت فدرال برای کردها تأکید می‌ورزید. هدف او از این مواضع جلب توجه بیشتر جهانیان به قضیهٔ کردها و کسب اعتبار بیشتر برای خود، به عنوان یک مبارز آزادی در مقایسه با بارزانی است که با صدام روابط خوبی دارد. او در سخنرانیِ خود در کنفرانس کرد و کشورهای خاورمیانه در ماه مارس سال ۲۰۰۱ گفت: «در مبارزه جهت رهایی مردم عراق از چنگال دیکتاتوری، وحدت و مبارزهٔ مشترک اهمیت دارد و تمام نیروهای عراقی مترقی، اعم از دموکرات و اسلامی باید وحدت داشته باشند. ادامهٔ مبارزه جهت رهایی مردم از یک دیکتاتوری، مبارزه‌ای مقدس است و سبب ایجاد یک جبههٔ واحد ملی می‌شود...ملت ما می‌خواهد خود را رها کند و یک عراق در چارچوب دموکراتیک فدرالی و پارلمانی و متحد تشکیل دهد. نیروهای اصیل داخل عراق در چارچوب یک برنامهٔ واحد و مردمی باید مبارزه کنند و البته نباید نقش کمک دوستان خارج را فراموش کرد. ملت کرد به حقوق طبیعی و حق تعیین سرنوشت در یک عراق دموکراتیک واحد و پارلمانی دست نخواهد یافت، مگر آن که دموکراسی در بغداد برقرار شود و دیکتاتوری خاتمه یابد. از این رو مسألهٔ ملت کرد اساساً به پایان

دیکتاتوری و برقراری دموکراسی مرتبط می‌شود».[۲]

دو ماه قبل از این سخنرانی وی در مصاحبهٔ دیگری با رادیوی خودشان گفت: «مسألهٔ کردستان عراق، به شدت در ارتباط با مسأله عراق است و تا زمانی که یک دموکراسی واقعی در عراق برقرار نشود. مسألهٔ کردستان عراق هم حل نخواهد شد. آیندهٔ عراق را اگر بخواهیم مستقل بماند راهی جز دموکراتیک‌شدن ندارد. همه از عرب و کرد و شیعه و سنی باید تبدیل به یک کشور دموکراتیک و پارلمانی شوند». با این حال جلال در چند سخنرانی، از این که صدام به وسیلهٔ کودتا یا دخالت خارجی سرنگون شود و کردها آلت دست این جریان باشند، انتقاد کرد.

مسعود بارزانی نیز در سخنرانی ۷۸/۴/۲۰ گفت: «واشنگتن نمی‌تواند صدام را با این روشها سرنگون کند. ما با قراردادن کردستان عراق به عنوان پلی برای گروه‌های این کشور، برای سرنگونی رژیم بغداد مخالفیم و مطمئن نیستیم که تغییر رژیم به نفع مردم عراق و مسألهٔ کرد باشد. ما به هیچ‌وجه جایگزین دولت مرکزی نخواهیم شد». وی همچنین با گشایش دفتر گروه معارض کنگرهٔ ملی عراق، که در اربیل به صورت آشکاری از امریکا برای سرنگونی صدام پول می‌گیرد، جلوگیری نمود.

البته مسعود بارزانی نیز هرازگاهی برای جلب توجه جهانی، از دموکراسی عراق سخن می‌گوید مثلاً در مصاحبه‌ای با روزنامهٔ "الهلال" در سپتامبر سال ۲۰۰۰ گفت: «تمامی خواسته‌های کردها در چارچوب عراقی دموکراتیک مطرح می‌شود. مسألهٔ ملی ما با ملت عرب بستگی دارد. مسألهٔ ما با فدرالیسم در چارچوب عراقی متحد حل می‌شود».

هوشیار زیباری نیز طی مصاحبه‌ای در اوایل سال ۲۰۰۰، برای نشان‌دادن هم‌جهت‌بودن بارزانی‌ها با جهان و کم‌کردن تأثیر سوء روابط با صدام گفت: «مرحلهٔ کنونی احترام به حقوق بشر و استقرار قانون و حکومت و اقتصاد آزاد و جهان‌گرایی است. در خصوص مسألهٔ کرد، در تمام بخشهای کردستان براساس اصول حقوق‌بشر، امروز یک حمایت قابل توجه وجود دارد».

روابط اتحادیهٔ میهنی و حزب دموکرات با سایر گروه‌های مبارز کردستان عراق

به علت قدمت مبارزه، اکثریت مردم و فعالان سیاسی و نظامی در کردستان عراق به یکی از این دو گروه عمده وابسته می‌باشند. البته احزاب کوچکتر سوسیالیست و شیوعی و پاسوگ نیز همواره در سالیان گذشته در ائتلاف با یکی از این دو گروه بوده‌اند، لکن در سالیان اخیر به خصوص در دههٔ نود، دو جریان در مناطق کردنشین ظهور و بروز یافت که تلاش در حفظ استقلال خود از این گروه‌ها داشتند. در این تلاش بعضاً از حمایت دو کشور ایران و ترکیه نیز برخوردار بودند. این دو گروه یکی جریان "اسلامی‌های کردستان" است و دیگر جریان "ترکمن‌ها" که ذیلاً به توضیح هر یک می‌پردازیم.

اسلامی‌ها

گرچه اعضای گروه‌های مبارز کرد عموماً دارای اعتقادات عمیق و سنتی اسلامی بودند و چنانچه در فصول گذشته دیدیم حتی بنیانگذار حرکت بارزانی‌ها داعیهٔ نوعی رهبری مذهبی نیز داشت، لکن مواضع رسمی رهبران این گروه‌ها همواره ملی بوده و آموزه‌های اسلامی، در آن نقش محوری نداشته‌اند.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در کردستان عراق نیز همانند سایر نقاط جهان‌اسلام، گرایشات اسلام سیاسی رو به رشد گذاشت و تمرکز این گرایشات به سردمداری سیدعبدالعزیز، امام جمعهٔ حلبچه در منطقهٔ مرزی ایران و اطراف حلبچه و سیدصادق و بیاره و طویله بود که روبروی منطقهٔ حایل، بین مریوان و نوسود قرار داشت. اتفاقاً متدین‌ترین مردم کرد ایران نیز در همین منطقه زندگی می‌کنند. در سال ۱۹۸۴ در این منطقه خیزش مردمی خارج از چارچوب گروه‌های ملی کرد با رهبری امام جمعهٔ حلبچه و افراد متدین منطقه برعلیه حکومت صدام ایجاد شد. گرچه این قیام به شدت سرکوب گردید، اما با این قیام هستهٔ مقاومت اسلامی در منطقه متشکل گشت.

با وقوع عملیات حلبچه در سال ۱۹۸۷، که توأم با همکاری مردم این شهر با نیروهای ایرانی بود و فاجعهٔ بمباران شیمیایی این شهر، مردم منطقه به خاک ایران

پناهنده شدند. از همان زمان نیز نطفهٔ گروه اسلامی تحت عنوان حرکت اسلامی کردستان در اردوگاههای پناهندگان در خاک ایران و با حمایت ایران و رهبری شیخ علی عبدالعزیز بسته شد. حمایت عربستان نیز به شکل دادن کمکهای غذایی و توزیع آن از طریق این گروه به بهتر شدن موقعیت گروه مذکور کمک کرد. منطقهٔ حلبچه در منطقهٔ نفوذ طالبانی‌ها بود و از آنجا که در جریان این عملیات طالبانی‌ها همکاری مستقیم با نیروهای ایران داشتند، مصلحت خود ندیدند که در مقابل تشکیل این گروه اعتراض نمایند. گرچه جلال طالبانی هیچ‌گاه قلباً از حضور این گروه در منطقهٔ خود به‌ویژه در منطقهٔ مرزی با ایران دل خوشی نداشت، زیرا کنترل این منطقه که محل تردد با ایران بود، از دست او که مخالف تفکر اسلام سیاسی و طرفدار سکولاریسم بود، خارج می‌شد. اندیشهٔ اسلامی پس از ایجاد تشکیلات فوق در سراسر کردستان گسترش یافت و در مناطق تحت نفوذ بارزانی، یعنی بادینان و اربیل نیز تشکلی به نام "یکگرتو" با تفکرات اخوانی تشکیل شد که بیشتر به کار فرهنگی معتقد است تا کار مسلحانه. گروه کوچک دیگری به نام "حزب‌الله" نیز با اعتقاد نسبی به کار مسلحانه به وجود آمد.

پس از برقراری وضعیت خودمختار در کردستان عراق، حرکت اسلامی در منطقهٔ طالبانی ویکگرتو در منطقهٔ بارزانی موقعیت بهتر و مستحکم‌تری یافتند و با توجه به گرایشات اسلامی روزافزون منطقه، حتی در انتخابات در هر منطقه پس از بارزانی و طالبانی رتبهٔ دوم را کسب کردند. با قدرت گرفتن گروه حرکت اسلامی دو پدیدهٔ اختلافات درونی و مورد استفادهٔ ابزاری واقع‌شدن بین رقبای دیرین کردستان عراق بروز نمود. بارزانی‌ها برای تحت فشار قراردادن گروه رقیب خود، با این گروه اسلامی که در دل منطقهٔ طالبانی بودند نزدیک شدند و به آنها پیشنهاد پول و حتی پست وزارت دادند. طالبانی نیز برای اعمال فشار به ایشان، سعی در استفاده از هواداران این گروه در منطقهٔ بارزانی نمود که به این ترتیب با یک تیر دو نشان را می‌زد. زیرا هم بارزانی‌ها را تحت‌فشار قرار می‌داد و هم این گروه اسلامی را، که از ابتدا مایل به تولد آنها نبود، با جریان قوی بارزانی درگیر می‌ساخت.

حرکت اسلامی دوباره در سال‌های ۹۳ و ۹۷ با نیروهای طالبانی، که همواره

درصدد یافتن موقعیت برای خلاصی از دست ایشان بودند، درگیر شد که هر دو بار با وساطت جمهوری اسلامی ایران توافقاتی بین آنها و طالبانی حاصل شد و آنها توانستند به استقرار خود در منطقهٔ عمومی حلبچه و اطراف آن ادامه دهند.

از طرفی رقابتهای بین شیخ علی عبدالعزیز و برادرش و پسرش، موجب بروز انشعاباتی در درون این حرکت شد. بخشی از منشعبین تحت‌عنوان "مستقلین سوران" اعلام موجودیت کردند و بخش دیگری با تفکری شبیه به اخوان‌المسلمین تحت عنوان "جماعت اسلامی" جدا شدند که مورد حمایت مالی عربستان نیز بودند. اما انشعاب مهمتر توسط گروه سنی مسلک بود. اینها که از نظر فکری در ابتدا به علت سنی‌بودن نمی‌خواستند تحت‌تأثیر تفکر شیعی ایرانی باشند، به سمت تفکر اخوانی‌گری و سپس سلفی‌گری روی آوردند و از حدود ۱۹۹۶ با گروه "القاعده‌بن‌لادن" مرتبط شدند. اینها معتقد به برخوردهای تند افراطی با گروه‌های سیاسی غیرمذهبی کرد بودند و آنها را کافر می‌شمردند. لذا به بمب‌گذاری در رستورانهای فروش مشروبات در منطقهٔ نفوذ بارزانی‌ها در اربیل و ترور برخی از عناصر ایشان نظیر فرانسوا حریری روی آوردند. این گروه از حدود سال ۱۹۹۹ ابتدا تحت نام گروه "توحید" شکل یافتند و پس از جذب برخی عناصر تندرو، از سایر جناح‌های حرکت اسلامی و با مشارکت تعدادی از عرب‌های عراقی و سایر کشورها گروهی به نام "جند اسلام" ایجاد که از سپتامبر سال ۲۰۰۱، نام "انصارالاسلام" به خود گرفت و رهبری آن برعهدهٔ شخصی به نام "وریا هولیری"[1]، معروف به "حمدالله‌شافعی" گذاشته شد.

ترور "فرانسوا حریری"، استاندار اربیل، در اوایل سال ۲۰۰۱ سبب شد تا جناح بارزانی موضعی نه چندان مناسب در قبال گروه‌های اسلامی منطقه اتخاذ کند. علت امر، آن بود که عاملین ترور "حریری" به گروه اسلامی موسوم به "توحید" تعلق داشتند. این گروه که دارای تفکرات افراطی است، عملاً در ماه می‌سال ۲۰۰۰ از حرکت وحدت اسلامی به رهبری شیخ "علی عبدالعزیز" منشعب شده و مشی

1. Veria Holiery

مستقلی را در پیش گرفته بود. اگر چه بروز انشعاب در ائتلاف گروه‌های اسلامی به سال ۱۹۹۷ بازمی‌گردد، که طی آن گروه موسوم به "حماس" از حرکت اسلامی منفک شد، اما سال ۲۰۰۱ بدترین دوران برای این گروه‌ها بود. در این سال، با خروج گروه دیگری موسوم به "نیروهای ارتش سوران ۲" از حرکت وحدت اسلامی، عملاً روند از میان رفتن ائتلاف مذکور آغاز شد. در شهریور ماه گذشته و در اوج درگیری‌های اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق با نیروهای جندالاسلام، اخبار بیشتری در این زمینه منتشر شد. یک سایت کردی در اینترنت (کردیش مدیا)[1] اعلام کرد: نُه تن از رهبران حرکت وحدت اسلامی، به گروه جماعت اسلامی کردستان به رهبری "علی باپیر" پیوسته‌اند. این در حالی است که جماعت اسلامی کردستان چند ماه قبل به عنوان انشعابی از حرکت وحدت اسلامی فعالیت خود را آغاز کرده بود.

سایت "کردیش مدیا" به نقل از منابع موثق خود اعلام کرد، این اتحاد در جلسه‌ای با حضور علی باپیر و نه تن از رهبران حرکت وحدت اسلامی به سرپرستی شیخ محمد برزنجی انجام شده است. براساس این گزارش، در این جلسه شیخ محمد برزنجی به عنوان رهبر دینی جماعت اسلامی انتخاب شده و علی باپیر نیز کماکان عنوان "امیر" (فرمانده) این گروه را در اختیار گرفت. همچنین دو نیروی نظامی تحت‌اختیار شیخ محمد برزنجی نیز به جماعت اسلامی کردستان ملحق شدند.

از سوی دیگر همزمان، شیخ علی عبدالعزیز رهبر حرکت وحدت اسلامی نیز نام این گروه را به همان نام قبلی یعنی حرکت اسلامی تغییر داد و دلیل آن را جلوگیری از استفاده سایر احزاب از این نام عنوان کرد.

ذکر این نکته ضروری است که دو سال قبل، حزب حرکت وحدت اسلامی با ادغام دو حزب نهضت اسلامی و حرکت اسلامی کردستان عراق و با هدف تقویت فعالیتها و جلوگیری از بروز ضعف در برابر دو حزب عمدهٔ دیگر کردستان، یعنی

---

1. Kurdish Media

حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی تشکیل شد؛ اما علی‌رغم توافق و تفاهم رهبران این دو حزب ائتلافی برای داشتن یک رهبر واحد (که در شخص ملا علی عبدالعزیز تثبیت گردید)، روند اوضاع به گونه‌ای رقم خورد، که در اولین سالگرد تأسیس این حزب جدید، نشانه‌های انشعاب آن نیز بروز نمود. در آن زمان تلاش‌های میانجی‌گران برای حل اختلاف درون گروهی حزب حرکت وحدت اسلامی سبب شد تا زمینه‌ها برای برگزاری آرام و تقریباً بدون تنش اولین کنگرهٔ سراسری حزب (حرکت وحدت اسلامی) فراهم شود. اما فقط چند ماه پس از این ماجرا، انشعابها آغاز شد و نشانه‌های تشدید بحران در این گروه را با خود به همراه آورد.

طبق برخی ازگزارش‌ها خود جلال طالبانی در ترغیب این انشعابها برای تضعیف حرکت اسلامی نقش داشت. به طوری که وقتی گروه افراطی جند الاسلام در تابستان سال ۲۰۰۱ حدود نیمی از متصرفات حرکت اسلامی را اشغال کرد، شیخ‌علی عبدالعزیز علی‌رغم حمایتهای قبلی از ایشان که بیشتر به تحریک پسرش این کار را انجام داده بود، این بار از جلال طالبانی درخواست کمک برای سرکوب آنان نمود و اتفاقاً جلال با دادن نیرو و اسلحه و مهمات و پول نقد به شیخ، به این خواستهٔ وی جواب مثبت داد تا او را بیشتر به خود وابسته سازد.

تحرکات جندالاسلام به ماه جولای سال ۲۰۰۱ و زمانی بازمی‌گردد که آنان از فعالیت یک گروه وابسته به سازمان ملل در منطقهٔ حلبچه ممانعت کرد. این گروه با هدف انجام فعالیتهای خدماتی به حلبچه رفته بودند، که به واسطهٔ عدم رعایت برخی شؤونات اسلامی، مجبور به ترک منطقه شدند. در آن هنگام کسی فکر نمی‌کرد این تفکرات سرانجام به شکل‌گیری گروهی منجر شود که پایه و اساس خونریزیهای جدید در منطقه و برهم خوردن بیش از پیش ثبات در آنجا گردد.

روزنامهٔ "کردستان نو"، ارگان اتحادیهٔ میهنی، در تاریخ آخر جولای سال ۲۰۰۱ از ایجاد ناآرامی و اغتشاش توسط گروهی مسلح در حومهٔ منطقهٔ طویلهٔ کردستان عراق خبر داد و نوشت: عده‌ای در روزهای اخیر اقدام به اخاذی از مردم و سرقتهای پی‌درپی در منطقه کرده و آسایش مردم را سلب کرده‌اند. این روزنامه در سرمقالهٔ خود ضمن دعوت از مردم به هوشیاری در برابر توطئهٔ بیگانگان، خواستار

اقدام سریع دولت خود خواندهٔ جناح طالبانی برای سرکوب اشرار شد. این نشریه، گروه یا کشور خاصی را به حمایت از اشرار و یاغیان مناطق تحت کنترل نیروهای طالبانی متهم نکرد، ولی از جنبش وحدت اسلامی کردستان خواست در برقراری امنیت و سرکوب اشرار، با اتحادیهٔ میهنی همکاری کند.

"الشرق الاوسط" نیز در تاریخ هفدهم سپتامبر این سال اعلام کرد، "جندالاسلام" مشاهدهٔ تلویزیون و پخش موسیقی را در منطقه ممنوع کرده و حجاب را برای زنان اجباری کرده است. صدور بیانیهٔ هفت ماده‌ای توسط جندالاسلام که شامل محدودیتهایی شبیه آن چیزی بود که طالبان پس از تصرف کابل، در سراسر افغانستان اعلام کرد، سبب شد تا جندالاسلام به "طالبان کردی" مشهور شود.

در ابتدای تشدید فعالیتهای جندالاسلام اتحادیهٔ میهنی رفتاری "کج‌دارومریض" با تمامی گروه‌های اسلامی در پیش گرفت. به این معنی که همزمان با انتقاد شدید از عملکرد این گروه‌ها در شمال عراق، در محافل رسمی موضوعاتی نظیر توجه به اوضاع اجتماعی، اقتصادی و خدماتی مناطقی نظیر حلبچه و شهر "زور" (سیدصادق) راکه در کنترل گروه‌های اسلامی است، مطرح می‌کرد. اما روند اوضاع به گونه‌ای دیگر رقم خورد و به تدریج، دو حزب عمدهٔ شمال عراق با احساس خطر مشترک از جانب جندالاسلام، خود را برای مقابله با این گروه آماده کردند.

در تاریخ هفدهم سپتامبر اتحادیهٔ میهنی اعلام کرد که با حزب دموکرات در مورد تلاش مشترک برای از بین‌بردن گروه جندالاسلام به توافق رسیده و "هوشیارزیباری"، فرستادهٔ ویژهٔ بارزانی، به سلیمانیه آمادگی حزب مطبوعش را برای کمک به اتحادیه، جهت ریشه کن کردن جندالاسلام اعلام کرده است.

اظهارات اوایل اکتبر بارزانی، که بر لزوم توقف تحرکات تروریستی در منطقه تأکید می‌کرد، در کنار تهدیدات جلال طالبانی، که خواستار توقف تحرکات جندالاسلام می‌شد، نشان می‌داد منطقه آبستن حوادث خونینی است. علت همراهی بارزانی نیز مشخص بود؛ اولاً حزب دموکرات علاوه بر از دست دادن فرانسوا حریری در ماه‌های نخست سال شاهد انفجارهای پیاپی در اربیل و دهوک بود که گفته می‌شد بخش اعظم آن توسط گروه‌های افراطی صورت می‌گیرد و بقیه

توسط عوامل رژیم بغداد و در پوشش گروه‌های افراطی انجام می‌گردید.

ثانیاً بارزانی شاهد بر هم خوردن مجدد اوضاع و تحت‌الشعاع قرارگرفتن قضیهٔ صلح در شمال عراق بود که با انعطافهای جلال طالبانی در مسیر دلخواه حزب دموکرات افتاده بود. نکتهٔ قابل توجه آن که، بارزانی حتی با اطمینان خاطر از برقراری آرامش در منطقه، تحرکاتی برای خارج‌شدن از قید و بند سیاست‌های آنکارا در شمال عراق آغاز کرده بود. لذا تحرکات جندالاسلام تمامی این اوضاع را با خطر مواجه می‌ساخت.

عده‌ای معتقدند که نگرانی بارزانی از این وضع چندان هم بی‌مورد نبود، به ویژه آن که همین عده ابراز عقیده می‌کنند، جلال طالبانی می‌توانست غائلهٔ جندالاسلام را با هیاهوی کمتری خاتمه دهد؛ اما برای آن که مانع از به نتیجه رسیدن روند صلح باشد، که با امتیازات یک‌جانبهٔ اتحادیه به مرحله جدیدی رسیده بود، جنگی خونین را علیه جندالاسلام آغاز کرد.

آنچه در این میان باید مورد توجه قرار گیرد، آن است که اختلافات پیش آمده میان گروه‌های اسلام، تا حدود زیادی دست اتحادیهٔ میهنی را در حمله علیه جندالاسلام بازگذاشته بود. "علی باپیر"، رهبر جماعت اسلامی، در تاریخ ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۱ در اظهاراتی که توسط سایت خبری اتحادیهٔ میهنی منتشر شد، بر بی‌طرفی خود در اختلافات میان اتحادیه و جندالاسلام تأکید کرد. اخبار تأییدنشده‌ای نیز حکایت از آن داشت که شیخ علی عبدالعزیز رهبر حرکت اسلامی در پی مذاکره با طالبانی و دریافت مبالغی کمک مالی بلاعوض تعهد کرده بود نسبت به هرگونه درگیری میان نیروهای طالبانی و گروه جندالاسلام بی‌طرف بماند. برحسب اظهارات تأییدنشده، شیخ علی پس از دریافت این کمک، محل حزب را ترک و تا زمان حل اختلافات میان گروه‌های اسلام و اتحادیه، با میانجی‌گری ایران، به حلبچه بازنگشت. اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق سرانجام ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۱ "جندالاسلام" وارد جنگ شد و درگیری‌های روزهای نخست ۱۰۰ کشته از دو طرف و شمار زیادی مجروح برجای گذاشت.

در آن زمان خبرگزاری "آناتولی" ترکیه با ارسال گزارشی در این خصوص نوشت:

دردرگیری نیروهای وابسته به "طالبانی" در شمال عراق، با گروه "جندالاسلام" که در شهر حلبچه نفوذ داشت و ۲۵۰ چریک مسلح در اختیار دارند، کنترل این شهر به دست نیروهای اتحادیه افتاده است. روزنامه حریت ترکیه نیز مدعی شد، خبر درگیری نیروهای طالبانی با این گروه، ادعاهای استقرار نیروهای اسامه‌بن‌لادن در شمال عراق را تأیید می‌کند.

در بحبوحه جنگ، انتشار اخبار مربوط به قتل ۳۶ کرد غیرنظامی توسط جندالاسلام ضمن تشدید جو بحران، بهانه‌های لازم را برای ادامه درگیری با این گروه فراهم آورد. اتحادیه از تصاویر مربوط به مثله‌شدن این افراد نهایت استفاده را برد به طوری که نشریات، شبکه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای و سایت اینترنتی اتادیه ظرف چند روز پس از انتشار خبر، مملو از تصاویر و مطالب مربوط به این اقدام بود.

طبق آخرین اطلاعات موجود، عناصر گروه جندالاسلام همچنان مناطقی از اطراف شهر حلبچه و سید صادق شامل منطقه طویله و بیاره را درکنترل خود دارند ولی تحرکات نظامی خاصی از جانب آنها گزارش نمی‌شود. جناح طالبانی نیز بنا به دلایلی، از جمله مطرح‌شدن بحث حمله به عراق در چارچوب جنگ امریکا علیه تروریسم و سازمان القاعده، سعی دارد از ادامه تنش در این زمینه بکاهد.

در هفته‌های نخستین آغاز بحران جندالاسلام، اتحادیهٔ میهنی تلاش نمود تا بهره‌گیری از غوغای مبارزه با تروریسم بین‌الملل که در پی حملات یازده سپتامبر به امریکا آغاز شده بود، اسناد روشنی درخصوص روابط جندالاسلام و القاعده که سازمان وابسته به اسامه‌بن‌لادن در افغانستان به شمار می‌رود، ارائه نماید. صرف‌نظر از اظهارات پراکنده که در خصوص ارتباط این دو گروه از سوی مقامات اتحادیه منتشر می‌شد، اولین ایراد اتهام رسمی در این خصوص پس از سفر هوشیار زیباری به منطقه سلیمانیه در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۱ مطرح شد که در آن، اتحادیهٔ میهنی اسامه‌بن‌لادن را متهم به حمایت از جندالاسلام کرده بود. طالبانی چند روز قبل از حمله اتحادیه به مواضع جندالاسلام، درگفتگو با الزمان ضمن اشاره به این مسأله که گروه جندالاسلام حکم خوارج در زمان صدر اسلام را دارند، گفت: این گروه از نیروهای بیگانه و افغانی تشکیل شده و به گمان این که اینجا افغانستان

است، به ایجاد رعب و وحشت در میان مردم حلبچه دست می‌زنند. پس از این اظهارات رسمی، نمایندهٔ اتحادیهٔ میهنی در مصر نیز اعلام کرد، شماری از نیروهای وابسته به اسامه‌بن‌لادن در کردستان عراق به فعالیت مشغول هستند. در پی این اظهارات، بهروز گلالی نمایندهٔ اتحادیه در آنکارا نیز در تاریخ اول اکتبر ۲۰۰۱ گزارشی را تسلیم مقامات ترکیه نمود که در آن از گروه جندالاسلام به عنوان یک جنبش افراطی یاد کرد که برای برقراری نظامی مشابه آنچه طالبان بنا نهاده‌اند، تلاش می‌کند. در گزارش گلالی همچنین به نام چندتن از اعضای این گروه که در افغانستان آموزش دیده‌اند اشاره شده بود. در پانزده اکتبر ۲۰۰۱ تلویزیون وابسته به جناح طالبانی، با ارائهٔ گزارش مفصلی از چگونگی شکل‌گیری گروه مذکور، به بررسی رابطهٔ آن با اسامه‌بن‌لادن پرداخت. سایت اتحادیهٔ میهنی با درج خبری در این رابطه نوشت: ماهیت آموزش‌های نظامی جندالاسلام توسط گروه‌های تروریستی افغانستان میزان ارتباط آنها با بن‌لادن و ذکر اسامی عناصر محورهای این گزارش بوده است.

اما درست پس از این گزارش، آشکارا نوعی سکوت در خصوص این ارتباط، از سوی اتحادیه در پیش گرفته شد؛ که مهمترین علت آن داغ‌شدن مباحث مربوط به جنگ امریکا علیه تروریسم و سازمان القاعده بود که با حملهٔ گستردهٔ ائتلاف جهانی به افغانستان، جنبهٔ عملی به خود گرفت. اتحادیهٔ میهنی، که آن زمان سعی داشت ارتباطات روشنی میان این دو گروه تبیین نماید، ناگهان در برابر این موضع امریکایی‌ها قرار گرفت که: «حمله به منافع و پایگاه‌های القاعده در سراسر جهان در دستور کار ائتلاف ضد ترور قرار دارد».

شاید محاسبهٔ ساده‌ای بود! هرگونه حملهٔ امریکا به شمال عراق و عواقب پس از آن، ضربات هولناکی بر پیکر حکومت خودمختاری (هر چند نیم‌بند) کردهای عراق وارد می‌کرد. در واقع اتحادیه با نگرانی از این موضوع، ناچار شد غائلهٔ جندالاسلام را آرام کند و به حملات تبلیغاتی علیه این گروه اکتفا کند؛ بدون آن که حساسیتی در میان امریکایی‌ها ایجاد کند.

در دسامبر سال ۲۰۰۱ ملافاتح کریکار و ابوعبدالله شاهخی ائتلاف جدیدی

ایجاد کرده‌اند. این منبع افزود: گروه انصارالاسلام با ادغام گروه جندالاسم و شبه نظامیان تحت فرماندهی ملاکریکار تشکیل شده است. با اعلام موجودیت انصارالاسلام، گروه جندالاسلام، که در شمال عراق به عنوان بخشی از سازمان القاعده شناخته می‌شد، عملاً منحل گردید.

در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ تندروهای مذکور با اقداماتی چون؛ برداشتن عکسهای جلال طالبانی از ادارات حلبچه، ارسال نامه‌های تهدیدآمیز به اساتید دانشگاه سلیمانیه، ممانعت مردم از زیارت قبور شیوخ نقشبندی، دستگیری عوامل مرتبط با طالبانی در منطقه، تصرف درآمدهای گمرکی، مهمتر از همه کمین‌گذاشتن بر سر راه مخالفان خود و کشتن ایشان، حمله به پایگاه‌های طالبانی و کشتن و اسارت ده‌ها نفر از ایشان، اوضاع منطقه را متشنج کردند.

این گروه تندرو نزدیک به پانصد نفر مسلح در اختیار دارد و در تبلیغات خود بین مردم، منطقهٔ طالبانی، بارزانی و جمهوری اسلامی ایران را به طور یکسان مورد حملات تبلیغاتی قرار می‌داد.

در پی وقایع یازدهم سپتامبر و طرح شبکه‌های جهانی القاعده موقعیت مناسبی به دست جلال افتاد تا با طرح موضوع ارتباط جندالاسلام با القاعده و ارائهٔ اعترافات برخی از عناصر دستگیر شده، توجه امریکا را برعلیه این گروه جلب سازد.

در گزارشی که توسط "جفری گلدبرگ" خبرنگار نشریه نیویورک در ماه مارس سال جاری منتشر شد، در مصاحبهٔ وی با زندانیان، که در زندان حکومت حریم طالبانی با آنها ملاقات کرده، آنها به ارتباطات خود با القاعده و سازمان اطلاعاتی عراق (مخابرات) اشاره نموده‌اند.

نکتهٔ جالب این که امروزه تلاش‌های وسیع تبلیغی جلال طالبانی برعلیه گروه‌های اسلامی، به ویژه جندالاسلام، که اخیر به انصارالاسلام تغییر نام داده است؛ موجب گردیده تا توجه امریکا، به علت ارتباطات ایشان با القاعده و احتمال این که مدارک ارتباط القاعده با سازمان اطلاعاتی عراق نزد ایشان باشد، به شدت به آنها جلب شود. امریکایی‌ها حتی از تهدید جمهوری اسلامی ایران از طریق

سطوح رسمی مانند معاون وزارت خارجه نیز در این رابطه فروگذار نکرده‌اند. زیرا تبلیغ کرده‌اند که عناصر القاعده از طریق ایران به انصارالاسلام وصل شده‌اند.

البته بارزانی‌ها علی‌رغم ضربه‌خوردن از این گروه‌ها، در سیاست پایه‌ای خود در رقابت با طالبانی مواضع ملایمتری نسبت به گروه‌های اسلامی گرفته و حتی یک پست وزارت دادگستری را در دولت به ایشان دادند. البته گروه اسلامی منطقهٔ بارزانی به نام "یکگرتو" با حرکت اسلامی متفاوت است و رابطهٔ نسبتاً خوبی با بارزانی‌ها دارد. اما بارزانی‌ها حتی از اقدامات طالبانی برعلیه حرکت اسلامی انتقاد کرده‌اند و دو سال قبل در انتخابات شهرداریها به نحوی از حرکت اسلامی حمایت کردند.

ترکمان‌ها

این گروهِ قومی از زمان عثمانی‌ها و حتی قبل از آن، در مناطق شمال مرکزی، به خصوص اطراف کرکوک و موصل، ساکن بوده‌اند. با تجزیهٔ عراق از عثمانی، گروهی از ایشان در عراق ماندند و عمدتاً به کارهای کشاورزی و تجارتهای متوسط و کوچک مشغول بوده‌اند. ایشان ادعا می‌کنند که در حال حاضر جمعیت آنان حدود پانصد هزار نفر می‌باشد که احتمالاً حدود ۴۵٪ آنان شیعه هستند که از نظر اقتصادی در وضع بدتری زندگی می‌کنند.

ترکمانها به علت مجاورت با کردها و عراقی‌ها همواره وضعیت دشواری داشته‌اند و سعی نموده‌اند که در جنگ‌های بین این دو طرف کمترین لطمه را ببینند. البته از آنجایی که اکثر ایشان در مناطق تحت کنترل عراق بوده‌اند، بیشتر سعی در همکاری با دولت عراق داشته‌اند. در دههٔ نود با تحولات ایجاد شده در منطقه شمال عراق، ترکمن‌هایی که در مناطق کردنشین جدا شده و عمدتاً در منطقهٔ نفوذ بارزانی بودند، در چارچوب تشکلهای سیاسی وارد صحنهٔ سیاسی شدند.

ترکمانها حتی قبل از پیروزی متحدین در جنگ با عراق، ارتباطات مخفیانه‌ای با سازمانهای اطلاعاتی ترکیه داشتند و پس از وقاع دههٔ نود، این ارتباطات آشکارتر شد. ترکیه حمایت از حقوق این اقلیت قومی را یکی از بهانه‌های خود برای دخالت

در عراق قلمداد نمود. ترک‌ها در مذاکرات خود، با آنها همواره روی موضوع حقوق ترکمن‌ها پافشاری نموده‌اند و از ایشان همه نوع حمایت سیاسی و پشتیبانی اقتصادی به عمل آورده‌اند. در مراودات تجاری، ترک‌ها سعی می‌کنند نقش مهمی به ترکمان‌ها بدهند.

حکومت بارزانی، که بیشتر ترکمن‌های باقی‌مانده در شمال عراق در منطقه وی زندگی می‌کنند، با دادن آزادی تحصیل به زبان ترکی و دادن یک پست وزارت به یک ترکمن، سعی در راضی‌کردن آنها و ترکیه داشته‌اند. اما مهمترین گروه ترکمانی به نام "جبههٔ ترکمانی"، متشکل از احزاب ترکمان ایلی و حزب ملی ترکمانی همواره به صورت مخالف با بارزانی‌ها عمل کرده و خواهان خودمختاری رسمی و قانونی و حقوق فدرالی در محدودهٔ زاخو (مرز ترکیه) تا اربیل و کرکوک و داشتن مرکز رادیو و تلویزیون می‌باشد. این گروه که تولد آن همزمان با حمایت آشکار سازمان اطلاعاتی ترکیه و حتی در شهر آنکارا بود، پس از جنگ خلیج‌فارس خود را در مجموعه گروه‌های مخالف صدام در شمال عراق قرار داد. اینها دارای تعداد محدودی افراد مسلح نیز هستند که بعضاً با تصرف برخی از نقاط در اربیل، موجب عصبانیت بارزانی‌ها را فراهم کرده‌اند. رهبر این گروه به نام مصطفی کمال معتقد است بارزانی‌ها فقط ترکمان‌هایی را که تابع ایشان بوده و فاقد پایگاه مردمی هستند، وارد سمتهای بالای دولتی کرده‌اند.

طالبانی‌ها که تعداد بسیار کمی ترکمن در محدودهٔ حکومتی خود دارند، در جهت مخالفت با بارزانی و جلب توجه ترکیه، همواره از ضرورت احقاق حقوق ترکمن‌ها سخن گفته‌اند و همین امر یکی از دلایل توجهات اخیر دولت ترکیه به طالبانی‌ها شده است.

رسانه‌های ترکیه نیز در کنار سیاستمداران این کشور از مسألهٔ خودمختاری یا فدرالیسم ترکمان‌ها بسیار سخن به میان می‌آورند و در واقع این گروه را پایگاه احیای نفوذ خود در شمال کردستان می‌دانند. البته شیعیان ترکمان چندان مورد توجه نیستند؛ و در واقع به عنوان شهروندِ درجه دوم، تحت کنترل سنی‌های ترکمان هستند.

روابط با همسایگان

چنانچه در سراسر تاریخ معاصر حرکتهای کردی دیده می‌شود، هیچ‌یک از این حرکتها بدون وابستگی به خارج از محدودهٔ کردستان صورت نگرفته است. در این میان سه کشور منطقه، که دارای ساکنان کرد هستند، نقش مهمی به عهده داشته‌اند. کشور ایران در میان این سه کشور قبل از همه وارد این معرکه شده است. سوریه حضور علنی و مؤثر خود را از زمان جنگ ایران و عراق آغاز نموده و سرانجام ترکیه پس از جنگ خلیج‌فارس برای خود نقش اساسی در ماجراهای کردستان قائل شده است. مهمترین صحنهٔ حضور این سه کشور، کردستان عراق بوده. نقش آنها در مسائل مناطق کردنشین ترکیه و ایران در درجات بعدی اهمیت قرار دارد.

گروه‌های کرد عراقی رابطه با کشورهای منطقه را جزئی جدانشدنی و اجتناب‌ناپذیر از مبارزات خود دانسته‌اند و در این مدت طولانی مبارزه و تعامل، توانسته‌اند افزون بر مهارتهای جنگی، که بخشی از فرهنگ ایشان است، مهارتهای زیادی در دیپلماسی نیز به دست آورند. اینک به توضیح روابط آنها با سه کشور همسایهٔ خود می‌پردازیم.

۱ـ ایران

نخستین موقعیت در ایجاد یک کشور خودمختار کرد با ایجاد جمهوری مهاباد در سال ۱۹۴۶ در ایران تحقق یافت. این اقدام نه تنها با هدایت و حمایت شوروی صورت گرفت، بلکه عناصر اصلی و خط‌دهنده و سپس پایه‌های نظامی آن روشن‌فکران کردهای عراقی جریان ملامصطفی بارزانی بودند که در فصول قبلی مشروحاً به آن اشاره شده است.

در فصول قبلی با فعالیت‌های ایران به عنوان حامی اصلی گروه‌های کرد عراق که با حکومت بغداد درگیر بودند، در دهه‌های شصت و هفتاد و تا قبل از ۱۹۷۵ آشنا شدیم. همچنین در این فصول توضیح دادیم که چگونه با برقراری حکومت جمهوری اسلامی در ایران و آغاز جنگ ایران و عراق، احیای مجدد گروه‌های مذکور مدیون تعامل ایشان با جمهوری اسلامی ایران بوده است. بی‌تردید در تمام این دوره‌ها ایران تعیین‌کننده‌ترین نقش را در تداوم یا توقف مبارزات این گروه‌ها

داشته است. در اینجا ممکن است این سؤال در ذهن ایجاد شود که تجربیات ایران با کردهای خود در دههٔ ۱۹۴۰، در جریان جمهوری مهاباد، در دههٔ ۱۹۸۰، با کردهای ضدانقلاب اسلامی؛ تجربه‌ای خونین و پردردسر بوده است. در نتیجه می‌توان گفت که حرکتهای استقلال‌طلبانه یا خودمختاری‌خواهانهٔ کردها قاعدتاً تهدیدی برای امنیت ملی این کشور است. بنابراین، کشور ایران با حمایت از کردهای عراق چگونه می‌تواند منافع ملی خود را تأمین سازد؟

در پاسخ باید گفت اولاً جمهوری اسلامی ایران به حکم قانون‌اساسی می‌بایست علاوه بر آن که منافع ملی خود را در نظر می‌گیرد، حمایت از ملتهای مسلمان تحت ستم را وظیفه خود دانسته و کردهای عراق مصداق بارز این ملتها و یکی از مظلومترین و ستمدیده‌ترین اقوام روی زمین هستند که جنایت فجیع حلبچه در حق ایشان تنها نمونه‌ای از این ستمها است.

ثانیاً نسبت قومی و فرهنگی کردها با ایرانیان بسیار متفاوت از این نسبت با ترک‌ها و عرب‌ها ا ست. گرچه کردها مانند هر خرده فرهنگ دیگر ایرانی دارای یک احساس قومی ویژه و خودجوشی هستند که در طول تاریخ آنها را دور هم جمع کرده و از سایر خرده‌فرهنگها و اقوام ایران متمایز ساخته، اما به دلایل متعدد تاریخی و فرهنگی، این احساس قومی ایشان تعارض و تباینی با احساس ملی ایرانی ندارد. این احساس ملی همان احساس مشترکی است که ایرانیان را گرد یکدیگر آورده و با احساس داشتن سرنوشت و سرگذشت، علایق، مفاهمه و درک ارزش مشترک ملتی کهن‌سال و پراعتبار را در میان ملل جهانی تشکیل داده‌اند.

چنانچه در فصول اولیهٔ این کتاب دیدیم، نژاد کرد از آریائیان است و تلاش‌های ظاهراً علمی برخی برای پیداکردن منشأ متفاوت برای آن به جایی نرسیده است. تاریخ کردها نیز همبستگی زیادی با تاریخ ایران داشته است و عموم محققان غیرایرانی این تاریخ را در چارچوب تاریخ ایران مطالعه کرده‌اند. زبان کردی زبانی ایرانی و غیرترکی و غیرعربی است که در میان همهٔ کردهای ایران، عراق و ترکیه رایج است. البته در بین کردهای مختلف، گویشهای متفاوتی از آن متداول است.

همان‌طور که مرحوم استاد رشید یاسمی در کتاب ارزشمند **کرد و پیوستگی نژادی**

و تاریخی می‌گوید: «تا همین اواخر در اکثر نواحی کردستان عراق و ترکیه در مکاتبات و تألیفات، زبانی جز فارسی به کار نمی‌بردند؛ چنان که تاریخهایی که دانشمندان کرد نوشته‌اند، مثل **شرفنامه** و غیره فارسی است... هنوز هم مردمان بی‌سواد و باسواد نامه‌های خود را به فارسی تحریر می‌کنند...در سلیمانیهٔ عراق تا سال ۱۹۲۱ میلادی زبان تحصیلات فارسی بود، حتی کتاب فارسی را در دبستانهای دولتی تدریس می‌کردند؛ مثل ***میزان التعلیم*** شیخ عبدالکریم بوستری. از آن سال سعی شد زبان کردی را زبان حکم کنند و جانشین فارسی سازند».

آداب و رسوم کردها نیز مانند آداب کوچ و خواستگاری و ازدواج و نوروز و جشنهای کشاورزی، پیش از آن که با عرب‌ها و ترک‌ها مشابهت داشته باشد شبیه آداب و رسوم اقوام دیگر ایرانی، همچون لرها و بختیاری‌هاست. تنها عنصر متفاوت فرهنگی ایشان با اکثریت ایرانیان، مذهب ایشان است که تسنن شافعی است. البته قبل از اسلام ایشان به ادیان ایرانی معتقد بودند و پس از اسلام آوردن نیز به خصوص از دورهٔ سلاجقه مذاهب شافعی را، که در سراسر ایران شایع بود، پذیرفتند. اما کردهای شافعی بیش از دیگر سنیان ایران که عموماً حنفی نیستند، حب اهل‌بیت شیعه را دارند و تسامح بیشتری در قبال شیعیان نشان می‌دهند، که از آن جمله می‌توان زیارت ایشان از "مضاجع ائمه" را یاد کرد.

ثالثاً معارضین کرد ایرانی خیلی بیشتر از کردهای عراق و ترکیه وابستگی به قدرتهای جهانی داشته‌اند. حمایت از قاضی محمد و جمهوری مهاباد توسط شوروی امری واضح بر محققان است.

همچنین اکنون کاملاً روشن است اهداف ضدانقلاب اسلامی دموکرات و کومله نیز، که هدایت‌شده به وسیلهٔ امریکا و با دست عراق بود، بر اهداف ملی‌گرایی ایشان فائق آمده بود و اصولاً مواضع و شعارهای ایشان پیش از آن که در جهت تأمین حقوق مردم کرد باشد، در جهت براندازی جمهوری اسلامی بود. یکی از دلایل متقن این ادعا این است که پس از سقوط جمهوری مهاباد و تغییر سیاست شوروی نسبت به تجزیهٔ ایران، تا سی و دو سال، یعنی تا سال انقلاب اسلامی ایران، کردستان ایران حالت بحرانی به خود نگرفت. گرچه دولت وقت همواره

مشغول به قضیهٔ کردها بود؛ اما مسال‌هاش درکردستان، ناشی از خواسته‌های مردم کرد ایرانی نبود؛ بلکه مشغول عواقب و پیامدهای بحران کردستان عراق بود.

اما با پیروزی انقلاب اسلامی شرایط داخلی و بین‌المللی عوض شد و مسألهٔ کردستان حالت بحرانی به خود گرفت. گرچه در ظاهر ضعف قدرت مرکزی جمهوری اسلامی ایران سبب بروز و تشدید احساس قوم‌گرایی درکردها گشت و دو حزب دموکرات وکومله ظهور و بروز یافتند و حرکتهای پارتیزانی مسلحانهٔ ایشان آغاز شد؛ اما این بار قدرتهای غربی بودندکه به صورتهای غیررسمی از طریق احزاب سوسیالیست اروپایی یا سازمانهای اطلاعاتی امریکا و به صورت رسمی با عاملان حکومت صدام در عراق، پشت سر غائله قرار داشتند.

تقسیم‌شدن کردها بین سه دولت خاورمیانه در پایان جنگ جهانی اول به دست غربیان، بحران ساختاری را بنا کرد که در واقع به منظور استفادهٔ ابزاری قدرتها از کردها به عنوان اهرم فشار علیه دولتهای منطقه بود که تمکین درخواستی این دولتها را نمی‌کردند. رجوع مکرر گروه‌های معارض کرد ایرانی به قدرتهای غربی و پاسخ ایشان به صورت حمایت از خواسته‌هایی چون رعایت حقوق و حق تعیین سرنوشت کردها، خلاف رویهٔ تاریخی غربی‌ها بود. زیرا همین قدرتها مصوبات جامعهٔ ملل را پس از جنگ جهانی اول برای حق تعیین سرنوشت کردها به راحتی فراموش کردند و در مقاطعی که ایران و ترکیه درکنار آنها قرار داشتند، حمایت کامل خود را پشت سر این دولتها در قبال خواسته‌های کردها قرار دادند. آنها در واقع از کردها در چارچوب موازنه قدرت و مدیریت بحران در میان کشورهای منطقه در مواقع مقتضی بهره‌ها برده‌اند.

بنابراین جمهوری اسلامی ایران با تشخیص موقعیت بین‌المللی، نه تنها نگرانی زیادی از حمایت کردهای عراق ندارد؛ بلکه این دولت از بدو تولد خود درکنار کردهای عراق، چه در داخل ایران و چه در عراق جنگیده و در واقع آنها را همرزم خود می‌داند. کردهای عراقی نیز بارها ثابت کرده‌اند که روابط خود با ایران را فدای ارتباطات خود باکردهای ضدانقلاب ایران نمی‌کنند. البته در سال‌های اخیر، و به خصوص پس از لشگرکشی‌های ترکیه به شمال عراق، به بهانهٔ تضعیف کردهای

مخالف ترکیه یعنی پ.ک.ک.، جمهوری اسلامی ایران نیز در مواردی به تعقیب این گروه‌ها در مناطق خودمختار شمال عراق پرداخته است. در نتیجه گروه‌های طالبانی و بارزانی به منظور عدم‌تکرار ورود نیروهای ایرانی به آن منطقه، تعهد داده‌اند که گروه‌های مذکور را از مرز ایران دور نگه دارند و مانع تردد ایشان به مرزهای کشورمان گردند.

هر چند نگرانی‌های جمهوری اسلامی ایران از تشکیل یک کردستان مستقل در منطقه مکتوم نیست و گروه‌های کرد عراقی نیز این مسأله را به خوبی درک کرده‌اند. ایجاد یک کشور مستقل کرد در شمال عراق، با توجه به کمکهای غرب و نفوذ آنها، مبدل به پایگاهی برای غرب علیه امنیت ایران می‌شود. در این صورت، با توجه به اوضاع کشورهای ایجاد شده پس از فروپاشی شوروی و اوضاع اخیر افغانستان، ایران را کمربندی از دوستان غرب و به ویژه امریکا احاطه خواهند کرد. از طرفی، با توجه به خشنودی دولت اسرائیل از فروپاشی کشورهای عرب و به ویژه عراق، نگرانی ایران بیشتر می‌شود.

البته ایجاد چنین کشوری برای ترکیه و عراق خیلی بیشتر از ایران خسارت‌بار است. زیرا نسبت جمعیت کردهایشان نسبت به کل جمعیت آنها بسیار از این نسبت در ایران است و تفاوت فرهنگی- اجتماعی کردها با ترک‌ها و عرب‌ها نیز خیلی بیشتر است.

اساساً از دیدگاه دولتمردان ایران، مرزهای خاورمیانه، "مرزهای استعمار" در جهت قطعه‌قطعه کردن و سپس وابسته کردن جهان اسلام است. لذا باید به هر نحو مانع از تجزیهٔ بیشتر کشورها شد.

وزارت خارجه ایران در سال ۱۹۹۱ ضمن ارسال نامه‌ای برای شورای امنیت سازمان ملل متحد، سرکوب مردم عراق را تهدیدی علیه صلح و امنیت منطقه اعلام کرد. زمانی که کمکهای بین‌المللی به سمت عراق سرازیر شد، دولت ایران به سربازان آلمان اجازه داد تا در ایران حضور یافته و به کمک‌رسانی و ایجاد اردوگاه بپردازند. اما در بلندمدت حضور نیروهای غربی ، در خاک عراق چیزی نبود که مورد خوشایند ایران باشد.

پس از تشکیل منطقهٔ امن، میان ایران و سران کردهای عراق، ارتباطاتی برقرار گردید. آنان در سفرهایی که به جمهوری اسلامی ایران داشتند، از مقامات ایـران درخواست داشتند که به نحوی استقلال کردها یا تبدیل عراق به یک فدراسیون را بپذیرند؛ چراکه پیوند دیرینهٔ آنها و حضور بسیاری از آنها (تقریباً تمام رهبران حزب دموکرات) در ایران برای بیش از بیست سال، حمایتهای ایران در طول دههٔ ۱۹۸۰، کمک آنها به رزمندگان ایرانی در ناامن‌کردن شمال عراق برای صدام، حـمایتها و شعارهایی که به نفع جنبشها و حرکتهای استقلال‌طلب و ضددیکتاتوری در ایران داده می‌شد و سرانجام نفرتی که در ایران نسبت به دولت مرکزی عراق وجود دارد، همه و همه انتظارات کردهای عراق را در مورد استقبال ایران از تشکیل دولت کردی در عراق موجب شده بود.

اما ایران مسألهٔ کردها را بیشتر در قالب کلیت عراق می‌دید. از نـظر ایـران، در عراق به همه ظلم می‌شود و راه حل آنها، از میان رفتن حزب بعث و روی کارآمدن یک حکومت مردمی است. حکومتی که هم شیعیان، هم کردها و هم سـنی‌های مرکز عراق در آن شرکت داشته باشند.

ایران درکنار ترکیه و سوریه بارها مخالفت خود را با فروپاشی کشور عراق اعلام داشته است.

۲ـ سوریه

دولت سوریه نیز با موضوع کردها روبرو بوده است. در سوریه همانند ترکیه، آموزش و انتشارات به زبان کردی ممنوع است و کردها مشارکتی در دولت ندارند و کردها از بزرگداشت سنتهای فرهنگی خود محرومند. در سال ۱۹۸۶، هنگامی که مردم کرد سوریه اقدام به برپایی جشن نوروز نمودند، مورد حملهٔ پلیس قرارگرفته و شماری از آنان کشته شدند. البته کردهای سوریه کمتر از کردهای دیگـر کشـورها جـنجال برانگیز و مسأله‌ساز بوده‌اند. به همین دلیل هم کمتر در ادبیات سیاسی مکـتوب، حتی در چند سال اخیر مورد توجه قرارگرفته‌اند و اگر هم در مواردی بـه دولت سوریه در معادلات منطقه‌ای اهمیت زیادی داده شده، کمتر به خاطر مسألهٔ کرد در آن کشور، بلکه عمدتاً به خاطر موضع‌گیری‌های آن کشور در قبال کردهای تـرکیه

بوده است.

سوریه در سال‌های قبل از جنگ خلیج‌فارس ارتباط نزدیکی با حزب کارگران کردستان داشته است و تمام کنگره‌های پ.ک.ک. در خاک سوریه برگزار شده و پایگاه نظامی و آموزشی آنها در سوریه بوده است. اوجالان رهبر پ.ک.ک. تاکنون بیشتر عمر خود را در سوریه به سر برده است. دلایل این امر را می‌توان در خصومت پنهان دو کشور سوریه و ترکیه در ارتباط با الحاق منطقهٔ اسکندریه در سال ۱۹۳۹ به ترکیه و مسائل مربوط به تقسیم آب رود فرات جستجو کرد. ترکیه مدعی است که حزب کارگران کردستان به سوریه کمک کرده تا در عوض پناه گرفتن در خاک آن کشور، مانع از آن شود که کردهای سوریه برای دمشق مشکل‌ساز باشند.

از اواخر دههٔ ۱۹۸۰ میان ترکیه و سوریه توافقات امنیتی و سیاسی در زمینهٔ کنترل پ.ک.ک. توسط سوریه و در قبال آن موافقت آنکارا برای استفادهٔ سوریه از حداقل پانصد متر مکعب در ثانیه از آب رود فرات منعقد شد. اما ترکیه در دههٔ نود از سوریه شاکی بود که کماکان انواع امکانات را برای پ.ک.ک. فراهم می‌سازد.

دولت سوریه در طول بحران کویت، از مردم عراق درخواست کرد تا علیه صدام قیام کنند. در این زمان جلال طالبانی در دمشق بود. سوریه از سال ۱۹۷۵ با اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق ارتباط داشته است. اما همهٔ اینها مانع از آن نشده، تا سوریه در اجلاس‌هایی با شرکت ایران و ترکیه حضور نداشته باشد. سوریه حتی از اواخر سال ۱۹۹۲، مرزهای خود را با کردستان عراق بست. جلال طالبانی طی ملاقات‌هایی با سران سوریه تلاش کرد تا آن کشور را به نحوی راضی کرده و از مخالفتهای آن بکاهد. اما گویا این اقدام او با موفقیت چندانی مواجه نبوده است. در سال ۱۹۹۳، طالبانی و بارزانی از دولت سوریه خواستند که پول آن کشور در شمال عراق رایج شود، اما حافظ اسد مخالفت کرد.

سوریه به خاطر مشکلاتی از قبیل مشکلات اجتماعی-اقتصادی، مسائل ناشی از فروپاشی شوروی، مشکلات مربوط به مشروعیت قدرت، درگیری در لبنان و سرانجام مسائل مربوط به اسرائیل، نمی‌تواند خود را چندان درگیر در مسائل شمال عراق کند.

در سال ۹۸، که ترکیه سوریه را حامی پ.ک.ک. می‌دانست، این کشور را تهدید به حملهٔ نظامی نمود و سوریه با توجه به مشکلات با اسرائیل تسلیم تهدید شده و موجب شد تا اوجالان و عناصر اصلی پ.ک.ک سوریه را ترک کنند.

۳- ترکیه

روابط عثمانی و ترکیه با کردهای شمال عراق تا زمان انقلاب اسلامی ایران در فصول گذشته بررسی شد. در جریان جنگ ایران و عراق، طی سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸، عراق به ترکیه اجازه داد تا در چندین مورد به تعقیب چریکهای حزب کارگران کردستان در خاک آن کشور بپردازد. این همکاری در آن زمان به نفع هر دو کشور بود، چون بغداد مشغول جنگ با ایران بود و در نتیجه، برای کنترل ایالات شمالی خود با دشواری روبرو بود. در این ایالات کردهای عراق به حزب کارگران کردستان اجازه داده بودند که پناه بگیرند. بنابراین، گرچه حزب کارگران کردستان پایگاه‌های خود را در شمال عراق حفظ کرد، اما این اجازهٔ دولت میزبان، بدان‌گونه که در سوریه وجود داشت، نبود. تفاهم میان آنکارا و بغداد علیه حزب کارگران کردستان و کردهای عراق به محض خاتمهٔ جنگ، هنگامی که دولت عراق به تعقیب حدود ۶۰۰۰۰ کرد در منطقهٔ مرزی با ترکیه پرداخت، روشن شد. سرانجام دولت ترکیه کردهای عراق را با اکراه به عنوان پناهنده پذیرفت.

پس از جنگ خلیج‌فارس، به خاطر چرخشی که در زمان درگیری غرب و عراق در سیاست خارجی ترکیه به وجود آمده بود- ترکیه عملاً در پشتیبانی از غرب، خطوط لوله میان عراق و ترکیه را مسدود و به جنگ علیه صدام پیوسته بود- به همکاری خود علیه صدام از دو طریق ادامه داد. طریق نخست فراهم کردن پایگاه برای عملیات تأمین آسایش در شمال عراق به منظور فراهم‌آوردن پوشش هوایی برای کردهای عراق علیه تهدید از سرگیری حملات از جانب بغداد. طریق دیگر همکاری غیررسمی با دولت نوظهور کردهای عراق بود.

در واقع ترکیه از سیاست سنتی‌اش در قبال کردها دست کشیده و اینک به حامی آنان مبدل شده بود. جدا از بررسی چند و چون این حمایت غیررسمی، آنچه که در اینجا برای ما مهم است، مطالعه علل این حمایت‌ها و در واقع علل این چرخش در

سیاست خارجی ترکیه است.

یکی از مهمترین دلایل، این بود که اگر کردهای عراق به حسن نیت ترکیه متکی شوند، این دولت می‌توانست بر آنها نفوذ پیدا کرده و مانع از ایجاد یک دولت مستقل کردی در عراق شود که می‌توانست آثار خطرناکی در مورد کردهای خود ترکیه داشته باشد. زیرا در صورت ظهور یک دولت کردی در عراق که رویهٔ دوستانه‌ای در مورد ترکیه نداشته باشد، این دولت کردی با کمک به حزب کارگران کردستان یا حتی ادعاهای ارضی نسبت به کردستان ترکیه، می‌تواند دردسرساز باشد. افزون بر این، اگر صدام رئیس‌جمهور عراق قادر باشد که دوباره به سرکوبی کردها بپردازد، ترکیه ممکن است بار دیگر با سیل پناهندگان کرد مواجه شود که خود عاملی برای بی‌ثباتی در آن کشور است.

یکی دیگر از دلایل حمایت ترکیه ازکردهای شمال عراق تلقی این موضوع بود که اگر به عنوان حامی کردهای عراق مطرح شود، شاید بتواند پشتیبانی اروپا را برای عضویت در اتحادیهٔ اروپا به دست آورد. سرانجام باید به این مطلب اشاره نمود که شاید ترکیه می‌پنداشت، وضعیت کردهای شمال عراق، دیر یا زود منجر به ایجاد یک دولت شده و تحت حمایت جامعهٔ جهانی و نیز افکار عمومی بین‌المللی قرارگیرد. پس مخالفت با آن بیهوده بوده و چه بهترکه خود، بر این موج سوار شود. "گراهام‌فولر" در این رابطه می‌نویسد: «آنکارا در واقع ترجیح نمی‌دهد که هیچ‌گونه منطقهٔ خودمختاری در شمال عراق به وجود آید؛ چرا که اثر مستقیمی بر کردهای ترکیه دارد، اما چنین منطقه‌ای اینک به وجود آمده و ترکیه خود را با واقعیت سازگار نموده است، چرا که اعادهٔ وضع موجود، قبل از جنگ خلیج‌فارس هرگز ممکن نمی‌شود».

سلیمان دمیرل نخست‌وزیر وقت ترکیه در توجیه موضع دولت خود نسبت به اقدامات غرب در شمال عراق اعلام داشت که این اقدامات به منظور پیشگیری از بروز مشکلات جدید برای مردمی است که درگذشته زیر یوغ استبداد صدام حسین قرار داشته‌اند. او گفت که ما نمی‌توانیم شاهد حلبچهٔ دیگری باشیم.

برخی، مواضع ترکیه را به شیوه‌ای واقع‌بینانه‌تر در راستای ایجاد موقعیتی توجیه

می‌کنند که هیچ برنده‌ای وجود نداشته باشد. چون با اجازه‌دادن به ادامهٔ عملیات کمک‌رسانی بین‌المللی برای کردها، در واقع به تقویت دولت کردی دست زده است. با این همه، عدم اجازه به این نیروها، صرفاً منجر به این خواهد شد که نیروهای کمک‌رسان، در جای دیگری شکل بگیرد. و بدین‌ترتیب آنکارا از هرگونه اعمال نفوذی، بر جریان وقایع موجود در شمال عراق محدود گردد.

عده‌ای نیز استدلال کرده‌اند که در بهترین حالت به نظر می‌رسد که ترکیه از نیروهای چندملیتی، به عوض سکوت در برابر مسألهٔ کردهای خود، پشتیبانی می‌کند. برهمین اساس، پارلمان ترکیه هرگاه که مسألهٔ تمدید مأموریت نیروهای چکش تعادل برای شش ماه دیگر پیش آمده، به نفع تمدید رأی داده است. گرچه این شرط را اضافه کرده است که تمامیت سرزمینی عراق باید مورد احترام قرارگیرد و این بدان معنی است که ترکیه مخالف تشکیل دولت مستقل کردی است.

البته گروهی در ترکیه با عملیات سازمان ملل در شمال عراق مخالفند. مخالفت آنها بر این اساس استوار است که این عملیات کوشش غرب برای احیای قرارداد "سِور" است، که به موجب آن در پایان جنگ جهانی اول، ترکیه تقسیم شد و در یکی از این تقسیمات یک ملت مستقل کرد در نظر گرفته شد.

چنان که گفته شد، روابط دولت ترکیه در سال‌های دههٔ ۱۹۹۰ با کردهای عراق تغییراتی اساسی یافت؛ چرا که برخلافت روابط ایران و کردهای عراق، که سابقه‌ای تقریباً سی ساله دارد، روابط ترکیه با کردهای عراق موضوع جدیدی است.

در مارس ۱۹۹۱، دولت ترکیه سیاست بلندمدت خود را در مورد عدم مذاکره با هر گروه کردی کنار گذاشت. جلال طالبانی و محسن دیزایی (نماینده مسعود بارزانی) از دمشق وارد استانبول شدند و بلافاصله با یک هواپیمای نظامی، همراه با پرسنل سازمان اطلاعات ملی، وارد آنکارا شدند و با مقامات ترکیه ملاقات کردند. پس از این ملاقات، طالبانی اظهار داشت که برای کردهای عراق، مهمترین نتیجه، عدم‌مخالفت ترکیه با ایجاد ارتباط مستقیم میان جبههٔ کردستان در عراق و ایالات متحدهٔ امریکاست. طالبانی سپس افزود: ترکیه برای سال‌ها مؤثرترین و مهمترین مانع برای تلاش‌های ما در شمال عراق بوده است. ما خواستیم اهداف خود را

توضیح داده و مخالفت ترکیه را برداریم؛ ما به تفاهم رسیدیم. من باور دارم که ما می‌توانیم آنها را متقاعد سازیم که تهدیدی برای ترکیه نیستیم. هدف ما ایجاد یک فدراسیون عرب، ترکمن و کرد است.

طالبانی در بازگشت از ترکیه با خوشحالی ابراز داشت که مرحلهٔ جدیدی در روابط میان دولت ترکیه و کردهای عراق آغاز شده است. اما واقعیت آن است که علی‌رغم خوشحالی‌های طالبانی و نیز سخنانی که او بعدها در ملاقات با مقامات ترک بر زبان آورده، هیچ‌کدام اثری بر سیاست بلندمدت ترکیه در قبال عمده‌ترین مسائل مربوط به حاکمیت و تمامیت ارضی آن کشور نداشته است.

گفتگوهای سیاستمداران کرد و دولت ترکیه باعث جنجال در ترکیه شد. برای برخی همچون اوزال، رئیس جمهور سابق، این موضوع صرفاً امری واقع‌گرایانه بود تا در جستجوی ایجاد روابط باکسانی برآید که او اینک می‌دید احتمالاً یک منطقهٔ خودمختار کرد، درکنار مرزهای ترکیه ایجاد می‌کنند. برای دیگران این امر کمک به حلقهٔ تهدید برای تمامیت سرزمین ترکیه تلقی می‌شد. اگر رئیس‌جمهور ترکیه می‌توانست گونه‌ای از راه حل فدرالی را برای کردهای عراق مورد حمایت قرار دهد، آیا ممکن بود که او چنین موضوعی را برای کردهای ترکیه نپذیرد؟

"کنعان اورن" رئیس‌جمهور سابق و رئیس ستاد ارتش، ژنرال "دوغان‌گورس"، هر دو از خطرات پیشنهاد اوزال صحبت کردند. فرماندهان نظامی نیز افزودند: ما بر این عقیده‌ایم که درخواستهایی برای استقلال به وجود خواهد آمد و این برای تمامیت ملی ما مضر است.

اما کردهای عراق، غافل از درک سیاست خارجی ترکیه، به دلایل متعددی که مهمترین آنها ارتباط و پیوند شریان حیات آنها به غرب و کمکهای بین‌المللی و تضمین حمایت هوایی متحدین بود، مجبور بودند که خود را دوست ترکیه بدانند. اگر عملیات چکش تعادل، که از خاک ترکیه هدایت می‌شد، به کنار نهاده می‌شد، بار دیگر واحدهای نظامی بغداد بر منطقه حکمفرما شده و کردها همه دستاوردهای خود را از دست می‌دادند. در یکی از ملاقات‌های طالبانی با دمیرل، او ترکیه را دوست کردها و دمیرل نیز او را "برادر عزیزم طالبانی" خطاب کرد.

طالبانی اعلام کرد که مردم شمال عراق هرگز کمک دولت و مردم ترکیه در روزهای سخت را فراموش نخواهند کرد. او حتی تا آنجا پیش رفت که اظهار کرد کردهای عراق ممکن است بخواهند به ترکیه ملحق شوند. مسعود بارزانی نیز از دولت ترکیه درخواست کمکهای فنی، به ویژه در زمینهٔ کشاورزی نمود.

در اواخر سال ۱۹۹۱ دو حزب عمدهٔ کرد عراقی، دو نماینده یا سفیر دوفاکتو در آنکارا داشتند. در سال ۱۹۹۲ دو حزب با اعزام دکتر خیرالله صالح به عنوان سفیر دولت خود خوانده، دو نمایندهٔ قبلی را فراخواندند. اما هیچ‌کدام از مقامات ترک به‌طور رسمی این موضوع را که در هیچ‌یک از کشورهای دیگر نیز وجود نداشت، تأیید نکردند.

یکی از مهمترین دستاوردهای پیوند میان کردها و ترک‌ها برای دولت ترکیه آن بود که آن دولت توانست موافقت دو حزب عمدهٔ کرد را برای جلوگیری از نفوذ پ.ک.ک. به داخل خاک ترکیه و حتی سرکوب آن به دست آورد و در سال ۱۹۹۲ کردهای عراقی برای پیشبرد اتحاد با ترکیه، حملات عمده‌ای را علیه پایگاه‌های حزب کارگران کردستان در شمال عراق انجام دادند. دولت ترکیه نیز پس از چندی به این جریان پیوست و نیروهای نظامی خود را وارد عمل کرد. طالبانی اظهار داشت پ.ک.ک. را حبس ساخته است و دولت ترکیه با خوشحالی و جنجال ادعا کرد که حزب کارگران کردستان را نابود کرده است. اما با گسترش دامنهٔ جنگ چریکی پ.ک.ک. در جنوب شرقی ترکیه پس از سال ۱۹۹۳، روشن شد که در مورد نابودی تقریبی آنها مبالغه شده است. حتی برخی از مقامات ترک، طالبانی را متهم کردند که عمداً یک پایگاه جدید برای حزب کارگران کرد در اردوگاه "زلا"، که تصور می‌شد بازداشتگاه آنهاست، فراهم کرده است.

ترکیه در دههٔ ۹۰ بارها به شمال عراق لشگرکشی نمود و هزاران سرباز ترکیه قسمتهای مهمی از کردستان عراق را اشغال کردند. در ژوئیهٔ ۱۹۹۵ آنکارا بار دیگر دو هزار نیرو به این منطقه فرستاد تا تنگه‌های معروف سیندی و شبانیه را، که از نظر استراتژیک مهم هستند، زیر نظر گیرند. از سوی دیگر دولت ترکیه در موارد مختلف، بحث ترسیم مجدد مرزهای ترکیه و عراق را عنوان کرده که به نحوی که خط مرز دو

کشور به جنوب کوه‌های مرزی انتقال یابد. به همین دلیل گروهی معتقدند که ترکیه به فکر ضمیمه کردن موصل به خاک خودش می‌باشد.

ترک‌ها بر این باور بودند که اگر نقش کنترل‌کننده در عراق نداشته باشند، شمال عراق به زودی به صورت منطقهٔ امن کردهای مخالف ترکیه یعنی پ.ک.ک. درخواهد آمد. از سوی دیگر پیروزی کردهای عراق در کسب خودمختاری برای کردهای ترکیه در جهت ادامهٔ مبارزه، انگیزهٔ مضاعف ایجاد خواهد کرد.

ترکیه حضور خود را در مسائل کردستان عراق صرفاً در جلسات سیاسی خلاصه نمی‌کرد، بلکه مهمتر از آن حضور نظامی آن در شمال عراق بود که با تجاوزات و لشکرکشی‌های مکرر و منظم ارتش ترکیه به آن مناطق، که به طور متوسط سالی دوبار صورت می‌گرفت، شکلی نهادینه به خود گرفت.

تجاوز ترکیه به شمال عراق بازتابهای بین‌المللی گسترده‌ای داشته و بیشترین مخالفت از سوی کشورهای اروپایی صورت گرفته است. کشورهای مذکور ضمن محکوم‌کردن تجاوز ترکیه خواستار خروج سریع نیروهای نظامی آن کشور از شمال عراق شدند. در این راستا دولتهای هلند و نروژ فروش تجهیزات نظامی به ترکیه را به حال تعلیق درآوردند. دولت آلمان نیز سوبسید (یارانه) ۱۵۰ میلیون مارکی خود برای ساخت دو فروند ناو جنگی و همچنین ارسال آخرین بخش از تسلیحات نظامی به آن کشور را متوقف کرد. روسیه نیز واکنش شدیدی نسبت به دخالت ارتش ترکیه در شمال عراق نشان داد. تنهاکشوری که از تجاوز نظامی ترکیه به شمال عراق حمایت کرد، امریکا بود. "جان پامفرت" نویسنده و تحلیلگر روزنامهٔ واشنگتن پست در این مورد نوشت: سیاست نوین امریکا که توسط استروب تالبوت معاون وزیر امور خارجه عنوان شده، حاکی از حمایت امریکا از عملیات ترکیه به نام پرده آهنین در شمال عراق است. اما امریکا نیز بعداً اعلام کرد که تنها با اجرای عملیات محدود و بازگشت سریع ارتش ترکیه از شمال عراق موافقت کرده است.

همزمان با تجاوزات ارتش ترکیه به شمال عراق در سال ۱۹۹۵، تماسهای ترکیه و رهبران کرد عراق نیز افزایش یافت. در اوایل آوریل، یک هیأت بلندپایهٔ سیاسی و نظامی ترکیه برای گفتگو با رهبران گروه‌های کرد در شمال عراق به این منطقه اعزام

شد. اعضای این هیأت را نمایندگان وزارت خارجه، رئیس ستاد مشترک و اعضای دفتر نخست‌وزیری ترکیه تشکیل می‌دادند. این هیأت ابتدا در شهر صلاح‌الدین با مسعود بارزانی دیدار و سپس در سلیمانیه با جلال طالبانی ملاقات و مذاکره کرد. گفته شد یکی از اهداف این هیأت، که پس از تجاوز ترکیه به شمال عراق صورت گرفت، جمع‌آوری آرا و نظرخواهی از گروه‌های مختلف مردم منطقه بوده است. همچنین در اواخر آوریل ۱۹۹۵ جلال طالبانی رهبر اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق، با ارسال نامه‌ای به وزارت امور خارجهٔ ترکیه، خواستار ملاقات با مقامات این کشور شد. به دنبال آن، هیأتی از وزارت امور خارجهٔ ترکیه به شمال عراق سفر و در اربیل با جلال طالبانی دیدار کرد. در همین ماه هیأتی نیز از سوی حزب دموکرات کردستان عراق به رهبری مسعود بارزانی وارد آنکارا شد و با مسؤولان وزارت امور خارجهٔ ترکیه دیدار و مذاکره کرد.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که دولت ترکیه سعی کرده تا به عناوین مختلف نفوذ خود را در شمال عراق توسعه دهد.

پس از ایجاد مناطق آزاد شمال عراق رهبران سیاسی کرد دریافتند که علاوه بر ایران، که همواره در طول تاریخ معاصر یکی از بازیگران اصلی صحنهٔ کردستان عراق بوده است، این بار ترکیه نیز نقش اصلی و کلیدی در این صحنه کسب کرده است. نقش ترکیه به عنوان عضو ناتو و متحد امریکا در عملیات حمله به کویت و عراق در صحنهٔ مذکور و این منطقهٔ حساس، بی‌تردید مورد حمایت امریکا نیز بود. افزون بر این، نقش تاریخی عثمانی و ترکیه پس از جنگ جهانی اول در شکل‌گیری کردستان عراق و ادعای تاریخی ترک‌ها به مناطق نفت‌خیز کرکوک انگیزهٔ دیگری برای حضور فعال ایشان در عرصهٔ حوادث این منطقه به شمار می‌آمد. اما مهمتر از همه، مشکل روزافزون کردهای ترکیه، که به عنوان مهمترین معضل امنیتی این کشور محسوب شده و حتی موجب بروز مشکلات در پذیرش ترکیه در اتحادیهٔ اروپا شده بود، اصلی‌ترین دلیل برای ورود ترک‌ها به صحنهٔ شمال عراق بود.

پس از انتخابات در کردستان عراق اجلاس مشترک وزرای خارجهٔ سه کشور ایران، ترکیه و سوریه به منظور هماهنگ‌سازی مواضع سه کشور در جهت جلوگیری

از تأثیرات مخرب اغتشاشات داخلی و اوضاع نابسامان شمال عراق در امنیت ملی سه کشور شکل گرفت. مواضع اعلامی هر سه کشور مخالفت با تجزیهٔ عراق و مخالفت با تشکیل هرگونه دولت در بخشی از خاک عراق بود. نگرانی ترک‌ها در این میان آشکارتر و بیشتر بود. سلیمان دمیرل نخست‌وزیر ترکیه در هنگام دیدار از تهران در سال ۹۲، طی یک مصاحبهٔ مطبوعاتی گفت که دولت ترکیه درخصوص شمال عراق حساسیت زیادی نسبت به ایجاد حکومت کرد دارد.

گرچه این عملیات نظامی در ابتدا با مخالفت دولت بغداد و اعتراض گروه‌های کرد بارزانی و طالبانی روبرو شد، اما دولت عراق در باطن از این که کردهای عراق به نحوی تحت فشار ارتش ترکیه قرار می‌گیرند، رضایت داشت. گروه‌های کرد عراقی نیز با توجه به حساست و بدبینی کشورهای منطقه و به خصوص ترکیه نسبت به خودمختاری و استقلال کردها و با توجه به عدم اعتماد به آیندهٔ روابط خود با بغداد و عدم اطمینان از توانایی دولت ایران برای حمایت از ایشان، به این نتیجه رسیدند که باید با ترک‌ها رابطه خوبی را برقرار ساخته، رضایت آنها را جلب کنند. جلال طالبانی در ملاقاتی که با سلیمان دمیرل در سال ۹۲ در آنکارا به عمل آورد، با اشاره بر ادعاهای ترکیه نسبت به‌موصل وتمجید از وضعیت دموکراسی درترکیه‌وموقعیت کردها در آن،در قیاس باعراق سعی کرد اعتماد ترکیه را به خود جلب سازد.

پس از آن نیز طالبانی‌ها و بارزانی‌ها، با روشهای خاص خود، سیاست اعمال محدودیتهای روزافزونی را نسبت به کردهای پ.ک.ک. ترکیه، که در شمال عراق بودند، در پیش گرفتند. کار به جایی رسید که عملیات نظامی ترکیه در شمال عراق با همکاری گروه‌های کرد عراقی صورت می‌گرفت، تا حدی که منجر به دستگیری عناصر پ.ک.ک. توسط طالبانی و بارزانی و حتی درگیری‌های مسلحانه با ایشان شد. البته با توجه به این که منطقهٔ مرزی ترکیه بیشتر منطقهٔ بارزانی‌هاست، روابط این گروه با ترکیه بیشتر گسترش یافت.

این امر بحثهای زیادی را بین کردها ایجاد کرد و اعتبار رهبران کرد عراقی را در جهت دفاع از حقوق ملت کرد به عنوان یک کلیت، مخدوش ساخت و آنان در افکار عمومی روشن‌فکران کرد، متهم به قدرت‌طلبی و عدم پای‌بندی به اصول

شدند. حتی در رقابتهای طالبانی و بارزانی، بعضاً از اهرم رابطه با ترکیه به عنوان تبلیغ علیه دیگری بهره برده می‌شد. اما در عین حال این سیاست طالبانی و بارزانی موجب جلب اعتماد تدریجی ترکیه و به رسمیت شناختن دو فاکتوی خودمختاری کردهای عراق توسط ترکیه شد که با سیاست‌های سنتی ترکیه مغایرت داشت.

ترک‌ها از این رابطهٔ جدید در بعد اقتصادی نیز استفاده زیادی کردند. زیرا علاوه بر کسب بازار برای کالاهای خود در شمال عراق، بخشی از ترانزیت نفت متوقف شدهٔ قبلی را احیا کردند و قسمتی از درآمدهای کلان آن را مجدداً به جیب زدند. ترک‌ها برای وابسته‌کردن اقتصادی شمال عراق، علاوه بر ابزار بازرگانی از ابزار به جریان انداختن پول ترکیه در این منطقه استفاده کردند. در سال ۱۹۹۳ در شمال عراق، بحران پولی به وجود آمد. اما دولت ترکیه بلافاصله موافقت خود را برای به جریان افتادن لیر ترکیه در شمال عراق اعلام کرد.

به علت اعلام بطلان اسکناسهای ۲۵ دیناری عراقی بعد از جنگ خلیج‌فارس از سوی دولت عراق، دولت ترکیه، همزمان با چنین اقداماتی، جانب احتیاط را از دست نداد و کوشید تا جانب بغداد را نیز به نحوی حفظ کند. این موضوع به ویژه پس از مشکلاتی که پ.ک.ک. برای ترکیه ایجاد کرد و نیز زمانی که تلاش کشورهای غربی برای حمایت جدی از کردها به سردی گرایید، اوج گرفت.

در سال ۹۸ در پی دستگیری عبدالله اوجالان رهبر پ.ک.ک.، که با کمک اسرائیل و امریکا به ترکیه صورت پذیرفت، تحولاتی در شیوهٔ مبارزهٔ حزب کارگران کردستان روی داد که موجب خروج تقریبی نیروهای مسلح این حزب از جنوب و شرق این کشور و استقرار در شمال عراق گردید. همچنین دستور عبدالله اوجالان مبنی بر زمین گذاشتن سلاح‌ها و ورود به صحنهٔ سیاسی، به این نتیجه منجر شد که دیگر عملیات نظامی ترکیه در شمال عراق به بهانهٔ مبارزه علیه این گروه، دستاورد مهمی نداشته باشد.

البته شرایط جدید بین‌المللی اواخر قرن بیستم نیز طوری بود که زمینه‌های لازم برای از سرگیری دور جدید حملات ترکیه به این منطقه به بهانهٔ مبارزه با پ.ک.ک. به وجود نیامد و برعکس مخالفت و فشار به ترکیه در صحنه‌های مختلف، به ویژه

نزد غربیان و جهان عرب و اسلام، افزایش یافته است.

از سوی دیگر هم‌پیمانی ترکیه با حزب دموکرات کردستان عراق به فرماندهی مسعود بارزانی و سود سرشار اقتصادی و سیاسی طرفین از این موضوع، باعث رنجش دیگر گروه‌های ذی‌نفوذ، از جمله اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق به رهبری جلال طالبانی گردیده بود.

اما طالبانی که خود را شریک قانونی درآمدهای ناشی از تجارت رسمی و غیررسمی شمال عراق می‌دانست، به دلیل سابقهٔ حمایت از پ.ک.ک. و نزدیکی به سوریه و ایران، مورد بغض ترکیه بود. از سوی دیگر رفتارهای اروپاییان با ترکیه، این تفکر را در میان برخی از سیاستگذاران ترکیه ایجاد کرده است که نگاه خود را در غرب متمرکز نکنند و نگاهی نیز به شرق داشته باشند. طرح ترکیه این بود که با حضور مؤثر در صحنهٔ عراق نقش مهمتری در خاورمیانه پیدا کند و به این ترتیب بتواند حرکتهای مؤثری در راستای سیاست‌های امریکا نیز بنماید و در نهایت منافع خود را نیز تأمین کند.

کسب وجهه در جهان اسلام و عرب و اتخاذ خط و مشی به ظاهر مستقلانه، در همین زمینه بایستی در معادلات منطقه‌ای نیز به عنوان یک انگیزهٔ مهم ترکیه مورد ملاحظه قرار گیرد. دولت ترکیه با تأکید بر مسائلی چون، عواقب خطرناک تجزیهٔ عراق، به‌وجود آمدن یک هویت مستقل کردی، افزایش درگیری در منطقه، روابط آینده با عراق، سوریه، ایران و جهان عرب، همراه با ملاحظاتش نسبت به منافع غرب و اسرائیل و عضویتش در ناتو تصمیمات و سیاستگذاری خود در منطقه را اتخاذ می‌کند.

علی‌رغم این که ترکیه به بهانهٔ حضور پ.ک.ک. در شمال عراق کراراً نیروهای نظامی خود را وارد منطقه کرده است، اما عکس‌العمل‌های سیاسی ترکیه در قبال تحرکات نیروهای نظامی صدام در شمال عراق، باعث گردیده که همواره بارزانی‌ها و طالبانی حمایت ترکیه از کردهای شمال عراق را خواستار شوند. این ترس که صدام مناطق زیر مدار ۳۶ درجه را که بخشهایی از مناطق تحت پوشش طالبانی را نیز شامل می‌شود، مورد حمله قرار دهد، در گروه‌های کرد عراقی، به یک نگرانی

عمده تبدیل شده و سبب گردید که آنان به ترکیه به عنوان تکیه‌گاهی نگاه کنند که می‌تواند نگرانی‌های آنها را به امریکا منتقل کند و حتی به عنوان تهدید نظامی جلوی صدام را بگیرد. روابط ترکیه با کردهای شمال عراق، بسیار از مسأله کردهای معارض دولت ترکیه یعنی پ.ک.ک. و روابط آنها با کردهای شمال عراق تأثیر پذیرفته است. برای روشن‌شدن ابعاد این قضیه، مناسب است که به مصاحبهٔ مسعود بارزانی با مجلهٔ "سربستی" ترکیه در تاریخ اوت سال ۲۰۰۰ توجه کنیم.

سؤال: بخشی از کردهای ترکیه معتقدند که حزب دموکرات هم ردیف با ارتش ترکیه علیه پ.ک.ک. می‌جنگد. این بخش از کردها از این نظر، از شما بسیار دلگیر هستند، این را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مسعود بارزانی: واقعیت خلاف این است. در ترکیه به دلیل کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ بسیاری از احزاب و سازمانها به خارج ازکشور فرارکردند. آن موقع پ.ک.ک. هم به کردستان روی آورد، ما بسیاری به آنها کمک کردیم و آنها را برادر خویش می‌دانستیم این تا سال ۱۹۸۶ طول کشید و این هم برکسی پوشیده نیست.

پ.ک.ک از سال ۱۹۸۶ به بعد مواضع دشمنانه علیه ما اتخاذ کرد. موضع و دیدگاه آن موقع آنها این بود که آنها چون یک حزب کردی نیرومند شده و تنها مانع بر سر راه آنها هم حزب دموکرات کردستان می‌باشد و به هر ترتیبی که شده باید حزب دموکرات را میان آتش ارتش ترکیه و عراق بسوزانند و از بین ببرند. لذا برای پیاده‌کردن این سیاست، شیوهٔ حمله به مراکز نظامی مرزی و عقب‌نشینی را اتخاذ کردند. در اثر این اقدامات مناطق مرزی گلوله باران می‌شدند. ما بسیار از آنها خواستیم که دست به چنین کاری نزنند چراکه زیان فراوانی برای مردم مناطق مرزی به همراه داشت، اما این برای آنها مهم نبود. در آخرین مرحله، یکی از بیانیه‌های آنها به دستمان رسید. در این بیانیه علیه "پارتی" هتاکی کرده بودند و اعلام کرده بودند که به هر نحوی که شده باید پارتی را از بین ببرند. ما آنها را دعوت و به مسؤولانشان گفتیم که این خیانت است. شش سال است از شما حمایت می‌کنیم، اگر ممنون این همه کمک هم نیستید، چرا می‌گویید که باید ما را از بین ببرند؟ در خاتمه به آنها اعلام کردیم، حال که موضع شما این است خدا به همراه شما باشد. ما با شما

نمی‌جنگیم و هیچ توافق‌نامه‌ای هم با شما نداریم و بدین‌ترتیب از همدیگر دور شدیم. بعد از عملیات انفال در سال ۱۹۹۰، شش عضو پارتی مفقود شدند. در این خصوص ما هیچ اطلاعی نداشتیم، تا این که هنگام قیام، شهر دهوک آزاد و مرکز استخبارات به کنترل پیش‌مرگ‌ها درآمد. در اثر بازبینی پرونده‌ها مشخص شد که پ.ک.ک. بر علیه ما با رژیم عراق توافق کرد و این شش عضو ما توسط پ.ک.ک. تحویل عراق داده شده بودند.

بعد از قیام سال ۱۹۹۱ پارلمان تأسیس شد. حکومت تشکیل یافت و آنها باز به دشمنی با حکومت پرداختند.

بلافاصله ایستگاه‌های بازرسی در جاده گذاشتند، مردم را دادگاهی و اعدام می‌کردند. تمام نیروهایشان را اینجا جمع کردند. جنگ را با ما آغاز و بر سر راه روستائیان مین کار می‌گذاشتند؛ واقعیت را بخواهید برای درهم شکستن شرایط داخلی اینجا، کشورهای همسایه هم در این کار دست داشتند. در ۱۹۹۵/۸/۲۵ یک هیأت بلندپایهٔ پ.ک.ک. با ما مذاکره را آغاز کرد. اما بلافاصله به ۳۲ مرکز و دفتر ما حمله کردند. آنها که پارتی را متهم می‌کنند بیایند ببینند پ.ک.ک. در کجا جنگیده است؟ در دیاربکر، تونجلی، (ترکیه) یا اربیل و دهوک؟ به راستی پ.ک.ک. اجحاف بزرگی در حق ملت کرد و پارتی انجام داد.

سؤال: حرفهایی اینجا و آنجا زده می‌شود که گویا در توافق‌نامهٔ واشنگتن، تصمیم به از بین بردن پ.ک.ک. گرفته شده است. آیا چنین چیزی اصلاً مطرح است؟

مسعود بارزانی: محال است امریکا درخصوص پ.ک.ک. چنین توافق‌نامه‌ای با ما امضا بکند. ما هیچ مشکلی با پ.ک.ک. نداریم. ما با پ.ک.ک. جنگی نداریم. این پ.ک.ک. است که ما راگرفتار جنگ می‌کند. اگر برای از بین بردن پ.ک.ک ترکیه و امریکا چنین توافقی امضاکرده باشند، ما به هیچ عنوان داخل چنین پیمانی نیستیم. در عین حال نمی‌توانیم در مقابل جنایاتی که پ.ک.ک. در حق مردم کردستان جنوبی انجام داده است سکوت اختیار کنیم. همچنین ما موظف هستیم در مقابل ظلم و زورگویی پ.ک.ک. به مردم کردستان بایستیم.

سؤال: همانگونه که قبلاً به آن اشاره کردم در شمال کردستان اگر همه چنین

تفکری نداشته باشند، دست کم بخشی از آنها چنین معتقد هستند که حزب دموکرات دوشادوش ترکیه مخالف حرکت استقلال کردستان ترکیه می‌باشد. شما می‌گویید چنین چیزی صحت ندارد. پس برای اثبات این ادعا چه فکری دارید؟

مسعود بارزانی: این یک تفکر و عقیده کاملاً اشتباه می‌باشد. کردهای کردستان ترکیه برادر ما هستند، ما هم با آنها هم‌رأی هستیم. از آنها می‌خواهیم به کردستان سفر کرده و اعمال پ.ک.ک. را با چشمان خویش مشاهده کنند. اینجا صدها کودک و پیر و جوان وجود دارند که دستها و یا پاهایشان را از دست داده‌اند. صدها زن بیوه شده‌اند. همهٔ اینها توسط پ.ک.ک. انجام شده است.

مردم اینجا هم ناراحت و عصبانی هستند. اما ما دوست نداریم سیاست‌های اشتباه پ.ک.ک. سبب شود که فاصله‌ای بین ما و کردهای کردستان ترکیه درست بشود. ما از یک خون و از یک نسل واحد هستیم. روبروی هم قراردادن کردهای کردستان ترکیه و کردستان عراق، توطئهٔ اصلی دشمنان ملت کرد است که قصد دارند از طریق پ.ک.ک. آن را پیاده کنند. لذا خوب است مردم کرد به خوبی پی به توهین و خرابکاریهای رهبری پ.ک.ک. علیه کردها ببرد و این رهبری را بشناسد.

سؤال: عکس‌العمل شما در خصوص دستگیری عبدالله اوجالان چه بود، چه تأثیر بر شما گذاشت؟

مسعود بارزانی: آن موقع دفتر سیاسی حزب، بیانیه‌ای منتشر کرد. ما هیچ‌وقت نخواستیم هیچ کردی گرفتار چنین نگون‌بختی شود. اما این هم یک واقعیت است که هر چه بکارید همان را درو خواهید کرد. اوجالان هم قربانی اشتباهات خود شد.

سیاست ترکیه نسبت به دولت عراق

در طول سال‌های پس از جنگ خلیج‌فارس سیاست خارجی ترکیه در رابطه با عراق فراز و نشیبهایی داشته است. ابتدا دولت ترکیه در جنگ نیروهای غرب با عراق، کاملاً از غربی‌ها حمایت نمود و حتی پس از جنگ نیز پایگاهی را در جنوب آن کشور در اختیار غرب گذاشت (پایگاه اینجرلیک). نیروهای غربی با استقرار در این پایگاه (موسوم به نیروهای چکش تعادل)، در حال مراقبت از شمال عراق برای

واداشتن بغداد به رعایت منطقهٔ پرواز ممنوع در جهت حمایت از کردها هستند. همچنین نیروهای غربی در پوشش نیروهای سازمان ملل متحد مشغول انجام عملیاتی تحت عنوان عملیات تأمین آسایش در شمال عراق، به منظور کمک‌رسانی به کردها بوده‌اند.

با وجود چنین تسهیلاتی از سوی دولت ترکیه، این دولت از سال ۱۹۹۳ تلاش کرده است تا روابط خود را با بغداد بهبود بخشد. در آوریل سال ۱۹۹۳، آنکارا روابط خود را با عراق در سطح کاردار برقرار کرد. در طی این سال و نیز سال بعد، تجار و حتی هیأتهای نظامی به طور رسمی و غیررسمی میان دو پایتخت در حرکت بوده‌اند. ترکیه در سال ۱۹۹۳ از سازمان ملل متحد و دولت امریکا درخواست نمود تا اجازهٔ فروش نفت به عراق داده شود. در ملاقاتی که تانسو چیللر نخست‌وزیر ترکیه در اکتبر ۱۹۹۳ با کلینتون داشت، خواستار برچیده‌شدن مجازاتهای بین‌المللی علیه عراق و بازگشایی خطوط لولهٔ نفت دو کشور شد. این امر پس از قطعنامهٔ شورای امنیت مبنی بر حذف مجازاتهای عراق و یا توافق میان عراق و سازمان ملل در مورد فروش مشروط نفت عراق ممکن خواهد شد.

استقرار نیروهای نظامی متحدین به ویژه امریکا، انگلیس و فرانسه در ترکیه (پایگاه اینجرلیک) و انجام فعالیت‌های کنترل و عملیات هوایی برفراز مناطق شمال عراق، مشارکت ترکیه در طرح‌های امریکا در ابعاد سیاسی، به ویژه استقرار صلح بین دو حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی، حمایت گسترده از ترکمانان عراق، عواملی است که موجب نگرانی رژیم عراق، از عملکرد سیاسی ترکیه در شمال عراق می‌باشد.

از طرفی تجاوزات مکرر و گسترده به مناطق کردستان عراق به بهانهٔ سرکوب نیروهای پ.ک.ک. و استقرار نیروهای نظامی ترکیه در شمال عراق بارها اعتراض رژیم عراق نسبت به فعالیتها و اهداف ترکیه را در پی داشته است.

علی‌رغم مسائل فوق، روابط اقتصادی ترکیه و عراق (تبادل تجاری، خط ترانزیت سوخت رژیم عراق از ترکیه) در چند سال اخیر روند صعودی و بهبودی داشته است و ترکیه به دلایل مختلف سیاسی توانسته است علاوه بر عبور خط نفت

عراق از مناطق خود و صدور آن (در قالب اجرای قطعنامهٔ ۹۸۶) برخلاف مصوبات سازمان ملل، از تبادل تجاری و بازرگانی و حتی انتقال سوخت قاچاق (خارج از چارچوب سازمان ملل برای فروش نفت عراق) که از مناطق مرزی خود با عراق (مناطق تحت کنترل پارتی) انجام می‌شود، بهرهٔ بسیار ببرد.

اصولاً ترکیه علاوه بر بهره‌مندی از منافع اقتصادی توانست از اهرم اقتصادی (روابط تجاری، تبادل کالا، انتقال سوخت قاچاق عراق و... در مرز ابراهیم خلیل) در روابط خود با حزب دموکرات کردستان عراق و حتی اتحادیهٔ میهنی، نهایت استفاده را برده و مشکلات امنیتی خود راکه ناشی از فعالیت‌های پ.ک.ک. بود، حل کند. به‌گونه‌ای که با کمک اطلاعات به دست آمده از افراد دستگیرشده یا تسلیمی درکردستان عراق، عبدالله اوجالان رهبر پ.ک.ک. را نیز دستگیر کرد و در اثر حملات متعددی که با همکاری کردهای عراقی در چند سال اخیر علیه مواضع پ.ک.ک. انجام داد، نیروهای پ.ک.ک.ا وادار ساخت تا در منطقهٔ قندیل، که جزو مناطق طالبانی است و در سیصد کیلومتری مرزهای ترکیه قرار دارد، مستقر شوند. حتی سرکوب پ.ک.ک. را یکی از شروط صلح بین دو طرف کرد عراقی قرار داد. از طرفی این روابط موجب گردید که ترکمانان عراق را در منطقهٔ پارتی و اتحادیهٔ میهنی به صورت گسترده مطرح سازد.

فشار افکار عمومی دولتهای عربی و اروپائی برای لغو یا کاهش تحریمهای بین‌المللی علیه عراق و باعث بهبود وضعیت سیاسی عراق در جامعهٔ جهانی شد و ترکیه نیز به دنبال توفیقات امنیتی خود در شمال عراق وکاهش نیازمندیهای این کشور به کردهای عراقی، تصمیم گرفت که تبادل تجاری خود را با رژیم عراق از کنترل و نظارت حزب دموکرات کردستان عراق خارج سازد و رابطه مستقیم تجاری با بغداد برقرار کند.

رژیم عراق نیز در پی گسترش روابط اقتصادی خود با ترکیه بود. زیرا می‌توانست با بهره‌مندی بیشتر از منافع اقتصادی، تلاش برای تضعیف روند اجرای قطعنامهٔ ۹۸۶، با استفاده از تحریمهای هوشمند سازمان ملل و منافع حاصله از روابط اقتصادی با عراق، موجب کاهش انگیزه‌های همسویی و همکاری ترکیه با امریکا در

طرح‌هایی که علیه رژیم عراق مطرح گردیده بشود. از طرف دیگر این روابط سبب قطع تأثیرگذاری و دخالت مستقیم کردها و پارتی بر روابط اقتصادی ترکیه و عراق و کاهش توانمندی اقتصادی آنها، با توجه به کاهش روابط تجاری ترکیه و کردها در مناطق پارتی بود.

۴ـ مواضع مشترک کشورهای ایران، ترکیه و سوریه

طالبانی وضعیت ژئوپلتیک کردستان را به عنوان یک جزیرهٔ محاصره‌شده به وسیلهٔ کشورهای دشمن توصیف کرده است. در واقع اگر یک موضوع وجود داشته باشد که همهٔ کشورهای ایران، ترکیه، سوریه و عراق را به هم پیوند دهد، همانا مسألهٔ کردی و بیم از پیدایش یک دولت کردی است. از سوی دیگر، اختلافات فراوان کشورهای مذکور، خود به عنوان یک عامل برای بقای مسألهٔ کردها عمل کرده است و همین باعث شده تا علی‌رغم اجلاسیه‌های متعدد در مورد مسألهٔ کرد، کشورهای مزبور هنوز نتوانند به یک سیاست مشترک دست یابند.

به طور کلی، سابقهٔ اجلاس منطقه‌ای برای مسائل امنیتی و به ویژه مسألهٔ کردها طولانی است. پیمان سعدآباد در سال ۱۹۳۷ و پیمان بغداد در سال ۱۹۵۵، از مواردی هستند که در آنها کشورهای عضو متعهد شده‌اند تا در مقابل مسألهٔ کردها سیاست مشترکی اتخاذ کنند.

کشورهای ایران، ترکیه، سوریه و عربستان سعودی، پس از آن که شورای امنیت سازمان ملل متحد برای جلوگیری از سرکوب کردها در عراق، شمال آن کشور را منطقهٔ ممنوعهٔ پروازی اعلام کرد، در تابستان سال ۱۳۷۱ ش. در حاشیهٔ اجلاس ویژهٔ کنفرانس اسلامی در استانبول، اولین اجلاس را به منظور بررسی و پی‌گیری اوضاع شمال عراق، با هدف حفظ تمامیت ارضی آن کشور برگزارکردند. پس از آن که عربستان از این اجلاس کناره‌گیری کرد، سه کشور دیگر همچنان به اجلاسیه‌های بعدی ادامه دادند. هدف اصلی این اجلاسیه‌ها، بیشتر منطقه‌ای کردن مسأله بود تا آن را از انحصار دولتهای غربی درآورند.

در چهاردهم نوامبر ۱۹۹۲، وزرای خارجهٔ ترکیه، ایران و سوریه در آنکارا یکدیگر را ملاقات کردند. کردهای عراق و نیز کنگرهٔ ملی عراق می‌خواستند که در

این اجلاس شرکت کنند؛ اما از آنها دعوت نشد. "هوشیار زیباری" عضو دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان اعلام کرد که بسیار نگران است و افزود: ما می‌ترسیم که این اجلاس یک تبانی برای سرکوب تجزیهٔ کردها باشد. فاروغ الشرع وزیر خارجهٔ سوریه اعلام کرد که هدف ما جلوگیری از دولت دوفاکتوی کرد در شمال عراق است. پس از اجلاس مذکور، شورای ملی کردستان (پارلمان کردها) یادداشتی برای مجالس سه کشور ایران، ترکیه و سوریه فرستاد که در آن ذکر شده بود: ما خواستمان را از این دولتها پنهان نمی‌کنیم که دولتهای شما مسائلشان را با برادران کرد خود، با توجه به روح زمانه و با یک اندیشهٔ متمدن و دموکراتیک، حل کنند. آنها در واقع می‌خواستند تا به دولتهای همسایه بگویند که یک دولت کرد در عراق هیچ ادعای ارضی نسبت به آنها ندارد یا از شورش کردها حمایت نمی‌کند. در قسمت دیگری از نامه آمده بود که ما در امور داخلی کشورهای همسایه دخالت نکرده و نخواهیم کرد. روابط آنها با مردم خود مربوط به خود آنهاست.

در اجلاس وزرای خارجهٔ سه کشور، در اوت ۱۹۹۴، ضمن مخالفت با تجزیهٔ عراق، اعلام گردید که آنها مخالف برگزاری انتخابات کردها در سال ۱۹۹۵ هستند، چرا که این موضوع منجر به تجزیهٔ کشور عراق می‌شود. وزرای خارجه سه کشور همچنین از این که به کنفرانس ۲۳ ژوئیه در پاریس، که با حضور مقامات بریتانیایی، فرانسوی و امریکایی در مورد کردها تشکیل شده بود، دعوت نشده‌اند، ابراز ناخشنودی نمودند.

در اجلاس هفتم، وزرای خارجهٔ کشورهای منطقه، که پاییز ۱۹۹۵ در تهران برگزار گردید، مهمترین موضوعاتی که مورد بررسی قرار گرفت، عبارت بودند از: تلاش برای جلوگیری از بروز درگیری و جنگ در شمال عراق، جلوگیری از تجزیهٔ عراق، جلوگیری از حضور نیروهای بیگانه در منطقه و خنثی‌کردن تلاش‌های برخی محافل، احزاب و کشورهای غربی جهت تحریک گروه‌های شمال عراق.

یکی از مشکلات عمده که در اجلاس سه‌جانبه وجود داشت، نگرانی ایران و سوریه نسبت به نیتهای دولت ترکیه در شمال عراق است. دخالتهای ترکیه در مورد شمال عراق، شامل تجاوزات نظامی مکرر، استفاده از لیر ترک در کردستان عراق و

سرانجام درخواست تغییر مرزها بین دو کشور بود. شاید ترکیه در نظر داشت که در طول زمان، کردستان عراق را به صورت تحت‌الحمایهٔ خود درآورده و پس از یک دورهٔ انتقالی، آن را ضمیمه خود سازد.

کشورهای منطقه و به ویژه ایران و سوریه همواره مخالف درخواستهای ترکیه نسبت به تغییر مرزهای بین‌المللی بوده‌اند. دکتر ولایتی وزیر امور خارجهٔ وقت ایران، طرح هرگونه ادعای ارضی علیه عراق را مخل امنیت منطقه ذکر کرده گفت: «طرح این مسأله از سوی هر کشوری که باشد، برای جمهوری اسلامی ایران قابل قبول نیست». وی افزود: «در دو سال اخیر، اجلاس‌های سه‌جانبه بین ایران، ترکیه و سوریه برگزار شد که جزء ترجیع‌بندیهای بیانیه‌های این جلسات، حمایت از تمامیت ارضی عراق بود.

سیاست جمهوری اسلامی ایران براساس حفظ تمامیت ارضی عراق استوار است و تهران هرگونه اقدامی را جهت خدشه‌دار ساختن تمامیت ارضی این کشور محکوم می‌کند. ما در این باره از سفیر ترکیه در تهران و مسؤولان بلندپایهٔ آنکارا توضیح خواسته‌ایم».

با توجه به تداوم اقدامات نظامی ترکیه در شمال عراق و حساسیتهای ترکیه نسبت به سوریه، که مدعی بود با پ.ک.ک. همکاری دارند، فضای جلسات سه‌جانبه بیش از پیش به سمت بی‌اعتمادی میل نمود و سرانجام از سال ۱۹۹۷ این جلسات به تعطیلی کشیده شد.

در سال ۹۸ ترکیه به طور رسمی و علنی سوریه را به بهانهٔ حضور رئیس پ.ک.ک. عبدالله اوجالان در آن کشور تهدید به عملیات نظامی نمود و این تهدید در منطقه بسیار جدی انگاشته شد. وزیر خارجهٔ ایران دکتر خرازی طی چند سفر بین آنکارا و دمشق سعی در آرام ساختن فضای تنش‌آلود نمود. نهایتاً دولت سوریه با اخراج اوجالان و دادن تعهد به ترکیه مبنی بر عدم هرگونه حمایت از پ.ک.ک. موجب تقلیل تنش شد. اوجالان نیز چند ماه بعد، در حالی که بین کشورهای مختلف سرگردان بود، وقتی از یونان، که به علت دشمنی با ترکیه به صورت محرمانه وی را پذیرفته بود، به کنیا رفت، در اقامتگاه سفیر یونان در کنیا پناه گرفت.

اما با همکاری سازمانهای اطلاعاتی امریکا و اسرائیل و با قانع شدن یونان به همکاری با ایشان، به دست عوامل "میت" سازمان اطلاعاتی ترکیه دستگیر و به ترکیه عودت داده شد.

گرچه این دستگیری پرسروصدا ظاهراً موجب فروخفتن بحران روابط سوریه و ترکیه شد، اما ترکیه که احساس می‌کرد دستگیری اوجالان به معنای تمام‌شدن مصیبتهای آن کشور از دست پ.ک.ک. نیست، این بار قصد نمود فشار خود را به همین بهانه روی ایران زیاد کند. البته تفاوت اساسی و ماهوی وضعیت و توانایی حکومت وملت‌ایران وبرخوردهای مستدل‌این‌کشور باترکیه درکمیسیون‌های امنیتی مرزی، موجب گردید که ترکیه فشار خود را روی گروه‌های کرد عراقی متمرکز سازد.

از سال ۱۹۹۹ تحولات مهمی در روابط بین ترکیه و طالبانی و بارزانی بروز نمود. روابط طالبانی تا آن زمان با ترکیه به دلیل روابط گرم ترک‌ها با بارزانی رقیب وی و استفادهٔ او از درآمدهای تجارت پررونق با عراق تیره بود. به همین دلیل این گروه، که از دیرباز با پ.ک.ک. روابط خوبی داشت، در مقابل فشارهای ترکیه به طرز ماهرانه‌ای جاخالی می‌داد. پس از دستگیری اوجالان و شدت‌یافتن اقدامات نظامی ترکیه در مناطق کردنشین خود، تعداد نیروهای پ.ک.ک. که به منطقهٔ طالبانی روی آوردند، افزایش یافت.

این افزایش منجر به درخواست نیروهای پ.ک.ک. برای استقرار در روستاهای محل نفوذ طالبانی و در نهایت موجب بروز برخی از درگیری‌های بین فرماندهان محلی طالبانی باگروه‌های پ.ک.ک. شد. احساس خطر اتحادیهٔ میهنی از اقدامات خودسرانهٔ پ.ک.ک. موجب گرایش این گروه به همکاری بیشتر با ترکیه و استفاده از اطلاعات و پشتیبانی نظامی آنها برای کنترل و سرکوب پ.ک.ک. در مناطق شمالی شد. عکس‌العمل این قضیه به طورطبیعی بهبود روابط بارزانی با پ.ک.ک. بود. روابط بارزانی‌ها تا قبل از آن با پ.ک.ک. خصمانه‌تر بود. آنها با توجه به نگرانی‌هایی که از ترکیه و گسترش روابط مستقیم ترکیه با عراق داشتند و نیز با توجه به نگرانی‌های خود از روابط مستقیم گروه‌های ترکمنی کردستان عراق با ترکیه و نقش ایشان به عنوان عوامل ترکیه، به این نتیجه رسیدند که با نزدیک‌شدن به پ.ک.ک.

می‌توانند رفتار ترک‌ها را تعدیل سازند.

اما نگرانی ترک‌ها از پ.ک.ک. و احساس قدرت ایشان در شمال عراق، به خصوص با توجه به تقویت‌شدن گروه‌های ترکمنی، بیش از آن بود که از این اقدام بارزانی منفعل شوند. بلکه برعکس این اقدام سبب تیره‌شدن روابط ایشان با حزب دموکرات و نزدیک‌شدن آنها به اتحادیه گردید.

رابطه با امریکا

کردهای عراق به امریکا از یک طرف به عنوان کشوری که باعث ایجاد منطقهٔ خودمختار شد با امتنان می‌نگرند. اما از سوی دیگر اقدامات امریکا را که موجب ضایع‌شدن حقوق و زحمات کردها در طول سالیان مبارزه شده است، فراموش نمی‌کنند. اقدامات امریکا در دهه‌های ۶۰ و ۷۰، به خصوص در ماجرای ۱۹۷۵ حمایتهای امریکا از صدام و بی‌تفاوتی این کشور در برابر جنایات حلبچه و عملیات انتقال در دهۀ ۸۰ و بی‌تفاوتی امریکا در قبال انتفاضه و انتقام‌گیری‌های جنایت‌بار صدام در آن دهه و پس از جنگ خلیج‌فارس در فصول قبل تشریح شد.

در این دوره حکومت امریکا در اختیار دموکرات‌ها و شخص بیل کلینتون بود. امور عراق نیز در سازمان سیا و وزارت خارجۀ امریکا متمرکز بود و شخصی به نام "ریچارد دونی"، زیرنظر خانم "آلبرایت" وزیر خارجه، مسؤول امور عراق بود. در این زمان تماسهای بامعارضه معمولاً به صورت پنهان و با روشهای طراحی‌شدۀ "سیا" برقرار می‌شد. با این رویه، هم ارتباط و بهره‌گیری از معارضه عملی می‌گردید و هم در بُعد بین‌المللی و سیاسی، موجب افزایش توقعات از امریکا در جهت سرنگونی صدام نمی‌شد.

دیدگاه دولت کلینتون در قبال قضیۀ عراق بسیار محافظه‌کارانه و منفعت‌جویانه و بر پایه‌های زیر استوار بود:

۱) صدام این توان را دارد که بر عراق و نیز کشورهای حوزۀ خلیج‌فارس مسلط شود و این باعث می‌شود که حضور امریکا در منطقه توجیه‌پذیر باشد. افزون بر آن، نیاز کشورهای عربی خلیج‌فارس به سلاح‌های امریکا حفظ خواهد شد و تسلط

امریکا بر ذخایر نفتی نیز حاصل است.

۲) صدام درموقعیتی ازبعدبین‌المللی وافکارعمومی قرار دارد،که هروقت‌امریکا اراده کند، می‌تواند مستقیماً وارد عمل شده و با زدن ضرباتی آن را کنترل کند.

۳) صدام اگر در تهدید جدی قرارگیرد، ممکن است از سلاح‌های غیرمتعارفی که در اختیار دارد (شیمیایی و...)، برای ضربه‌زدن به دوستان امریکا در منطقه استفاده کند و یا حتی برای جلب نظر کشورهای عربی و اسلامی، ممکن است اسرائیل را بزند. در این صورت به مصلحت امریکا نیست که نیروی مستقیم نظامی برای مقابله با صدام به عراق بفرستد و راهی نمی‌ماند جز این که از سلاح اتمی استفاده کند. اما به صلاح نیست که امریکا اولین کشوری باشد که در منطقه از سلاح اتمی استفاده می‌کند.

۴) صدام می‌تواند یک عنصر اساسی برای جلوگیری از نفوذ جمهوری اسلامی ایران باشد و چون خطر نفوذ ایران جدی است، به مصلحت امریکا است که در این زمینه با صدام به صورتی غیرآشکار کنار بیاید.

۵) در هر صورت، برکناری صدام به دلایلی چون اقداماتی که وی ممکن بود در عکس‌العمل از خود بروز دهد و یا احتمال تجزیه عراق به علت فقدان یک جانشین مقتدر برای او، و سرانجام خطر به هم خوردن تعادل منطقه‌ای بعد از سقوط صدام، برای امریکا هزینهٔ گزافی دارد و به مصلحت نیست این کشور خود را زیر بار تحمل این هزینه ببرد.

این سیاست دولت کلینتون، که مبتنی بر طرح‌های "سیا" و مورد پشتیبانی و تأیید شخص کلینتون بود، باعث گردید سیاست‌های امریکا در قبال عراق بیشتر حالت بازدارندگی داشته باشد. گرایش آنها درکار با معارضهٔ عراقی نیز بیشتر جنبه‌های مخفی و غیررسمی به خود گرفته و عملاً نیز نتیجه‌ای از آن سیاست برای معارضه حاصل نشد. چون قانون آزادسازی عراق نیز، که کنگرهٔ امریکا آن را تصویب کرد، در مرحلهٔ اجرا در دست کلینتون معطل ماند و دائماً با موانع متعددی روبرو گشت. کمکهای مالی به معارضین در دوران کلینتون به سختی صورت می‌گرفت و اسباب شکایت همهٔ معارضین را فراهم می‌ساخت. دولت کلینتون "سازمان کنگرهٔ ملی

عراق" (INC) به ریاست دکتر احمد چلبی شیعه مقیم لندن را تشکیل داد، تا همهٔ معارضین تحت زعامت این سازمان جمع شوند و امریکا بتواند آنان را کنترل کند. امریکا بدون توجه به سوابق مبارزان سنتی شیعیانی که در مجلس اعلی سازمان یافته بودند و کردها که در دو حزب عمدهٔ دموکرات و اتحادیهٔ میهنی و برخی از احزاب کوچکتر جمع شده بودند و ده‌ها سال سابقه مبارزاتی داشته‌اند، از آنان می‌خواست که زیر پرچم کسی گردآیند که در دورهٔ مبارزات ایشان در لندن نشسته و نظاره‌گر بوده است. در نتیجه این طرح توفیق چندانی نیافت.

البته بعدها امریکا با پی بردن به این موضوع و با توجه به سوءاستفادهٔ احتمالی ناشی از اختلاف حسابهای مربوط به بودجهٔ معارضه که در اختیار کنگرهٔ ملی بود، اعتمادشان نسبت به این سازمان کم شد و ارتباطات مستقیمی با تک‌تک گروه‌های معارضه برقرار نمودند. با این حال در جلسات هماهنگی که با حمایتهای مالی امریکا برگزار می‌شد، سازمان "INC" به عنوان یک عنصر محوری حضور داشت.

مسعود بارزانی تا قبل از اشغال کویت توسط صدام، با امریکایی‌ها هیچ‌گونه ارتباطی نداشت. پس از پایان جنگ عراق علیه ایران، مسعود به پیشنهاد چلبی تصمیم گرفت که فرزندش مسرور را برای ادامه تحصیل به امریکا بفرستد. برخلاف انتظار، سریعاً پاسخ مثبت امریکا به سفارت این کشور در اردن ابلاغ و با اعلام این موافقت به مسعود بارزانی مقدمات سفر مسرور مهیا و وی راهی امریکا شد. با وجود عزیمت مسرور به امریکا در سال ۱۹۹۰، عملاً روابط مسعود بارزانی با امریکا در سال ۱۹۹۲ روند مناسبی به خود گرفت؛ ولیکن این روند به طور پیوسته ادامه یافته است. البته در مورد قضیهٔ اشغال اربیل توسط رژیم عراق، امریکایی‌ها مقداری از مسعود ناراحت شدند. منتها این ناراحتی آنچنان شدید نبود که منجر به تجدیدنظر در روابط شود.

مسعود بارزانی می‌کوشید وانمود کند که مخالفتی با امریکایی‌ها ندارد و با آنان هماهنگ است. اما در این مدت او همواره یک نگرانی داشت و این نگرانی موجب می‌شد که وی در پاسخ به درخواستهای امریکایی‌ها گاهی تعلل کند. نگرانی او این بود که امریکایی‌ها کاری را شروع کنند و وی را در آن کار دخیل کنند. ولی در بین

راه، او را رها سازند. علی‌رغم آن، مسعود بارزانی به کرّات صراحتاً اعلام کرده که صدام را بر امریکا ترجیح نمی‌دهد؛ اما در روابط خود با صدام تجدیدنظر ننمود و نه تنها در امور بازرگانی، بلکه در تبادل اطلاعات نظامی و سیاسی نیز روابط خود را با صدام گسترش داد.

البته اهتمام امریکایی‌ها بیشتر به سوی مسعود بارزانی بود تا جلال طالبانی و عمده دلیل آن، مسائل جغرافیایی است. مناطقی که در اختیار بارزانی قرار دارد، از حیث اهمیت، مهمتر از مناطقی است که در اختیار جلال طالبانی می‌باشد، به همین دلیل است که امریکایی‌ها گاهی سیاست مماشات در قبال بارزانی پیشه می‌کنند.

روابط جلال طالبانی با امریکا پیچیده‌تر بود. از طرفی وی به علت هم‌مرز بودن با ایران، با جمهوری اسلامی ایران روابط بسیار نزدیکی داشت. همین امر سبب سوءظن امریکا به او بود. از طرف دیگر تیرگی روابط او با ترکیه به دلیل روابطش با پ.ک.ک. موجب تشدید سوءظن امریکا بود. ولی روابط خصمانه‌تر طالبانی با حکومت بغداد در مقایسه با بارزانی‌ها موجب شد تا امریکایی‌ها به فکر استفادهٔ بهتر از وضعیت اتحادیهٔ میهنی بیفتند.

مهمترین اقدام امریکا برای اعمال نفوذ هر چه بیشتر بر دو حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق میانجی‌گری بین ایشان و وادارساختن آنها به امضای موافقت‌نامهٔ واشنگتن در سال ۱۹۹۸ بود که در بخشهای قبلی این فصل، به این موافقت‌نامه و مشکلات آن اشاره نمودیم. داوری اختلافات دو حزب طی این موافقت‌نامه به عهدهٔ امریکا بود و این کشور با استفاده از امکانات حضور نظامی خود و نیز استفاده از ترکیه به عنوان کشور هم‌مرز کردستان عراق، سعی در وادار ساختن این دو گروه به تمکین کرده است. حملات هوایی مکرر امریکا به نیروهای عراق، به خصوص در سال ۱۹۹۶ و پس از اشغال اربیل توسط نیروهای صدام، بهترین ابزار فشار در دست امریکا بود.

در این زمان استراتژی امریکا بر این مبنا قرار داشت که معارضین، اعم از کرد و شیعه و صدام، در رویارویی با یکدیگر هیچ‌یک به پیروزی نرسند و در توازن با یکدیگر قرار داشته باشند. یک دلیل مهم امریکا برای اتخاذ این راهبرد این بود که

دولت عراق در خطر تجزیه قرار داشت که این امر می‌توانست در صورت تحقق تعادل منطقه را به هم بزند. راه‌حلی که امریکا به صورت جدی به دنبال آن بود موضوع کودتا و روی کارآمدن نظامیان ناراضی در بغداد به جای صدام بود. این راه‌حل از نظر معارضین، به خصوص کردها با توجه به سوابق سرکوبگر نظامیان بدترین راه‌حل محسوب می‌شد.

این استراتژی امریکا از دید کردها مخفی نبود. به همین دلیل کردها علی‌رغم احساس وابستگی به قدرت نظامی امریکا و با وجود تلاش برای جلب نظر این کشور، مصرانه معتقد بودند که امریکا برای تغییر رژیم حاکم بر عراق جدی نیست و با احساسات آنها بازی نموده و از آنها استفادهٔ ابزاری می‌کند. حتی امریکا در رفع اختلافات بارزانی و طالبانی نیز جدیت نداشت. به طوری که شکایت آنها از یکدیگر در مسائل مختلف، از جمله عدم پرداخت سهمیهٔ تعهد شده به طالبانی، اثر ملموس و مفیدی برای هیچ‌یک از طرفین نداشت.

مورد دیگری که علی‌رغم خواست کردها به خصوص بارزانی‌ها امریکا به آن توجهی ننمود، پاکسازی قومی بود که رژیم صدام در مناطق کردنشین باقی‌مانده در حکومت خود و به خصوص مناطق نفتی کرکوک و موصل به عمل آورد. گرچه اقدام به عربی کردن در مناطق موصل و کرکوک از دههٔ ۶۰ میلادی آغاز شد، ولی صدام با سرعت و شدت دادن به ساکن‌کردن عرب‌ها و آواره‌ساختن کردها در این مناطق، قصد تغییر هر چه سریعتر ترکیب قومی این مناطق را به زیان کردها داشت. زیرا نگران آن بود که شرایط بین‌المللی به نفع کردها تغییر کند و دولت بغداد ناچار از تسلیم مناطق نفتی به کردها شود. علی‌رغم خشونتها و درخواستهای مکرر کردها، امریکا هیچ اعتراض و اقدامی در این زمینه نکرد که این امر حاکی از تمایل امریکا به بیرون رفتن کردها از این مناطق نفت‌خیز بوده است.

فصل نهم

دولت جدید جمهوری‌خواه امریکا، حمله به عراق و معارضین کرد



با پایان یافتن دورهٔ کلینتون، جمهوری‌خواهان با دشواری زیاد و رأی دادگاه و به ادعای رقبایشان با تقلب پیروز شدند و "بوش پسر"، فرزند رئیس‌جمهور اسبق، که در زمان وی پیروزی امریکا بر عراق در جنگ خلیج‌فارس روی داده بود، به قدرت رسید.

دولت بوش پس از به دست گرفتن قدرت در موارد متعددی به عملکرد کلینتون در مسألهٔ عراق انتقاد نمود و اعلام کرد که به دلیل سیاست‌های کلینتون در قبال عراق، دیگر وضعیت امریکا در منطقهٔ خلیج‌فارس، همچون دوران پس از پیروزی در جنگ خلیج‌فارس نیست. متحدان امریکا در مورد عراق پراکنده شده و به اختلاف‌نظر رسیده‌اند. برای ترمیم خرابی‌های ناشی از سیاست کلینتون باید سعی زیادی صورت گیرد؛ چون برای امریکا یک سری اقدامات ناکام را باقی گذاشته که به‌وجودآمدن تغییرات در آن الزامی است و تغییر بدون هزینه نیز میسر نیست.

با روی کار آمدن بوش، کردها و دیگر معارضین امید تازه‌ای یافتند که گروه جدید، مانند "بوش پدر"، برخورد قاطع‌تری با مسألهٔ عراق خواهد نمود. بوش در تبلیغات انتخاباتی خود بارها از سیاست‌های کلینتون در مورد عراق انتقاد کرده بود و تلویحاً گفته بود که باید مأموریت ناتمام پدرش به اتمام برسد. اکثر اعضای کلیدی حکومت بوش کسانی بودند که در دوران بوش پدر، وی را در جنگ خلیج‌فارس یاری کرده بودند. دولت جدید امریکا یکی از دلایل ناکامی دولت کلینتون درخصوص عراق را سازمان "سیا" می‌دانست؛ لذا در مرحلهٔ جدید ثقل کار را در وزارت دفاع قرار داده و کمیته‌ای در این وزارت به منظور سیاست‌گذاری در ارتباط با عراق و معارضه تشکیل شد که ریاست آن را وزیر دفاع شخصاً عهده‌دار شد. یادآوری می‌کند، "رامسفلد"، وزیر دفاع که همواره در دوران نمایندگی به داشتن عقاید بسیار تند معروف بوده است، در زمان "ریگان" و هنگامی که هنوز روابط رسمی بین امریکا و عراق برقرار نشده بود، به عنوان نمایندهٔ وی جهت یافتن

راه‌های حمایت از صدام، در جنگ با ایران، به بغداد رفت. وی به عنوان نخستین مقام بلندپایه امریکایی با صدام مذاکراتی نمود که حاصل آن برقراری روابط دیپلماتیک دو کشور و ارسال کمکهای مختلف امریکا به عراق بود.

از ابتدای به قدرت رسیدن دولت جدید مقرر گردید برای کار با معارضین، علاوه بر تماسهای مخفی قبلی، ارتباطات آشکار و رسمی نیز به منظور رسمیت‌دادن به ایشان ادامه یابد. در زمان دولت کلینتون بیش از ۳۸ نفر از عناصری که خارج از حکومت بودند، در نامه‌ای از کلینتون خواستند که به معارضین عراقی با هدف سرنگونی صدام کمک کند و به گروه INC (کنگرهٔ ملی عراق) به رهبری احمد چلبی، که پس از جنگ خلیج‌فارس تشکیل شده بود، اعتبار و رسمیت بخشند. آنها پیشنهاد کردند تا دولت امریکا از INC به عنوان دولت موقت در تبعید حمایت کند تا برنامهٔ سقوط صدام و استقرار این حکومت موقت در بغداد به صورت مرحله‌ای انجام پذیرد.

از زمان انتخاب بوش به عنوان رئیس‌جمهوری امریکا، حداقل سه‌بار نامهٔ مزبور در جراید منتشر شد. این در حالی است که تعداد هجده نفر از امضاکنندگان نامهٔ مزبور به مسؤولیت‌های کلیدی و مهم دولت بوش منصوب شده‌اند که از جملهٔ آنان وزیر دفاع می‌باشد.

نخستین تعامل رهبران سیاسی کرد با بوش

در نخستین ماه‌های روی کارآمدن بوش، جلال طالبانی و مسعود بارزانی به منظور جلب نظر حکومت جدید امریکا، مشترکاً نامه‌ای به بوش نوشتند که متن آن به شرح زیر است:

«آقای رئیس جمهور عزیز:

به دنبال بازنگری و بررسیهای سیاست‌های کنونی ایالات متحدهٔ امریکا پیرامون عراق، می‌خواهیم نقطه نظراتمان را در خصوص موضوعات مربوط به کردها و عوامل دموکراسی در عراق خدمت جناب عالی عنوان کنیم.

نخست این که، اذعان داریم کردها به ایالات متحده به عنوان یک تکیه‌گاه و

نقطهٔ امید و دوست صمیمی نگاه می‌کنند. ملت بزرگ شما، امنیت مردم ما را در برابر خطرات بسیار تضمین نموده است. ما هر دو، از دقت و توجه حضرت عالی پیرامون موضوعات مربوط به ما کمال تشکر را داریم و تعهد می‌نماییم که با کابینهٔ شما در منطقه، در جهت صلح و دموکراسی همکاری نماییم.

با توجه به موانع و دشواریهای بسیاری که در منطقهٔ کردستان وجود دارند، شرایط اقتصادی علی‌رغم مانورهای متعدد حکام بغداد و موانع بوروکراتیک موجود در سیستم سازمان ملل متحد به شدت رو به رشد می‌باشد. جامعهٔ مدنی روز به روز در حال ظهور می‌باشد و الگوهای جدید حکومت‌داری به طور فعال دنبال می‌شوند. گرچه تهدیدهای اساسی پیرامون این ره‌یافتها و دستاوردها هنوز ادامه دارد.

تهاجم نظامی تازه سازمان‌یافته از جانب دولت بغداد وجود دارد. دخالتهای خصمانه از سوی قدرتهای منطقه‌ای تهدیدی علیه ثبات و امنیت پایدار منطقه می‌باشد. پاکسازی نژادی عراق علیه کردها و ترکمان‌ها و دخالت و تهاجمهای اخیر نظامی عراق به منطقه، خطراتی برای حفظ آزادی، که ما آن را به دشواری کسب نموده‌ایم، به وجود می‌آورد.

از ایالات متحدهٔ امریکا به عنوان اولین و مهمترین دولتی که از وضعیت جاری در منطقهٔ کردستان عراق حمایت و از این موفقیت‌ها پشتیبانی نموده است، انتظار می‌رود به طور فعال از دستاوردهای اقتصادی پشتیبانی نموده و وضعیت سیاسی- امنیتی و تمامیت ارضی منطقهٔ کردستان را تثبیت نماید. در واقع یک کردستان عراق پایدار، محکم و موفق به عنوان وزنه‌ای قوی در برابر تبلیغات دولت عراق محسوب می‌شود. در ورای سیاست سد نفوذ ایالات متحدهٔ امریکا، کردستان عراق می‌تواند به عنوان یک اهرم قوی و پایدار در روند هرگونه فعالیت جدی و بالقوه، جهت ترویج سریع دموکراسی و انتقال آن به عراق به حساب آید.

به نظر ما کردستان عراق به سرعت به یک منطقهٔ اقتصادی- سیاسی و امنیتی برای ترکیه و دیگر همسایگان تبدیل می‌گردد. درک این واقعیت به نوبهٔ خود عوامل استقرار دموکراسی و ثبات در عراق و منطقه را بهبود و تقویت خواهد

بخشید.

یک کردستان عراق باثبات، که دست دوستی را به سمت امریکا دراز کرده است، زمینه‌ای به وجود خواهد آورد که دولت عراق مجبور شود با ملت خود و همسایگانش به صلح رفتار نماید.

تحت چنین چارچوبی ما از دولت شما می‌خواهیم موضوعات زیر را مورد توجه قرار دهند؛

۱ـ حمایت ایالات متحده امریکا از مردم ما، به ویژهٔ در منطقه پرواز ممنوع، جهت بقای اکراد و ممانعت از هرگونه نسل‌کشی مجدد از اهمیت حیاتی برخوردار می‌باشد. در حالی که ما بر حفظ و نگهداری تعهدات امنیتی از سوی شما اصرار می‌ورزیم، اغلب این‌طور تلقی می‌شود که طبیعت و جوهرهٔ اصل بازدارندگی مبهم و چندپهلو می‌باشد. با توجه به افزایش نافرمانی بغداد، این ابهامات می‌بایستی سریعاً روشن گردند. ما از شما مقام محترم تقاضا داریم که حمایت خود را از مردم ما با استقرار یک منطقهٔ ممنوعهٔ دیگر، تا زمانی که یک راه‌حل منطقی جهت مشکل کردستان براساس اصول فدرالیسم در چارچوب یک عراق دموکراتیک به دست نیامده، ادامه دهید. در ضمن ما تضمین می‌کنیم که به طور کامل آمادهٔ هرگونه همکاری با ایالات متحدهٔ امریکا و متحدانش می‌باشیم، تا چنین آلترناتیو دموکراتیکی برقرار شود.

۲ـ با بالاگرفتن مباحثات مربوط به وضعیت آتی تحریمهای سازمان ملل بر عراق، ضروری است که ۱۳٪ از سهم نفت عراق جهت اکراد عراق تخصیص داده شود که این میزان اساس و شالودهٔ اقتصاد مردم ما را شکل می‌دهد. به علاوه ما به شدت نگران موانعی هستیم که از سوی دولت عراق جهت جلوگیری از اجرای برنامهٔ نفت در برابر غذا در کردستان پیاده می‌شود. هرگونه تحریم شدیدتر، مستلزم بهبود و افزایش موفقیت برنامهٔ نفت در برابر غذا از طریق حمایت از سهم کردستان عراق خواهد بود. این امر باعث می‌شود تا از هرگونه دخالت دولت عراق و موانع بوروکراتیک جلوگیری به عمل آید. مقایسهٔ بین کردستان عراق و مناطقی که تحت کنترل رژیم عراق می‌باشد، در واقع در برابر مناقشات کاذب، که تحریمها

را دلیل اصلی مصائب عراق می‌دانند، بهترین اهرم می‌باشد.

۳ـ فعالیتهای جاری دولت عراق درخصوص پاکسازی نژادی علیه کردها و ترکمان‌ها و عربی‌کردن منطقهٔ کرکوک، مخمور و دیگر مناطق، از طریق بیرون راندن کردها از خانه‌هایشان و تقسیم سرزمین و اموال آنها به قبایل اعراب، خود یک عامل تنش و بحران محسوب می‌شود که می‌تواند به کشمکش و جنگی عظیم مبدل گردد. این حقیقت البته مغایر قطعنامهٔ ۶۸۸ شورای امنیت سازمان ملل می‌باشد و باید توسط شورای امنیت بررسی شود.

۴ـ نهایتاً این که ما هر دو، به موافقت‌نامهٔ واشنگتن متعهد هستیم و همکاری خودمان را با ایالات متحدهٔ انگلستان و ترکیه، جهت اجرای مفاد آن، تضمین می‌کنیم. حضور و مشارکت مستمر ایالات متحده به منظور برقراری صلح و حفظ آن در منطقه و مقابله با نیروهای اخلال‌گر ثبات و روند سازش بین دو حزب، از اهمیت حیاتی برخوردار می‌باشد. ما از کابینهٔ شما تقاضا داریم، تا زمان اجرای کامل مفاد موافقت‌نامهٔ واشنگتن، به مشارکت فعال خود ادامه دهید.

در خاتمه مجدداً تضمین می‌کنیم که برای برقراری صلح، امنیت و دموکراسی در عراق و در سراسر منطقه، با ایالت متحده همکاری خواهیم کرد».

به طوری که از محتوای نامه مشخص است، طالبانی و بارزانی در این نامه در خصوص رژیم بعث عراق و صدام کاملاً محتاط و ملایم سخن گفته و هیچ مطلبی در ضدیت و مخالفت یا مبارزه با رژیم و مسألهٔ معارضهٔ عراقی عنوان نساخته‌اند. با این حال ضمن ابراز نگرانی از تهدیدات نظامی رژیم صدام خواهان استمرار حمایت امریکا از کردها و استمرار در منطقهٔ پرواز ممنوع و توسعهٔ آن به مناطق جنوب مدار ۳۶°، یعنی مناطق عمومی سلیمانیه، و تثبیت وضعیت سیاسی ـ امنیتی ـ تمامیت ارضی منطقه شده‌اند.

جالب آن است که به زعم نگارندگان، هدف از جلب حمایت امریکا، سرنگونی یا تغییر رژیم بعث و رفع نگرانی‌های مردم عراق از حکومت دیکتاتور صدام نبود؛ بلکه مسألهٔ اصلی تحقق خواسته‌های کردها، یعنی فدرالیسم در عراق با هرگونه حکومتی که بر بغداد حاکم شود، می‌باشد. آنها بر این باورند که امریکا باید

حمایتهای خود را برای رسیدن به این آرمان استمرار بخشد.

آنها با ادعای موفق بودن الگوی سیاسی و امنیتی و اقتصادی خود در کردستان عراق، و اعلام آمادگی خود برای تعمیم این الگو جهت استقرار دمکراسی در منطقه، نقش منطقه‌ای برای خود قائل شدند.

اما رهبران کرد عراقی به خصوص پس از تشکیل حکومت در شمال عراق و با توجه به تجربهٔ تلخی که از عدم پشتیبانی امریکا در سال‌های گذشته داشته‌اند، همواره از قرارگرفتن بی‌قید و شرط در چارچوب طرح‌های خصمانهٔ احتمالی امریکا و متحدان علیه بغداد، اجتناب نموده‌اند. تمامی خواستها و تلاش‌های آنان برای جلب حمایت امریکا، حول محور حل مشکلات کنونی کردستان عراق و تثبیت کردستان عراق به عنوان یک واقعیت منطقه‌ای، که دارای یک ملت و روش حکومتی و ساختار سیاسی-اقتصادی و امنیتی می‌باشد، بوده است.

روابط کردها با بغداد تا قبل از طرح حملهٔ امریکا به عراق

در طول چند سال گذشته به طور غیررسمی و غیرملموس میان کردها و دولت مرکزی و در راستای تماس‌های قبلی، روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی متنوعی برقرار بود.

در ماه جولای سال ۲۰۰۱ اعلام شد که صدام‌حسین، جناح‌های کرد حاکم بر شمال عراق را برای یافتن راه منصفانه‌ای، جهت حل مسایل کردها، دعوت به گفتگو کرده است. اما هر دو حزب دموکرات و اتحادیه میهنی این دعوت را رد کردند و پس از چندی شرایط جدید کردها، که مسایلی مانند نظارت بین‌المللی بر مذاکرات و تأسیس یک قلمرو سیاسی کردی در داخل عراق فدرال، توقف سیاست تعریب و چند مسألهٔ حیاتی دیگر را دربرداشت، به بغداد اعلام نمودند.

یک ماه بعد، دولت بغداد ضمن رد این شرایط، که مشترکاً توسط اتحادیه و پارتی مشخص شده بود، اعلام کرد، پیش از هر نوع مذاکره‌ای، کردها می‌بایست تمامی کارکنان خارجی را از منطقه اخراج و رابطهٔ خود را با آنها به طور کلی قطع نمایند. اما یک ماه بعد، طه یاسین رمضان در گفتگو با هفته‌نامهٔ "الرأی" گفت که

کردستان عراق به عنوان یک حکومت خودمختار، در چارچوب عراق واحد قرار دارد و باب گفتگو با سران منطقه قطع نشده است. البته وی تأکید کرد که فدرالیسم درخواستی کردها نوعی جدایی از عراق و تجزیهٔ این کشور است. اظهارات رمضان اگر چه دو پهلو بود، ولی برای کردها تا حدودی جذاب می‌نمود، به ویژه آن که وی الگوی فعلی حکومت کردها را نوعی بی‌نظیر، در سراسر جهان توصیف کرده بود!

اما این جذابیت تنها برای مدت کوتاهی به طول انجامید و دیری نپایید که در تاریخ ۱۳ نوامبر ۲۰۰۱، صدام‌حسین در سخنان تندی، از کردها خواست، طرح بغداد برای مذاکره را بپذیرند؛ زیرا در غیر این صورت با زبان شمشیر با آنان سخن خواهد گفت. وی به صراحت گفت: روزی فرا خواهد رسید که ما زبان کسی را که پیشنهاد مذاکرهٔ ما را رد می‌کند قطع کنیم!.

یک روز پس از این تهدیدات، اعلام شد که یک هیأت حزب دموکرات با صدام دیدار کرده است. تلویزیون عراق، بدون اشاره به نام اعضای این هیأت، گفت: صدام در این نشست متذکر شده است که عراق به هیچ‌وجه قابل تقسیم و تجزیه نیست و کاستی‌ها باید از طریق مذاکراتی برطرف شوند. اکنون زمان آن فرا رسیده است. صدام کردستان را به فرزند خطاکاری تشبیه کرد که مجبور است برای جبران خطاهای گذشته از والدین خود عذرخواهی کند. وی حتی در بخشی از اظهارات خود کردها را به طور مستقیم تهدید کرده و گفت: اگر از این راه به هدف نرسیم، کارها را به نحو مقتضی انجام خواهیم داد. پس از این اظهارات، عملاً خبر خاصی درخصوص واکنش کردها به آن تهدیدات و این درخواستها مخابره نشد. بغداد یک وزیر سابق عراقی کردتبار به نام مکرم طالبانی را مأمور کرد تا مقدمات برگزاری مذاکرات میان دوطرف را فراهم آورد.

صدام معتقد بود، اوضاع کردستان در طول ده سال پس از جنگ خلیج‌فارس به گونه‌ای تغییر کرده که او می‌تواند ارادهٔ مستقیم یا حداقل ارادهٔ سیاسی خود را بر آن تحمیل کند. خلاء ناشی از غیبت دولت مرکزی از صحنه کردستان، سبب شده بود تا کشورهای همسایه، به خصوص ترکیه و تا حد کمتری سوریه و ایران، مایل به پرکردن آن باشند. اما صدام با اقدام خود در سال ۱۹۹۶ با یاری‌رساندن به یکی از

احزاب درگیر (بارزانی‌ها) توانست در بازی توازن قوای منطقه، ایفای نقش کند. البته بعدها نگرانی ناشی از احیای حاکمیت بغداد همراه با سراسیمگی کردها برای درامان ماندن از تجاوزات ترکیه، آنها را به سوی کنارگذاشتن اختلافات سوق داد. نیاز حکومت عراق نیز برای برقراری مجدد نفوذ خود درکردستان عراق سبب شد، تا بغداد با احزاب درجه دوم منطقه رابطه برقرار کند تا به نحوی آتش اختلافات را روشن نگاه دارد. از سوی دیگر صدام با کمک به حزب کارگران کرد ترکیه (پ.ک.ک.)، زمینه را برای انجام برخی اعمال تروریستی در منطقه فراهم ساخت. حکومت بغداد در عین حال با گرم‌کردن روابط خود با ترکیه سبب ایجاد نگرانی بیشتر درکردها شد.

اما نفت و اهرمهای مالی، کماکان مؤثرترین حربه برای مهار کردها بود. رژیم بغداد بار دیگر منطقه را به یک شبکهٔ اقتصادی متصل کرد که فعالیت اصلی آن نفت و قاچاق کالا بود. اقتصاد امروز کردستان، به بازرگانی و فروش نفت به ترکیه از طریق مرزها بستگی دارد؛ این موضوع باعث ایجاد بخشهائی در میان کردها شد که از وضعیت موجود سود می‌بردند و از بین رفتن آن وضعیت، ضررهای سنگین و غیرقابل جبرانی به آنها وارد می‌کرد. کردها که نگران احتمال درگیری با نیروهای صدام بودند و هیچ پناهگاه خاصی نداشتند؛ لذا نوعی نرمش و مدارا در برخورد با صدام را پیش گرفتند. این ملایمت و عقب‌نشینی آنها از برخی خواستهای اولیه، باعث شد که بار دیگر توپ به زمین بغداد بیفتد. هدف فراخوان صدام به کردها، که صرفاً تبلیغاتی و دادن خوراک تبلیغی به رسانه‌های عربی بود، با پاسخ ملایم کردها خنثی شد. احتمالاً طرح صدام این بود که به بهانهٔ پاسخ منفی رهبران کرد، کردستان را مورد تهاجم قرار دهد.

حادثهٔ یازده سپتامبر و تحول رفتار سیاسی امریکا

وقوع حادثه یازدهم سپتامبر در سال ۲۰۰۱، در اوایل حکومت جمهوری‌خواهان امریکا، تنها باعث ویرانی مرکز تجارت این کشور و بخشی از پنتاگون یا وزارت دفاع نشد؛ بلکه مهمتر از آن، در ارکان روابط بین‌الملل زلزله افکند و عصری نوین

در عرصهٔ بین‌الملل آغاز شد. ویژگی این عصر، امنیتی‌شدن فضای جهانی و مشروعیت‌یافتن اقدامات یک جانبهٔ کشورهای زورمند بود.

دولت بوش به علت دشواریهایی که در کسب مشروعیت آرای مکتسبه مواجه شده بود، تا قبل از یازدهم سپتامبر توانایی جلوه و بروز و عرض‌اندام شجاعانه در هیچ‌یک از عرصه‌ها را نداشت. در دوران تبلیغات برای انتخابات، بوش و یارانش، سیاست‌های کلینتون را در دورهٔ رقابتهای انتخاباتی به شدت زیر سؤال برده بودند. آنها به سیاست‌های خاورمیانه‌ای کلینتون، به این دلیل که امریکا را بیش از حد و به صورت مستقیم درگیر موضوع فلسطین نموده بود، اعتراض داشتند و قصد آنها بر این بود که خود را از مذاکرات صلح کنار بکشند. در عین حال روابط سنتی جمهوری‌خواهان با عرب‌ها و سوءظن سنتی صهیونیست‌های امریکا به جمهوری‌خواهان، که موجب شده بود تنها ۲۰٪ از آرای یهودیان امریکا به بوش تعلق گیرد، شرایط و زمینه‌های نفوذ او را نزد اسرائیلیان بسیار تقلیل داده بود.

جمهوری‌خواهان به طور سنتی مورد حمایت شرکتهای تولیدکنندهٔ اسلحه و شرکتهای نفتی بودند. نسخهٔ ایشان برای رونق اقتصادی کشور، براساس رونق کار این دوگروه از بنگاه‌های اقتصادی بود؛ اما سیاست‌های اقتصادی و رفاه اجتماعی، که در دوران کلینتون به خصوص دورهٔ اول او اتخاذ شده بود، به نحوی بود که بوش نمی‌توانست به یکباره بودجهٔ نظامی را افزایش دهد و یا به قیمتهای نفتی شوک وارد سازد، تا اسباب رضایت حامیان سنتی خود را ـ که تعداد قابل توجهی از اعضای دولتش از سهامداران و مدیران این شرکتها بوده‌اند ـ فراهم کند.

در سطح بین‌الملل، سیاست دولت بوش با این استدلال که امریکا قوی‌ترین و ثروتمندترین کشور جهان است، بر یک‌جانبه‌گرایی و عدم ضرورت تبعیت از شرکای کوچکتر قرار داشت. اما روشهای کلینتون، که مبتنی بر تظاهر به چندجانبه‌گرایی و جلب رضایت شرکای اروپایی بود، فضایی را به وجود آورده بود که آنان اقدامات بوش را که مبتنی بر استراتژی یک‌جانبه‌گرایی بود، تحمل نمی‌نمودند و از همان ابتدا عدم تمکین امریکا به پیمان زیست محیطی کیوتو و خروج یک‌جانبه از پیمان موشکی، اعتراضات جهانی را برانگیخت.

فلسفهٔ سیاسی دولت بوش توسط همکاران او، به خصوص معاون او دیک‌چنی[1]، معاون وزیر دفاع پل ولفوویتز[2]، مشاور امنیت ملی او، کندولیزا رایس[3] و وزیر دفاعش رامسفلد[4] در دوران هشت سال حکومت دموکرات‌ها، طی مقالاتی در فصلنامهٔ "فارین افیرز" و در سخنرانی‌های مختلف، بارها ابراز شده بود. براساس این نگرش امریکا می‌بایست از فرصت طلایی پس از فروپاشی شوروی و پیروزی در جنگ خلیج‌فارس، برای نهادینه‌کردن سلطهٔ خود و مشروعیت دادن به این سلطه جهت تبدیل به "هژمونی" استفاده می‌نمود که در دوره دموکرات‌ها چنین موردی رخ نداد.

فلسفهٔ اقتصادی جمهوری‌خواهان نیز براساس این فلسفهٔ سیاسی شکل می‌گرفت؛ زیرا در این فضا، که کاملاً امنیتی باید باشد، تجارت اسلحه رونق فراوان می‌یابد. یکی از مبانی سلطه‌خواهی امریکا، برتری تکنولوژیک است و برای حفظ این برتری، که امریکا با فاصلهٔ زیادی از همگنان اروپایی در ژاپن داشت، باید سرمایه‌گذاری می‌شد و بهترین مشتریان فن‌آوری این صنایع بخش نظامی است. پس همان‌گونه که در تجربهٔ جنگ ستارگان در دههٔ هشتاد دیده شد، با افزایش بودجهٔ نظامی، به بهانهٔ امنیتی‌شدن فضای جهانی، فن‌آوری شکوفا می‌شد. این شکوفایی برتری و این برتری هژمونی امریکایی را در پی دارد. درکنار آن، با رونق صنایع نظامی، دیگر شعب صنعت و اقتصاد امریکا نیز رشد می‌کنند. بوش در سخنرانی‌های تبلیغاتی خود در انتخابات همواره به خطرهایی که امنیت امریکا را تهدید می‌کند تأکید می‌ورزید. او به خطرات ناشی از حملات هسته‌ای تروریست‌ها به تأسیسات امریکایی کراراً اشاره می‌نمود. جالب این که آیزنهاور رئیس جمهور اسبق امریکا، که خود نظامی برجسته‌ای بود، در آخرین نطق خداحافظی خود در ۱۹۶۰، از توسعهٔ صنایع نظامی که می‌تواند دموکراسی را به بهانهٔ قدرت‌طلبی به خطر افکند، سخن گفته است.

مبنای دیگر فلسفهٔ سیاسی بوش بنیادگرایی مسیحی بود. وی و اطرافیانش، که

---

1. Dick Cheney
2. Paul Wolfowitz
3. Condoleeza Rice
4. Rumsfeld

خود را بسیار مذهبی می‌دانند، تبلیغات خود را از یک کالج مذهبی آغاز نمودند و محور شعارهای تبلیغاتی ایشان مبارزه با سقط جنین بوده است. بر اثر تأثیرپذیری از نظریات Armageden یا آخرالزمان، و براساس آموزه‌های مکاشفات "یوحنا" معتقدند که اقدامات ایشان باید در جهت تسهیل رجعت مسیح۷ باشد و از نظر ایشان تنها گروهی که به فلاح و رستگاری نائل می‌شوند، این‌گونه افراد معتقد به مسیح هستند. در دوران جنگ سرد نیز از نظر این نحلهٔ فکری، مبارزه با کمونیزم براساس مخالفت کمونیست‌ها با دین و مسیحیت شکل گرفت. در این دوره نیز این گروه‌ها "اسلام" و به خصوص "اسلام سیاسی" را دشمن اصلی می‌پندارند.

واقعهٔ یازدهم سپتامبر سبب برون‌رفت جمهوری‌خواهان از بن‌بست عدم تحقق آرمانهای سیاسی، که در فلسفهٔ سیاسی ایشان ریشه داشت، شد. خسارت‌های عظیم مادی و روحی این واقعه سبب حق جلوه‌دادن نگرانی‌های امنیتی حکومت بوش شد و متهم‌کردن مسلمانان به عاملیت این اقدامات، اعتقادات بنیادگرایانهٔ مسیحی و ضداسلامی را تقویت ساخت. اقدامات امریکا در افغانستان برای ادامهٔ تحقق آرمانهای جمهوری‌خواهان کافی نبود و امریکا باید هدف دیگری راکه مهمتر از افغانستان باشد، برمی‌گزید.

طرح موضوع حملهٔ امریکا به عراق و عکس‌العمل گروه‌های کرد

پس از آن که امریکا به پیروزی‌های سریعی در افغانستان دست یافت، مقامات واشنگتن از ضرورت حملهٔ کوبنده به عراق سخت گفتند. این همان فرصتی بود که دولت بوش آن را برای اتمام مأموریت ناتمام دولت بوش پدر غنیمت می‌شمرد.

اواخر سال ۲۰۰۱ از سوی دولت بوش موضوع ملاقات یکی از عاملان انفجار مرکز تجارت جهانی با یکی از مسؤولان اطلاعاتی عراق در پراک، پایتخت جمهوری چک، مطرح شد. علی‌رغم آن که دولت چک در این رابطه اظهار داشت که مستندی در دست نیست، ولی امریکا با استفاده از امکانات رسانه‌ای و با ایجاد جنگ روانی و نشانه‌رفتن انگشت اتهام به سوی عراق، زمینه‌های داخلی را برای مورد حمله قراردادن این کشور فراهم ساخت. البته این ادعاها در صحنهٔ بین‌الملل

خریدار جدی جز انگلستان پیدا نکرد و علت این عدم اقبال، نگرانی جهانیان، به ویژه اروپا، روسیه، چین و ژاپن از نهادینه‌شدن اقدامات یک‌جانبه‌گرایانهٔ امریکا بود.

در کنار بازتاب‌های جهانی تصمیم امریکا برای حمله به عراق، گروه‌های کرد عراقی نسبت به این موضع امریکا دچار مشکلات عدیده‌ای در تصمیم‌گیری برای اتخاذ مواضع شدند. روابط نزدیک بارزانی با حکومت بغداد، که در نیمهٔ دوم دههٔ نود و پس از استقرار حکومت بارزانی در بخشی از کردستان عراق با کمک حکومت صدام نهادینه شده بود، به نحوی نبود که حزب دموکرات کردستان عراق بتواند به راحتی خود را در کنار امریکا قرار دهد. دو تجربهٔ تلخ کردها، یکی از حملات وحشیانهٔ شیمیایی و نظامی صدام در اواخر دههٔ هشتاد و دیگری سکوت و انفعال امریکا در مقابل موج دوم حملات صدام برعلیه کردها در اوایل دهه نود، به نحوی بود که نمی‌توانست اطمینان خاطر لازم را در ایشان برای اعتماد به امریکا یا اطمینان از بی‌عملی عراق ایجاد سازد.

از نخستین تحرکات امریکا در دورهٔ پس از جنگ افغانستان و از اواخر سال ۲۰۰۱، اعزام هیأتهای نظامی و اطلاعاتی از طریق ترکیه و با همراهی مقامات امنیتی و دیپلماتیک ترکیه به شمال عراق بود. این گروه‌ها دو وظیفهٔ شناسایی امکانات کردها برای یاری به حملهٔ امریکا و نیز مذاکره و قانع‌کردن سران بارزانی و طالبانی را به عهده داشتند. گرچه برخورد کردها با این هیأتها همراه با استقبال گرم بود، اما آنها در عین حال صراحتاً به عدم اعتماد خود به عزم جدی و حمایت تضمین‌شدهٔ امریکا از خود در صورت ورود به این عملیات اشاره می‌نمودند.

این دیدارها منجر به دیدار "رایان کروکر" دستیار معاون وزیر خارجهٔ امریکا در امور خاورمیانه شد که در ابتدای سال ۲۰۰۲ رخ داد. بنا به نقل نشریه الشهاده ارگان مجلس اعلی انقلاب اسلامی عراق در شماره ۹۱۹ شوال سال ۱۴۲۲ از خبرگزاریها وی پس از این سفر اعلام نمود که «گفتگوهایی با گروه‌های کرد کردستان عراق انجام داده است و دولتش هنوز به اتحاد عراق در محدودهٔ مرزهای تعریف شدهٔ بین‌المللی پای‌بند است. کروکر در اظهارات خود در آنکارا گفت: «سیاست ما بسیار روشن است. ما به حاکمیت مستقل عراق در داخل مرزهای تعریف‌شدهٔ بین‌المللی

پای‌بندیم. عراق باید دارای حاکمیتی یکپارچه باشد». پس از سفر کروکر به کردستان عراق، وی در آنکارا با مسؤولین ترک و رهبران اتحادیهٔ ملی و حزب دموکرات، یعنی دو حزب اصلی کردستان، تشکیل جلسه داد. کروکر با دو حکومت کرد در اربیل و سلیمانیه نیز جلسات فشرده‌ای تشکیل داد. او به بارزانی و طالبانی اطلاع داد که امریکا آمادگی دارد امنیت بیشتری برای مقابله با تهدیدات نظامی احتمالی رژیم عراق در منطقه فراهم کند و آنان را برای ایجاد وحدت و برگزاری انتخابات پارلمانی برای مقابله با تهدیدات رژیم عراق تشویق نمود.

منابع فرماندهی کرد اعلام نمودند که امریکا علاقه‌مند به حل سریع مشکلاتی است که باعث تعویق انتخابات پارلمانی در شمال عراق شده است. این انتخابات اساس ثبات حکومتی است که امریکا به آن خوشبین است.»

هوشیار زیباری، مسؤول دفتر روابط خارجی حزب دموکرات کردستان، نیز در همان تاریخ در گفتگویی با روزنامهٔ "الحیات" اظهار داشت: «دولت امریکا در تلاش است تا پس از ماه‌ها بحران، که به خاطر مرزبندی مشترک ترکیه و عراق برای احداث گذرگاه بین‌المللی دوجانبه بین دو کشور پیش آمد (در فصل قبل به آن اشاره شد)، روابط دولت کردها با ترکیه را بهبود بخشد. زیباری اذعان داشت: ترکیه تأکید کرد که از برنامه‌ریزی در این‌باره چشم‌پوشی نموده است و در ادامه افزود: فرستادهٔ نظامی و امنیتی ترکیه، برای عادی‌سازی روابط، به اربیل سفر کرد. بنا به منابع خبری کرد، دیدار "کروکر" یک دیدار تحقیقاتی بود تا دولت بوش را برای اعلام سیاست خود بعد از جنگ افغانستان آماده کند.»

علی‌رغم وعده‌های امریکایی‌ها در این دیدارها، کردها در آن دوران از اظهارنظرهای ناهمگون و متضاد مقامات امریکایی در مورد نحوهٔ حمله به عراق گیج شده بودند و به این نتیجه رسیدند، در این زمان اختلاف‌نظر مقامات امریکایی در اتخاذ شیوه‌ای مناسب برای سرنگونی صدام آشکار بوده است. در امریکا بعضی معتقد بودند که عملیات سرنگونی صدام به خاطر قدرت زیاد نیروهای امریکایی آسان است؛ در حالی که برخی دیگر سرنگونی این رژیم را، علی‌رغم ضعف آن، دشوار می‌دانستند. در توجیه این اختلاف‌نظرها کالین پاول، وزیر امور خارجهٔ

امریکا، ماه آوریل ۲۰۰۲ در مجلس سنای امریکا گفت: ما روشهای موجود برای تغییر رژیم عراق را بررسی می‌کنیم.

در مورد این اختلاف نظرها در میان تحلیل‌گران آمریکا به عنوان نمونه می‌توان به نقل از شماره ۱۹ ذی الحجه ۱۴۲۲ نشریه‌الاحداث سازمان عمل اسلامی عراق، به سخنان برخی از ایشان اشاره نمود. "کن ادلمان" مسؤول نظارت بر امور تسلیحاتی دفتر رونالد ریگان در اوایل سال ۲۰۰۲ در مقاله‌ای در واشنگتن نوشت: «من معتقدم شکست نیروی نظامی عراق و آزادسازی عراق بسیار راحت خواهد بود. زیرا اولاً عملیات قبلی بسیار آسان بود، ثانیاً عراقی‌ها نسبت به گذشته بسیار ضعیف‌تر شده‌اند و ثالثاً عزم و قدرت امریکا بیشتر از قبل می‌باشد.

واضح است که تعداد نیروهای عراق از زمان جنگ خلیج‌فارس در سال ۱۹۹۱ به نصف کاهش یافته و تجهیزات نظامی و زرهی عراق به دلیل مجازاتهای بین‌المللی در ده سال اخیر پیشرفت نکرده است و کیفیت آموزش سربازان عراقی هم تقلیل یافته است. در مقابل، امریکا قدرت نظامی خود را در جریان جنگ خلیج تقویت ساخته و سلاح‌های بسیار دقیق و تجهیزات اطلاعاتی پیشرفته خود را در جریان جنگ خلیج افزایش داد.»

با این حال بسیاری از کارشناسان، امریکا را در حمله به عراق به احتیاط دعوت کردند. "مایکل اوهانلون" کارشناس مؤسسهٔ بروکینگز[1] گفت: «برای سرنگونی حکومت صدام‌حسین و درگیری در شهرها، به دویست هزار نیرو- به تعداد نیروهای ارتش امریکا در جنگ خلیج- نیازمندیم. وی در ادامه می‌افزاید: مشکل این است که اگر در جایی حملهٔ هوایی موفقیت‌آمیز نباشد، باید به حملهٔ زمینی روی آورد؛ در حالی که ما در محیطهای باز بسیار قدرتمندیم، ولی در داخل شهرها به خاطر محیط بستهٔ آنها، قدرت زیادی نداریم. اوهانلون می‌افزاید: ما نمی‌توانیم معارضین را مجهز کنیم، ولی مطمئناً برای ما سودی نخواهد داشت. راه دیگر آن است که صدام حسین را به‌وسیلهٔ عملیات نیروهای ویژه، با پشتیبانی نیروی

---

1. Brookings

هوایی، مستقیماً هدف قرار دهیم. او عقیده دارد: هزاران سرباز قادرند صدام را در شهر بغداد با کمک نیروهای هوایی محاصره کنند. برای اجرای این هدف باید افزون بر اطلاعات دقیق و موثق، بیست تا پنجاه هزار نیروی آماده در اختیار داشته باشیم تا در زمان مناسب بتوانیم به موفقیت بیشتری دست یابیم.»

ویسلی کلارک، ژنرال و فرماندهٔ سابق نیروهای ناتو، نگرانی خود را با این سؤالات اعلام می‌کرد که: «هنگام سرنگونی صدام در منطقه چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آیا او از سلاح‌های شیمیایی، میکروبی و هسته‌ای خود استفاده خواهد کرد؟»

قبل از آن که دولت بوش کار تعیین نیروهای ویژهٔ حمله به عراق را به پایان برساند، بسیاری مسؤولان، از جمله دونالد رامسفلد وزیر دفاع و وولفولیتز معاون وی درخواست کردند تا نیروهای معارض عراقی به سلاح مجهز گردند و امریکا برای ورود به بغداد از نیروهای هوایی استفاده نماید. این مسؤولان اظهار داشتند واحدهای کاملی از ارتش عراق آماده‌اند تا در اولین فرصت محل استقرار خود را تغییر دهند. اما بعضی دیگر از مسؤولان امریکایی، مثل انتونی زینی فرستادهٔ ویژهٔ امریکا به خاورمیانه، از اعتماد به معارضین عراقی پرهیز می‌کنند؛ زیرا معتقدند آنها با یکدیگر اختلاف دارند.

سیر تحول در دیدگاه کردها نسبت به حمله آمریکا

با توجه به این دیدگاه‌هایِ متفاوت امریکایی‌ها، سیاستمداران کرد عراقی، به‌خصوص بارزانی‌ها، اعتقاد داشتند که خودشان به اوضاع کشورشان دقیق‌تر از امریکایی‌ها آگاه هستند. در نتیجه امریکا نمی‌تواند آنها را در پذیرش جنگ متقاعد کند. زیرا امریکا دولت صدام حسین را هدف خواهد گرفت و فاصلهٔ بین دولت و ملت عراق تلفات بی‌شمار و خطرهای زیادی را، از جمله خطر قریب‌الوقوع در اتحاد جغرافیایِ سیاسی کشور عراق در پی دارد. کردها تبلیغات و سیاست‌های واشنگتن را، که بیش از ده سال صدام‌حسین را مورد هدف قرار داده، تجربه کرده بودند و می‌دانستند که منافع امریکا از هر چیز دیگری برای این کشور مهمتر است.

به نظر آنها برای صدام چیزی مهمتر از بقا بر کرسی صدارت نبود و در مراحل احساس خطر جدی احتمال داشت که دست به ریسک‌های پیش‌بینی نشده بزند. اگر امریکا صدام‌حسین را مورد هدف قرار ندهد، او را آزادانه در دولتی کوچک و قطعه‌قطعه شده رها می‌کند که احتمال جنگ قومی در آن بسیار زیاد است. با توجه به همین وضعیت، مسعود بارزانی در ماه مارس سال ۲۰۰۲ طی مصاحبه‌ای با شبکهٔ تلویزیونی "الجزیره" اعلام نمود که «کردها در جنگی که امریکا بر ضد تروریسم آغاز کرده، شرکت نخواهند کرد. حزب دموکرات کردستان با سوءاستفاده از مسألهٔ کردها مخالف است و کردها شورشی نیستند. او اشاره کرد؛ به به‌کارگیری امریکا از نیروهای اتحاد شمال افغانستان در سرنگونی حکومت طالبان، به دلیل ممانعت آنان از تحویل بن‌لادن بوده است. وی گفت: کردها قبل از سرنگونی رژیم صدام باید جانشینی برای این رژیم پیدا کنند و نباید چشم بسته قدم در راه جهاد بگذارند.»

در ماه آوریل سال ۲۰۰۲، کنگرهٔ امریکا با پیشنهاد وزارت امور خارجهٔ امریکا برای تصویب پنج میلیون دلار جهت برگزاری کنفرانس معارضین عراقی مخالفت نمود و به همین دلیل این کنفرانس به جای امریکا در لندن برگزار شد. این خود، نشانه‌ای دیگر برای معارضین و به ویژه کردها بود که هنوز بین سازمانهای مختلف امریکا، در مورد استراتژیِ چگونگی اقدام به سرنگونی صدام، اختلاف‌نظر وجود دارد.

دلیل دیگر نگرانی کردها، به خصوص بارزانی‌ها از حملهٔ امریکا، به هم ریختن آرامش نسبی بود که درکردستان از سال ۹۸ برقرار شده بود. براساس قطعنامهٔ ۹۸۶ شورای امنیت سازمان ملل، که در سال ۹۵ به تصویب رسید، ۱۳٪ از درآمدهای فروش نفت عراق، تقریباً برابر با ۹۰۰ میلیون دلار، که تحت نظارت سازمان ملل صورت می‌گرفت، جهت تأمین مایحتاج ضروری کردها، به طور مستقیم به آنها پرداخت می‌شد. افزون بر آن، حدود ۶۰۰ میلیون دلار درآمد مالیات و گمرکات واردات از ترکیه و ایران نیز صرف ادارهٔ امور ایشان می‌گردید. رسیدگی نسبی به امور بهداشتی و آموزشی و رفاهی مردم کرد، به خصوص در منطقهٔ بارزانی‌ها و رونق

تجارت در این منطقه، که حتی بهتر از مناطق عرب‌نشین عراق بود، سبب دلبستگی کردها به وضع موجود و نگرانی ایشان از تهدیدهای بوش برای حمله به عراق می‌شد.

در ماه ژوئن سال ۲۰۰۱ مارک گراسمن، معاون وزیر خارجه امریکا در امور سیاسی، با نمایندگان حزب دموکرات، اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق، دو گروه غیرکرد کنگرهٔ ملی و مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق ملاقات و دربارهٔ نقش این گروه‌ها در تلاش برای سرنگون ساختن صدام بحث و تبادل‌نظر کردند. دولت امریکا در این ملاقات از طرفی سعی در جلب اعتماد گروه‌ها داشت و از طرف دیگر می‌خواست اطلاعات بیشتری از توانایی‌های این گروه‌ها به دست آورد. بعدها این گروه‌ها که به گروه چهار معروف شدند، نشست‌هایی در لندن برگزار کردند.

در همین زمان سخنگوی اتحادیهٔ میهنی به خبرگزاری فرانسه گفت که مخالفان عراقی از جمله کردها با سرنگونی دیکتاتور بغداد، حتی با کمک [کشورهای] خارجی، به ویژه امریکا موافقند. وی مجدداً بر حفظ تمامیت ارضی عراق، که مورد نظر معارضین غیرکرد است، تأکید نمود و گفت کردها خواستار برقراری رژیمی دموکراتیک و صلح‌طلب هستند که حقوق مردم عراق را به رسمیت بشناسد.

جدی‌شدن عزم امریکا برای حمله به عراق موجب گردید دو گروه کرد عراقی به فکر حل سریع باقی‌ماندهٔ مشکلات بین خود، حداقل به طور موقت، بیفتند. لذا در همین ایام بارزانی و طالبانی طی ملاقاتی در آلمان، راه‌های اجرای قرارداد واشنگتن را مجدداً مورد بررسی قرار دادند. در اول آگوست سال ۲۰۰۲ اجلاس لندن با شرکت گروه‌های چهارگانه و نظامیان ناراضی و عموی پادشاه اردن، به عنوان نماد سلطنت‌طلبها، برگزار شد.

گروه‌های کرد از تشکل یافتن نظامیان ناراضی و حمایت غیرمستقیم امریکا به‌وسیلهٔ کنگرهٔ ملی عراق، از ایشان به شدت نگران و ناراحت بودند. آنها اعتقاد داشتند که جانشینی این نظامیان به جای صدام شرایط را برای کردها بدتر می‌کند؛ زیرا این نظامیان کینهٔ دیرینه‌ای با کردها دارند و هرگز موافق دموکراسی و فدرالیسم در عراق نخواهند بود. البته این نظامیان همواره بر موقتی‌بودن حضور خود در

قدرت سیاسی تأکید می‌کردند. با این حال امریکایی‌ها نیز بر ایجاد تشکلهای نظامیان ناراضی تأکید بسیار داشتند.

به گزارش خبرگزاری فرانسه، ریچارد بوچر سخنگوی وزارت امور خارجهٔ امریکا طی اجلاسی گفت «این که نظامیان مخالف حکومت عراق در مکانی واحد گرد هم آمده‌اند، رویداد مهمی است. این همایش دلیل مهمی است که از شدت نارضایتی‌های عراقی‌ها از حکومت صدام‌حسین در دنیا حکایت دارد. بوچر تصریح کرد، موقعیت مناسبی برای هماهنگی و همکاری جمعی کسانی که آینده‌ای متفاوت و بهتر را برای مردم عراق آرزو می‌کنند، فراهم آمده است. بوچر اضافه کرد: وزارت امور خارجهٔ امریکا در برگزاری همایش سه روزهٔ مخالفان عراقی در لندن نقشی نداشته است و فقط نمایندگان سفارت امریکا در لندن، در این همایش حضور دارند. ما به این همایش کمک مالی نکرده‌ایم، اما از نزدیک این همایش را دنبال می‌کنیم و به نتایج آن علاقه‌مند هستیم.»

نیچروان بارزانی[1]، نفر دوم گروه بارزانی در سفر اوایل اگوست خود به واشنگتن، باز هم خواستار ضمانت دفاع امریکا از ایشان، در صورت درگیری آنها با صدام شده بود. او به امریکایی‌ها تصریح کرد که نگرانی اصلی کردها از همکاری در حملهٔ امریکا به صدام، اقدامات انتقامی او به وسیله حملات شیمیایی و میکروبی است. متقابلاً امریکایی‌ها از مواضع سخت بارزانی در مورد کرکوک به عنوان پایتخت کردستان، که موجب ناراحتی ترکیه شده است، به وی ابراز نگرانی کردند.

اجلاس بعدی معارضین در روزهای اول سپتامبر سال ۲۰۰۲ در واشنگتن تشکیل شد. سطح مقامات شرکت‌کننده در این اجلاس نسبت به گذشته بالاتر بود. مسعود بارزانی خود در اجلاس شرکت نکرد، ولی نخست‌وزیرش را اعزام کرد. اما طالبانی شخصاً در این اجلاس شرکت نمود. از سوی مجلس اعلا نیز برای نخستین‌بار نفر دوم این سازمان حجةالاسلام سیدعبدالعزیز حکیم و از کنفرانس ملی نیز خود چلبی در اجلاس حاضر شدند. در این اجلاس امریکا نقش محوری

---

1. Nichervan معادل نوشیروان فارسی

داشت و شرکت‌کنندگان در جلسه با وزرای خارجه و دفاع و معاون رئیس‌جمهور امریکا ملاقات نمودند. در بیانیهٔ این اجلاس، که به تأیید امریکا نیز رسید، معارضین خواستار عراقی با نظام دموکراتیک فدرال شدند و امریکایی‌ها قول حفاظت از منطقهٔ خودمختار را در برابر حملات عراق دادند.

در جریان اجلاس واشنگتن جلال طالبانی در گفتگوی اختصاصی خود با شبکه "سی.ان.ان" گفت: مردم کرد از ورود نیروهای ارتش امریکا به مناطق کردنشین استقبال می‌کنند، زیرا آنها مطمئن هستند امریکایی‌ها با هدف محافظت از کردها در برابر حملات شیمیایی و میکروبی و مداخله به منطقه می‌آیند. رهبران گروه‌های مخالف با هدف هماهنگی و همکاری با دوستان امریکایی به واشنگتن آمده‌اند و اعتقاد دارند پایان دادن به حکومت دیکتاتوری در عراق و روی کارآمدن حکومت دموکراسی، وظیفهٔ مردم عراق و نیروهای مخالف عراقی است.

جلال طالبانی در این مصاحبه توضیح داد: برای رسیدن به این هدف، نیازمند حمایت امریکا هستیم و دوستان امریکایی از ما خواسته‌اند نظر بدهیم که چگونه و چه زمان می‌توان رژیم را در عراق تغییر داد؟ وی افزود: امریکا تاکنون درخواست در اختیارگذاشتن پایگاه نظامی نداشته و ما به طور آشکار گفته‌ایم آمادهٔ همکاری خواهیم بود.

تشکیل مجدد پارلمان و تدوین قانون اساسی کردستان عراق

بارزانی و طالبانی پس از این اجلاس با تشویق دولت امریکا گام دیگری برای نزدیک‌شدن به یکدیگر، در جهت تحقق کامل موافقت‌نامهٔ سال ۹۸ برداشتند. نشست مشترک ایشان در شمال عراق صورت پذیرفت که منجر به تصمیم برای برگزاری اجلاس پارلمان تعطیل‌شدهٔ کردستان خودمختار برای ماه اکتبر شد. به گزارش ایرنا (۸۱/۶/۱۷) این ملاقات در شهر صلاح‌الدین، مقر بارزانی انجام شد و رهبران حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق، پس از دیداری خصوصی در جلسه‌ای با حضور دستیارانشان، اوضاع کنونی عراق و روابط دو حزب را مورد بحث و بررسی قرار دادند.

طالبانی در این دیدار، بارزانی را که شخصاً به واشنگتن نرفته بود، از نتایج سفر اخیرش به امریکا آگاه ساخت. بارزانی و طالبانی پس از بررسی تحولات اخیر در منطقه و در عراق، دربارهٔ روند صلح میان حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی کردستان مذاکره کردند. براساس یک بیانیهٔ مشترک، پس از ملاقات بارزانی و طالبانی در صلاح‌الدین، که در آن اشاره‌ای به انتخابات جدید نشده بود، دو رهبر بر سر یک مکانیزم برای فعالیت مجلس به توافق رسیدند. طبق این توافق دو حزب که دارای تعداد مساوی کرسی در پارلمان خواهند بود باید به طور مشترک کنترل شمال عراق را در دست گیرند و چهار کمیتهٔ مشترک عالی را برای حل و فصل دیگر اختلافات دیرینه خود، ظرف یک ماه تشکیل دهند.

دکتر فؤاد معصوم، عضو دفتر سیاسی اتحادیهٔ میهنی، پس از این نشست در گفتگویی با روزنامهٔ "الحیات" اعلام کرد «دو طرف عزم خود را برای اجرای تمامی بندهای توافق‌نامه و برداشتن موانع پیش رو، جزم کرده‌اند و امضای این توافق‌نامه هرگز تاکتیکی نبود؛ بلکه یک اقدام استراتژیک و ضروری بوده است. وی افزود: انتخابات عمومی پس از سپری‌شدن دوران انتقالی پارلمان، که ماه آینده نشست‌های خود را از سر می‌گیرد، برگزار می‌شود.

معصوم گفت: دورهٔ پارلمان موقت یا انتقالی، حداکثر نُه ماه به طول می‌انجامد و پس از آن پارلمان، منحل و انتخابات عمومی برگزار خواهد شد.»

در این اجلاس برای رفع موانع تحقق کامل موافقت‌نامهٔ واشنگتن، توافقاتی صورت گرفت. هدف دو گروه رقیب کرد از این نوع نشستها جلب اعتماد امریکایی‌ها بود که به شدت نسبت به توانایی کردها برای همکاری با حمله امریکا در تردید هستند.

به دنبال این نشست‌ها نخستین اجلاس پارلمان کردستان عراق، پس از هشت سال در تاریخ چهارم اکتبر ۲۰۰۲ در شهر اربیل، تشکیل شد. اجلاس بعدی چند روز پس از آن در سلیمانیه برقرار گردید تا تعادل قدرت بین دو گروه بارزانی و طالبانی حفظ شود. در اجلاس افتتاحیه، در حالی که مسعود بارزانی و جلال طالبانی درکنار یکدیگر نشسته بودند و خانم میترانِ همسر رئیس‌جمهور سابق فرانسه که از

فعالان شاخص حمایت‌کنندهٔ جنبشهای کردی در اروپاست درکنار آنها قرار داشت، پیام کالین پاول وزیر امور خارجهٔ امریکا خوانده شد. او در این پیام نمایندگان را به وحدت فرا خواند و خواستار تعهد ایشان برای برقراری امنیت و رفاه و آزادی برای مناطقی که ایشان نماینده آنها هستند و برای تمام عراق شد و به آنها یادآور گردید که راهی را که در پیش رو دارند راه دشواری است. وی گفت که صلح، نیاز به فداکاری و سازش و تفاهم دارد.

بارزانی نیز در سخنان خود گفت: هدف ما فقط آزادی کردستان نسیت، بلکه آزادسازی عراق است. البته برخی نمایندگان این پارلمان در مصاحبه‌های خود در حاشیهٔ اجلاس پارلمان، برای کم کردن حساسیت کشورهای همسایه، به ویژه ترکیه، به طور مکرر تأکید می‌نمودند که آنها به دنبال فدرالیسم و خودمختاری در چارچوب عراق هستند و قصد ایجاد دولت مستقل کرد را ندارند. مسعود بارزانی نیز روز بعد از اجلاس، درگفتگوی با شبکهٔ خبری الجزیره گفت: برگزاری اجلاس پارلمان در چهارم اکتبر جاری در راستای اجرای توافق‌نامهٔ صلح واشنگتن بوده است. گرچه، تلاش‌هایی درگذشته برای احیای این پارلمان صورت گرفته بود؛ ولی زمینهٔ مناسب برای تشکیل آن مانند این برهه، فراهم نشده بود. وی هدف از تشکیل این پارلمان را متحدکردن صفوف کردها در برابر هرگونه پیشامدی دانست و دربارهٔ عملکرد این پارلمان گفت؛ اولین کاری که این پارلمان انجام داد، تصویب موافقت‌نامهٔ صلح واشنگتن و نیز تصویب طرح مشترک دو حزب عمدهٔ کرد، یعنی حزب دموکرات و اتحادیهٔ میهنی راجع به طرح پیشنهادی فدراسیون است. بارزانی گفت: این پارلمان همچنین یک طرح دیگر راجع به عراق آینده را مورد بررسی قرار خواهد داد. علاوه بر آن، مسألهٔ عادی‌سازی اوضاع در این منطقه را زیر نظر خواهد داشت و دربارهٔ قانون انتخابات نیز نظر خواهد داد و ترتیبات لازم برای برگزاری انتخابات تازه‌ای، ظرف نُه ماه آینده، تعیین خواهد کرد.

وی راجع به متحدشدن کردهای عراق گفت: احیا و برگزاری پارلمان کردها به عنوان کلید متحدکردن صفوف کردها بوده است و هم اکنون می‌توان گفت که کردها یک دست هستند. بارزانی راجع به نظر سایر قومیتهای ساکن درکردستان عراق و

سهم مشارکت آنها در این پارلمان گفت: پارلمان یاد شده در سال ۱۹۹۲ و تشکیل و سایر احزاب به دلیل ناتوانی در کسب آرای لازم نتوانستند وارد پارلمان شوند. وی خاطر نشان کرد که "ترکمن‌ها" در انتخابات گذشته شرکت نکردند، ولی آنها حق دارند در انتخابات آینده شرکت کنند.

بارزانی همچنین دربارهٔ مسألهٔ بررسی قضیهٔ فدراسیون گفت: این مسأله توسط تمامی احزاب موجود در کردستان عراق مورد بررسی قرار خواهد گرفت و سپس به تصویب خواهد رسید.

مسعود بارزانی همچنین دربارهٔ موضع‌گیری برخی از احزاب و همسایگان این کشور از مسألهٔ تشکیل پارلمان منطقهٔ کردستان عراق گفت: تمام ملت عراق و همچنین مردم کرد، از تشکیل آن استقبال کردند. دعوتنامه‌ای به تمامی طرفها، از جمله جبههٔ ترکمن‌ها ارسال شد. مسألهٔ عدم مشارکت آنها [مبنی بر این] که گفته بودند دعوتنامه دیر به دست آنها رسیده بود، علت دیگری داشته است. وی دربارهٔ موضع‌گیری ترکیه و مطبوعات این کشور نسبت به تشکیل این پارلمان و نیز استقرار ارتش ترکیه در مرزها گفت: ما به این گونه اظهارات عادت کردیم؛ زیرا اظهارات آقای اِجویت و برخی از وزرای او به صورت امر روزمره‌ای مبدل شده است. بارزانی افزود: البته ترکیه یک کشور همسایه است و همراه امریکا و انگلیس در حفاظت از منطقهٔ حفاظت‌شدهٔ کردستان عراق شرکت دارد و ما خواستار برقراری مناسبات حسنه و همکاری با ترکیه می‌باشیم. وی تأکید کرد: این مسأله روشن باشد که ما به‌عنوان کرد و بخشی از ملت عراق باید سرنوشت خود را تعیین کنیم.

بارزانی همچنین در پاسخ سؤالی دربارهٔ نگرانی‌های ترکیه و اظهارات مسؤولان این کشور، به ویژه اظهارات وزیر دفاع ترکیه، راجع به کرکوک و موصل و نام‌بردن از این دو شهر در منشور ملی ترکیه در سال ۱۹۳۲ و نیز دخالت ارتش ترکیه برای جلوگیری از کنترل کرکوک توسط کردها و جلوگیری از برقراری فدراسیون گفت: این سؤال باید از مقامهای ترکیه پرسیده شود، زیرا آنها بودند که مناسبات را بحرانی کردند. اظهارات وزیر دفاع ترکیه در این رابطه بسیار تحریک‌آمیز بوده است. بارزانی تأکید کرد که وی حاضر نیست به هر قیمتی که شده مسألهٔ هویت کرکوک را مورد

بحث و بررسی قرار دهد. وی گفت: کرکوک، موصل، اربیل و بصره شهرهای عراقی هستند و مردم عراق خود باید مشکلاتشان را حل و فصل کنند. دوران کنونی دوران تهدید و دخالت نظامی نیست، بلکه باید گفت وگو و همکاری کرد و تأکید کرد، ما زبان تهدید را از هر کسی که باشد، رد می‌کنیم و در عین حال برای برقراری مناسبات، همکاری و دوستی تلاش می‌کنیم. ما یک ملت دیگر هستیم و در یک کشور مستقل دیگری موسوم به عراق زندگی می‌کنیم، ما در کردستان عراق بخشی از این کشور می‌باشیم و هیچ راه حل خارج از چارچوب عراق را نمی‌پذیریم.

البته بارزانی در مصاحبه با سی.ان.ان. ترک در اواسط ماه اکتبر گفت: گرچه گروه‌های کردستان عراق در حال حاضر توان تأسیس دولت مستقل کرد را ندارند و فعلاً خواستار استقرار نظام فدرال در عراق می‌باشند، اما حق اعلام استقلال را برای خود محفوظ می‌دانند.

از جمله نتایج نشستهای مشترک اخیر دو گروه بزرگ کرد عراقی این بود که: حزب دموکرات کردستان اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق، در خصوص پیش‌نویس ۷۷ ماده‌ای قانون اساسی حکومت محلی شمال عراق به توافق رسیده‌اند. به گزارش تلویزیون ان.تی.وی. ترکیه در نیمهٔ اکتبر، در این پیش‌نویس، کرکوک به عنوان مرکز حکومت فدرال کرد شمال عراق اعلام شده و دو حزب مذکور در حال آماده‌سازی پیش‌نویس قانون اساسی دولت فدرال عراق هستند که براساس آن عراق به دو منطقهٔ کردنشین و عرب‌نشین تقسیم خواهد شد. ترکمن‌ها در زمرهٔ اقلیتهای قومی محسوب خواهند شد. در پیش‌نویس قانون‌اساسی حکومت محلی کردستان عراق تصریح شده است که کردستان عراق دارای پرچمی غیر از پرچم جمهوری فدرال عراق خواهد بود و مکاتبات اداری به دو زبان کردی و عربی صورت خواهد گرفت. همچنین براساس این پیش‌نویس، نمایندگان اقلیتهای آشوری، کلدانی و ترکمنان شمال عراق در هیأت وزیران و مجلس ملی فدرال کردستان حضور خواهند داشت.

دولت بغداد نسبت به تشکیل این پارلمان که در اثر پیگیری‌های واشنگتن عملی شد و بحث قانون اساسی منطقهٔ کردستان، ابراز نگرانی کرد. طارق عزیز معاون

نخست‌وزیر عراق به گزارش "آسوشیتید پرس" روز قبل از تشکیل پارلمان گفت: دولت عراق از منطقهٔ شمال عراق بیرون آمد تا گروه‌های کرد، خود به این نتیجه برسند که همکاری با دولت بغداد را آغاز کنند و امضای توافق‌نامه انجام گیرد. وی کسانی را که سخن از دولت مستقل کرد به میان می‌آورند خدمت‌گذار به امریکا و اسرائیل خواند. او پیشنهاد ایجاد منطقهٔ خودمختار کردستان در چارچوب فدرال را رد کرد و آن را مزخرف خواند.

او در کنفرانس خبری نیمهٔ سپتامبر در آنکارا، پس از گفتگو با مقامات ترکیه گفت: آنچه آنها انجام می‌دهند بی‌معنی است چون در عراق قانون‌اساسی وجود دارد و مردم عراق باید در صورت لزوم، قانون‌اساسی را تدوین کنند. وی افزود: ما منتظریم تا آنها به یک نتیجهٔ منطقی برسند و با دولت عراق همکاری کنند. البته ترک‌ها با نگرانی زیادی تشکیل اجلاس پارلمان کردی را تعقیب می‌کنند.

روزنامهٔ "الوطن" چاپ عربستان در شماره ۴ شهریور خود به نقل از منابع آگاه دیپلماتیک امریکا و اروپا نوشت؛ دولت بوش رهبران گروه‌های معارض عراقی را از به وجود آوردن یک انتفاضه یا حملهٔ مسلحانه علیه صدام برحذر داشت و گفت هر عملیاتی که از سوی معارضان انجام می‌شود باید در چارچوب برنامهٔ نظامی امریکا برای سرنگونی صدام و در هماهنگی کامل با نمایندگان دولت بوش باشد.

با وجود همهٔ اقدامات امریکا برای تماس و مذاکره با معارضین و حتی سازماندهی ایشان، باید گفت امریکایی‌ها باز هم به جمع‌بندی در مورد نحوهٔ استفاده از معارضین دست نیافتند. علت عمدهٔ این امر، اختلاف‌نظر دستگاه‌های مختلف مسؤول امریکایی، به خصوص سازمانهای "سیا" و وزارت خارجه که تجربهٔ طولانی کار با معارضین را داشته‌اند، با وزارت دفاع و ستاد ارتش امریکا بود که اعتماد چندانی به این گروه‌ها نداشتند.

آنها هنوز هم بر این باورند که دو گروه بزرگ رقیب کرد، بیش از آن که به فکر مقابله با صدام باشند، در فکر حذف و تضعیف یکدیگرند. از طرف دیگر کردها علاقه و انگیزه‌ای برای جنگیدن در خارج از خاک کردستان را ندارند. اما مهمتر از همه این که امریکایی‌ها نگرانی ترک‌ها را از دادن نقش اساسی به کردها برای سقوط

صدام درک می‌کردند. به همین دلیل، طرح‌هایی در سازمانهای مختلف امریکایی در دست تهیه و بررسی قرار گرفت که در آنها نقشی به معارضین و حتی ترکیه داده نشد. عزم راسخ امریکا در مورد سرنگونی صدام حسین رهبر عراق در سفر "ولفوویتز" معاون وزیر دفاع امریکا، در اوایل اگوست به ترکیه، به خوبی مشخص شد. طبق گزارش روزنامهٔ "آکشام" ترکیه، معاون وزیر دفاع امریکا در این سفر، طرح‌های محتمل عملیات برعلیه عراق را مطرح ساخت که شامل چهار طرح بود.

براساس اولین طرح، صدام توسط کودتای "سیا" سرنگون می‌شود، اما برای این طرح بیست درصد شانس موفقیت پیش‌بینی می‌شد. در طرح دوم تیمهای ویژهٔ امریکایی به اتفاق کردهای شمال عراق و همکاری شیعیان در جنوب و تحت حمایت بمبارانهای سنگین، صدام را سرنگون می‌کردند. این طرح توسط ژنرال بازنشسته "داونینگ"،[1] عضو شورای امنیت ملی امریکا و مسؤول سابق امنیت داخلی، طراحی شده بود. طرح سوم از سوی وزارت دفاع حاضر شد و بیش از همه مورد پذیرش قرار گرفت. براساس این طرح، پس از استقرار دویست هزار نیروی امریکایی در منطقه، کلیهٔ مناطق حاوی سلاح‌های کشتار جمعی، سایتهای موشکی مراکز فرماندهی و... عراق به صورتی سنگین و در زمانی کوتاه بمباران شده و سپس نیروهای زمینی امریکا وارد عراق می‌شود. این طرح را ژنرال "تومی فرانکس" فرماندهٔ نیروهای مرکزی امریکا آماده کرد و نهایتاً همین طرح اجرا شد.

ترکیه و طرح حملهٔ امریکا به عراق

دولت ترکیه در سال‌های اخیر معادلهٔ روابط خود را با عراق، براساس سه متغیر دولت صدام، بارزانی‌ها و طالبانی‌ها تنظیم کرده بود. در اواخر دورهٔ کلینتون کشورهای مختلفی نسبت به تجدیدنظر در روابط خود با دولت صدام گامهای جدی برداشتند. قراردادهای سرمایه‌گذاری در صنایع نفت و غیرنفت در عراق، صادرات کالاهای خارج از لیست ممنوعیت‌ها به عراق از محل فروش نفت این کشور، تحت

1. Dawning

نظارت سازمان ملل و بالأخره ازدیاد رفت و آمدهای سیاسی با عراق، همه اقداماتی بود که توسط بیشتر کشورهای اروپایی، روسیه، چین و به خصوص ترکیه صورت گرفت. حتی در اوایل حکومت بوش موضوع تبدیل تحریمهای مطلق به تحریمهای هوشمند، به منظور کم‌کردن محدودیت کار با این کشور، مطرح شد.

در طول چند سال گذشته بخش اعظم واردات عراق و کردستان عراق از ترکیه صورت می‌گرفت و نفت و فرآورده‌های نفتی عراق نیز، چه در چارچوب قطعنامهٔ نفت در برابر غذا و چه خارج از آن و در شکل قاچاق، به ترکیه می‌رفت. دولت و سازمان اطلاعاتی ترکیه و شرکتهای وابسته به آن، مقادیر معتنابهی از این معاملات منتفع شده‌اند.

در طول سالیان گذشته ایجاد حکومت‌های خودمختار کرد در شمال عراق انحصار خرید و فروش مواد سوختی بین عراق و ترکیه در دست حزب دموکرات کردستان عراق بود. این حزب به عنوان شریک و هم‌پیمان ترکیه، علاوه بر بهره‌مندی سیاسی فراوان، سود سرشاری نیز از طریق صادرات و واردات با ترکیه از راه‌های مختلف، به ویژه مرز "خابور"، نصیب خود ساخت. این در حالی بود که دیگر گروه‌های عمدهٔ فعال در شمال عراق و در رأس آنها اتحادیهٔ میهنی کردستان عراق به رهبری جلال طالبانی، از چنین امکانات و درآمدهایی محروم بودند.

اما ترکیه از ابتدای سال ۲۰۰۰ میلادی کوشید تا مبادلات خود را بین دو گروه عمدهٔ کرد عراقی و دولت عراق تقسیم کند و از وابستگی به بارزانی‌ها، که حاکم بر مرز ابراهیم خلیل، یعنی نقطهٔ مرزی با ترکیه هستند، بکاهد.

ترکیه در این راستا دو اقدام به عمل آورد که موجب ناراحتی زیاد بارزانی‌ها شد. اقدام نخست عقد قرارداد استخراج چاه‌های نفت منطقهٔ کرکوک با دولت عراق بود که تقریباً همزمان با شدت‌یافتن تهدیدات امریکا علیه عراق در اواسط سال ۲۰۰۱ صورت گرفت. اقدام دیگر توافق با عراق در همین سال برای احداث پل بر روی رودخانه مرزی خابور بود که خود شاخه‌ای از دجله است. این پل قرار بود در منطقه‌ای از مرز عراق و ترکیه احداث شود که استثنائاً تحت کنترل ارتش عراق بود. ارتباط این پل با منطقهٔ اصلی عراق مستلزم احداث جاده‌ای است که بیست

کیلومتر آن، از مناطق تحت کنترل بارزانی عبور می‌کرد. به عبارت دیگر استفادهٔ کامل از این طرح مستلزم تصرف این منطقه توسط ارتش عراق و یا توافق دولت عراق با کردهای بارزانی بود.

البته دولت امریکا به دنبال جدی‌شدن طرح حمله به عراق، به این دلیل که این موضوع می‌توانست حاکمیت کردها در منطقهٔ خودمختار را بـه خـطر انـدازد، از دولت ترکیه خواست تا از عملی‌شدن این قرارداد چشم‌پوشی نماید و در عوض از منافع بیشتر طرح تحریم هوشمند استفاده کند. روابط بارزانی‌ها پس از این اقدامات ترکیه به این کشور رو به تیرگی نهاد.

روابط بارزانی با ترکیه تا سال ۲۰۰۰ بسیار مستحکم و صمیمانه بود و فقط در رقابت با طالبانی و بعضاً بر سر مسأله پ.ک.ک. کدورتهایی با ترکیه پیدا می‌شد. اما از سال ۲۰۰۱، که امریکا موضوع حمله به عراق را در دستورکار خود قرار داد، به دلیل اختلاف‌نظر بر سر حضور ترکیه در عراق پس از حمله امریکا، این روابط به سرعت رو به تیرگی نهاد. این شرایط به خصوص در سال ۲۰۰۲ به شکـل تـبادل کلمات تند بین مقامات و سخن‌گویان بارزانی و ترکیه بر سر مسألهٔ کرکوک بروز نمود و به همان نسبت روابط بارزانی با پ.ک.ک. و جمهوری اسلامی ایران گرمتر شد.

سابقهٔ حمایت طالبانی از پ.ک.ک. موجب تیره‌شدن روابط ترکیه با این گروه و حتی درگیری شدید طرفین در پاره‌ای از عملیات تـرکیه گـردیده بـود. ولی تـغییر شرایط و نیاز مادی شدید طالبانی، وی را مجبور به سفر به آنکارا ساخت. وی بر گشوده‌شدن قسمتی از مرز با ترکیه و یا دخالت ترکیه در تقسیم منافع حـاصل از تجارت این کشور با حزب دموکرات، بسیار اصرار می‌ورزید.

دولت ترکیه با هدف استفاده از ابزار طالبانی برای تعدیل‌ساختن انحصاری که حزب دموکرات کردستان به وجـود آورده بـود و بـه مـنظور سـرکوب بـاقی‌ماندهٔ پ.ک.ک.، از اقدام جلال برای داشتن روابط بهتر با این کشور استقبال کرد. نزدیکی ترکیه و اتحادیهٔ میهنی موجب روی‌آوردن حزب دموکرات به ایران و سوریه شد. به طوری که پس از درگیری‌های این حزب با ترکمن‌ها، مقامات ترکیه اظهارات تندی ابراز داشته و "نچیروان بارزانی"، نفر دوم مسعود بارزانی، نیز به ایران سفر نمود.

جلال طالبانی در سفر سال ۲۰۰۰ خود به ترکیه پیشنهاد غیرمنتظرهٔ آزادسازی کرکوک از سلطهٔ ارتش عراق را با همکاری کردها و ترکیه، به مقامات وزارت امورخارجهٔ ترکیه ارائه داد. طالبانی علاقهٔ تاریخی ترکیه به کرکوک و جمعیت ترک مورد حمایت ترکیه را در این پیشنهاد مدنظر گرفته بود، تا پس از چند سال روابط تیره با این کشور بتواند انگیزهٔ خوبی را در ترک‌ها برای شروع یک همکاری جدید ایجاد سازد. طالبانی که در منطقهٔ تحت‌نفوذ خود، در مقایسه با منطقه بارزانی، تعداد بسیار کمتری ترک دارد، برخلاف بارزانی در مورد ترکمن‌ها بسیار ملایم‌تر می‌باشد.

به دنبال طرح حمله امریکا به عراق از اواخر سال ۲۰۰۱، ترکیه نگرانی و حتی مخالفت خود را با این طرح ابراز نمود. امریکا برای این که ترکیه را به مشارکت در عملیات آیندهٔ خود در عراق قانع کند و این کشور را به حمایت نظامی و لجستیکی راضی سازد، تضمین‌های گوناگونی را برای رفع نگرانی‌های ترکیه داده و از جمله تأکید نمود که از تشکیل یک دولت کردی مستقل در شمال عراق حمایت نمی‌کند.

اما ترکیه دلایل مختلفی برای نگرانی از حملهٔ نظامی امریکا داشت. دلیل اول بی‌ثبات شدن و به خطرافتادن تمامیت ارضی عراق بود که می‌توانست باعث تسرّی مطالبات مردم کرد عراق به کردهای ترکیه شود. این در حالی بود که ترکیه پس از دستگیری اوجالان رهبر پ.ک.ک. و عملیات مکرر در شمال عراق برای تعقیب نیروهای پ.ک.ک.، توانسته بود موقعیت نسبتاً مقتدرانه‌ای را در رابطه با کردهای ترکیه کسب کند.

دلیل دیگر اینکه تحقق آرزوی دیرینه و برآورده نشدهٔ ترکیه به جهت پیوستن به اتحادیهٔ اروپا، نیاز به جو آرام و فراموش‌شدن سرکوب کردها توسط ارتش ترکیه دارد. در حالیکه حملهٔ امریکا به عراق، بدون هیچ‌گونه تردیدی اسباب بحرانی شدن اوضاع کردستان عراق و طرح مطالبات فدرالیسم و خودمختاری را فراهم می‌ساخت. ترکیه نیز نمی‌توانست در مقابل کشیده‌شدن اجتناب‌ناپذیر این تحولات به میان کردهای ترکیه بی‌تفاوت باشد و این خود موج جدیدی از سرکوب کردها و پ.ک.ک. را، که می‌تواند در اثر این تحولات مجدداً احیا شود، پدید می‌آورد؛ و این

مغایر با جو آرام مطلوب ترکیه بود.

دلیل سوم اینکه درآمدهای خوب ترکیه، که در اثر روابط سریعاً روبه رشد بازرگانی با کردهای شمال عراق و مهمتر از آن با خود دولت عراق ایجاد شده بود، در اثر ناآرامی‌های ناشی از حملهٔ امریکا به خطر می‌افتاد، این برای اقتصاد نیمه ورشکستهٔ ترکیه که در همین سال توانست با کمک بسیار بزرگ بانک جهانی بحران بزرگی را از سر بگذراند، ضربهٔ جبران‌ناپذیری به شمار می‌آمد.

سرانجام چهارمین دلیل اینستکه موقعیت ترکیه از دهه ۱۹۹۰ میلادی به علت روابط گرم با رژیم اسراییل، در میان کشورهای خاورمیانه چندان مطلوب نمی‌باشد. همراهی ترکیه با امریکا در حمله به عراق می‌توانست موجب بدتر شدن این موقعیت بشود که مسلما نتایج زیان‌بار اقتصادی و سیاسی را برای ترکیه به همراه خواهد داشت.

با همهٔ این نگرانی‌ها، ترکیه به عنوان هم‌پیمان نظامی امریکا و همسایهٔ مهم عراق، که پایگاه مهم هوایی "اینجرلیک"[1] را در اختیار امریکا گذاشته است، علی‌رغم متحمل‌شدن هزینه‌های اقتصادی و سیاسی ناشی از به هم ریختن وضع عراق، در مخالفت با حملهٔ امریکا دچار تردید بسیاری بود. سؤال اصلی این بود که میزان دخالت ترکیه در این حمله چقدر می‌توانست باشد. کردهای شمال عراق حضور نیروهای ترکیه در عمقی بیش از آنچه که ترک‌ها به بهانهٔ تعقیب پ.ک.ک. در عملیات و تجاوزهای محدود خود به مناطق مرزی داشته‌اند، خط قرمز و عبور از آن را غیرقابل تحمل محسوب می‌دارند.

به همین دلیل امریکایی‌ها، در طول سال ۲۰۰۲ توسط هیأتهای مخفی و نیمه‌مخفی برای بررسی این منطقه و مذاکره با گروه‌های بارزانی و طالبانی به این منطقه گسیل داشتند و همواره به سران گروه‌های کرد اطمینان می‌دادند که اجازه نخواهند داد، نیروهای ترک در عملیات حمله به عراق شرکت مستقیم داشته باشند. آنها با وجود آن که نمایندگان ترکیه در هیأت ایشان حضور داشتند، در

1. Ingerlik

جلسات جداگانه با سران گروه‌های کرد و بی آن که به نمایندهٔ مذکور اجازهٔ حضور دهند، سعی در جلب اعتماد کردها نموده‌اند.

استفادهٔ ترکیه از اهرم ادعا بر منطقهٔ کرکوک

ترک‌ها از زمان تجزیهٔ عثمانی حق خود را به دلیل جداشدن منطقه ترک‌نشین و نفتی کرکوک از ترکیه پایمال شده می‌دانند. آنهاکه این احساس را همواره به صورت عقدهٔ فرو خورده داشته‌اند، به تدریج به صورت آشکارتری سخن از تعلق کرکوک به ترکیه و ضرورت حضور نیروهای خود در این منطقهٔ نفت‌خیز، به بهانهٔ حمایت از اقلیت ترک کرکوک، به میان می‌آورند.

به نوشتهٔ روزنامهٔ "الزمان"، در سپتامبر ۲۰۰۲ رئیس ارتش ترکیه، ژنرال "حسین کیفر اوغلو"، در دیدار با پل ولفوولیتز معاون وزیر دفاع امریکا، به وی اعلام کرد که اگر حملهٔ امریکا به عراق منجر به ایجاد شرایطی در شمال عراق، به ویژه در شهر کرکوک شود، که مورد قبول آنکارا نباشد، مسأله برای ما فوق‌العاده حساس خواهد بود و ترکیه به صورت مستقیم وارد عمل خواهد شد. وی همچنین بر احقاق حقوق ترکمن‌های شمال عراق تأکید کرد. براساس این گزارش، معاون وزیر دفاع امریکا اغلب شرایط ترکیه برای حملهٔ امریکا به عراق را پذیرفته است.

"صباح‌الدین چخماق اوغلو" وزیر وقت دفاع ترکیه نیز اظهار داشته بود، ترکیه در شمال عراق دارای منافع استراتژیک است و این منطقه بخشی از خاک ترکیه بوده که در اوایل قرن بیستم به زور از آن جدا شده است.

این سخنان موجب واکنش شدید مسعود بارزانی گردید. بارزانی نیز صراحتاً سخن از تعلق کرکوک به کردها و ضرورت قراردادن آن در منطقهٔ کردنشین عراق فدرال به میان آورد.

ترکیه به نقش اقلیتهای قومی عراق، از جمله ترکمن‌ها در حکومت آیندهٔ عراق، توجه خاصی دارد. کردها و ترکمن‌های عراق، این مسأله را به دقت پی‌گیری می‌کنند و نگران کسب حقوق ملی خود هستند. ترکیه با ابراز نگرانی خود در این مورد گفت: کرکوک باید تحت کنترل ترکمن‌ها باقی بماند. خبرنگار روزنامهٔ تُرکیش

دیلی نیوز پس از اجلاس لندن نوشت؛ رهبران ترکمن‌های عراق، در مورد تصمیمات گروه‌های اپوزیسیون در لندن، ابراز نگرانی کردند. نمایندگان ترکمن‌های عراق گفته‌اند که آیندهٔ سیاسی عراق نه از طریق یک حملهٔ نظامی خارجی، بلکه باید از طریق خواست مردم عراق تعیین گردد.

البته این مواضع، بعضا متضاد با مواضعی بود که امریکا در مذاکره با گروههای کرد عراقی اتخاذ می‌کرد. بنا به گزارش خبرنگار تلویزیون "ان.تی.وی." ترکیه از لندن، در پایان اجلاس سه روزهٔ مخالفان دولت عراق در لندن، رهبران ترکمن‌های عراق، طی قطعنامه‌ای خروج خود را از شورای نظامی ۲۵ نفره‌ای که قبلاً انتخاب شده‌اند، اعلام نمودند.

معاون وزیر دفاع امریکا "پل ولفووتیز"، که برای گفت و گو در مورد احتمال حملهٔ امریکا به عراق به ترکیه سفر کرد، به دلیل این حساسیت ترکها، در یک کنفرانس خبری گفت «ما می‌خواهیم که عراق یک دولت دموکراتیک باشد؛ ما خواهان نقض تمامیت ارضی عراق و تشکیل یک دولت کرد در شمال عراق نیستیم؛ ما می‌خواهیم که عراق با همسایگان خود، به صورت مسالمت‌آمیز زندگی کند و می‌خواهیم که با اقلیتهای قومی، از جمله ترکمن‌ها، منصفانه رفتار گردد.»

کرکوک که زمانی نزدیک به صد درصد تولید نفت عراق را تأمین می‌کرد، امروز هم، در حالی که عراق دارای ذخایر نفتی با عمر درازمدت می‌باشد، بخش مهمی از تولیدات نفت این کشور را به عهده دارد. در تعیین تکلیف جایگاه کرکوک، امریکا، که به دنبال کنترل کامل منابع نفتی خاورمیانه و عراق است، نقش مهمی خواهد داشت.

طالبانی با آن که می‌داند برای تحقق آرزوی دیرینه در گسترش نیروهای خود به کرکوک، نیاز به اجازهٔ بین‌المللی دارد، ولی بنا به اظهار مطبوعات ترک، در جریان سفرش به ترکیه گفت: «اگر امریکا چراغ سبز نشان بدهد، چشم بسته وارد کرکوک می‌شویم.»

خارج ساختن کنترل موصول و کرکوک از دست صدام، در گفتگوهای سال ۲۰۰۲ میان ترکیه و امریکا مطرح شده بود. ولی امریکایی‌ها نتوانسته بودند به این

پرسش ترکیه پاسخ دهند، که اگر تأمین امنیت منطقه از سوی کردهای شمال عراق صورت گیرد، آیا به مصلحت است که موصل و کرکوک را از دست صدام خارج کرد؟ اجویت نخست‌وزیر قبلی ترکیه زمانی که در دولت حضور نداشت، طی سخنانی پیرامون روند موجود در عراق اظهار داشته بود: امریکا ابتدا سعی می‌کند یک حکومت کرد ایجاد کند. بعد همین حکومت، رابطهٔ فدراسیون با ترکیه داشته باشد و بعداً نیز از ترکیه درخواست زمین کند (۷ سپتامبر ۱۹۹۵ روزنامهٔ زمان).

اجویت به دنبال انتخاب‌شدن به نخست‌وزیری نیز اظهاراتی شبیه به همان سخنان ایراد داشت: در شمال عراق، یک ساختار و هویت کردی در حال به وجود آمدن است که می‌توان آن را مدرن قلمداد کرد. "اینونو" وصیتی را که آتاترک به او نموده بود به من نمود و آن این که بالأخره باید یک روز موصل و کرکوک تصاحب شود (۱۲ آگوست کانال تلویزیونی ۶).

دو تن از امریکایی‌های متخصص صاحب نام امور خاورمیانه، که طرف مشورت حکومت و سازمانهای اطلاعاتی امریکا نیز هستند، به نامهای "هیزی برکلی" و "گراهام فوللر" در سال ۱۹۹۶ به دعوت دولت ترکیه سفری به این کشور نمودند. آنها طی مصاحبه‌ای پیشنهاد کردند که ترکیه باید با تحت کنترل درآوردن کردهای عراق، دست به ایجاد یک فدراسیون با مناطق کردنشین شمال عراق بزند. ترکیه طی دوره‌های متفاوت و با توجه به مقتضیات مختلف، سیاست‌های گوناگون و بعضاً متناقضی در رابطه با شمال عراق، گروه‌های مستقر در آن و کلیهٔ نیروهای دخیل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مربوط داشته است.

این که ترکیه از اقلیت چند صد هزار نفری ترکمن در شمال عراق یک نیروی مؤثر و شریک کردها ساخته و در مراکز آنها پرچم، تصویر آتاترک و سرود ترکیه را به عنوان سمبل اتحاد کامل با ترکیه قرار داده است، موضوعی ساده و صرفاً سمبلیک نمی‌تواند باشد. وجود ذخایر عظیم نفت در کرکوک و موصل و نیاز شدید و روزافزون ترکیه به انرژی، چشمان دولتمران این کشور را خیره ساخته است و دسترسی آسان به این منابع یکی از پایه‌های اصلی تصمیم‌گیری ایشان است.

اما شرایط فعلی اجازهٔ تصرف و یا استفاده از روشهای گذشته و قدیمی را برای

تصاحب این ثروتها به ترک‌ها نمی‌دهد. لذا استفادهٔ بهینهٔ آنها از هر امکانی، جهت نفوذ و کسب منافع بیشتر، در این زمینه برایشان سیاست کاربردی است.

کردها این شهر ۹۰۰ هزار نفری را کردنشین و حق مسلم خود و پایتخت منطقه می‌دانند. آنها می‌گویند در طول سالیان گذشته ۴۵٪ مردم کرد کرکوک، توسط حکومت بغداد کشته یا تبعید شده‌اند که حدود ۲۰۰ هزار نفر ایشان در نیمه دهه ۱۹۹۰ به این بلیه دچار شدند. کردهای بسیاری در انتظار بازگشت به سرزمین خود لحظه شماری می‌کنند. ترکیه هم به دلیل نوستالژی تاریخی و هم به دلیل استفاده ابزاری در مقابل آرزوی تشکیل دولت کردی در شمال عراق، اهرم ادعای تاریخی خود بر کرکوک و رسالت حمایت از اقلیت ترک این منطقه را، مرتباً تکرار می‌کند. امریکا نیز با توجه به هدف اصلی خود که تسلط بر صنایع نفتی عراق است و با توجه به نگرانی از درگیری‌های قومی در این منطقه حساس و با توجه به نگرانی از به آتش کشیده شدن چاههای نفت کرکوک بوسیله صدام، تصرف این منطقه را از نخستین برنامه‌های حمله خود قرار داده بود.

نقش ترکیه در عملیات حملهٔ امریکا به عراق

استراتژیست‌های نظامی آنکارا، حضور نیروهای مسلح ترک در شمال عراق و استفادهٔ فعالانهٔ این قوا، در مواقع لزوم را امری طبیعی و مشروع می‌دانستند. آنان اعتقاد دارند شمال عراق می‌تواند به عنوان پایگاهی به منظور تهدید و امنیت ملی و یکپارچگی ترکیه استفاده شود. لذا ترکیه نمی‌تواند در مقابل تحولاتی که منجر به تغییر ساختار اداری و تمامیت ارضی عراق بشود، بی‌تفاوت باقی بماند.

به اعتقاد این استراتژیست‌ها دولت سیاسی، که زیرساخت آن در شمال عراق عملاً پی‌ریزی و اعلام شده، تشکلی است که علاوه بر تهدید ترکمن‌های عراق، باعث سیل مهاجرت به ترکیه خواهد شد. لذا مداخلهٔ ترکیه در مقابل این تحولات که مستقیماً امنیت و تمامیت ملی ترکیه را تهدید می‌کند، حق مسلم آنهاست، اما در عین حال مداخلهٔ ترکیه در این خصوص با مداخلهٔ امریکا در عراق مرتبط نیست. کما این که در گذشته نیز بدون حملهٔ امریکایی‌ها این نوع مداخلات صورت

می‌گرفت؛ ولی این بار امریکا که قصد کنترل بلندمدت عراق را دارد، اجازهٔ خودسری به ترکیه نخواهد داد و تمام اقدامات ترکیه باید با تأیید امریکا باشد.

امریکایی‌ها که از دو ماهه آخر سال ۲۰۰۲ نیروهای اطلاعاتی و شناسائی خود را در هر دو منطقه طالبانی و بارزانی مستقر کردند، به انحاء گوناگون به هر دو گروه کرد اعلام کرده‌اند که ترکها را در کار خود در ایستگاهها دخالت نخواهند داد. در این میان دو چیز هرگز تغییر نکرده و به عنوان خمیرمایهٔ اصلی سیاست‌های ترکیه جلوه داشته است. اصل نخست نگرانی از به وجود آمدن یک هویت کردی مستقل در داخل خاک ترکیه و یا در همسایگی منطقهٔ کردنشین این کشور می‌باشد؛ زیرا دولتمردان این کشور از آغاز به وجود آمدن جمهوری ترکیه، همواره از ناحیهٔ جمعیت قابل توجه کردهای ترکیه، که در مناطق جنوب و شرق استقرار دارند، برای کسب استقلال و یا خودمختاری تحت فشار شدید بوده‌اند. در مقابل، آنان نیز از هیچ کوششی برای نابودی هویت کردی، استحاله، پراکندگی و فقیرنمودن فروگذار نبوده‌اند. اصطلاح ترک کوهستانی شاید محترمانه‌ترین لفظی بود که مقامات این کشور تا همین چند سال پیش در مورد کردها به کار می‌بردند.

به وجود آمدن شرایط جدید بین‌المللی و منطقه‌ای و فشار زیاد جوامع جهانی در قالبهای رسمی و غیررسمی به ترکیه، موجب گردید تا آنها تعدیل در سیاست‌های خود را در مقابل کردها، حداقل در ظاهر، به نمایش بگذارند.

از سوی دیگر دگردیسی مبارزهٔ مسأله اکراد ترکیه از نظامی به سیاسی، فشار جامعهٔ اروپا برای حل مسألهٔ کردها، غلبهٔ مسائل اقتصادی در شمال عراق بر مسائل سیاسی و عشیره‌ای در میان گروه‌های دخیل و از بین‌رفتن موضوعیت و زمینه‌های حملات ترکیه به شمال عراق، موجب دگرگونی و تغییر در روشهای دولتمردان در مواجهه با مسألهٔ کردی و شمال عراق گردیده است.

دومین اصل ثابت سیاست ترکیه در مورد کردستان عراق از زمان "آتاترک"، نگاه طمع‌آمیز ترکیه به سرزمینهای شمالی عراق است که دارای منابع غنی و متنوع زیرزمینی، معدنی، کشاورزی و آب می‌باشد. منشأ این نگاه، احساس مغبون‌شدن ترکیه در جریان تجربیات عثمانی است.

نگرانی ترکیه از ایجاد منطقهٔ کردنشین خودمختار یا مستقل عراق، به‌خصوص پس از برگزاری اجلاس پارلمان کردستان، به حدی رسید که از اعلام مواضع فراتر رفت و روزنامه‌های ترکیه در ۱۹ اکتبر سال ۲۰۰۲، خبر از اعزام دوازده هزار تن از نیروهای ارتش ترکیه به شمال عراق را پخش کردند. گرچه ستاد فرماندهی ارتش ترکیه این خبر را تکذیب کرد.

در ماه اکتبر، به دنبال تشکیل پارلمان کردستان و اعلام کرکوک به عنوان پایتخت آیندهٔ کردستان، مقامات ترکیه از عصبانیت خود را نسبت به امریکا، که آن را حامی این اقدام کردها می‌دانستند، پنهان نمی‌کردند.

بولنت اجویت[1]، نخست‌وزیر وقت ترکیه یک روز قبل از اجلاس افتتاحیهٔ پارلمان کردستان عراق، به احزاب کرد عراقی هشدار داد که در صورتی که پارلمان مشترک شمال عراق، به عنوان پارلمان یک دولت اعلام شود، با واکنش تند آنکارا مواجه خواهند شد.

از دید دولتمردان ترکیه بازگشایی پارلمان کردستان عراق در این شرایط که احتمال حملهٔ امریکا به عراق افزایش یافته، تأمل‌برانگیز بود. روند تحولات ماه‌های آخر سال ۲۰۰۲ در شمال عراق و به ویژه مذاکرات رهبران کرد عراقی با امریکا، ترکیه را از آیندهٔ تحولات شمال عراق نگران کرده بود. در این میان، تیره‌شدن مناسبات حزب دموکرات کردستان عراق با دولت آنکارا، حساسیت ترکیه را دو چندان ساخت. به‌گونه‌ای که مقامهای آنکارا جناح بارزانی را به تلاش برای تشکیل دولت کرد در شمال عراق متهم کردند. آنکارا با دیده شک به بازگشایی پارلمان کردستان عراق نگاه می‌کرد. به خصوص که دیدارهای مکرر طالبانی و بارزانی با یکدیگر و توافق آنها برای حل مشکلات و اختلافهای فی‌مابین غیرمنتظره بود.

به گزارش رویترز از آنکارا و به نقل از خبرگزاری آناتولی، "بولنت اجویت"، یک هفته پس از تشکیل پارلمان کردستان به امریکا هشدار داد؛ کردهای عراقی را به تشکیل دولت مستقل کرد در شمال عراق تشویق نکنند؛ زیرا در آن صورت ترکیه به

---

1. Bulent Echevit

منظور حفاظت از منافع خود مجبور به مداخله خواهد شد.

همچنین به گزارش واحد مرکزی خبر در همین تاریخ نخست‌وزیر ترکیه در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی اوضاع سیاسی در شمال عراق را خارج از کنترل و بسیار نگران‌کننده اعلام کرد. بولنت اجویت مخالفت شدید ترکیه با اقدام کردهای شمال عراق در تدوین قانون اساسی و تعیین کرکوک به عنوان پایتخت این منطقه را اعلام نمود.

رئیس مجلس ترکیه نیز تشکیل یک دولت کرد در شمال عراق را امری غیرممکن اعلام کرد و افزود: تشکیل چنین دولتی در شمال عراق بدون اجازهٔ ترکیه به هیچ‌وجه امکان‌پذیر نخواهد بود. وی گفت: منطقهٔ کرکوک، موصل و سلیمانیه متعلق به ترکمن‌های منطقه بوده و ترکیه به هیچ‌وجه اجازهٔ تشکیل یک کردستان خودمختار در منطق را تصویب نخواهد کرد. وی افزود: غرب و در رأس آنان امریکا خواهان تشکیل چنین دولتی در منطقه می‌باشند و می‌خواهند مناطق کرکوک، موصل و سلیمانیه را نیز در آن داخل کنند.

بنا به گزارشی از سایت خبری "القناة"، به نقل از منابع آگاه ترک در دهم سپتامبر اعلام گردید که امریکا رسماً تصمیم خود مبنی بر تشکیل دولت کردی در شمال عراق، به مقامات آنکارا ابلاغ کرده و از آنها خواستند تا دربارهٔ این موضوع به طور جدی بیندیشد.

این منابع افزودند: واشنگتن مدعی است این تنها راه تضمین مشارکت کردها در عملیات براندازی صدام است و متقابلاً وعدهٔ اعطای امتیازات بیشتر و اعطای حق خودمختاری به ترکمانان منطقه را به ترکیه داده است. اما ناظران معتقدند هدف واشنگتن از تشکیل دولت مستقل کرد در شمال عراق، علاوه بر تحقق منافع امریکا در سرنگون کردن صدام، دادن پیامی به کشورهای ایران و سوریه می‌باشد که دارای مناطقی کردنشین هستند.

جلال طالبانی در عکس‌العمل به این گونه مواضع در اواسط اکتبر به نقل قول از روزنامهٔ "زبان ترکیه" از مصاحبهٔ وی با شبکه ماهواره‌ای عربی زبان ام.بی.سی. گفت: امریکا به گروه‌های کرد تضمین داده است؛ در صورت حملهٔ امریکا به عراق،

واشنگتن مانع مداخلهٔ دولتهای همسایه در عراق خواهد شد.

در ماههای قبل از حمله امریکا به عراق، ترکیه اقداماتی را جهت تداوم روابط با بغداد را باید در راستای تحت فشار قراردادن امریکا از سوی ترکیه، به منظور کسب امتیازات مهمتر از این کشور، در جریان حمله به عراق محسوب کرد. مثلاً دولت ترکیه در سپتامبر ۲۰۰۲ رسماً از عراق درخواست بازگشایی سرکنسولگری ترکیه در موصل را نمود که در جریان جنگ خلیج‌فارس تعطیل شده بود. در ژانویه سال ۲۰۰۳ نیز همزمان با سفر خاورمیانه‌ئی نخست وزیر ترکیه، وزیر بازرگانی این کشور همراه با یک هیأت بازرگانی بزرگ به بغداد سفر نمود.

مقامات سیاسی ترکیه در عین حال سعی نموده‌اند از طریق تماسهای غیرآشکار، حتی از حساسیت کردهای عراق بر علیه ترکیه، که به علت سخنان مقامات نظامی این کشور در رابطه با کرکوک و موصل ایجاد شده بود، بکاهند. در پی همین اقدامات در دهم سپتامبر سال ۲۰۰۲ مسعود بارزانی طی یک بیانیهٔ رسمی، که توسط خبرگزاری آناتولی نقل شد، برخی از مفاد مصاحبهٔ خود با یک نشریهٔ آلمانی را تکذیب کرد که در آن از قول وی گفته شده در صورت ورود سربازان ترکیه به شمال عراق، این منطقه را به گورستان نظامیان ترکیه تبدیل خواهد ساخت. او تأکید نمود که راه حل‌وفصل مشکلات میان این حزب با آنکارا، تهدید و اعمال فشار نیست و این مسائل باید از طریق گفتگو حل شود.

به نوشتهٔ روزنامهٔ "الزمان" در دهم سپتامبر ۲۰۰۲، بوش در تماس تلفنی با اجویت، این کشور را به داشتن آمادگی کامل برای هرگونه اقدام احتمالی واشنگتن علیه بغداد ترغیب کرد. وی صدام را یک عنصر خطرناک توصیف کرد و ضمن ضروری خواندن جنگ علیه بغداد، بر لزوم رایزنی با ترکیه به عنوان یکی از هم‌پیمانان خود تأکید کرد. رئیس ستاد ارتش ترکیه نیز از سفر کارشناسان ناتو به منطقه و بازدید از پایگاه‌های نظامی ترکیه خبر داد. بنا به نقل از رادیو کردهای شمال عراق، نحوهٔ آرایش نیروهای زرهی ارتش ترکیه در سراسر نوار مرزی با عراق، نشان‌دهندهٔ آمادگی کامل آنان برای ورود به شمال عراق است.

در اواخر سپتامبر، روزنامهٔ "حریت" چاپ ترکیه در اینترنت نوشت: دولت ترکیه

راهبردی ۷ ماده‌ای در مقابل درخواستهای امریکا به منظور استفاده از پایگاه‌های ترکیه، برای حمله به عراق تهیه کرده است. این استراتژی ۷ ماده‌ای به شرح زیر است:

۱ـ ترکیه ترجیح می‌دهد که هیچ اقدام نظامی علیه عراق صورت نگیرد. ۲ - در صورت اصرار امریکا بر انجام عملیات نظامی، ترکیه بر ضرورت اقدامات نظامی در چارچوب موازین بین‌المللی و مشروع تأکید خواهد کرد. ۳ـ ترکیه به هیچ‌وجه اجازهٔ تجزیه عراق و تأسیس یک دولت کرد در شمال عراق را نخواهد داد. ۴ـ زیانهای اقتصادی ترکیه باید کاملاً جبران شود. ۵دولت ترکیه مانع ورود پناه‌جویان از عراق به ترکیه خواهد شد. پناه‌جویان باید در مناطق شمالی عراق در کنار مرزهای ترکیه مستقر شوند و ارسال کمک به پناهجویان نیز تضمین شود. ۶ـ ترکیه خواستار آن است که عملیات نظامی علیه عراق در مدتی کوتاه پایان یابد. ۷ـ ترکیه اجازه نخواهد داد مناطق نفتی موصل و کرکوک تحت کنترل گروه‌های کرد قرار گیرد.

"شکری سیناگورل" وزیر امور خارجهٔ وقت ترکیه در گفتگویی که در شمارهٔ ۲۰ اکتبر روزنامهٔ "ملیت" به چاپ رسید، خاطرنشان کرد؛ مقامات امریکایی می‌گویند، آنها خواهان کشور مستقل کرد در شمال عراق نیستند، لیکن تحولات در این منطقه نشان می‌دهد که در عمل کشوری تشکیل شده است. وی افزود: چنین دیدگاهی باعث بروز این شک و سوءظن شده است که آیا امریکا تلاش می‌کند با حمایت از تحولات شمال عراق، باعث تحریک آنکارا شود؟ زیرا اعلام کشور مستقل کرد به معنای مداخله در امور ترکیه است. وزیر امور خارجهٔ ترکیه در ادامه افزود: ترکیه تحت‌تأثیر تحریکات و وسوسه‌های خارجی برای توسل به اقدام نظامی قرار نخواهد گرفت، لیکن در صورتی که احساس کند تهدید امنیتی علیه منافعش در حال شکل‌گیری است، وارد عمل خواهد شد و دست به اقدام نظامی خواهد زد.

همچنین به گزارش تلویزیون "ان.تی.وی" ترکیه؛ "شکری سیناگورل" به گروه‌های کرد شمال عراق توصیه کرد، از ایجاد ساختار سیاسی جدیدی در شمال عراق خودداری کنند.

ولی امریکا فشارهای خود را بر ترکیه اعمال می‌کرد تا با این کشور در حمله به

عراق، بدون بالابردن سطح توقعاتش، با امریکا همکاری نظامی داشته باشد. به گفتهٔ رادیو "عراق آزاد"؛ در بیستم اکتبر مشاور سفیر امریکا در آنکارا طی نامه‌ای به اعضای شورای امنیت ملی ترکیه و سیاستمداران و نظامیان، خواستار نقش عملی این کشور در جنگ شده و خاطر نشان ساخت که اگر ترکیه از آن بیم دارد که حمله به عراق، منجر به تشکیل دولت مستقل در شمال عراق شود، باید امریکا را در حملهٔ نظامی همراهی کند.

در انتخابات ترکیه در نوامبر سال ۲۰۰۲ به صورتی تقریباً غافلگیرکننده و با اکثریتی مطلق حزب توسعه و عدالت، که بیشتر اعضای آن دارای سوابق عضویت در احزاب منحله اسلام‌گرا بودند، به پیروزی دست یافت و توانست دولت جدید را به تنهایی و بدون ائتلاف تشکیل دهد. اما علیرغم تفاوت نگرشهای فرهنگی و عقیدتی دولت جدید، با دولتهای قبلی که متشکل از احزاب لائیک بودند، تحول اساسی در سیاست ترکیه نسبت به موضوع عراق و کردها پدید نیامد. البته به نظر میرسد سران حزب پیروز، قبل از انتخابات به منظور عدم تکرار تجربه تلخ گذشته با نظامیان لائیک و حامیان امریکایی ایشان، به نحوی توانسته بودند به امریکا و همچنین ارتش ترکیه اطمینان دهند که تفکرات اسلامی در سیاست‌های منطقه‌ای ایشان بروز نخواهد یافت.

دولت جدید ترکیه با توجه به ادامه برخورد منفی با عضویت این کشور در اتحادیه اروپا و ناامید بودن از این کشورها، با جدیت در پی داشتن روابط مطمئن با امریکا و دادن علائم امیدوارکننده به این کشور است. یکی از این علائم که در عین حال می‌تواند سوء ظن امریکا به گرایش‌های اسلامی این حزب را تخفیف دهد، دادن وعده همکاری با امریکا در حمله به عراق است.

اما دولت جدید در صدد بود تا نگرانیهایی که در صفحات قبل به آن اشاره نمودیم با گرفتن تضمین‌های اطمینان‌بخش برطرف نماید. ترکها با ادعای خسارت ۵۰ میلیارد دلاری در جنگ خلیج فارس و یکصد میلیارد دلاری ناشی از جنگ با کردهای پ ک ک ترکیه و پیش‌بینی خسارت اولیه سی میلیارد دلاری در جنگ قریب‌الوقوع امریکا با عراق و یا به رخ کشیدن نارضایی ۸۳٪ از مردم ترکیه با آغاز

این جنگ، خواهان ما به ازای بزرگی برای مشارکت در جنگ بود. بخشی از این ما به ازاء بخشیده شدن قسمت بزرگی از بدهی‌های این کشور به امریکا و دریافت کمکهای نظامی و غیر نظامی بیشتر در آینده بود، تا ترکیه بتواند به اقتصاد نیمه ورشکسته خود سر و سامانی بدهند.

از سوی دیگر آنان خواهان ضمانت امریکا مبنی بر عدم تشکیل دولت کردی در شمال عراق و موافقت امریکا مبنی بر حضور حدود بیست هزار نیروی ارتش خود در این منطقه بودند. عبداله گل نخست وزیر وقت ترکیه به منظور ایجاد فضای مناسب‌تر در بین کشورهای عرب منطقه در اوایل ژانویه سال ۲۰۰۳ سفری به مصر و سوریه و عربستان و ایران داشت و در مصاحبه خود در قاهره گفت آغاز جنگ امریکا با عراق مانند باز شدن درهای جهنم می‌باشد. اردوغان رهبر حزب و نخست‌وزیر بعدی نیز در همان ایام گفت که ترکیه در خصوص حمله به عراق نباید تنها گذاشته شود و عربستان و سوریه و مصر نیز باید برای مشارکت در این عملیات قانع شوند. در غیر اینصورت نتایج سختی در آینده برای ترکیه ایجاد خواهد شد. یکهفته پس از این سفر ترکیه میزبان وزرای خارجه همسایگان عراق (بجز کویت) و مصر بود تا بتواند این کشورها را به تشکیل فوری اجلاس سران ترغیب نماید ولی سوءظن کشورهای عرب به ترکیه باعث شد که بجز کلیاتی تکراری چیزی حاصل این اجلاس نباشد و دولت جدید ترکیه که توجه به کشورهای منطقه را در اولویت سیاست خارجی خود قرار داده است، در بدست گرفتن ابتکار موفق نشود.

در اقدامی متضاد با اظهارات یاد شده، مقامات عالی رتبه نظامی و سیاسی ترکیه در نهم ژانویه ۲۰۰۳، اجازه پرواز هواپیماهای جاسوسی امریکا در فضای ترکیه برای مأموریت بر علیه عراق و اجازه استفاده از پادگانها و امکانات دریائی مورد نظر آمریکا همراه با مجوز استفاده از پایگاه هوایی اینجرلیک که در اختیار نیروهای امریکایی است را به طور رسمی صادر نمودند.

حساسیت دولت جدید ترکیه نسبت به اکراد عراقی در مقایسه با دولتهای قبلی کمتر نبود و سفرهای مکرر مقامات بارزانی طالبانی به ترکیه برای رفع نگرانی مقامات ترک کماکان ادامه داشت. در عین حال مقامات امریکا نیز با توجه به

حساسیت کردهای شمال عراق به ترکیه و قضیه کرکوک، بعضاً مواضع متضادی می‌گرفتند و مخالفت علنی یا غیر علنی خود را با حضور وسیع نیروهای ترکیه در شمال عراق ابراز می‌داشتند.

امریکا برای کسب موفقیت سریع در لشکرکشی خود به عراق، نیاز به استفاده از منطقه شمالی عراقی و مرزهای آن با ترکیه را داشت، زیرا مرزهای محدود عراق با کویت و حمله از جهت جنوب می‌تواند برای نیروهای امریکایی همراه با دردسر باشد. ورود نیروهای آموزش دیده عراقی در امریکا، از منطقه شمالی راحت‌تر بود و نیروهای امریکایی در شمال عراق می‌توانستند از حمایت‌های لجستیکی و حتی عملیاتی گروههای کرد بهره گیرند.

بهمین دلیل مقامات امریکایی با سطوح مختلف نظامی و سیاسی ترکیه، در تماس بودند تا با رفع نگرانی‌های ایشان، آنان را به همکاری کامل قانع سازند. در عین حال چنانچه گفته شد، دولت جدید ترکیه در پی رفع نگرانی‌هایی از قبیل خراب شدن رابطه‌اش با جهان اسلام و اعراب و از دست رفتن موقعیت حزب اسلام‌گرا در میان توده‌های مذهبی مردم و بالاخره نگرانی‌های امنیتی و سیاسی و اقتصادی خود بود. اما در عین حال در نهایت فرصت‌طلبی بدنبال کسب منافع زیاد از این عملیات می‌گشت. طرح شروطی از قبیل حضور نیروهای ترکیه در شمال عراق و حقوق ترکیه کرکوک در همین راستا می‌باشد.

ترک‌ها علیرغم اعلام موضع رسمی و علنی در مخالفت با وقوع جنگ بین امریکا و عراق، در مذاکرات خصوصی با امریکا مواضع دیگری ابرازکرده‌اند. آنها به منظور رفع نگرانی‌های خود و نیز به منظور شریک‌شدن در منافع پیروزی‌های امریکا بر عراق، اصرار بر مشارکت خود در این عملیات داشتند، مشروط بر آنکه حضور گسترده و مؤثر نظامی در شمال عراق داشته باشند.

در توافق‌های ماه فوریه سال ۲۰۰۳ سرانجام آمریکا با حضور بیست هزار نفر از نیروهای ترکیه در شمال عراق و نزدیک مرز با عنوان حفظ کمربند امنیتی و جلوگیری از هجوم پناهندگان کرد موافقت نمود. آمریکا در عین حال با جلب رضایت طالبانی‌ها برای عدم مخالفت با لشگرکشی ترکیه، بارزانی‌ها را نیز در عمل

انجام شده قرار داد و آنان علیرغم اعلام نارضایی قول دادند که اقدامی به عمل نیاورند. و در عین حال ایشان را مطمئن ساخت که ترکها به کرکوک نخواهند آمد. اجلاس معارضین عراق در فوریه ۲۰۰۳ در صلاح‌الدین اربیل شمال عراق پس از هفته‌ها تأخیر که ناشی از عدم رضایت امریکا و ترکیه بود تشکیل شد.

در این اجلاس پیش‌نویس بیانیه نهایی حاکی از عدم رضایت معارضین از حضور نیروهای خارجی در عراق بود، عوض که منظور معارضین مقابله با حضور نیروهای شریک بود اما با فشار نماینده افغانی‌تبار امریکا یعنی زالمی خلیل‌زاد عبارت عوض شد و نسبت به حضور نیروها برای مقابله با صدام اعلام موافقت گردید. این امر به رغم نارضایی نسبی جلال طالبانی و نارضایی بیشتر مسعود بارزانی از حضور نیروهای ترک در شمال عراق بود. توافق دیگر امریکا و ترکیه این شده است که ترکیه با دولت فدراتیو آینده عراق، مشروط بر آنکه به صورت اداری و غیرقومی باشد اعلام مخالفت نخواهد کرد و در مقابل امریکا در قبرس به نفع ترکها مداخلاتی خواهد کرد. این موضع نیز مورد نارضایی بارزانی و طالبانی بود که خواهان حقوق کامل قومی در چارچوب فدرال هستند.

اما اتفاق غیرمنتظره برای امریکا، مخالفت پارلمان ترکیه با روز اول مارس با لایحه تقدیمی دولت جهت استفاده امریکا از خاک ترکیه بود. این ماجرا طبق اظهار سخنگوی وزارت خارجه امریکا سبب شوکه‌شدن ایشان شد. جالب آنکه نظامیان ترکیه (ملی‌گرایان لائیک ترکیه) نیز از این تصمیم پارلمان به صورت غیرآشکاری راضی شدند و موضع رییس جمهور نیز همین‌گونه بود. احساس آنان این بود که شکست این لایحه با اختلاف تعداد اندکی رای در بلندمدت می‌تواند نگرانی امنیتی ترکیه از ایجاد بحران کردها را کاهش دهد، هر چند که در کوتاه‌مدت باعث بروز عصبانت امریکا خواهد شد. اوج این عصبانیت در سخنان اهانت‌آمیز ریچارد پرل معاون برکنار شده وزارت دفاع امریکا در کنفرانسی در استانبول که یک ماه پس از اشغال عراق برگزار گردید، و نیز در سخنان ولفویتز معاون دیگر وزارت بروز یافت. در این حال بود که دولت ترکیه علیرغم رد لایحه اجازه عبور ۶۵ هزار سرباز نیروی زمینی امریکا، پس از آغاز عملیات، مجوز عبور هوایی و نیز تعداد محدودی

تجهیزات به شمال عراق را برای امریکا صادر نمود تا بدینوسیله بخشی از عصبانیت امریکا را جبران نماید. امریکا پس از حمله علیرغم اعلام آمادگی همکاری بی‌دریغ گروههای کرد در تسخیر شمال عراق، اولاً از ایشان فقط در امور حاشیه‌ئی و لجستیک استفاده نمود و ثانیاً پس از ورود نیروهای امریکایی به کرکوک از کردها خواست تا سریعاً این شهر را ترک کنند. تا بدینوسیله نگرانی ترکها و حتی اعراب تحریک نگردد. کردها نیز به رغم اکراه از اجابت این خواسته، کرکوک را ترک کردند تا پیام حسن نیت خود را به ترکها و امریکایی‌ها برسانند.

منافع کردها و حملهٔ امریکا به عراق

پس از اجلاس واشنگتن مسعود بارزانی در مورد اقدام امریکا هنوز هم با احتیاط برخورد کرد. او طبق گزارش رویتر، در اواخر سپتامبر گفته بود؛ که امریکا به ما نیاز دارد، ولی ما حتی بدون امریکا هم در جنگ با صدام پیروز خواهیم شد. ولی مسألهٔ مهم این است که در صورت سرنگونی صدام چه کسی روی کار خواهد آمد. او به برقراری یک نظام فدرال پس از صدام تأکید داشت. با توجه به این مواضع، جلال طالبانی هم ناچار به اتخاذ مواضع مشابهی است.

مسعود بارزانی در مصاحبه‌ای در پنجم سپتامبر با هفته‌نامهٔ "دی سایت" آلمان گفت: علی‌رغم گفتگوهای انجام گرفته، هنوز توافقی میان رهبران کرد و واشنگتن پیرامون همکاری احتمالی در حمله به صدام صورت نپذیرفته است. شرط تغییرناپذیر کردها برای این همکاری، دادن تضمینی از سوی امریکا به کردها مبنی بر اعطای حق خودگردانی در مناطق شمال عراق و شرط دیگر، به رسمیت شناختن شهر نفت‌خیز کرکوک، به عنوان مرکز استان کردستان عراق، در حکومت آینده خواهد بود.

روبین رایت خبرنگار مجله تایم امریکا در ۲۶ نوامبر سال ۲۰۰۲ مصاحبه‌هائی با مسعود بارزانی داشت. او در پاسخ این سؤال که با توجه به داشتن منطقه امن ایجاد شده توسط سازمان ملل با حمایت هوائی امریکا، آیا واقعاً کردها تغییر دولت در عراق را می‌خواهند و نقش کردها در این تغییر چه می‌باشد؟ مسعود پاسخ داد که

«خواسته ما عراق فدرال و دمکراتیک است و هر چه ما را باین هدف برساند مورد استقبال است. اما فکر نمی‌کنم جنگ در منطقه کردها باشد گرچه امریکائی‌ها می‌توانند از طریق کردستان وارد شوند و ما نمی‌توانیم جلوی آنها را بگیریم و فکر نمی‌کنم در طول جنگ بتوانیم هیچ چیز خاصی عرضه کنیم زیرا در سیستم فرماندهی و آموزش و روشهای جنگ نیروهای ما و امریکا تفاوتهایی وجود دارد. این اشتباه است که موقعیت عراق را با افغانستان و پیشمرگه را با اتحاد شمال مقایسه کنیم. سرنگونی صدام دشوار نیست آنچه مهم است این که پس از صدام چه اتفاقی می‌افتد.

ما پیشنهاد کرده‌ایم در ظرف سه ماه پس از سرنگونی صدام در عراق یک پارلمان فدرال ایجاد شود. امریکا نیز تضمینی نماید که به هیچ دولت خارجی اجازه دخالت در مناطق کردنشین را ندهد. در صورت دریافت این تضمین ما مشکلی در همکاری نخواهیم داشت.اما اگرجنگ فقط برای سرنگونی صدام باشدمعلوم‌نیست چه آینده‌ئی پیش روی کردها خواهد بود و چرا باید کردها خود را در تله قرار دهند.

البته تعهدات فعلی امریکا نسبت به قبل تفاوت کرده و ایجاد اعتماد نموده است، اما آنچه که مایه نگرانی است عدم شفافیت و مشخص نشده جزئیات مخصوصاً در مورد تشکیل دولت جدید است. امریکا باید به اراده مردم عراق برای تصمیم‌گیری روی روش تشکیل دولت جدید احترام بگذارد. به نظر ما با توجه به عدم شباهت اعراب و کردها باید سیستم فدرال کثرت‌گرا باشد. البته ما داوطلبانه اتحاد و تمامیت ارضی در چارچوب عراق را انتخاب کرده‌ایم مسعود بارزانی با ابراز نگرانی از دخالتهای بیگانه با نام بردن از ترکیه می‌گوید ما دخالتهای این کشور را نمی‌پذیریم. برای آنها و دیگران شاید کرکوک روی دریای نفت باشد ولی برای ما روی دریایی از خونهای ماست. کرکوک سمبل رنج مردم کرد است. البته غیرکردها هم می‌توانند در کرکوک باشند اما کرکوک بخشی از کردستان است و ما آماده سازشی روی هویت آن نیستیم.»

دیدگاه اتحادیهٔ میهنی و جلال طالبانی در مورد طرح حملهٔ امریکا بر اساس احساس مغبون‌شدن در سهم‌گیری از حاکمیت خودمختار شمال عراق است. این

گروه اعتقاد دارد که از فرصت به دست آمده در اثر طرح حملهٔ امریکا به عراق می‌توانند استفادهٔ بهینه برند. آنها برای به دست گرفتن نقشی بهتر، در جریان حملهٔ امریکا، کوشیدند تا رابطهٔ تیرهٔ خود با ترکیه را طی سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ ترمیم سازند. آنها با درگیرشدن شدید با بازماندگان پ.ک.ک.، که آنها را در منطقهٔ خود پناه داده بودند، علایم مثبتی را به ترکیه ارسال کردند. هیأتهای مخفی و نیمه‌مخفی نظامی و اطلاعاتی ترکیه، رفت و آمد خود به منطقه طالبانی را افزایش داده‌اند و سفرهای او به ترکیه با تبلیغات وسیعی همراه بوده است.

پس از اجلاس واشنگتن، طالبانی از موضعی مطمئن‌تر نسبت به آیندهٔ عراق سخن گفت. به گزارش سایت اینترنتی روزنامهٔ "ترکیش دیلی نیوز" طالبانی پیش از بازگشت به شمال عراق، در مصاحبه‌ای اختصاصی گفت: برای آخرین بار از صدام حسین خواهد خواست، حکومت تک حزبی در عراق را متوقف و دولتی به ریاست یک شخصیت بی‌طرف، که نمایندهٔ تمام نیروهای مردمی باشد، برقرار کند. و اگر عراق از اجرای این درخواستها خودداری کند، حملهٔ امریکا غیرقابل پیشگیری خواهد بود.

رهبر اتحادیهٔ میهنی در پاسخ به سؤالی در مورد پیش‌بینی خود از وضعیت عراق در سال آینده گفت: عراق سال آینده با نظام پارلمانی اداره می‌شود و اصول دموکراسی، حکومت غیرمذهبی و حقوق اولیه افراد در آن رعایت می‌شود. حکومت سراسر عراق فدرال خواهد بود و این کشور یکپارچگی خود را خواهد داشت.

وی اظهار امیدواری کرد، دولتی به نمایندگی از کردها، شیعیان، سنی‌ها، ترکمان‌ها و آشوریان بر عراق حاکم شود. طالبانی در پایان، در خصوص عواقب حمله برای مردم عراق تأکید کرد: اگر عملیات آمریکا در مدت کوتاه به پایان برسد، هیچ مشکلی ایجاد نخواهد شد؛ اما در صورتی که جنگ به درازا بکشد، آیندهٔ عراق با خطر روبرو خواهد بود.

جلال، طی مصاحبه‌ای در ماه مارس سال ۲۰۰۱ و دو هفته قبل از حمله امریکا با "صدای امریکا" اعلام کرد که؛ جنبش کردستان نمی‌خواهد کورکورانه از راه‌های

مبهم تغییر رژیم در عراق دنباله‌روی نماید. وی گفت: اتحادیهٔ میهنی معتقد به اصلاحات ریشه‌ای دموکراتیک در دولت عراق است و اعتقادی به اقدام، فقط برای تغییر رژیم ندارد؛ زیرا جایگزینی یک رژیم دیکتاتور دیگر، مصیبتی برای عراق است و تأثیرات سوءامنیتی و اقتصادی برای کردستان دارد و دموکراسی کلید تغییرات در عراق است.

طالبانی در برخورد با امریکا مواضع مثبت‌تری نسبت به بارزانی داشته و حتی در سفر ماه آگوست سال ۲۰۰۲ به واشنگتن، که جهت شرکت در اجلاس سران معارضین صورت گرفت، در مصاحبه با سی.ان.ان. اعلام کرد که؛ یکصدهزار نیروی کرد در خدمت امریکا برای سرنگونی صدام قرار دارد و گرمترین استقبال را از حضور این نیروها در شمال عراق نمود. این مصاحبهٔ وی آنچنان غیرطبیعی بود که مقامات امریکایی، به خصوص وزیر دفاع، روز بعد اعلام کردند که آنها طرحی را برای حمله به عراق، از شمال این کشور ارائه نکرده‌اند و طالبانی صرفاً نظریات خود را ابراز نموده است. به همین دلیل جلال‌طالبانی در مصاحبهٔ روز بعد، ناچار به اصلاح مطالب قبلی گردید و گفت که وی فقط پیشنهاد داده و در مورد هیچ طرحی مذاکره ننموده است.

جلال طالبانی در پاسخ سؤال روبین رایت در مورد جنگ امریکا با عراق می‌گوید «البته ما مخالف نیستیم اما خوشحال خواهیم شد اگر این حمله را نبینیم. بهتر است به خود عراقی‌ها برای آزادسازی کشورشان کمک کنند. البته وزیر خارجه امریکا در پیام تبریک خود در بازگشایی پارلمان کردستان کردها را شریک امریکا در جنگ ضد استبداد و آزادی‌بخش خواند و احساس غرور خود از این امر را ابراز داشت. این موضوع مشارکت نیز در اجلاس پارلمان به تصویب رسید، اما خوشحالتر می‌شویم اگر امریکا با طرحی برای عراق بر پایه دمکراسی و فدرالیسم و چند حزبی موافقت نماید.

طالبانی با اشاره به موفقیت حکومت‌های کرد، کردها را عامل توازن میان بنیادگرایی و سکولاریسم و شیعه و سنی خواند. اما این موضوع را که کردها خواستار یک کشور جداگانه هستند رد کرد و خواسته آنها را در چارچوب عراق

خواند. اما این نکته را نیز مردود دانست که خواسته کردها فقط در حد خودمختاری باشد. البته اذعان نمود که کردها هنوز مدل قطعی برای فدرالیسم را تعیین نکرده‌اند.

او بر خلاف بارزانی بر پایتخت بودن کرکوک تأکید ننمود و حتی ادعا کرد که از نظر تاریخی سلیمانیه مرکز کردستان بوده و اربیل توسط دولت بغداد به مرکزیت انتخاب شده و تعیین قطعی مرکز را به عهده پارلمان کردستان دانست.

طالبانی نسبت به تغییر روش امریکا نسبت به سال ۱۹۹۱ و پای‌بند بودن به تعهدات خود ابراز اطمینان کرد ولی در عین حال خاطرنشان ساخت که ایشان آلت دست امریکا نیستند و برای امریکا مبارزه نمی‌کنند بلکه برای کردها تلاش می‌کنند.

طالبانی از فرصت و فضای مبارزهٔ جهانی ضدتروریسم برای خلاصی از دست گروه‌های اسلامی نیز بهره برده است.

همان‌طور که در فصل قبل مشاهده شد، حضور گروه‌های اسلامی از اواخر دههٔ هشتاد در منطقهٔ حلبچه، که بخشی از منطقهٔ تحت‌نفوذ طالبانی است، به این گروه تحمیل شد. انشعابات بعدی و ایجاد جریانات سلفی مرتبط با افغانستان، وضعیت را از سال ۹۹ پیچیده‌تر کرد. این شرایط در نهایت منجر به درگیری‌های خونین تابستان سال جاری بین نیروهای طالبانی و این گروه تندرو، که آخرین نام آن از سپتامبر سال ۲۰۰۱ تبدیل به "انصارالاسلام" است، شد.

در فصل قبل پیرامون ارتباط این گروه‌ها با سازمان اطلاعاتی بغداد توضیح داده شد، لکن در وقایع اخیر تبلیغات جلال طالبانی و حزب او بیشتر برای ارتباط این گروه با القاعده متمرکز شده است. نحوهٔ عمل وحشیانهٔ این گروه در یکی از درگیری‌های سال قبل با طالبانی‌ها و سربریدن بیش از بیست نفر از اسرای طالبانی، همراه با تبلیغات وسیع از تلویزیون اتحادیهٔ میهنی، هم جو مردمی را بر ضد این گروه برانگیخت و هم شبههٔ ارتباط ایشان با القاعده را تقویت نمود. این وضعیت تا حدی پیش رفت که به علت اقدامات گروه‌هایی مانند انصارالاسلام، همراه با تبلیغات جلال، فعالیت‌های کمک‌رسانی و عمرانی آژانسهای سازمان ملل در منطقهٔ حلبچه متوقف گردید.

این درگیری‌ها فرصت جدیدی را برای بهره‌برداری سیاسی و تبلیغی و حتی

نظامی امریکا فراهم آورد. "رایان کروکر" دستیار معاون وزیر امور خارجهٔ امریکا در امور خاورمیانه، در سفر آوریل سال ۲۰۰۲ (فروردین) خود به شمال عراق مدعی شد که تعدادی از اعضای القاعده از افغانستان به عراق فرار کرده و تحت حمایت گروه‌های اسلامی تندرو این منطقه قرار گرفته‌اند. امریکایی‌ها می‌کوشند با طرح چنین شبهاتی، زمینه را برای اعمال نفوذ بیشتر خود در کردستان عراق فراهم کنند. عملیات نظامی سال گذشتهٔ اتحادیهٔ میهنی در حلبچه و مناطق اطراف آن علیه گروه موسوم به "جندالاسلام"، موجب شد تا نیروها و مسؤولان حزب حرکت اسلامی که دارای پایگاه قوی اجتماعی در حلبچه بودند منطقه را ترک کنند. اما صرف‌نظر از ملاحظات سیاسی، بافت مذهبی و اجتماعی برخی مناطق کردستان عراق همچون حلبچه، به گونه‌ای است که اعمال محدودیت برای فعالیت‌های اسلامی، نارضایتی مردم منطقه را در پی خواهد داشت.

امریکایی‌ها در برخی از اظهارنظرهای خود ادعاهایی در مورد کمک ایران برای عبور نیروهای القاعده از افغانستان به شمال عراق نمودند. گرچه طالبانی‌ها هیچ‌گاه این ادعا را تأیید نکرده‌اند، اما برخی از شایعات، حاکی از دامن‌زدن ایشان به این شبهه بود تا در برابر فشار امریکا، در ارتباط با روابط دیرینهٔ خود با جمهوری اسلامی ایران، راه تنفسی داشته باشند. جمهوری اسلامی ایران نه تنها موارد فوق را بارها تکذیب نمود؛ بلکه پس از ورود مخفیانهٔ رهبر جدید انصارالاسلام به نام "ملاکریکار"[1] از محل پناهندگی قبلی او یعنی از نروژ به ایران، در سپتامبر ۲۰۰۲ وی را دستگیر و از ایران اخراج نمود و وی بلافاصله توسط پلیس هلند، که هواپیمای حامل او در آنجا نشسته بود، دستگیر شد. این اقدام، توطئهٔ امریکا علیه ایران را، که به‌منظور متهم‌کردن کشورمان به حمایت از تروریسم مطرح می‌شد، تا حد زیادی خنثی ساخت.

1. Krikar

رابطه معارضین کرد با سایر معارضین عراق

یکی از مهمترین مسایل معارضین کرد عراق، هماهنگی ایشان با سایر معارضین است. ارتباط گروههای سیاسی کرد با معارضین غیر کرد حکومت بغداد، بیش از شصت سال قبل، با همکاری با کمونیتها شروع شد. نخستین تماسهای اکراد با معارضین غیر کرد شیعه، از حدود پنجاه سال پیش آغاز شد. عدم همکاری مرحوم آیت‌الله العظمی حکیم با درخواست حکومت بغداد، برای صدور فتوای مبارزه و جهاد علیه کردها، موجب ایجاد علاقه و ارادت سران کرد بخصوص ملامصطفی و پیروانش به شیعیان غیرحکومتی گردید. در حدود بیست و پنج سال پیش و از زمان شهید صدر، پس از سازمان‌دهی سیاسی و نظامی شیعیان در مخالف با حکومت بغداد، گروههای سیاسی و نظامی شیعه به علت آنکه بخشهایی از کردستان عراق، خارج از کنترل حکومت مرکز قرار داشت، ارتباط خود را با کردها برقرار نمودند.

پس از شروع جنگ ایران و عراق و تشکیل مجلس اعلا، این ارتباطات بیشتر شد و مجلس اعلا از واسط دهه ۱۹۸۰، گروه‌های کوچکی از نیروهای خود را در مناطق شمال عراق و تحت حمایت گروه‌های بارزانی و طالبانی مستقر نمود و نهایتا در برخی از عملیات علیه ارتش صدام، مشترکا شرکت نمودند. در کنار همکاری‌های نظامی نشست‌های مشترکی بین معارضین شیعه و اکراد نیز تشکیل شد و نخستین کنفرانس رسمی مشترک ایشان در سال ۱۹۸۶ در تهران برگزار گردید. پس از جنگ خلیج‌فارس، در اوایل دهه ۱۹۹۰ هر دو گروه شیعه و کرد خیزش‌هایی را آغاز نمودند که به شدت توسط صدام و با سکوت توام با رضایت آمریکا، سرکوب گردید. همین امر ارتباطات سازمانی کردها و شیعیان را گسترده‌تر نمود. ارتباطات مستمر مجلس اعلی، در هر دو منطقه طالبانی و بازرائی، حتی در دوران اعتلافات این دو گروه وجود داشت.

از نیمه دهه ۱۹۹۰ گروه معارض دیگری بنام کنگره ملی عراق به ریاست یک فرد تحصیلکرده در غرب و مقیم امریکا بنام احمد چلپی و با حمایت سازمان سیا تشکیل شد. این گروه ابتدا داعیه داشت که گروه‌های کرد و شیعه را نیز زیر چتر خود در آورد که البته موفق نشد. مدتی بعد گروه کوچک دیگری متشکل از ناراضیان

فراری نظامی و غیرنظامی حکومت صدام، بنام وفاق ملی عراق تحت زعامت ایاد اعلاوی سازمان یافتند و بالاخره عده کمی هم تحت زعامت شریف حسین تحت عنوان سلطنت طلبان مشروطه گردهم آمدند. سازمان سیا و دولت آمریکا تلاش زیادی را برای ایجاد ارتباط ارگانیک بین این گروه‌ها به عمل می‌آورد و این تلاش‌ها از سال ۲۰۰۱ با تصمیم آمریکا برای حمله به عراق وسعت بیشتری یافت.

تشکیل جلسات در سطوح مختلف در واشنگتن سرانجام منجر به اجلاس ماه آگوست سال ۲۰۰۲ سران معارضه در واشنگتن گردید که در صفحات قبل به آن پرداختیم. در این فاصله اجلاس‌های مشابهی در لندن نیز برگزار گردید که مهمترین آن اجلاسی بود در چهاردهم تا هفدهم دسامبر سال ۲۰۰۲ پس از سه هفته تأخیر، بجای بروکسل در لندن و با حضور کلیه گروههای کوچک و بزرگ و حتی چهره‌های منفرد معارض حکومت بغداد، تشکیل گردید در اجلاس‌های قبلی شش گروه معارض مجلس اعلا، بازارانی طالبانی، کنگره ملی، پیمان لندن (اعلاوی) و سلطنت‌طلبان به عنوان گروههای اصلی طرف مذاکره با یکدیگر و با عوامل حکومت آمریکا بودند.

رهبر گروه کنگره ملی دکتر احمد چلبی که نزدیکترین ارتباطات را با آمریکا داشت، به آمریکایی‌ها استدلال نمود که با حضور گروههای کوچکتر و چهره‌های منفرد، می‌توان از قدرت‌نمایی گروههای شیعه و کرد که علائق محکمی با ایران دارند جلوگیری به عمل آورد. از طرفی آمریکایی‌ها مایل بودند قبل از آغاز عملیات بر علیه صدام، تکلیف اداره عراق پس از سقوط صدام و نقش معارضه را روشن کنند و زمام امور معارضه را کلاً در اختیار خود درآورند. به همین دلیل با پذیرش نظریات رئیس کنگره ملی، و با اعمال فشار به پنج عضو دیگر، آنان را وادار نمودند که کنفرانسی را با حضور ۳۳۰ هیأت نمایندگی از گروه‌ها و افراد برگزار نمایند. آمریکا با اعزام زالمی خلیل‌زاد افغانی تبار و نماینده آمریکا در افغانستان و مشاور شورای عالی امنیت ملی آمریکا به عنوان نماینده تام‌الاختیار باین کنفرانس، در طول برگزاری اجلاس فشارهای آشکار و زیادی را به گروه‌های معارض سنتی بخصوص کردها و شیعیان وارد می‌آورد.

در این اجلاس توافق شد که یک شورای سه نفره متشکل از نمایندگان کرد و شیعه و سنی به طور موقت امور عراق را اداره نمایند. البته با اصرار کردها و شیعیان این افراد در آن جلسه انتخاب نشدند. از طرف دیگر مقرر گردید یک گروه کار ۶۵ نفری منتخب، مرکب از اکراد و شیعیان و اعراب سنی، پیگیر نقش معارضین در وضعیت پس از صدام باشد. رئیس کنگره ملی و آمریکا اصرار داشتند که این دو گروه نقش دولت موقت و پارلمان در تبعید را به عهده داشته باشد و در میان اعضای آن نیز از همه گروهها کوچک و چهره‌های منفرد حضور داشته باشند. بدیهی است این اصرار به علت فراهم کردن امکان اعمال نفوذ آمریکا در میان این گروه‌ها بود. اما کردها و مجلس اعلا با مخالفت‌ها این طرح و با عنوان کردن اینکه دولت پس از صدام باید به صورتی دمکراتیک و با انتخاب مردم به قدرت برسد، این طرح را عقیم گذاشتند. باین ترتیب در همین اجلاس مشخص شد که گروه‌های معارض عراقی، بخصوص معارضین سنی کرد و شیعه که دهها سال سابقه مبارزه دارند، باین سادگی حاضر نیستند آلت دست قرار گیرند و به پشتوانه سوابق طولانی مبارزه و شهدای خود، خواهان آزادی عمل بیشتری در تصمیم‌گیری هستند.

مهمترین دستاورد این اجلاس توافق غیررسمی برسر سهم گروه‌ها از قدرت و نیز سند پایانی آن بود. در این تقسیم حدود یک چهارم اعضای کمیته به کردها رسید. در پایان اجلاس، توافقنامه معارضین شامل ساختار حکومتی برای دوره دو ساله انتقال پس از سرنگونی صدام و قبل از انتخابات و بیانیه سیاسی به امضا رسید. در بیانیه سیاسی با اشاره به مظالم صدام به گروههای قومی و دینی و مبارزات مردم و نیروهای مسلح بریده از صدام اشاره شده است، اما این اشاره در مورد کردها مفصل‌تر و صریح است. در این سند ذکر شده است که بار دیگر از طریق استفاده از برخی از نهادهای بین‌المللی فرصتی برای سرنگونی نظام فاشیستی صدام فراهم گردیده است.

در این بیانیه ضمت تاکید بر اصول و دستاوردهای کنفرانسهای گذشته معارضین بخصوص کنفرانس سال ۱۹۹۲ در صلاح‌الدین (اربیل) شمال عراق و پیام سیاسی کنفرانس آگوست سال ۲۰۰۲ واشنگتن به نکات مهم ذیل اشاره شده است.

۱ـ بر نقش تمامی گروه‌های مخالف ملی از تمام احزاب و جناح‌ها و جریان‌ها در سطح جغرافیای عراق، در روند تغییر نظام به صورتی که با طبیعت اوضاع و امکانات و توانایی‌ها هماهنگ باشد، تأکید شده است.

۲ـ حکومت عراق یک دولت دمکراتیک پارلمانی و فدرال در کل کشور و براساس تکیه بر مفهوم انسانی و مدنیت مردم و براساس عدم تبعیض نژادی و دینی و مذهبی خواهد بود. بر ضرورت تصویب یک قانون اساسی دائمی که در آن ساختار جمعیتی ملت عراق لحاظ شد و نیز جدائی سه قوه حاکمیت، قانون و حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های عمومی و احترام به نهادهای مدنی تاکید شده است.

۳ـ با توجه به ارزش عظیم مبادی دین اسلام این دین، به عنوان اصول و پایه‌های دولت عراق و شریعت سلام به عنوان منبع اساسی در قانونگذاری خواهد بود و بر احترام به ادیان الهی و عقاید دیگران تأکید شده است.

۴ـ هیچگونه جائی برای انتقام‌جوئی و اقدامات غیرقانونی و بحران آفرینی وجود ندارد و کلیه اقدامات تبیهی در برابر جرائم باید از طریق قوه قضائیه باشد.

۵ـ شرکت‌کنندگان بر ضرورت حضور تمام ملت عراق از جمله کردها، اعراب، ترکمن‌ها، آشوریان، کلدانیان و دیگر اقوام و مسلمانان شیعه و سنی، مسیحیان، یزیدیان و ادیان آسمانی دیگر در ساختار تصمیم‌گیری سیاسی تاکید کردند.

۶ـ شرکت کنندگان هرگونه دخالتی راکه به هدف از بین بردن اراده مردم عراق در فرایند تغییر نظام باشد رد کرده و از جامعه بین‌المللی می‌خواهد که در رهایی از نظام دیکتاتوری بر مردم این کشور تکیه کند. کنفرانس هر نوع اشغالگری و یا حکومت نظامی محلی یا خارجی و قیومیت بیگانگتن یا دخالت منطقه‌ای در عراق را نمی‌پذیرد و بر ضرورت احترام به تمامیت ارضی و استقلال کشورهای مجاور و نیز حسن همجواری و همکاری بین‌المللی در سایه عدم دخالت در امور داخلی دیگران تاکید دارد. البته در این سند در مورد حمله نظامی ذکری به میان نیامده است.

۷ـ مساله طایفه‌گری و از بین رفتن و حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی،

اجتماعی و مذهبی شیعیان عراق که اکثریت مجامع عراق را تشکیل می‌دهند، همانند آنچه بر سر سایر طوایف آمد باعث بر هم خوردن توازن اجتماعی عراق شد است.

کنفرانس با اشاره به جنایاتی که بر مراجع و علما و حوزه‌های دینی شیعه رفته است تسریع از بین بردن تمام سیاست‌های قوم‌گرایانه و تحریر آن و حفظ حقوق پایمال شده شیعیان را ضروری می‌دادند و معتقد است قانون اساسی جدید عراق باید تکرار نشدن اینگونه اعمال و حمایت از اقشار مختلف عراق را تضمینی کند.

به‌طوری که ملاحظه می‌شود این کنفرانس دستاورد خوبی برای کردها داشت. آنها توانستند طرح فدرالی و سهم خاص کردها در حکومت و حق بازگشت آوارگان را به تایید دیگر معارضین برسانند. دو گروه کرد و مجلس اعلا در این کنفرانس همکاری خوبی با یکدیگر به عمل آوردند. گروههای شش گانه نیز به عنوان دبیرخانه مسئول پیگیری مصوبات و تشکیل اجلاس‌های بعدی شدند. برخی از گروه‌ها از جمله حزب الدعوه این کنفرانس را به بهانه اینکه آلت دست آمریکا برای روی کار آوردن یک حکومت دست نشانده در آینده عراق است تحریم نمودند. در این کنفرانس مسئله رهبری حرکت نیز به منظور اجتناب از اقدامات گروه‌های قومی برای سلطه‌جوئی مسکوت ماند.

باید گفت آمریکایی‌ها نتایج مورد انتظار را بدست نیاوردند. مقامات آمریکایی بنا به گزارش‌های زالمی خلیل‌زاد که، این بار برخلاف افغانستان نتوانسته بود سلطه خود را برگروه‌های معارض سنتی عراق جا بیاندازد، به این نتیجه رسیدند که برای حصول اهداف بلندمدت اقتصادی و نظامی و سیاسی در عراق و خاورمیانه، نمی‌توانند به معارضین بخصوص معارضین قدیمی تکیه کنند.

نتیجه فوق که پس از اجلای لندن برای آمریکایی‌ها حاصل شده، منجر به این شد که آنها با درز دادن دو خبر به مطبوعات آمریکایی و مانور روی آن، قصد خود را برای کم کردن اتکاء به معارضین جهت سقوط صدام علنی سازند.

خبر اول اینکه، آمریکا قصد دارد بجای استفاده از نیروهای سازمان یافته قدیمی گروههای کرد شمال عراق، برای عملیات خود از ده هزار نفر نیروی عراقی که به

معرفی کنگره ملی عراق (به رهبری احمد جبلی)، هم اکنون در مناطق مختلف آمریکا در حال آموزش نظامی هستند استفاده نماید.

این طرح به شدت مورد انتقاد گروههای کرد بخصوص بارزانی واقع شده، زیرا آنان معتقد بودند که با وجود دهها هزار پیشمرگه کرد با تجربه جنگی، نیازی به تحمیل این نیروها نیست. لکن آمریکایی‌ها از اعتماد کامل به نیروهای پیشمرگه که کنترل ایشان کاملاً در دست آمریکا نیست و تمایلی به گسترش حضور در خارج از کردستان عراق را ندارند، اجتناب نمودند.

اما خبر دوم اینکه، در آخرین طرح‌هایی که آمریکا برای اداره عراق پس از حمله تدوین نموده و از سوی برخی مطبوعات آمریکا بخصوص نیویورک تایمز در اوایل ژانویه سال ۲۰۰۳ افشاء شده است، آمده بود که آمریکا قصد دارد بمدتی بسیار طولانی پس از حمله به عراق این کشور را مستقیماً اداره نماید و این مدت احتمالاً طولانی‌تر از مدیریت مستقیم آمریکا بر آلمان و ژاپن شکست خورده پس از جنگ دوم جهانی خواهد بود. در این طرح مطلقاً به نقش معارضین و اقلیت‌های قومی و مذهبی اشاره جدی نشده و تاکید زیادی بر حفظ یکپارچگی عراق و ادامه کار بازرسی و محدودسازی این کشور توسط آمریکا شده بود. باین ترتیب واضح شد که آمریکا فعلاً نقش اساسی برای کردها قائل نیست و بجای درگیر کردن خود در مسایل ایشان ترجیح می‌دهد با اعمال مستقیم فرماندهی و مدیریت زمام امور عراق را در دست گیرد.

مسعود بارزانی که چند روز قبل از اجلاس لندن و جلال طالبانی حدود یکماه قبل و یکماه پس از آن به تهران مسافرت کرده و با آقای حکیم رئیس مجلس اعلا و مسئولان طراز اول ایران دیدار نمودند در مصاحبه‌های خود علیرغم آنکه اعلام نموده‌اند همه گونه همکاری با نیروهای آمریکایی را، جهت سرنگونی صدام به عمل خواهند آورد، اما به شیوه‌های گوناگون نگرانی خویش را نسبت به وضعیت آینده عراق بروز دادند و نسبت به اشغال عراق توسط نیروهای آمریکایی هشدار داده‌اند.

جلال طالبانی در مصاحبه ۱۰ ژانویه خود در تهران گفت «گرچه آمریکا نقش

بزرگی برای سرنگونی صدام بازی می‌کند، ولی این بستگی به مردم عراق دارد که خواهان استقلال و آزادی هستند. در این برهه منافع ما و آنها یکی است و آن سرنگونی صدام است. البته آنکه معارضین با اشغال نظامی عراق توسط آمریکا موافق نیستند. آمریکا قصد دارد با فشار رژیم فعلی عراق را عوض کند تا صدام استعفا دهد و صحنه را ترک کند. معارضین قصد ندارند در حمله نظامی با آمریکا همکاری کنند و ما نقشه خود را اجرایی کنیم.»

اجلاس صلاح‌الدین اربیل پس از چندین بار تأخیر که به دلیل مخالفت امریکا به بهانه خطرات امنیتی بود بالاخره در روزهای آخر فوریه سال ۲۰۰۳ تشکیل شد و زالمی خلیل‌زاد نماینده امریکا نیز در آن حضور فعالی داشت. نیروهای امریکایی به بهانه حفظ امنیت این اجلاس از ماه قبل به تعداد سه هزار نفر از طریق ترکیه وارد شمال عراق شدند. خلیل‌زاد علیرغم مخالفت معارضین صراحتاً به ایشان اعلام نمود که نباید در عملیات امریکا اقدامات مستقلی را انجام دهند و باید به طرح حاکم‌کردن یک ژنرال امریکایی که توسط وزیر خارجه امریکا اعلام شده است گردن نهند. معارضین عراقی از جمله کردها در مجموع از مواضع امریکا در این اجلاس به شدت عصبانی بودند.

اصرار نماینده امریکا برای گنجاندن نماینده ترکمنها در هیأت رهبری به منظور جلب رضایت ترکیه، با مقاومت کردها و حمایت شیعیان از ایشان به جایی نرسید. در همین امر نشان داد که کردها علیرغم همه گونه همکاری با امریکا، در صورت بدست آوردن موقعیت منافع خود را به تعهدات قبلی حتی به تعهداتی که به ابرقدرتی چون امریکا داده‌اند، ترجیح می‌دهند.

یکی از تصمیمات مهم این اجلاس معارضین در کردستان عراق تعیین هیأت رهبری موقت متشکل از دو رهبر کرد یعنی بارزانی و طالبانی و سه نفر شیعه یکی آقای عبدالعزیز حکیم از مجلس اعلا و دو نفر دیگر ایاد علاوی و احمد چلبی از گروه‌های ملی و یک نفر عرب سنی یعنی عدنان پاچه‌چی وزیر خارجه قدیمی عراق که چهره مستقلی است تعیین شد. این تصمیم، یکی از مراحل مهم تأمین منافع کردها بود. زیرا کردها برای نخستین بار خود را در اداره عراق سهیم می‌بینند.

البته نباید فراموش کرد که با توجه به نهادینه شدن رقابتهای بارزانی، طالبانی این امر خود از اسباب تشدید اختلافات درون کردی نیز می تواند بشود.

برای نخستین بار در تاریخ مبارزات کردی، گروههای کردی علاوه بر مسائل کردستان، بر نقش خود در دولت فدرال اصرار می‌ورزند و توافقات سایر معارضین را نیز بدست می‌آورند. امروز کردها به این باور رسیده‌اند که بدون داشتن نقش در دولت مرکزی نمی‌توانند از امتیازات فدرالیسم و خودمختاری بهره‌مند شوند. علاوه بر آن حضور ایشان در دولت مرکزی سبب می‌شود که اتهام جدایی‌طلبی که به شدت موجب نگرانی سایر کشورهای منطقه است، کمتر متوجه کردها بشود.

مسعود بارزانی علیرغم ابراز همکاری تدریجی و روزافزون با امریکائی‌ها، نسبت به آینده بی‌اعتماد بود. او از قوت گرفتن این احتمال (در ماه فوریه) که ترکیه در توافق پنهان با امریکا، در قبال دادن امکانات پشتیبانی به این کشور بتواند نیروهای نظامی خود را وارد شمال عراق کند به شدت بیمناک بود. ترکها نیز با اطلاع از این مواضع او کاملاً نسبت به بارزانی بدبین شده و سعی در تخریب ذهن امریکائی‌ها نسبت به او را داشتند.

جلال طالبانی، با توجه به موقعیت ضعیف‌تر گروه خود نسبت به بارزانی، ابراز تمایل آشکاری به همکاری بسیار نزدیک با امریکا دانست، ولی سایر اعضای رهبری اتحادیه بخصوص نخست وزیر و معاونین او از این موضع وی ناراضی بودند ولی با توجه به نفوذ جلال جرئت ابراز مخالفت نداشتند.

حمله به عراق و اشغال این کشور

حمله آمریکا به عراق علیرغم مخالفت‌های سازمان‌های بین‌الملل و اکثریت کشورها اعم از اروپایی و آسیایی و اسلامی و منطقه‌ئی، در نوزده مارس ۲۰۰۳ (۲۸ اسفند ۱۳۸۱) با وارد کردن نیروهای زمنی از مرز کویت آغاز شد. به علت مخالفت پارلمان ترکیه با عبور نیروهای زمینی، فرماندهی مرکزی ارتش آمریکا ناچار به تغییر طرح قبلی شد و به جای حمله از دو محور جنوب و شمال، فقط یک محور را برای حمله انتخاب کرد. این امر یکی از نخستین پیامدهای مشکل کردی منطقه بود زیرا

قبلاً گفتیم که چرا و چگونه، پارلمان ترکیه با حمایت مردم و حتی ارتش و لائیکها به علت نگرانی از وضعیت آینده کردها، با عبور شصت هزار سرباز آمریکایی همراه با تجهیزات از خاک ترکیه مخالفت نمود.

البته در این عملیات حدود سه هزار نیرو از طریق عملیات هوابرد وارد شمال عراق شدند ولی این نیروها قادر به اجرای عملیات سنگین منظم نبودند. این نیروها با استفاده از راهنمایی کردها و نیز استفاده از نیروهای پیشمرگه در سومین هفته عملیات تا کرکوک پیش رفتند و این منطقه را همانند اکثریت مناطق عراق بدون مواجهه با مقاومت قابل توجهی تصرف نمودند و بلافاصله به حفاظت از چاه‌های نفت پرداختند.

عملیات اصلی با سقوط بغداد و موصل و خیانت احتمالی سران ارتش پس از سه هفته بدون درگیری وسیع، با پیروزی آمریکا و موتلفین پایان یافت.

چنانچه قبلاً گفته شد پس از این مرحله آمریکایی‌ها با اعمال فشار به کردهایی که در تصرف کرکوک همکاری نموده بودند، از آنها خواستند تا کرکوک را ترک نمایند تا بدینوسیله اولاً موجبات تحریک ترکیه را فراهم نسازند و ثانیاً از خطر درگیری‌های قومی در این شهر چند قومی اجتناب گردد. کردهای طالبانی و بارزانی نیز علیرغم اکراه، این خواسته را اجابت کردند ـ علیرغم این نیروها طالبانی توانستند خود را تا شهرهای خانقین و مندلی، که مرکز کردهای فیلی شیعه مذهب است، برسانند و در نقاطی از این منطقه که مدعی شمول منطقه فدرال کردستان تا آنجا هستند مستقر شوند. نیروهای بارزانی نیز در نقاط غربی‌تر تا نزدیکی‌های کرکوک و موصل گسترده شدند. جمعیت کثیری از کردها ازگذشته به بغداد مهاجرت کرده و محله‌های بزرگ کردستان در بغداد تشکیل داده و می‌توان گفت که جمعیت کرد بغداد، از جمعیت تمامی شهرهای بزرگ کردستان عراق بیشتر است. به همین دلیل عوامل اطلاعاتی بارزانی و طالبانی نیز در این محله‌ها برای سازماندهی کردها حضور یافتند. کردها متوقع هستند که پس از ثبات اوضاع و با توجه به توافق با سایر معارضین در مسأله فدرالیسم، در بغداد حضور توامان سیاسی و نظامی داشته باشند تا بتوانند سهم خود از حکومت آینده عراق را تضمین نمایند.

از زمان سقوط رژیم صدام تاکنون (تاریخ تألیف کتاب خرداد ۱۳۸۲) کردها سعی نموده‌اند هیچگونه ناهماهنگی ظاهری با سایر گروه‌های معارض بروز ندهند. حتی عدم شرکت سران ایشان در اجلاس‌های ناصریه و بغداد که به دعوت گارنر و خلیل‌زاد در طول سه هفته اول شغال عراق تشکیل گردید، در هماهنگی با دیگر گروه‌های معارضی به خصوص مجلس اعلی بود.

حضور ژنرال گارنر به عنوان اولین حاکم منصوب آمریکا، به مقدار زیادی کردها را مسرور نمود، زیرا وی همان کسی بود که در سال ۹۲ در کردستان به عنوان نماینده ارتش امریکا حضور یافت و برای تشکیل کردستان خارج ازکنترل بغداد در بالای مدار ۳۶ درجه فرماندهی کار را به عهده داشت. وی در همین زمان روابط بسیار نزدیکی را با احزاب و مقامات سیاسی کرد برقرار نمود. گرچه مستعجل بودن دولت گارنر و جایگزین شدن او با دیپلمات کهنه‌کاری چون برمر تا حدی موجب مأیوس شدن کردها شد، زیرا عملکرد برمر نشانی از توجه ویژه به کردها نداشت.

از سوی دیگر اخبار دریافتی دیگری حاکی از این است که آمریکایی‌ها در هفته‌های اول پس از تصرف عراق، شخصی به نام رزگارعلی که اتحادیه میهنی وی را به عنوان استاندار کرکوک برگزیده بود را برکنار کردند. کردها پس از سقوط کرکوک، شش نفر کرد را وارد کمیته ۲۱ نفره اداره شهر کردند که علاوه بر ایشان دارای شش عضو عرب، شش عضو ترکمن و سه نفر آشوری بود.

شش عضو کرد این کمیته عبارت بودند از: یک نفر از پارتی، دو نفر از اتحادیه میهنی، یک نفر از حزب سوسیالیست، یک نفر از حزب شیوعی و یک نفر از حزب زحمتکشان. ولی برمر حاکم آمریکایی این کمیته را نیز به رسمیت نشناخت و دستور برکناری آنها را داد.

پارتی از این که اتحادیه میهنی برای اداره شهرکرکوک از این حزب دعوت نکرده بود و این که بدون مشورت رزگارعلی را استاندار کرکوک معرفی کرده بودند ناراحت بوده و به خاطر انتخاب سهمیه یک نفر از پارتی برای اداره شهر کرکوک نیز ابراز نارضایتی کرده است.

پارتی نیز در اقدامی تلافی جویانه، برای اداره شهر موصل از اتحادیه میهنی

دعوت نکرده است. در مجموع آمریکایی‌ها با اداره شهر کرکوک و موصل توسط پارتی و اتحادیه میهنی به تنهایی مخالفت کرده و اعلام نموده‌اند که شهر باید به صورت کمیته‌ای متشکل از احزاب و افراد سرشناس از دو شهر اداره شود. این وضعیت نشان دهنده این است که اختلافات بنیادین بین اتحادیه و پارتی هر لحظه می‌تواند مجدداً شعله‌ور گردد.

لکن اخبار متناقضی در مورد حمایت آمریکا از کردها نیز پخش شد. در تاریخ پانزده می سال جاری (۶ اردیبهشت) سایت اینترنتی القناه به نقل از منابع آگاه نوشت که توافق سری بین کردها و آمریکا برای تقویت حاکمیت کردها بر مناطق شمال عراق از جمله موصل و کرکوک امضاء شده که بر مبنای آن آمریکا این حاکمیت را تضمین شواهد کرد و در مقابل نیز کردها امنیت فعالیت شرکت‌های آمریکایی در مناطق نفتی غنی ایین مناطق را برقرار سازند. این امر می‌تواند زمینه طرد عرب‌ها و ترکمانها از این مناطق را فراهم سازد و موجب افزایش احتمال بروز جنگ‌های قومی و منطقه‌یی را فراهم می‌سازد.

شبکه ماهواره‌ای «کردسات» نیز گفت، فرمانده نیروهای آمریکایی مستقر در سلیمانیه، پرچم این کشور را به عنوان قدردانی به اتحادیه میهنی اهدا کرد. در آیین ویژه‌ای که در اواخر ماه می (اردیبهشت) به همین منظور در مقر فرماندهی نیروهای اتحادیه برگزار شد، کلنل چارلز، پرچم آمریکا را به «کسرت رسول علی» اهدا کرد.

منبع یادشده به نقل از فرمانده آمریکایی افزود، اهدای پرچم آمریکا به دستور رییس جمهور بوش و با هدف تجلیل و قدردانی از همکاری نیروهای اتحادیه میهنی با آمریکا در جنگ با عراق اهدا می‌شود.

این منبع گفت، کلنل چارلز در آیین اهدا پرچم آمریکا، همکاری نیروهای کرد در جنگ با عراق را مؤثر و تعیین کننده توصیف کرده و خواستار تقویت همکاری‌های دو طرف در مسایل نظامی شد. کردسات افزود، کسرت رسول علی «مدیر اجرایی دفتر سیاسی اتحادیه میهنی نیز در این آیین از نیروهای آمریکایی به عنوان ناجی ملت عراق یاد کرد.

در اوایل ماه جون(خرداد) دو خبر دیگر احتمال این خبر حمایت آمریکا از

کردها را تقویت نمود. خبر نخست آنکه برومر حاکم جدید آمریکایی عراق ضمن ابلاغ دستور خلع سلاح کلیه گروه‌های عراقی، کردها را از این دستور مستثنی نمود و برای ایشان تسلیحات بیشتری را جهت نگهداری صلاح‌های موجود فراهم آورد حملهٔ نیروهای آمریکایی در اواخر ماه می (خرداد) به دفاتر گروه‌های شیعه و حتی گروه چلبی و به بهانه خلع سلاح و عدم اقدام علیه کردها، نشان از نگرش آمریکا به کردها دارد. کردها نیز متقابلاً اعلام کردند که نیروهای پیشمرگه ایشان، پس از تشکیل ارتش عراق، در آن ادغام خواهند شد.

خبر دیگر بازگشت بیش از یکصد و سی خانوار از کردها به کرکوک بود که در جریانات سال ۹۲ و یا قبل از آن به وسیلهٔ رژیم بعثی عراق در راستای سیاست عربی کردن از کرکوک رانده شده بودند در پی این بازگشت و درخواست کردها از عرب‌ها برای ترک اماکن قبلی خود، درگیری‌های خونین در اطراف کرکوک رخ داد که منجر به کشته شدن بیش از ده نفر گردید.

مسعود بارزانی نیز در نیمهٔ ماه می (هفتهٔ اول اردیبهشت) از ترکیه خواست که از ادعای خود نسبت به کرکوک و موصل دست بردارد. اختلاف نظر آنکارا و واشنگتن در مورد این مناطق و عملکرد اکراد از جمله عوامل اصلی بود که موجب گردید ترکیه در سطح قابل انتظار آمریکا، در مورد عراق همکاری نکنند. گرچه وزیر خارجهٔ آمریکا در سفر خود به ترکیه قبل از آغاز عملیات، قول داده بود که اکراد وارد موصل و کرکوک نخواهند شد. یکی از علل موافقت دولت ترکیه با ارسال کمک‌های لجستیکی به شمال عراق، علیرغم مخالفت پارلمان ترکیه با عبور زمینی نیروهای آمریکایی، جلب نظر آمریکا به حمایت از نظر ترکیه در مورد کردها بود.

این امر دولت ترکیه را از نظر داخلی و خارجی در فشار و شرایط سختی قرار داد. ترک‌ها اعلام کرده بودند که ورود اکراد به این دو شهر به منزلهٔ اعلام جنگ و عامل دخالت نظامی این کشور در شمال عراق تلقی خواهد شد.

اما کردها نیز کرکوک را پایتخت و قلب کردستان می‌دانند و احساس ایشان نسبت به کرکوک مانند احساس فلسطینی‌ها به بیت‌المقدس است. آنها می‌گویند اگر در کرکوک حتی یک نفر کرد هم باقی نماند باز هم کرکوک شهر کردی است. آنها

می‌دانند که نفت این منطقه از نظر اقتصادی کمک مؤثری به اهداف سیاسی آنان خواهد کرد.

البته ترک‌ها نیز برای تثبیت ادعاهای خود در کنار چاپ آثار و اسناد دوران عثمانی دال بر ترک نشین بودن این منطقه، با پخش اخبار قتل عام و تحت فشار قرار گرفتن ترکمنها سعی در آماده‌سازی فضا برای ادعاها و دخالت‌های بعدی خود در شمال عراق دارد.

در دوره تجاوز آمریکا به عراق، در پی پیشروی نیروهای کرد عراق به همراه نیروهای آمریکایی به سوی موصل و کرکوک وزارت خارجه ترکیه با احضار سفیر آمریکا ضمن تسلیم یادداشت اعتراض، تأکید نمود که در صورت ادامه روند و استقرار نیروهای کرد در این شهرها، ترکیه در مداخله در شمال عراق تردید نخواهد کرد. البته نخست‌وزیر ترکیه نیز ضمن تکرار همین اخطار، برای تلطیف فضا گفت که ورود نیروهای ترکیه به شمال عراق به منزله اعتراض و مخالفت با ورود نظامیان آمریکا به این منطقه نیست و مادامی که تمامیت ارضی عراق محفوظ بماند، ورود به شمال عراق و کرامتی کرکوک و موصل در دستورکار ترکیه نخواهد بود.

مقامات ترکیه طی تماس‌های خود با ایران در جریان حمله آمریکا به عراق، از اهداف کردها ابراز نگرانی نمودند. هشیار زیباری از رهبران بارزانی در پی سفر وزیر امور خارجه ایران به ترکیه در فروردین ۸۲ در مصاحبه با تلویزیون الجزیره گفت که ایران و ترکیه و سوریه قصد داشتند در سال ۹۲ نیز از تشکیل منطقه خود مختار کردنشین در شمال عراق ممانعت نمایند. وی افزود هیچ طرحی برای تجزیه عراق نداریم و خواستار یک نظام فدرال متحد و دمکراتیک هستیم. او گفت که پیشروی کردها به سمت کرکوک و موصل در چارچوب همکاری با نیروهای آمریکا بوده است.

بارزانی‌ها در اواسط سپتامبر ۲۰۰۲ یعنی حدود هفت ماه قبل از حمله آمریکا به عراق پیش نویس قانون اساسی عراق برای رابطه منطقه کردستان با مرکزی را تهیه و پس از تأیید طالبانی، این سند را به عنوان مبنای مذاکره برای آینده فدرال عراق با سایر گروه‌های معارض قرار داده‌اند.

طبق این سند عراق به صورت سیستم فدرال با جمهوری دمکراتیک پارلمانی و چند حزبی و تحت نام جمهوری فدرال عراق اداره خواهد شد. منطقه عرب‌نشین شامل مناطق جنوبی و مرکزی و مناطق موصل و نینوا به استثنای برخی از فرمانداری‌ها در شمال خواهد بود. منطقه کردستان شامل کرکوک و سلیمانیه و اربیل و دهوک و خانقین و مندلی و بدره و با تعیین مرز توسط قانون اساسی فدرال خواهد بود. هر یک از دو منطقه عرب و کرد پارلمان‌های محلی خود را نیز خواهند داشت. هر گاه رئیس جمهور منتخب فدرال از یک قومیت (عرب یا کرد) باشد نخست وزیر از قوم دیگر خواهد بود. اعضاء دولت نیز به نسبت بین اقوام تقسیم خواهد شد و کردها حداقل یکی از سه وزارتخانه دفاع، کشور یا دارایی را خواهند داشت.

طبق این متن ساختار کشور و نظام سیاسی جمهوری فدرال عراق بدون نظر مجلس محلی کردستان قابل تغییر نیست و در غیر این صورت کردها حق تعیین سرنوشت خود را خواهند داشت.

به طوری که از محتوای این پیش‌نویس مشخص است، کردها قصد حضور قوی در دولت مرکزی به منظور حفظ حقوق خودمختاری خود را دارند. با توجه به توافق با سایر معارضین و با توجه به این باور که شیعیان نیز از داشتن چنین موقعیتی در مناطق شیعه‌نشین استقبال می‌کنند، رهبران سیاسی کرد نسبت به قبولاندن این متن خوشبین هستند.

برای آشنایی با دیدگاه‌های کردها در مورد آینده عراق مناسب که به مصاحبه مسعود بارزانی با شبکه العربیه در نیمه ماه می (اردیبهشت) توجه نماییم. البته این مصاحبه در دوره حاکمیت ژنرال گارنر انجام شد و پس از حضور بر وی احتمال پس‌رفت مختصری در حمایت از آمریکا از کردها وجود دارد.

نمونه‌یی از دیدگاه اکراد نسبت به اوضاع پس از اشغال عراق

«مسعود بارزانی» رهبر حزب دمکرات کردستان عراق در گفت و گو با تلویزیون العربیه درباره دیدار اخیر خود با «جی گارنر»، گفت، «اگر واقعبین باشیم می‌بینیم این

نیروهای متحد بودند که نظام عراق را سرنگون کردند»، وی افزود، «پیش از اینکه با این نیروها متحد شویم با آنها توافق کردیم که ملت عراق در مورد تعیین جایگزین حکومت گذشته تصمیم گیرنده باشد. بر همین اساس ما ازگارنز به عنوان یک متحد استقبال کردیم و امیدواریم که به توافق‌های انجام شده و به قول‌هایی که به ما دادند پایبند باشند».

العربی: برخی از مردم عراق و به خصوص شیعیان در جنوب عراق می‌گویند اگر مدت حضور آمریکا در عراق طولانی شود به یک اشغالگر مبدل می‌شود و بوش دو روز پیش گفت حضور نیروهای آمریکایی در عراق، حدود دو سال طول می‌کشد. به نظر شما پس از این دو سال، اگر حضور آنها در عراق ادامه پیدا کند تبدیل به اشغال می‌شود؟.

بارزانی: «باگارنر صحبت کردیم که شورای رهبری معارضان به زودی در بغداد تشکیل جلسه دهد و پس از آن، اجلاس گسترده تمامی احزاب و گروه‌ها و شخصیت‌های عراقی برگزار شود. در این نشست‌ها دولت انتقالی عراق یعنی حکومت ملی تشکیل خواهد شد و مقدمات برگزاری انتخابات عمومی را فراهم سازد» تا این اقدامات صورت گیرد حضور نیروهای متحدین را اشغال تلقی نمی‌کنیم ولی اگر اوضاع ثبات پیدا کند و حکومت ملی قدرت را در دست گیرد و خلا امنیتی و اداری را پر کند طبعاً بعد از آن، هیچ توجیهی برای باقی ماندن نیروهای متحدین وجود ندارد و در آن هنگام، چنین حضوری اشغال محسوب می‌شود».

العربیه: «آیا سال ۹۱ را به خاطر دارید، آن هنگام که به گفته خود شما در مصاحبه‌های قبلی، آمریکایی‌ها شما را به انتفاضه تشویق کردند و سپس به صدام حسین اجازه دادند هرکاری خواست با شما انجام دهد؟ تفاوت شرایط کنونی با آن زمان برای همکاری با آمریکایی‌ها در چیست؟.

بارزانی: «در سال ۹۱ توافق هیچ توافق قبلی بین ما و آمریکایی‌ها صورت نگرفته بود و حتی اهداف ما و آنها با هم متفاوت بود. هدف آنها بیرون راندن نیروهای عراقی ازکویت بود ولی اکنون شرایط متفاوت است توافقی بین ما و آنها صورت

گرفته و پس از این توافق، دیدارهای مداومی هم با آمریکایی‌ها داشتیم و همایشی هم در لندن برگزار شد که نتایج آن، از حمایت ایالات متحده و شخص رئیس جمهور این کشور برخوردار شد. سپس نشست معارضین در صلاح‌الدین برگزار شد و توافقی درباره دولت انتقالی، جایگزین و دمکراتیک بودن عراق و نظام پارلمانی فدرال نیز صورت گرفت».

العربیه: با اشاره به مسأله نظام فدرالی، گفت، شما و طالبانی از نظام فدرال سخن می‌گویید ولی گارنر چنین چیزی نگفت و گویا که شما خارج از گروه می‌نواختید.

بارزانی: «ما از نقطه صفر کار خود را شروع نمی‌کنیم، در همایش لندن ما به عنوان شهروندان عراقی در مورد ایجاد عراق دمکراتیک با نظام پارلمانی و فدرال توافق کردیم و همین امر در نشست‌های صلاح‌الدین هم مورد تأکید قرار گرفت. در آخرین نشست معارضین در شهر ناصریه پس از سرنگونی رژیم، بار دیگر بر راه حل فدرال تأکید شد و مسأله فدرالی باری ما مسأله‌ای قطعی و پایان یافته است».

العربیه: «صدام حسین رئیس جمهور پیشین عراق به شما خودمختاری داده بود و در آن هنگام گفته بود، این نوع حکومت دو حق را به کردها می‌دهد، حق به عنوان کرد و حق به عنوان افراد عراقی. نظام فدرال چه چیزی بیشتر از آنچه رژیم صدام حسین به شما داد می‌تواند در اختیار شما قرار دهد؟.

بارزانی: «خود مختاری نوعی حکومت صرفاً ظاهری و صوری بود و هیچ محتوا و مفهومی نداشت. اکنون نظام فدرال وحدت ملی را برای عراقی‌ها تأمین می‌کند و علاوه بر آن، در مقایسه با خودمختاری، حقوق گسترده‌تری را برای مردم کرد تأمین می‌کند».

العربیه: «آیا با این گفته موافقید که برخی معتقدند نظام فدرال به نوبه خود، موید طایفه گرایی و تفرقه است؟ چون کردها بخشی از حکومت را در شمال در دست می‌گیرند، شیعیان بخش دیگری از حکومت را در جنوب در دست می‌گیرند و اهل سنت هم بخش دیگری را خواهند داشت.»

بارزانی: «به عقیده من عکس این گفته کاملاً درست است، باید تجربه ملت‌های دیگر را پیش روی خود قرار دهیم که با مشکلاتی مواجه بودند و این مشکلات حل

نشد مگر پس از ایجاد نظام فدرال. نمونه‌های این مسأله کشور آلمان، کانادا و هند. به نظر من نظام فدرال، عراق را متحد و یکپارچه می‌کند».

العربیه: «آیا شما با نظامی که در لبنان برقرار است موافقید؟ در چنین نظامی، هر طایفه‌ای سهمیه خاصی در دولت دارد.

بارزانی: «ما با ایجاد هر حکومتی مبتنی بر چارچوب طایفه‌ای در عراق مخالفیم».

العربیه: «پس شما این مسأله را چگونه تفسیر می‌کنید که جنوبی‌ها به عنوان شیعیان در دولت جدید حضور داشته باشند و شما شمالی‌ها هم به عنوان کردها و منطقه میانه هم نماینده اهل سنت باشند؟»

بارزانی: «دولت بر این اساس ایجاد نمی‌شود، اگر تقسیمی صورت گیرد بر اساس معیارهایی جغرافیایی خواهد بود، یعنی مرزهای مناطق فدرال را ملاک‌های جغرافیایی تشکیل خواهد داد نه معیارهای طایفه‌ای و نژادی».

العربیه: «چه کسی نماینده کردها در دولت آینده عراق خواهد بود؟ شما یا جلال طالبانی؟.»

بارزانی: «ملت کرد باید در این مورد تصمیم بگیرد».

العربیه: «آیا انتخابات در مناطق شمالی در کردستان عراق برای گزینش شما یا طالبانی خواهد شد؟.»

بارزانی: «ما در کردستان عراق دارای سازمان‌های قانونی منتخب از سوی مردم هستیم و هیچ خلا امنیتی یا اداری نداریم. هیچ تفاوتی ندارد چه من نماینده ملت کرد باشم و چه طالبانی و چه شخص دیگر که ملت کرد او را انتخاب کند».

العربیه: «نشانه‌های آینده روابط شما و طالبانی هنگامی که نیروهای شما وارد موصل و کرکوک شدند آشکار شد و در هنگام ورود این نیروها پرچم‌های مختلفی برافراشته شد. پرچم حزب دمکراتیک کردستان و پرچم اتحادیه میهنی کردستان و این در حالی بود که هیچ یک از شما پرچم عراق را برافراشته نکردید و شما می‌گویید همه عضو یک عراق متحدی هستند.»

بارزانی: «اینگونه نیست، پرچم عراق پرچمی است که رژیم گذشته آن را تعیین

کرده بود. ما در هیچ زمانی نه حکومت گذشته را به رسمیت شناختیم و نه پرچمی که آن نظام درست کرده بود و در آن هیچ نشانه‌ای از وجود ملت کرد نبود در حالی که ملت کرد، دومین قومیت تشکیل دهنده ملت عراق است و هیچ سمبولی و نمادی از کردها در این پرچم نبود».

العربیه: «آیا موافقید که عراق آینده تمرکز بر روی مشکل شما به عنوان کردها را کم خواهد کرد؟ گفته می‌شود اکنون شما از دیگران برتر هستید و مشکل شما هم آشکارتر است. شما ملتی برجسته هستید که میزان مشخصی از خود مختاری و تعیین سرنوشت خود را می‌خواهید. در آینده شیعیان با مشکلاتشان مطرح خواهند بود و نیز ترکمن‌ها با مشکلاتشان.»

بارزانی: «ما بیشترین تلاش را انجام می‌دهیم تا عراق به‌گونه‌ای تازه ساخته شود و در آن تمامی مردم حقوق کامل خود را داشته باشند و تمامی وظایف خود را در قبال کشورشان انجام دهند، لذا در مورد برقراری نظام دمکراتیک پارلمانی فدرال توافق کردیم و به نظر من هیچ مشکلی بین هیچ یک از گروه‌های عراق پیش نخواهد آمد. مسأله کردها برجسته شد چون تبعیض آشکاری علیه کردها اعمال می‌شد اگر این تبعیض از بین برود و کردها احساس کنند که شهروندان واقعی در این کشور هستند هیچ تبعیضی در مورد مسأله کردها نخواهد بود. تمام آنچه که ملت کرد می‌خواهد تضمین حقوق آنها در چارچوب عراق دمکراتیک پارلمانی فدرال و یک پارچه است».

العربیه: «گارنر در ملاقاتش با شما چه تضمین‌هایی به شما داد؟.»

بارزانی: «تأکید وی بر توافق‌های انجام شده پیش از جنگ بود، اینکه ملت عراق باید آقای خود باشد و سرنوشت خود را شخصاً تعیین کند و دولت انتقالی را انتخاب کند. همچنین وی برپایی قریب الوقوع نشست شورای رهبری معارضین در بغداد و همایش احزاب و گروه‌ها را تأیید کرد. او قول داد آمریکایی‌ها با دولت انتقالی به عنوان نماینده قانونی ملت عراق در تمامی زمینه‌ها همکاری خواهند کرد».

العربیه: «آیا شما به عنوان کردها طرح کشور کردی را کنار گذاشتید؟ این طرح

مشهوری بود که از دهه ۴۰ قرن گذشته درباره آن مطالب زیادی شنیده بودیم.»

بارزانی: «امت کرد همانند هر امت دیگر دارای حقوق کامل در تعیین سرنوشت خود و برپایی کشور کردی است ولی اکنون ما دستور کاری متفاوت از برنامه‌های معارضین عراقی نداریم. ما موضع خود را روشن کردیم و توافق‌های نشست لندن و صلاح‌الدین، برنامه کاری است که برای تحقق آن تلاش می‌کنیم».

العربیه: «گفته می‌شود شما هر جا برسید چادر خود را بر پا می‌کنید، امروز خواهان خودمختاری هستید و فردا نظام فدرال و پس فردا کشور مستقل می‌خواهید، آیا چنین نیست؟»

بارزانی: «زندگی و جهان در حال دگرگونی است و ملت کرد هم حق دارد به همراه دیگران پیشرفت کند».

العربیه: «به عقیده شما نظر ترکیه درباره این خواسته‌های کردها چیست؟.»

بارزانی: «نمی‌توان وجود امتی با حجم امت کرد را انکار کرد، به نظر من ترک‌ها اکنون با این واقعیت مواجه هستند و با خردمندی با آن برخورد کرده‌اند چرا که در امور داخلی ما دخالت نکردند و نیرهای خود را وارد کردستان عراق نکردند. عرصه‌های گسترده‌ای برای حصول تفاهم بین ما وجود دارد و باید به این تفاهم برسیم».

العربیه: «آیا این تفاهمی که شما از آن سخن می‌گویید کردهای ترکیه را هم در بر می‌گیرد؟.»

بارزانی: «من درباره مسأله کردهای عراق سخن می‌گویم و مسأله کردها در ترکیه یا در هر جای دیگر به مردم آن منطقه باز می‌گردد و آنها هستند که باید شیوه مبارزه یا میزان حقوق مورد درخواست خود را تعیین کنند».

العربیه: «ولی شما گفتید کردها یک ملت واحد هستند، چگونه این ملت را بین کردهای عراق و کردهای ترکیه تقسیم می‌کنید؟ آیا این سخن شما نشانگر نگرانی شما از آن است که شیر ترکیه چنگال‌های خود را به سوی شما بگیرد؟.»

بارزانی: «به هیچ وجه، امت کرد یک امت واحد است و من بار دیگر آن را تأکید می‌کنم، ولی واقعیتی وجود دارد. واقعیت آن است که امت کرد تجزیه شده است،

اکنون ما مسؤولیت حل مسأله کردهای عراق را برعهده داریم. حل مسأله کردها در ترکیه یا در ایران یا در هر جای دیگر به کردهای آن کشور بر می‌گردد. اما در دراز مدت از جنبه استراتژیک، این حق امت کرد است که متحد شود و کشور مستقل داشته باشد و هیچ تناقضی بین این دو مسأله نیست».

العربیه: «آیا موافقید که شخص شما در مقطعی از زمان، با ترکیه بر علیه مردم کرد خودتان، یعنی کردهای ترکیه همکاری کردید تا احتمالاً آسیبی به شما نرسد؟.»

بارزانی: «هرگز، این اطلاعات درست نیست. با کمال تأسف، نیروهای حزب کارگران کردستان (پ. ک. ک) وارد کردستان عراق شدند و در امور مردم دخالت کردند و جاده‌های منتهی به روستاها را مین‌گذاری کردند و تعداد زیادی از زنان و کودکان را کشتند و کیان ملت کرد درکردستان عراق را تهدید کردند. ما ناچار شدیم از خود دفاع کنیم و در همین حال، نیروهای ترکیه هم در مرزهای مشترک حضور داشتند و وارد برخی مناطق ما شدند. ما با ترک‌ها علیه حزب کارگران کردستان همکاری نکردیم، ولی جنگ بین آنها و ترک‌ها بود و آنها جنگ را به سوی ما هم کشاندند، وقتی دست از جنگ برداشتند مشکل پایان یافت مادفاع خود از مردم کردستان عراق را به جنگ حزب مذکور با ترک‌ها مرتبط نکردیم».

العربیه: «شما می‌گویید از منادیان دمکراسی و تعدد سیاسی هستید، آیا شما آماده‌اید تجمع‌های دیگر مانند تجمع‌های حزبی انصارالاسلام و جماعت اسلامی و طرف‌های هوادار کشورهای مختلف و نیز (پ. ک. ک) را در منطقه کردستان در شمال عراق بپذیرید؟.»

بارزانی: «اولاً حزب کارگران کردستان هیچ حق قانونی برای حضور درکردستان عراق ندارند چون آنهاقانون شهروند کشور ما نیستند. اما انصارالاسلام گروهی از تروریست‌ها هستند که علیه مردم عملیات تروریستی انجام داده‌اند. هر سازمانی که به قوانین پایبند باشد و دخالتی در امور تروریستی نداشته باشد در فعالیت‌هایش آزاد است و می‌توانید به کردستان بیایید و آزادی موجود درکردستان و احزاب فعال را با چشم خود ببینید».

العربیه: «برخی می‌گویند بیم آن می‌رود که ماه عسل بین شما و جلال طالبانی

چه بسا که در آینده نزدیک پایان یابد، آن هنگام که مسائل مهم برای تعیین سرنوشت کردها و چگونگی روابط کردها با حکومت مرکزی در بغداد پیش بیاید آیا با این گفته موافقید؟».

بارزانی: «به هیچ وجه، سال‌ها پیش گفتم هنگامی که فرصت مناسب پیش بیاید تا سرنوشت ملت کرد و کشور عراق تعیین شود تمامی اختلاف‌ها را به کناری خواهیم گذاشت و اکنون تأکید می‌کنم روابط ما با اتحادیه میهنی روابط بسیار خوبی است و ما با هم متحد هستیم و در تمامی زمینه‌ها همکاری می‌کنیم و اجازه نمی‌دهیم کسانی که آرزوی تشنج در روابط ما را دارند این آرزوی خود را محقق سازند ما منافع امت را بالاتر از هر منفعت دیگری مورد نظر داریم».

العربیه: «شنیدیم بعضی عناصر اتحادیه میهنی کردستان برای برپایی مفر اصلی خود در بغداد به این شهر رفته‌اند. آیا شما هم چنین تصمیمی دارید که مفر اصلی حزب را در بغداد برپا کنید یا در صلاح‌الدین باقی خواهید ماند؟»

بارزانی: «شرایط تعیین می‌کند، نمی‌توانم قاطعانه بگویم مفر اصلی ما کجا خواهد بود ولی بغداد پایتخت کشور است و قطعاً تمرکز در بغداد خواهد بود».

العربیه: «آیا می‌توان از این سخن نتیجه گرفت که به هر حال در مقطعی از زمان، مقر اصلی حزب در بغداد خواهد بود؟»

بارزانی، «شاید در بغداد و صلاح‌الدین با هم خواهد بود».

العربیه، «آیا این سخن دال بر آن است که شما همچنان به هیچ نظام عراقی حتی در پرتو حضور آمریکایی‌ها در عراق اعتماد ندارید؟»

بارزانی، «بغداد پایتخت کشور است ولی اربیل هم از نظر حقوقی پایتخت دوم عراق است اربیل پایتخت منطقه کردستان است. وقتی شرایط اقتضا کند که در بغداد باشیم چنین خواهیم کرد ولی وقتی نیاز باشد در صلاح‌الدین و اربیل باشیم ما هم چنین می‌کنیم. تمامی این مناطق جزو عراق است و ما طبق مقتضیات عمل خواهیم کرد.

العربیه: «گفته می‌شود شخص شما کمک‌های مالی را به برخی از روزنامه‌ها کردید تا در عراق منتشر شوند. نظر شما چیست؟.»

بارزانی ضمن تکذیب این خبر گفت، «چنین چیزی کاملاً بی‌اساس است».

العربیه: «آیا تصمیم دارید روزنامه‌ای را منتشر کنید که علاوه بر کردستان در مناطق دیگر عراق از جمله جنوب منتشر شود؟.»

بارزانی: «طبعاً چنین است، یک روزنامه تاریخی وابسته به حزب دمکرات بود به نام (التاخی) که در مقاطع زمانی مختلفی منتشر می‌شد، به خصوص در دوره‌های آتش‌بس با دولت‌های پی در پی گذشته در عراق و این اقدام، نشانه جو برادری بود. انتشار این روزنامه به زودی در بغداد آغاز شد».

العربیه: «سخنان درباره بغداد و رفتن یا نرفتن شما به بغداد این گفته را به خاطر می‌آورد که رابطه شما در مقایسه با سایر کردها با نظام گذشته به ریاست صدام حسین نزدیک‌تر بود. آیا این امر درست است؟.»

بارزانی: «این امر درست نیست، اولاً آن اندازه که ما با رژیم گذشته جنگ کردیم هیچ کس دیگر چنین نکرد و این رژیم در اوج قدرت خود بود. دوم اینکه وقتی در سال ۹۱ به بغداد رفتم به رئیس جمهور وقت عراق گفتم که در دریایی از خون شنا کردم و به خاطر منفعت عراق و منافع مردم کرد به بغداد آمدم. اگر شما آماده توافق هستید فبها، ولی اگر آماده نیستید چیز دیگری برای قربانی کردم بیش از آنچه تا کنون کردم ندارم و از مسائل کردها و از دمکراسی در عراق کوتاه نمی‌آیم.

من گفتم و اکنون هم می‌گویم نمی‌پذیریم که اهرم فشاری در دست هیچ کشور خارجی باشیم حتی در زمان نظام گذشته هم بر این اصل تأکید داشتیم».

العربیه: «سخنان بسیاری درباره روابط بین حزب دمکرات و اسرائیل گفته شده است، آیا مشکلی بین کردها و اسرائیل وجود دارد؟.»

بارزانی، «مشکلی وجود ندارد اسرائیل دارای روابط دیپلماتیک با تمامی کشورهای عربی است از خودتان بپرسید. روابط دیپلماتیک بین کردها و اسرائیل وجود ندارد». (البته پاسخ وی با نوعی عصبانیت بود)

العربیه: «در عراق آینده، شما از موضع خود در نظام جدید عراق خواهان برقراری روابط بین عراق و اسرائیل هستید آیا درست است؟»

بارزانی: «آینده این مسأله را تعیین خواهد کرد نمی‌توانم در حال حاضر به این

سؤال پاسخ دهم».
العربیه: «و آیا از احیای پروژه انتقال نفت ازکرکوک به حیفا حمایت می‌کنید؟.»
بارزانی: «دولت انتقالی تشکیل خواهد شد و همایشی برای معارضان برقرار می‌شود که نماینده تمامی گروه‌های عراق در آن خواهند بود، با انتخابات پارلمان عراق انتخاب خواهد شد و این مسائل در پارلمان آینده و دولت آینده مطرح خواهد شد. بررسی این مسائل در حال حاضر صحیح نیست».

نتیجه‌گیری

عملیات یازدهم سپتامبر در امریکا در سال ۲۰۰۱، بهانهٔ خوبی برای زمامداران جدید کاخ سفید بود تا بحث سرنگونی نظام حاکم بر بغداد را، که از یک دههٔ قبل دچار تضاد منافع با امریکا شده بود، به میان بکشند.

طرح ساقط کردن صدام در سال ۹۷ توسط تیم حاکم فعلی امریکا در زمانی که در قدرت نبودند تهیه و منتشر شده بود. اما نکتهٔ مهم این است که هدف اصلی امریکا از حمله به عراق و اشغال آن کشور، به دست گرفتن کامل کنترل خاورمیانه، از طریق حضور مستقیم و روی کارآوردن یک حکومت هم‌جهت با خود می‌باشد. کنترل منابع عظیم نفتی عراق توسط امریکا می‌تواند فشار طاقت‌فرسایی را برکشورهای عمدهٔ نفتی خاورمیانه، که از نظر امریکا محل پرورش تروریستها هستند، واردکند. از سوی دیگر الگوی تغییر حکومت در عراق، قابل تکرار در همهٔ کشورهای خاورمیانه است و این همان چیزی است که در طرح کالین‌پاول، تحت عنوان اصلاحات در خاورمیانه در دوازدهم دسامبر سال ۲۰۰۲ مطرح شد.

پس از آن که بحث حمله به عراق و یکسره کردن کار حکومت صدام حسین مطرح شد، گروه‌های معارض به فراخور حال خود، سعی نمودند از شرایط به وجود آمده، بهره‌برداری کنند. در پی سفر "دیک چنی" معاون رئیس‌جمهور امریکا در اوایل سال ۲۰۰۲ به خاورمیانه و مواجه‌شدن او با مخالفتهای علنی کشورهای عرب با حملهٔ امریکا به عراق، برای امریکا روشن شد که تکرار الگوی جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ برای حمله به عراق و استفاده از کشورهای منطقه عملی

نمی‌باشد. بهمین دلیل امریکا برای عملی‌کردن تهدید اخیر خود، سناریوی استفاده از نیروهای معارض عراقی درکنار خیل عظیم نیروهای امریکایی را، به عنوان عوامل پشتیبانی عملیاتی و لجستیک را در دستورکار قرار داد. از آنجائیکه کردها با تجربه دهها سال مبارزه مسلحانه برای تحقق کردها و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، از عناصر اصلی معارضین می‌باشند، اکنون این فرصت را برای تحقق آرزوی دیرینه خود مغتنم می‌دانند.

اما تشکیل دولت کرد به سه عامل وابسته است که به اختصار آنها را شرح می‌دهیم:

الف ـ شرایط فرهنگی و اجتماعی جامعه کرد

چنانچه در فصول قبل آمد، جامعه اکراد، از اوایل قرن بیستم، به دو عنصر مقدماتی برای ادعای تشکیل دولت، یعنی آگاهی به پیوست مشترک و آرمان تشکیل دولت، دست یافته است. اما این دو عنصر بیش از آنکه به صورت درون‌زا و طبیعی ایجاد شده باشند، از سوی قدرت‌های منطقه‌ئی و فرامنطقه‌ئی و در جهت منافع آنها، به جوامع کردی القاء شد.

باگذشت چندین دهه از مبارزه کردها و با توجه به وضعیت خودمختاری ایجاد شده در شمال عراق از دهه نود میلادی که با حمایت جامعه بین‌الملل و امریکا روی داد، اکنون کردهای شمال عراق خود را در چند قدمی تشکیل دولت کردی می‌بینند. اما اختلافات درونی و ریشه‌ئی گروههای سیاسی کرد عراقی، مانع بزرگی برای تحقق کردها و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است.

ب ـ منافع کشورهای منطقه

تشکیل یک دولت کرد در شمال عراق حتی به صورت عضوی از عراق فدرال و با درجه بالائی از خودمختاری، از نظر کشورهای منطقه بهیچوجه قابل قبول نیست زیرا این امر به دلایل زیر، به شدت به موقعیت ژئوپلتیک ترکیه و ایران و سوریه آسیب وارد می‌سازد و نگرانی سایر کشورهای عرب خاورمیانه را برمی‌انگیزد:

۱ـ ترکیه به عنوان سردمدار مخالفان ایده دولت کردی معتقد است که تشکیل چنین دولتی، مقدمه‌ئی برای تجزیه مناطق وسیع و پرجمعیت کردنشین کشور خود

می‌داند و این امر برای ترکها خط قرمز امنیتی است.

۲ـ راه اتصال ایران و سوریه به اروپا و راه انتقال انرژی قفقاز به ترکیه و راه انتقال آب ترکیه در مناطق کردنشین ترکیه قرار دارند و تشکیل یک دولت کردی در شمال عراق می‌تواند روند توسعه اقتصادی منطقه را تهدید کند.

۳ـ تشکیل چنین دولتی می‌تواند باعث شکاف هر چه بیشتر بین سنی و شیعه (علوی یا اثنی عشری) در این سه کشور بشود.

۴ـ تشکیل دولت کردی در شمال عراق و تسلط ایشان بر منابع نفتی می‌تواند باعث کاهش توان کشورهای نفت‌خیر منطقه در استفاده از نفت به عنوان یک ابزار استراتژیک بشود.

۵ـ اگر تشکیل دولت کردی در عراق باعث ایجاد یک منطقه مستقل و حتی خودمختار در مناطق کردنشین ترکیه شود، این امر باعث تشکیل یک منطقه حائل میان ترکیه با کشورهای ترک‌تبار و قفقاز و آسیای میانه شده و نهایتاً سبب تضعیف سیاست‌های پان‌ترکیست‌های ترکیه خواهد شد.

۶ـ تشکیل دولت کردی شمال عراق، زمینه را برای تشکیل یک دولت شیعه در جنوب عراق مهیا می‌کند. این امر به ضرر عربستان و دیگر کشورهای عرب خلیج فارس است که جریان سنی‌گرایی و وهابیت را تبلیغ می‌کند.

۷ـ احتمالاً دولت کردی شمال عراق به علت فقدان دلبستگی‌های قومی یا عقیدتی و عدم ارتباط منظم با نهضت فلسطین، مخالفت چندان گسترده‌ای با اسراییل نخواهد داشت و حتی احتمال اینکه همکاری‌های با این رژیم غاصب داشته باشد غیر قابل تصور نیست. این امر در کنار تضعیف عراق به عنوان یک کشور مخالف جدی اسراییل کشورهای منطقه برای مخالفت با تشکیل دولت کردی می‌باشد.

ج ـ دیدگاه‌های نظام بین‌الملل و خصوصاً امریکا

در مورد شرایط بین‌الملل و منافع امریکا جهت تشکیل کشور کردی در شمال عراق باید گفت که به قول رابرت اولسون تحلیل‌گر سرشناس مسائل کردی، تشکیل یا عدم تشکیل دولت کردی منوط به قدرت‌های بزرگ است. در سه مرحله تاریخی

یعنی پس از جنگ جهانی اول و انعقاد پیمان سور[1]، پس از جنگ جهانی دوم و تشکیل جمهوری مهاباد و پس از جنگ خلیج فارس و حمله امریکا به عراق این امکان به وجود آمد که دولت کردی تشکیل شود ولی منافع قدرت‌های منطقه در هماهنگی با قدرتهای فرامنطقه‌ای مانع از این کار شد.

در شرایط فعلی تأثیر تشکیل دولت کردی شمال عراق بر منافع امریکا و اسراییل به شرح ذیل است

۱ـ امریکا از طریق کنترل دولت کردی برای اعمال فشار بر ایران و ترکیه قدرت چانه‌زنی خود را بالا خواهد برد زیرا امریکا خواهد توانست مسأله جدائی‌خواهی قومی را تبدیل به یکی از اصلی‌ترین نگرانی‌های امنیتی ایران و ترکیه بنماید.

۲ـ موقعیت عراق به عنوان یک کشور مهم خاورمیانه بعلت تجزیه و نفوذ امریکا بر شمال آن نمی‌تواند تهدیدی برای اسراییل به شمار آید.

۳ـ قدرت چانه‌زنی اعراب با امریکا و اسراییل به علت تشکیل یک کشور غیر عرب در خاورمیانه که مشکلات تاریخی با اعراب داشته و پتانسیل رابطه خوب با امریکا و اسراییل را دارد، کم خواهد شد.

۴ـ زمینه تجزیه دیگر کشورها نظیر عربستان به علت ناهمخوانی نگرشهای ملت عربستان با امریکا و اردن به منظور کمک به اسراییل برای بیرون راندن فلسطینی‌ها فراهم خواهد شد.

بنابراین در نگاه اولیه امریکا و اسراییل می‌توانند حامی ایجاد کشور کردی در شمال عراق باشند.

اما در استفاده از معارضین کرد عراقی مشکلات ذیل نیز برای امریکا متصور است:

۱ـ دو گروه عمدهٔ کردهای شمال عراق یعنی طالبانی و بارزانی، پس از سال‌ها درگیری با حکومت بغداد و نیز درگیری‌های خونین در میان خود، بالغ بر سه سال توانستند ضمن برقراری یک ارتباط تنش‌زدایی شده، با حکومت بغداد و توافق

1. Sever

نسبی با یکدیگر بر سر تقسیم مناطق نفوذ و درآمدهای تخصیص‌یافتهٔ فروش نفت عراق توسط سازمان ملل، جو آرامی را پدید آورند. مردم شمال عراق طبق گزارشات واصله از منابع داخلی و غربی، احساس رضایت نسبی از وضع موجود، داشتند. لذا رهبران گروه‌های عراقی، از به‌هم خوردن این اوضاع در اثر همکاری با عملیات امریکا در سرنگونی صدام، نگران هستند. زیرا مردم کرد، رهبران مذکور را در این رابطه سرزنش خواهند کرد و موقعیت آتی ایشان متزلزل خواهد شد. به همین دلیل، سران کرد در تعامل با امریکا بر خلاف گذشته سعی می‌کنند سادگی نکنند و ما به ازای بیشتری برای پیمانکاری دریافت نمایند.

۲ـ در پی سرنگونی صدام، به طور اجتناب‌ناپذیری، بر سر تصاحب سهم مناسب در حکومت جایگزین وی، زخم کهنهٔ رقابت‌های دو گروه بارزانی و طالبانی و احتمالاً گروه‌های کوچکتر اسلامی، کمونیست، سوسیالیست، عشایری، ترک‌های کرکوک و آشوری‌ها سرباز خواهد کرد. از آنجا که براساس ریشه‌های موجود در فرهنگ کردی گروه‌های مسلح تا زمانی که احساس شکست کامل نکنند، حاضر به کوتاه آمدن نخواهند بود. به نظر می‌رسد این گروه‌ها برای تقویت هر چه بیشتر خود ناچار به کشورهای همسایه، یعنی ایران و ترکیه روی خواهند آورد. از این رو درگیری‌ها با شدت بیشتر و در زمان طولانی‌تری ادامه خواهد یافت؛ درگیری‌هایی که نتیجهٔ نهایی آن، بی‌ثباتی عراق و دخالت بیش از پیش همسایگان در دوران پس از صدام است. این امر نه مطلوب امریکاست، نه اعراب منطقه و نه کردها.

۳ـ در تقسیم منطقهٔ نفوذ کردهای شمال عراق، بخش مرزی ترکیه عمدتاً در کنترل بارزانی و بخش مرزی ایران در کنترل طالبانی است. امریکا برای فعال‌کردن معارضین کرد عراقی به علت نداشتن رابطه با جمهوری اسلامی ایران، ناچار است از ترکیه استفاده کند. در این صورت می‌بایست مطالبات ترکیه را برآورده سازد. اما این مطالبات در تعارض کامل با مطالبات کردهاست و علیرغم روابط مستمر گروههای بارزانی و طالبانی با ترکیه، هیچگاه این روابط بر اساس اعتماد متقابل برقرار نشده است.

امریکا بخاطر همین تناقض سعی می‌کند در ارتباط خود با کردها، عناصر

اطلاعاتی و سیاسی و نظامی ترکیه را شرکت ندهد. همچنین امریکایی‌ها در ملاقات‌های خود با کردها و ترکیه، برای جلب اعتماد هر یک، ناچار هستند سخنان متناقض بر زبان جاری سازند. همین امر سبب نگرانی خاطر ترکها، از متحدین امریکایی خودشان شده است و این گلایه در سطح طیف وسیعی از نظامیان و سیاسیون ترکیه اعم از لائیک و اسلامی بوجود آمده است.

۴ـ با توجه به حساسیت عرب‌ها به خصوص عرب‌های سنی و عشایری به کردها، حوزهٔ نفوذ ایشان فقط در شمال عراق محدود است. عراق نیز در سالهای اخیر، با عرب‌نشین‌کردن مناطق نفتی کرکوک و اخراج کردها، به این کینه‌ها عمق بیشتری بخشیده است. لذا، مدیریت‌کردن نقش اکراد در بین معارضین عرب صدام، کار بسیار دشواری است. در کنار این امر حضور اقلیت ترک مورد حمایت ترکیه در این منطقه، برای کردها و امریکایی‌ها دردسرساز شده است. زیرا آنان با حمایت ترکیه مطالبات قومی و اقتصادی بالاتر از نسبت جمعیتی خود را بیان می‌کنند.

۵ـ کردهای عراق نسبت به طرح‌های امریکا از قبیل گماردن یک ژنرال امریکایی و سپس استفاده از نظامیان ناراضی عراق و دادن نقش مهم در حکومت آیندهٔ عراق، حساسیت منفی زیادی دارند. زیرا معتقدند این گروه دارای مقاصد سرکوب‌گرانه، علیه کردها می‌باشند.

۶ـ سایر کشورهای منطقه با نقش‌آفرینی کردها در حکومت آیندهٔ عراق مخالف هستند. این مخالفت‌ها به دلیل برجسته‌شدن بیش از حد نقش کردهای عراق در مقابل گرفتن ما به ازای آن، یعنی حداقل خودمختاری و فدرالیسم در عراق است، و می‌تواند تأثیرات عمیقی بر تمامیت ارضی برخی از کشورهای منطقه به خصوص ترکیه، که عضو ناتو و هم‌پیمان اصلی امریکاست، بگذارد. زیرا ترکیه از دیرباز با کردهای کرد، که بیشترین جمعیت کرد منطقه و در عین حال ناراضی‌ترین آنها هستند، درگیری‌های بسیاری داشته است و حتی تا همین اواخر از اقرار به هویت کردی ایشان استنکاف می‌نمود و آنها را ترک کوهی می‌خواند.

کشورهای عرب نیز علاوه بر نگرانی از تأثیرگذاری این فدرالیسم بر تمامیت

ارضی خود (بخصوص عربستان) نگران ارتباط کردها با اسرائیل می‌باشند. زیرا احساس آوارگی و نیز ضدیت با اعراب در بین کردها و یهودی‌ها مشترک است. همین امر سبب شد که از دهه شصت میلادی اسرائیل ارتباطاتی را با گروههای کرد عراقی برقرار سازد. تشکیل یک کشورکرد در راستای دکترین بن‌گوریون است که بر ایجاد رابطه اسرائیل با مسلمانان غیر عرب حاشیه خاورمیانه تأکید می‌ورزد.

۷ـ ماهیت بی‌ثبات‌کنندهٔ مسألهٔ کردها در منطقه سبب شده است که تاکنون آنها هیچ‌گاه به عنوان یک راه‌حل اساسی مورد توجه جامعهٔ بین‌المللی قرار نگیرند و تنها از ایشان استفادهٔ ابزاری به عنوان راه‌حلهای فرعی کمک‌کننده به سناریوهای دیگر استفاده شود. اما این بار امریکا در صورت ورود به عراق، به قصد ماندن وارد می‌شود تا بتواند باکنترل منابع نفت این کشور و در پی آن عربستان، هژمونی خود را نه تنها در خاورمیانه، بلکه بر سراسر جهان اعمال نماید. ماندن امریکا در عراق بدون یک تعامل ظریف و همه‌جانبه با معارضین، بدون دردسر نخواهد بود. امریکا باید با دادن وعدهٔ خودمختاری، کردها را راضی کند. در عین حال باید ضمانت‌های لازم و وعده‌های کمک مالی به ترکیه برای خروج از بحران اقتصادی را نیز بدهد.

۸ـ دسته‌بندی‌ها و اختلافات ساختاری موجود در درون کردها، به خصوص بین بارزانی و طالبانی، آنچنان عمیق و جدی است، که در طول تاریخ چهار دههٔ اخیر، بارها نشان داده‌اند که برای از بین بردن یکدیگر، حتی حاضرند با دشمنان عراق و ترکیهٔ کرد، ائتلاف نمایند. لذا اقدامات امریکا برای نزدیک‌کردن این دو گروه نمی‌تواند توأم با ضمانت بلندمدت باشد. در نتیجه امریکا هنوز مطمئن نشده است که روی قول و قرارهای اکراد بتواند حساب کند. علیرغم نزدیک شدن این دو گروه به یکدیگر و تشکیل پارلمان مشترک هنوز هم قرائن قابل توجهی دال بر عمیق‌تر شدن اختلافات دو گروه قابل مشاهده است.

۹ـ ارتباطات عمیق تاریخی و سیاسی کردها با ایران و شیعیان مورد حمایت ایران، امریکا را نگران می‌کند. زیرا ممکن است در مواقع خاصی این ارتباطات به عنوان اهرمی علیه حضور امریکا در عراق استفاده شود. در همین راستا، مخالفت آشکار شیعیان تشکل‌یافته در مجلس اعلی با هر نوع همکاری نسبت به تجاوز

امریکا و فتوای تحریم این نوع همکاری‌ها توسط مراجع نجف، کردها را دچار سردرگمی در تصمیم ساخته است؛ زیرا آنان در پی استفاده از هر فرصتی حتی فرصت‌های ارائه شده توسط امریکا برای رسیدن به خودمختاری هستند. از سوی دیگر مجلس اعلی نیز ممکن است به علت کوتاه‌آمدن در مقابل خطر تجزیهٔ عراق، متهم به خیانت به کشور در نزد افکار عمومی عراق و حتی جهان اسلام بشوند.

۱۰ـ امریکایی‌ها بر این باورند که دغدغهٔ اصلی کردها، خودمختاری است و حاضر نیستند خود را در خارج از کردستان وارد معرکه نمایند. لذا آنها علی‌رغم سخنان سران کرد، مبنی بر این که خواستار دموکراسی در بغداد هستند، به ایشان اطمینان چندانی ندارند و معتقدند کردها برای برقراری دموکراسی در بغداد، حاضر نیستند بهای زیادی بپردازند.

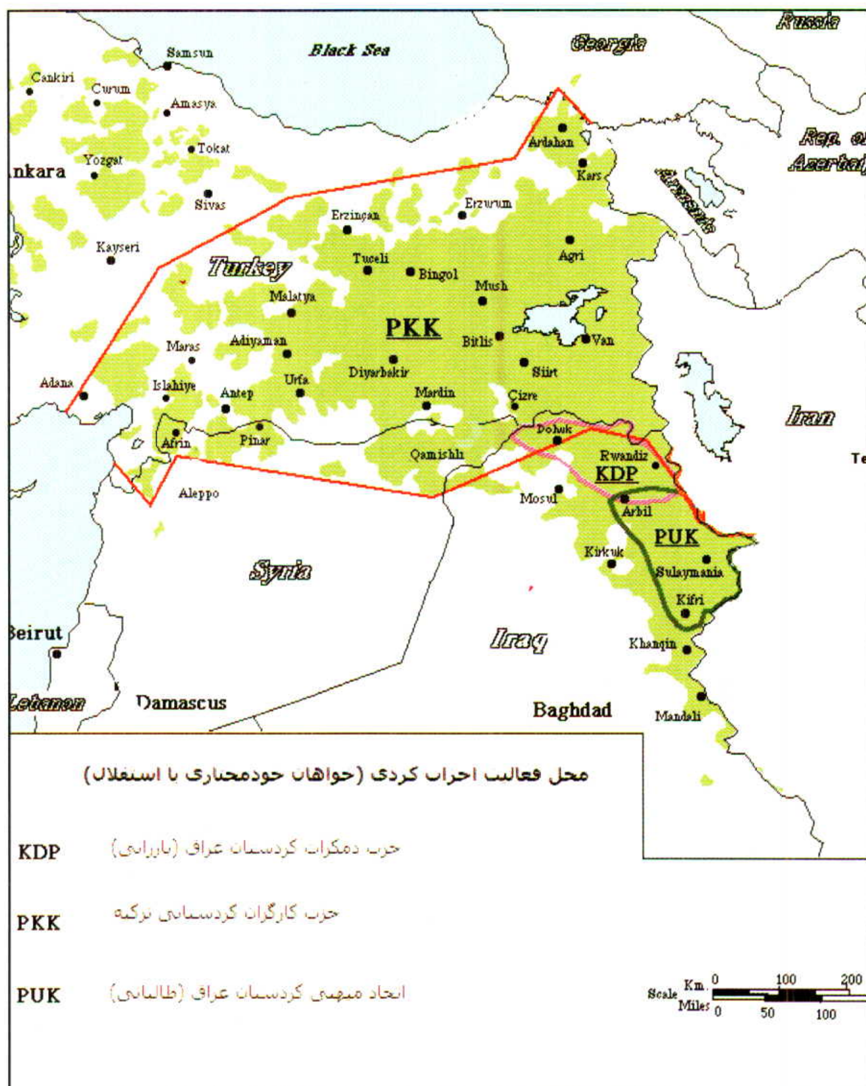
به هر شکل، این عوامل در مجموع سبب شده است که امریکا برای استفاده از کردها، به جمع‌بندی شفافی نرسد. زیرا هنوز توازن دقیق بین محاسن و معایب ایجاد دولت کردی برای منافع امریکا مشخص نشده است. به همین دلیل تاکنون نقش معارضین کرد در آینده عراق را دقیقاً مشخص نکرده و هنوز (زمان نوشتن این کتاب) با وجود برگزاری اجلاس‌های متعدد، خواستهٔ مشخصی از ایشان برای مشارکت در اداره امور عراق نداشته است.

ولی آنچه که مسلم است، مهمتر از سقوط صدام، وضعیت عراق پس از این سقوط است که بدون تعیین تکلیف کردها، نمی‌توان طراحی و برنامه‌ریزی برای آن انجام داد. تجربهٔ چند سال اخیر امریکا نیز حاکی از این بوده است، که علی‌رغم همهٔ امکانات تکنولوژیک و نیروی انسانی در میان رهبران این کشور، هنوز شناخت کامل و تحلیل جامعی نسبت به کردها وجود ندارد.

ضمائم



مربوط به فصل چهارم



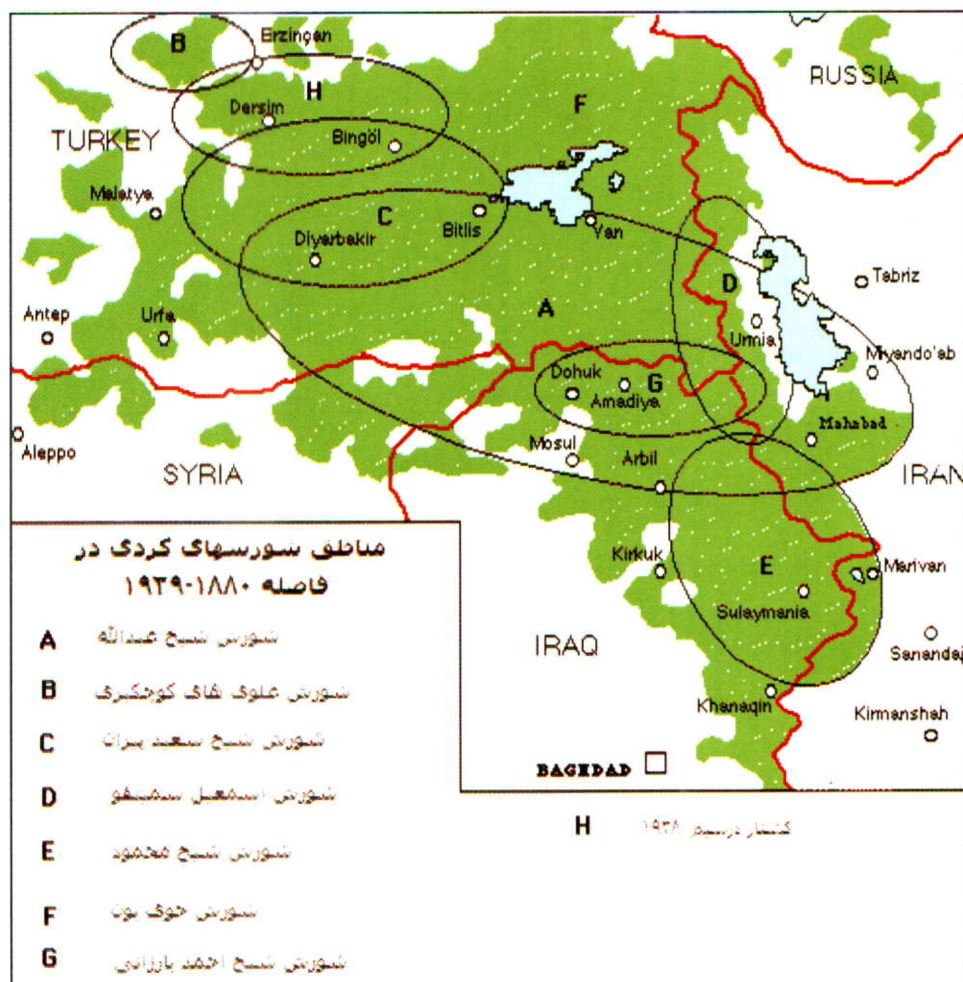
مربوط به فصل سوم



مربوط به فصل چهارم



مربوط به فصل پنجم



مربوط به فصل هفتم

مربوط به فصل اول



مربوط به فصل اول



شابک : ۲- ۶۲۷۰۶-۰۶-۹۶۴
ISBN : 964-06-2706-2